

ابزارهایی در دستان نجات دهنده

افرادی که نیاز به تغییر دارند
کمک به افرادی که نیاز به تغییر دارند



پُل دیوید تریپ

زمستان ۱۳۹۷
کابل، افغانستان

INSTRUMENTS IN THE REDEEMER'S HANDS

People in need of change
Helping people in need of change

PAUL DAVID TRIIP



INSTRUMENTS IN THE REDEEMER'S HANDS

Farsi Copyrights 2019 Kabul, Afghanistan

This Edition is Printed in Farsi by permission

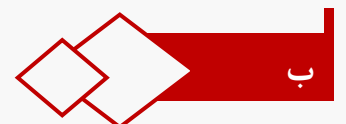
from P & R Publishing P.O Box 817

Phillipsburg. New Jersey 08865

ابزارهایی در دستهای نجات دهنده

ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه کلیسایی خانگی
افغانستان.

www.khabarkhush.org



فهرست مطالب

توضیحات.....	ج
مقدمه.....	ح
1. بهترین خبر : دلیلی برای بیدارشدن از خواب صبحگاهی.....	۱
2. در دستهای نجات دهنده.....	۲۱
3. آیا ما واقعاً نیاز به کمک داریم؟.....	۴۴
4. هدف، قلب ماست.....	۶۶
5. درک چالشهای قلبی خود.....	۸۶
6. پیروی از مشاورِ فوق العاده.....	۱۰۹
7. برقراری ارتباط، از طریق ورود به دنیای آنها.....	۱۳۰
8. برقراری ارتباط از طریق همدردی با رنجدیدگان.....	۱۵۹
9. شناخت مردم.....	۱۸۲
10. بدانید که کدام قسمت نیاز به تغییر دارد.....	۲۰۶
11. اهدافِ اعلام حقیقت در محبت.....	۲۲۵
12. فرایند اعلام حقیقت با محبت.....	۲۸۴
13. تنظیم برنامه و تعیین مسئولیت.....	۲۶۷
14. درکِ تدریجی هویت در مسیح و پاسخگو بودن.....	۲۸۹

ضمیمه ها

1. بینا کردنِ چشمان نابینا: نگاهی دیگر به جمع آوری اطلاعات ۳۰۹
2. مشاور چه چیزی را وارد فرایند جمع آوری اطلاعات می کند..... ۳۲۳
3. تدابیری برای جمع آوری اطلاعات..... ۳۳۹
4. تعالیمی که تکلیف را اجرا می کنند..... ۳۵۹
5. تکلیف و چهار مرحله مشاوره..... ۳۷۲
- یادداشتها ۴۰۳

توضیحات

۶. ۱ خدمت به عنوان ابزاری برای ایجاد تغییر
۷. ۱ پایه برقراری ارتباط برای خدمت:
نجات به عنوان الگوی ما
۷. ۲ چهار عنصر رابطه محبت آمیز در خدمت
۸. ۱ افرادی که در رنجهای مسیح شریک هستند (عبرانیان ۲ : ۱۰ - ۱۱)
۱۰. ۱ شناختن یک شخص بر اساس کتاب مقدس
۱۱. ۱ یک دیدگاه متعادل انجیلی
۱۳. ۱ مشخص کردن مسئولیت

آنچه که خدا برای کلیسایش در نظر گرفته، فوق العاده و جدی است. این امر فوق العاده ای است، چون او خدایی حسود و مصمم است. کار او در قومش به شکست منتهی نخواهد شد، بلکه تا زمانی که به کمال برسد، ادامه خواهد یافت. یک امر جدی است، چون از الگوی "تمامی قوم من، در تمامی زمانها" پیروی می کند.

برای بسیاری از ما، راحت تر می بود اگر خدا تقدیس ما را در دست افراد حرفه ای تعلیم یافته ای قرار می داد که برای این کار حقوق دریافت می کنند، اما این الگویی بر اساس کتاب مقدس نیست. نقشه خدا این است که از طریق خدمت وفادارانه هر عضوی، کل بدن در بلوغ کامل در مسیح رشد کند. به رهبران کلیسای او عطایایی داده شده، و در این جایگاه قرار گرفته اند تا قوم خدا را برای خدمت "هر شخصی، هر روزه"، که یک سبک زندگی می باشد، تعلیم داده و تجهیز کنند.

این یک نمونه ساده می باشد: وقتی خدا شما را به سوی خود فرا می خواند، از شما می خواهد که یک خادم نیز باشید، ابزاری در دستهای نجات دهنده خدا. تمام فرزندان خدا برای خدمت فراخوانده شده اند، و هر یک از آنها به کار روزانه ای که این خدمت فراهم می کند، نیاز دارند. اگر شما خداوند را به مدت هزار سال پیروی کنید، باز هم به اندازه روز اول ایمانتان به خدمت بدن مسیح نیاز دارید. این نیاز تا زمانی که تقدیس ما در جلال به کمال برسد، باقی می ماند.

این کتاب، در مورد این موضوع صحبت می کند: خدا چگونه از افراد به عنوان ابزارهایی برای ایجاد تغییر در دیگران استفاده می کند، افرادی که خودشان نیز به این تغییرات نیاز دارند. هدف این کتاب، فقط این نیست که زندگی مردم با کمک کردن و دریافت کمک، تغییر کند. هدف این است که کمک کنند تا فرهنگ کلیسا تغییر کند.

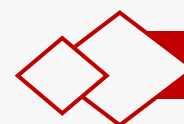
من معتقدم که تعداد مصرف کننده های کلیسای امروز، خیلی بیشتر از حصار متعهد می باشد. قطعاً، ممکن است که جو و شایلا برای برنامه خاصی مثل مدرسه کتاب مقدس در تعطیلات، یا یک

پروژه داوطلب شوند، اما متأسفانه، خیلی وقتها این برنامه بر اساس الگوی عهدجدید "همه افراد، در همه وقت" نمی باشد. تمایل ما به مصرف گرایی کلیسایی به شکلی جدی، کلیسا را ضعیف کرده است. برای اکثر ما، کلیسا صرفاً رویدادی می باشد که در آن شرکت می کنیم یا سازمانی که به آن تعلق داریم. ما آنرا به عنوان یک خواندگی که کل زندگی ما را شکل می دهد، نمی بینیم.

اما به این موضوع توجه کنید: ما هرگز نمی توانیم به اندازه کافی کارمندانی را استخدام کنیم که به نیازهای خدمت در یک کلیسای محلی متوسط رسیدگی کنند. باید در کلیسای انجیلی مدرن، فرهنگ "بدن منفعلی که به افراد حرفه ای پول می دهد"، کنار گذاشته شود تا الگوی خدمتی که خدا با حکمت تعیین کرده، به کار برود. این کتاب برای این منظور نوشته شده است.

مثل همیشه، وقتی که من چنین پروژه ای را به پایان می رسانم، می دانم که چه افتخاری نصیبم شده است. به مدت شش ماه، کناره گیری از مسئولیتهای خدمت طبیعی، برای تمرکز بر نوشتن، هدیه شگفت انگیزی می باشد. از جان بتلر، استاد دانشگاه و کارمند مشاوره مسیحی و پایه تحصیلی، و تمام افرادی که با فداکاری هدایایی برای انجام این کار داده اند، تشکر می کنم. از سو لوتز هم تشکر می کنم. سو، توانایی تو در ویرایش بسیار برجسته است. سپاسگزارم از اینکه افکار مرا به کلماتی تبدیل کردی که قابل فهم می باشد، و سپاسگزارم که به من این "خبر بد" را دادی، وقتی که معتقد بودی که این کار، کتاب را به شکل بهتری عرضه خواهد کرد.

نهایتاً، وقتی این کتاب را می خوانید، عده ای از شما متعجب خواهید شد که چرا این کتاب، یک راهنمای مطالعه فصل به فصل ندارد. به این دلیل که این مطالب به عنوان برنامه درسی شاگردسازی برای کلیساهای محلی نوشته شده است. برنامه درسی ابزارهای ایجاد تغییر، شامل دوازده درس به همراه کتابچه ای برای راهنمایی رهبر و شاگرد می باشد. هر درس، تمرکز سه گانه دارد: مفاهیمی که باید بدانید، این مطالب شخصاً چه کاربردی برای شما دارند، چگونه این مطالب برنامه ای برای روابط و خدمت شما تنظیم می کنند.



دوره ابزارهای ایجاد تغییر، اولین بخش برنامه درسی برای تغییر قلبها و زندگیها می باشد. این برنامه درسی شامل دوره هایی با این عناوین می باشد: مردم چگونه تغییر می کنند و تغییر در روابطتان. برنامه درسی تغییر قلبها و زندگیها، تعبیری از تعهد مشاوره مسیحی و پایه تعلیمی می باشد که هر آنچه در توان دارد انجام می دهد تا برای تعلیم، تجهیز، و بسیج کردن قوم خدا برای خدمت شخصی، به کلیسای محلی کمک کند.

اگر مایلید که اطلاعات بیشتری در مورد برنامه درسی ابزارهای ایجاد تغییر یا CCEF، داشته باشید، می توانید به وب سایت ما مراجعه کنید.

www.ccef.org یا با این شماره تماس بگیرید: ۲۱۵۸۸۴۷۶۷۶

من باید از خانواده خودم تشکر کنم. لوتلا، تو مددکار و بزرگترین حامی من هستی، اما بیش از همه، تو نزدیکترین دوست من هستی. من در طول این سی سال، هر روز از خدمت تو بهره مند شده ام. جاستین، اتن، نیگل، و دارنی، سپاسگزارم که نسبت به من صبوری می کنید، نسبت به پدری که هنوز در حال یادگیری می باشد تا بداند که چگونه می تواند بر اساس تعلیماتش زندگی کند. خدا، شما را که خواننده این کتاب هستید، به فراوانی برکت بدهد، چنانکه شما دعوت او را می پذیرید تا بخشی از کار مهمی باشید که در این دنیا در حال وقوع می باشد: نجات و رستگاری.

پُل دیوید تریپ



بهترین خبر: دلیلی برای بیدار شدن از خواب صبحگاهی

بهترین خبری که می‌توانید تصور کنید چیست؟ رویای شما، "اگر اینطور می‌شد..." چیست؟ آیا رویای شما این است که میلیونر شوید و خانه رویایی خود را بخرید؟ شاید شغلی که همیشه آنرا می‌خواستید. شاید اینکه همسران تبدیل به کسی می‌شد که همیشه آرزویش را داشتید، یا فرزندان عاقبت بخیر و مسئولیت‌پذیر می‌شد و با شخص فوق‌العاده‌ای ازدواج می‌کرد. بهترین خبر برای شما چیست؟

اجازه بدهید که این سؤال را به شکل دیگری مطرح کنم. دلیل شما برای بیدار شدن از خواب صبح چیست؟ چه چیزی در طول روز شما را به حرکت وامی‌دارد و به شما انگیزه می‌بخشد؟ چه چیزی آنقدر برای شما ارزشمند است که می‌خواهید وقت، استعدادها، و انرژی خود را صرف آن کنید؟ چه چیزی آنقدر مهم است که می‌خواهید کل زندگی خود را بر پایه آن بنا کنید؟

این کتاب در مورد بهترین خبری می‌باشد که انسان می‌توانست دریافت کند. در مورد موضوع بسیار مهمی می‌باشد که به همه کارهای ما ارزش می‌دهد، حتی با وجود اینکه ما افراد معیوبی در این دنیای آسیب‌دیده می‌باشیم. این خبر به خیال‌بافی، رویاها، یا انتظارات غیرواقع‌گرایانه مربوط نمی‌شود. این خبر ریشه در حقایق تاریخی دارد و واقعیتها را نشان می‌دهد. به همراه امیدی که زندگی را تغییر می‌دهد، در سخت‌ترین شرایط انسان نفوذ می‌کند. تنها چیزی است که واقعاً ارزش زندگی کردن را دارد! این خبر خوش است!



برای "درک" این خبر باید این داستان را درک کنید

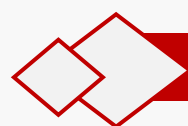
برای مدت کوتاهی، وقتی خدا دنیا را خلق کرد، افراد کامل در یک دنیای کامل در اتحاد کامل با خدا زندگی می کردند. محیطی شاداب و غنی، به همراه حیواناتی که در آسمان، زمین و دریا ساکن بودند. هر نیاز جسمانی و روحانی کاملاً برآورده می شد. هیچ شکم گرسنه ای وجود نداشت یا هیچ ترسی از بیماری وجود نداشت. باغها عاری از علفهای هرز و خار بودند.

زن و مرد، آدم و حوا، در اتحاد کامل با هم زندگی می کردند. هیچ رقابت ناسالمی وجود نداشت، هیچ کشمکشی برای رسیدن به قدرت وجود نداشت، هیچ انتقام یا تلافی عمل بد وجود نداشت. هیچ توطئه مخفی یا کلمات خشن، ترس، احساس گناه، شرم، یا سرکشی کردن از صاحبان اقتدار وجود نداشت. درک و فهم، ارتباط و محبت وجود داشت.

هیچ چالشی با هویت، نگرانی، افسردگی، یا اعتیاد وجود نداشت. هیچ تاریخچه دردناک شخصی وجود نداشت که باید بر آن غلبه می شد. هیچ ترسی از این نبود که بعداً چه اتفاقی می افتد، انگیزه های مختلط وجود نداشت، هیچ کشمکشی در رابطه با تمایلات افراطی وجود نداشت. هیچ وسوسه ای برای گناه وجود نداشت.

با خدا نیز اتحاد کاملی وجود داشت. مردم مطابق آنچه که برای آن آفریده شده بودند، محبت، پرستش و اطاعت می کردند. در حقیقت، در نسیم خنک روز با خدا در باغ راه می رفتند، از مشارکت کامل با خالقشان لذت می بردند. آنها شهروندان خدا بودند که مدیریت می کردند، در آنجا قرار گرفته بودند تا بر آنچه که خدا آفریده بود فرمانروایی کنند، و کارشان را به خوبی انجام می دادند. هیچ دلیلی وجود نداشت که خدا با آنها رو در رو شود، و چیزی برای اعتراف کردن وجود نداشت. هر روز، همه چیز خوب بود. زندگی بهتر از آن بود که بتوان از این جایگاه گناه آلود تصورش را کرد.

اما متأسفانه، زمان زیادی طول نکشید. با بزرگترین سرکشی که تابحال صورت گرفته، مرد و زن از نقشه مورد نظر خدا، خارج شدند. در یک لحظه، همه چیز خراب شد. همه زیباییهای شگفت انگیز آن دنیا، عمیقاً و برای همیشه لکه دار شد.



در یک لحظه، ترس، احساس گناه و شرم به استاندارد تجربه های انسانی تبدیل شد. افرادی که در گذشته در هماهنگی کامل زندگی می کردند، حالا متهم می کردند، فریب می دادند و برای کنترل کردن، می جنگیدند. علفهای هرز و بیماریها به نگرانیهای روزانه تبدیل شد. مردم، بدی را می خواستند و مرتکب اعمال اشتباه می شدند. به جای تسلیم شدن به اقتدار خدا، طوری زندگی می کردند که انگار خودشان خدای خودشان هستند. دنیایی که در گذشته سرود کاملیت را می سرود، حالا تحت فشار سقوط می نالید.

گناه، هر فکر، خواسته، کلام و عملی را دگرگون کرد. دنیایی را به وجود آورد که در آن دودلی و انگیزه های مختلط، خودپرستی و خودشیفتگی وجود داشت. مردم خواهان خدمت شدن بودند، اما از خدمت کردن متنفر بودند. آنها در طلب کنترل و تقویت پندار غلط خود کفایی بودند. آنها خالق خود را فراموش کردند، اما خلقت او را پرستش کردند. به جای محبت به مردم و استفاده از وسایل برای نشان دادن این محبت، عاشق وسایل شدند و از مردم استفاده کردند تا این وسایل را به دست آورند. حتی دومین نسل بشر، مرتکب قتل شد. دروغگویی، فریبکاری، پنهانکاری و انکار را آغاز کردند. مردم از دست دیگران عذاب می کشیدند، از بی فکری زودگذر گرفته تا اعمال جسمانی و آزار جنسی وصف ناپذیر. برای اولین بار، مردم به خاطر غم و اندوه درونی گریستند و به خاطر کمبودها در عذاب بودند.

حال، خدا دید که دنیایش بواسطه گناه ویران شده است. او نمی خواست که دنیا به این شکل باقی بماند، بنابراین نقشه ای کشید. هزاران سال طول می کشد. باید نیروهای طبیعت را تحت کنترل درمی آورد و آموزه تاریخ بشر را تحت کنترل درمی آورد، اما او قادر به انجام این کار بود. از لحظه ای که سقوط اتفاق افتاد، نسل به نسل، همه چیز را کنترل کرد تا یک روز بتواند این ویرانی افتضاحی را که بوجود آمده بود، اصلاح کند. دقیقاً، در زمان مناسب، خدا پسر یگانه خود را به این دنیا فرستاد.



خبر خوش این است

اعلام اولیه این خبر خوش آنقدر مختصر است که به راحتی می توان آنرا نادیده گرفت. این خبر در آغاز انجیل مرقس آمده، فقط چند جمله در یک آیه کوتاه با اینحال، خلاصه مناسبی از دلیل آمدن عیسی بود.

مرقس، کلام عیسی را به این شکل گزارش می کند: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید." (مرقس ۱ : ۱۵) به راحتی وسوسه می شویم که فکر کنیم صرفاً این روش عیسی برای معرفی خودش می باشد، اما این اعلامیه چیزی بیش از یک معرفی است. این اعلامیه، به همه ما که واقعیتهای سخت سقوط را تحمل می کنیم، دلیل معتبری می دهد که بتوانیم صبح از خواب برخیزیم، به ما امید می بخشد، امیدی که به شکلی فوق العاده، عملی و بسیار شخصی می باشد.

این خبر با این کلمات آغاز می شود: "زمان به کمال رسیده" عیسی می گوید: "آنکه این کاری است که خدا انجام داد، تمامی تاریخ به سوی این لحظه در حرکت بود" خدا، بشریت را فراموش نکرده یا نسبت به آن بی علاقه نشده است. از زمانیکه آن سقوط ناگوار در گناه اتفاق افتاد، او دنیا را به سوی این روز هدایت می کرد. درحقیقت، آنچه که بیهوده و خارج از کنترل به نظر می رسید، داستان فوق العاده نجات خدا را آشکار کرد، داستانی که با آمدن مسیح به اوج خود رسید.

به این موضوع فکر کنید: هر چیز خوب و بدی که عهدعتیق گزارش می کند، یک هدفی دارد. تمامی جنگها، سفرها، رنجهای پادشاهان، مکاشفات و معجزات؛ همه توطئه های سیاسی و شخصی، بخشی از نقشه دقیقی بود که دنیا را به این نقطه برساند. مدتها پیش از آن که این کلام در مرقس اعلام شود، خدا به قومش می گفت که آنچه را که آسیب دیده، احیا خواهد کرد. اما آنها خیلی متوجه نشدند. عیسی خدمت خود را با بیان این کلام آغاز کرد: "آیا درک می کنید که نهایتاً چه چیزی در حال وقوع است؟ این همان روزی است که انبیا اعلام کردند وقتیکه امید تیره و تاریک به واقعیت روشن تبدیل می شود زمان به کمال رسیده است"

سؤال این است: زمان برای چه چیزی به کمال رسیده است؟ عیسی نزدیکی پادشاهی خدا را اعلام می کند. این روش آرامی برای بیان این مطلب می باشد "من شاه شاهان هستم، و من قدرت پادشاهی خود را به همراه آورده ام" در جایی دیگر، مسیح به وضوح می گوید که این پادشاهی (ملکوت)، یک پادشاهی سیاسی، با قوانین زمینی نیست، او آنرا یک پادشاهی "در میان شما" می نامد (لوقا ۱۷ : ۲۰ - ۲۱). راه حل نجات بخش خدا با انقلاب سیاسی یا جنگ جسمانی همراه نیست، نبرد اولیه در قلب انسانها صورت گرفته و بر آن غالب خواهد شد.

در این فرهنگ که ما مجذوب خود هستیم، باید بزرگی این ملکوت را ببینیم. ما نمی توانیم آنرا به اندازه نیازها و تمایلات خود کوچک کنیم، این ملکوت ما را به چیزی فراتر از شرایط و روابط شخصیمان سوق می دهد. پادشاه نیامد که دستور کار ما را ممکن بسازد، بلکه آمد تا ما را به سوی چیزی شگفت انگیزتر، پر جلال تر، و فوق العاده تر از آنچه که بتوان تصور کرد، سوق دهد. شاید بهترین راه برای درک این اهداف بزرگ این باشد که مخفیانه به ابدیت گوش بدهیم. (در مکاشفه ۱۹: ۶ - ۸) جمعیت بزرگی از فدیہ شدگان در مقابل تخت پادشاهی ایستاده و مانند بانگ بلند رعد می گفتند:

"هلولویا!"

زیرا که خداوند خدای ما،

آن قادر مطلق، سلطنت آغاز کرده است.

به وجد آییم و شادی کنیم، و او را جلال دهیم!

زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده،

و عروسی او خود را آماده ساخته است؛

جامه کتان نفیس و درخشان و پاکیزه

به او بخشیده شد تا به تن کند."

به این چیزی که آنها می سرایند، فکر کنید. اینطور نیست که: "من این شغل را به دست آوردم. ازدواج من فوق العاده بود، دوستانی عالی در اطرافم هستند و فرزندانم خیلی خوب هستند." نمی گویند: "من افسردگی را شکست دادم و بر ترسهایم غالب شدم." دو چیز، قلب جمعیتی را که گرد آمده بودند، تسخیر کرده بود. اول اینکه مسیح پیروزی نهایی را به دست آورد. اراده او انجام شد، نقشه او اجرا شد و او بدون کشمکش، تا ابد سلطنت می کند. خدا قومی را جمع کرد که برای جلال او شور و شوق داشتند و آسودگی نهایی خود را در فرمانروایی خدا می یافتند. اینها افرادی هستند که با ایمان پیروی کردند و بهایی زیادی برای اطاعت خود پرداختند، افرادی که خود را فدا کردند و رنج کشیدند، اما ذره ای تأسف نخوردند. رضایت نهایی خود را در نجات دهنده و فرمانروایی او یافتند.

دومین امر پرجلال این است که بالاخره جشن نهایی از راه رسید، جشن عروسی برّه، فریاد رعدآسا برافراشته می شود، وقتی جمعیت متوجه می شوند که آنها فقط دعوت شدگان این جشن نیستند- بلکه عروس هستند! آنها با لباسهایی از کتان نفیس می ایستند. همه اثرات و آسیبهای گناه از بین رفته است. همه کهنگیهای شرارت محو شده است. آنها، درنهایت و برای همیشه پاک هستند. آنها پاک و مقدس در برابر داماد می ایستند.

وقتیکه ما به ابدیت گوش می دهیم، متوجه می شویم که این ملکوت مربوط به این است که خدا به شکلی اساسی مردم را تبدیل می کند، اما نه به شکلی که فرهنگ خودشیفته ما انتظار دارد. مسیح آمد تا بیعت ما را با چنین دستور کار ناقصی بشکند و ما را به سوی هدفی فراخواند که ارزش زیستن دارد. ملکوت او در رابطه با نشان دادن جلال خدا و افرادی می باشد که مقدس هستند. این تغییری است که او به خاطر آن آمد، زندگی کرد، مُرد و قیام کرد. این زندگی و کاری است که او در مقابل جلال موقتی که به دنبالش بودیم، به ما می دهد. هدف برنامه این ملکوت این است که قلبهای ما را کنترل کند و زندگی ما را تبدیل کند.

توجه کنید که مسیح خبر خوش را به دعوت و توبه وصل می کند. کتاب مقدس توبه را به عنوان تغییر اساسی قلب توصیف می کند که در نتیجه آن مسیر زندگی شخص تغییر می یابد، این فقط



زمانی امکانپذیر است که قدرتی برای تغییر وجود داشته باشد. چقدر ظالمانه بود اگر بدون ارائه قدرت لازم، افرادی را که به خاطر گناه فلج شده اند، به سوی توبه دعوت می کردید! این همان جایی است که این پیام را بسیار هیجان انگیز می سازد. عیسی می گوید: "چون من آمده ام، تغییر دائمی قلب به وقوع خواهد پیوست." بله، دنیا به شدت ویران شده است، اما پادشاه آمده، قدرت و جلال ملکوتش را به همراه آورده است.

شاید شما با یک گناه خاص دست به گریبان هستید، گناهی که هرگز نتوانسته اید بر آن غالب شوید. شاید عضو جماعتی هستید که به نظر می رسد به شکلی ناامید کننده از هم پاشیده شده است، شاید ازدواجتان طبق نقشه خوب خدا پیش نمی رود. شاید به هر جایی که می روید، آثار دردناک گذشته را با خود حمل می کنید، شاید خسته اید از اینکه نیتهای خوب، نتیجه بدی به همراه داشته، از بدقولیها، از امیدها و رویاهای فروپاشیده خسته شده اید. نیاز ما به تغییر، در اطراف ما و در درون ماست.

گناهی که قلبمان را تسخیر کرده، همه چیز را بسیار دشوار می سازد. این گناه، عشق را به شهوت خودخواهانه تبدیل می کند. خانه ای که خدا می خواست مکان امنی باشد، مکانی می شود که عمیقترین زخمهای انسان در آن ایجاد می شود. محیط کار را به تباهی می کشاند، مانع از عملکرد خوب دولتها می شود، حتی کلیسا را لکه دار می کند و در نهایت به مرگ می انجامد.

شما نمی توانید از گناه فرار کنید، چون در درون شما ساکن است. آموخته های شما بواسطه قدرت آن منحرف می شود. شما نمی توانید زیرکانه تر از آن عمل کنید یا راهی برای رهایی از آن پیدا کنید. نمی توانید برای فرار از آن، به جای دیگری بروید. به همین دلیل است که آمدن پادشاه، بهترین خبر می باشد.

تغییر، امکانپذیر است شما می توانید در میان سخت ترین واقعیتهای گناه بایستید و امیدی را داشته باشید که هرگز مأیوستان نخواهد کرد. (رومیان ۵ : ۱ - ۵). این ازدواج می تواند تغییر کند. این نوجوان می تواند تغییر کند. این کلیسا می تواند تغییر کند. این دوستی می تواند تغییر کند. این تلخی می تواند از بین برود. این اجبار می تواند از بین برود. این ترس می تواند شکست بخورد.



این قلب سنگی می تواند نرم شود، و کلمات شیرین می تواند از زبان یک شخص بد اخلاق خارج شود. خدمت محبت آمیز می تواند توسط شخصی انجام شود که کاملاً مجذوب خودش می بود. مردم می توانند بدون فساد و تباهی، قدرت داشته باشند. خانه ها می توانند مکانهایی امن، پُرمحبت و شفابخش باشند. تغییر، امکانپذیر است، چون پادشاه آمده است.

با وجود همه اینها، هدف نهایی خدا، جلال خودش می باشد. مسیح آمد تا مردم را به هدفی بازگرداند که برای آن خلق شده بودند در همه جنبه های زندگی خود با پرستش، اطاعت و تسلیم کامل به خدا زندگی کنند. او با دمیدن حیات بر قلبهای مُرده، این کار را انجام داد تا ما بدانیم که به او نیاز داریم. او بی گناه زندگی می کند، و به نیابت از ما شریعت را حفظ می کند. او زندگی خود را برای پرداخت جریمه گناه تسلیم می کند، تا ما کاملاً بخشیده شویم. او ما را در خانواده خود به فرزندخواندگی می پذیرد، به ما این حق و امتیاز را می دهد که فرزند او باشیم. او هر روزه ما را شبیه خود می سازد. او با فیض خود به ما توان انجام کار درست را می دهد. روح او در درون ما ساکن است، ما را به گناه کار بودن ما معترف می کند، حقیقت را روشن می کند، و به ما قدرت اطاعت کردن را می دهد. او ما را در بدن مسیح قرار می دهد، جاییکه می توانیم تعلیم بگیریم و رشد کنیم. او بر هر رویدادی برای جلال خود و خیریت ما فرمانروایی می کند. او ما را هدف محبت نجات بخش و ابدی خود می سازد.

کتاب مقدس این تغییر را نجات و فدیة می نامد. ما نه تنها تغییر می کنیم، بلکه به سوی خدا بازگردانیده می شویم. این چیزی است که تمام تغییرات دیگر را ممکن می سازد.

خبر ما باید خبر خوش باشد

وقتی عیسی، به شاگردان خود مأموریت داد که به نام او خدمت کنند، این پیغامی بود که باید اعلام می کردند. ما نیز در حال کشمکش با گناه خود و خدمت به افرادی که به نظر می رسد در دام چیزهایی گرفتار شده اند که نمی توانند بر آنها غالب شوند، باید این پیغام را اعلام کنیم. باید



وفاداران اعلام کنیم" ما امید خود را فقط در عیسی مسیح، شاه شاهان می یابیم. در او تغییر قلبی پایدار و شخصی، امکانپذیر است". هر پیغام دیگری، امید کاذب را تقویت می کند.

افرادی که با زندگی در دنیای سقوط کرده در کشمکش هستند، غالباً توضیح می خواهند، درحالیکه نیاز واقعی آنها تصوّر کردن است. آنها استراتژی، تکنیک و قواعد می خواهند، چون فقط می خواهند که اوضاع به شکل بهتری پیش برود. اما خدا چیزی فراتر از آن عرضه می کند. مردم باید به خانواده ها، همسایگان، دوستان، شهرها، مشاغل، تاریخ و کلیساها نگاه کنند و ملکوت را ببینند. آنها نیاز به تصوّر کردن دارند توانایی دیدن چیزیکه واقعی ولی نادیدنی می باشد. این چیزی بود که پولس به آن چشم دوخته بود. (دوم قرنتیان ۴). آنها باید به یک شهر نگاه کنند و جماعت نجات یافتگانی را ببینند که با هم جمع شده اند و با وجود جنگ روحانی وحشیانه در اتحاد با خدا زندگی می کنند. باید به فرزندان خود نگاه کنند و ببینند که نجات دهنده می خواهد قلب آنها را از آن خود کند. باید تاریخ را بررسی کنند و ببینند که خدا هدف خود را به انجام می رساند. مردم باید امید درخشان وجود بشر- را ببینند، مردم می توانند خدا را بشناسند، محبت و خدمت کنند، می توانند تا ابد با خدا در مشارکت باشند و اجتماعی از محبت را تشکیل دهند که به هیچ شکل دیگری امکانپذیر نمی باشد. همه این چیزها امکانپذیر است، چون پادشاه، محبت و فیض خود را در آنها قرار داده است.

ما به عنوان افراد گناهکار، به طور طبیعی تمایل داریم که از خالق روبرگردانیم تا به خلقت خدمت کنیم. ما از امید به شخص خدا روبروی گردانیم تا به سیستمها، نظرات، مردم، یا تعلّقات، امید داشته باشیم. امید واقعی به ما خیره شده، اما ما او را نمی بینیم. در عوض، در کوه نظرات انسانها کاوش می کنیم تا ذره ای بصیرت و آگاهی کسب کنیم. ما به خودمان می گوییم که بالاخره کلید را به دست آوردیم، چیزی که تفاوتی ایجاد می کند. ما بر طبق این آگاهی و بصیرت عمل می کنیم و این پندار غلط را در مورد تغییر پایدار و شخصی می پذیریم. اما طولی نمی کشد که یأس و ناامیدی بازمی گردد. این تغییر، موقتی و ظاهری بود، قادر نبود که به عمق مشکل نفوذ کند. بنابراین، دوباره به این کوه نظرات بازمی گردیم، مصمم می شویم که این بار در جای درست جستجو کنیم. من کشف کردم! ذره ای بصیرت و آگاهی کسب می کنیم، به نظر می رسد که برجسته تر از قبل می

با شد. آن را به خانه می بریم، در مورد آن مطالعه می کنیم و آنرا به کار می بریم. اما همیشه به جای اول باز می گردیم.

خبر خوش ما را با این واقعیت مواجه می کند که هرگز کمک به ایجاد تغییر در قلب و در کوه نظرات یافت نمی شود، بلکه فقط در یک شخص، عیسی مسیح، یافت می شود. ما نباید به مردم یک سیستم نجات بخش، یک سری بصیرت و قواعد عرضه کنیم. ما به مردم، نجات دهنده را عرضه می کنیم. با قدرت او، امید و کمکی را دریافت می کنیم که برای شکست دادن قدرتمندترین دشمنان به آن نیاز داریم. امید در فیض نجات دهنده ساکن است، تنها وسیله واقعی برای ایجاد تغییر پایدار. این چیزی است که ایمانداران را از روانشناسی فرهنگمان جدا می کند. چون این نوع روانشناسی کاملاً به خداوند پشت کرده است، دنیا فقط می تواند نوعی سیستم به مردم عرضه کند. امید را به یک سری مشاهدات، مجموعه ای از بصیرتها، یا قدمهایی در یک فرایند، تقلیل می دهد. از طرف دیگر، ما با افرادی ملاقات می کنیم که شدیداً کاوش کرده و با محبت به دنبال بیلهای خود هستند. ما با ملایمت، آنها را از این کوه بازگردانده و با خوشی آنها را به سوی این شخص، عیسی مسیح، هدایت می کنیم. این ماهیت خدمت شخصی می باشد.

اما تمایل ما برای جایگزین کردن چیزی دیگر به جای این پادشاه، به راحتی از بین نمی رود. سر زشت خود را برمی افرازد، حتی هنگامیکه در کتاب مقدس به دنبال پاسخ هستیم. ما با این طرز فکر: "کجا می توانم آیه ای در مورد.... پیدا کنم"، به سراغ کتاب مقدس می رویم. فراموش می کنیم که تنها امیدی که این قواعد عرضه می کنند، بر روی شخص عیسی مسیح، قرار می گیرد. فراموش می کنیم که کتاب مقدس یک دایرة المعارف نیست، بلکه داستان نقشه خدا برای نجات انسان ناامید و بیچاره می باشد. داستانی درباره افرادی که از خودکفایی و حکمت خود نجات یافته و وارد ملکوتی شده اند که در آن، عیسی در مرکز قرار دارد و امید واقعی زنده است.

ما نمی توانیم کتاب مقدس را به عنوان مجموعه ای از بینشهای درمانی به کار ببریم، این کار پیغام آن را از بین می برد و ما را به سوی تغییر پایدار هدایت نمی کند. اگر یک سیستم می توانست نیاز ما را برآورده کند، عیسی هرگز نمی آمد. اما او آمد، چون مشکل ما به هیچ شکل دیگری اصلاح نمی



شد. او تنها پاسخ ماست، پس ما هرگز نباید پیغامی کمتر از خبر خوش را عرضه کنیم. ما یک سیستم به مردم عرضه نمی کنیم؛ بلکه آنها را به سوی نجات دهنده هدایت می کنیم و امید ماست.

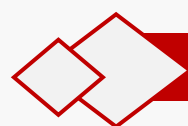
چرا امید بر یک شخص متکی است؟

اگر می خواهید به کسی کمک کنید، باید بدانید که مشکل چیست و چگونه می توان آنرا اصلاح کرد؟ شما به تعمیرکار ماشین مراجعه می کنید، چون او می تواند تشخیص بدهد که چرا ماشین شما درست کار نمی کند و آنرا دوباره به کار می اندازد. هر دیدگاه قابل اعتمادی در رابطه با تغییر شخصی نیز باید چنین کاری را انجام دهد. باید به درستی تشخیص بدهد که مردم چه مشکلی دارند و چه چیزی باید تغییر کند.

در اینجا است که فرهنگ ما کاملاً اشتباه می کند. دنیا با رد دیدگاه کتاب مقدس نسبت به انسان، هر امیدی را برای پاسخ صحیح به سؤال "مشکل چیست؟" از بین می برد. اگر پاسخ اشتباهی به این سؤال بدهد، چگونه می تواند راه حل درستی فراهم کند؟

چرا مردم یک سری کارها را انجام می دهند؟ آیا مشکل من، اساساً مشکل در رابطه با اطلاعات می باشد؟ آیا یک سری بینشهای بررسی شده و منطقی راه حلهایی را فراهم می کنند؟ یا مشکل من اساساً مربوط به تجربه می باشد؟ آیا رسیدگی به گذشته ام، مشکل را برطرف خواهد کرد؟ آیا مشکل من اساساً مشکل زیست شناختی است؟ آیا کمک به ایجاد تعادل شیمیایی، مشکل مرا برطرف خواهد کرد؟ یا آیا چیزی در پس این چیزها قرار دارد که مشکل عمیق من می باشد؟ پاسخ کتاب مقدس به این سؤال آخر، یک پاسخ واضح می باشد، پژوهاکی از: "بله"!

کتاب مقدس موافق است که مشکل من مربوط به اطلاعات می باشد، در این زمینه، من نمی دانم که باید چه چیزی را بدانم. همچنین تأیید می کند که تجربیاتمان بر ما تأثیر می گذارند، اگر چه مشکل اصلی ما فراتر و عمیقتر از تجربیاتمان می باشد. همچنین کتاب مقدس اثر متقابل پیچیده ای را که میان طبیعت جسمانی و روحانی ما وجود دارد تصدیق می کند، اما هرگز نمی گوید که مشکل اساسی ما، مشکل زیست شناختی می باشد. به این ترتیب، کتاب مقدس در مقایسه با فرهنگ ما اساسیتر می باشد.



کتاب مقدس می گوید که مشکل اصلی ما و دلیل اساسی کارهایی که انجام می دهیم، گناه است. در اینجا چه می گوید؟ کتاب مقدس، گناه را به عنوان وضعیتی تعریف می کند که نتیجه آن در اعمال دیده می شود. همه ما گناهکاریم، به همین دلیل، همه ما مرتکب اعمال گناه آلود می شویم. به همین دلیل است که گفتم مشکل اصلی ما چیزی فراتر از تجربه ما می باشد. داوود به خوبی در مزامیر ۵۱ این مطلب را توصیف می کند: "براستی که تقصیر کار زاده شده ام و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد!" (آیه ۵) داوود می گوید: "من با یک مشکل اساسی متولد شدم، من قبل از اولین تجربه زندگیم این مشکل را داشتم. در درون من مشکلی وجود دارد که اساساً بر عملکرد من به عنوان یک انسان تأثیر می گذارد." این مفاهیم زیادی را در بردارد چون گناه، طبیعت من به عنوان یک انسان می باشد، نمی توان از آن فرار کرد. بر همه اندیشه های من، حرفها و کارهایم تأثیر می گذارد. خواسته ها، واکنش من نسبت به صاحبان اقتدار و تصمیم گیریهای مرا هدایت خواهد کرد. ارزشهای مرا دگرگون کرده، امیدها و رویاهای مرا هدایت کرده و همه تفسیرهای مرا شکل خواهد داد.

اگر می خواهید به مشکلات خودتان رسیدگی کنید یا به افرادی کمک کنید که می خواهند به مشکلاتشان رسیدگی کنند، باید تفکر غلط را اصلاح کنید. بله، باید به درد و رنجهای گذشته و عملکرد نادرست بدن رسیدگی کنید، اما باید کاری بیش از این انجام دهید، باید به آنها کمک کنید که بر گناه غلبه کنند، گناهی که همه این تجربیات را خراب می کند. به دو نمونه توجه کنید.

پاملا از یک خانه بسیار آزاردهنده می آید. بدترین زمان روز، زمانی بود که پدرش از سر کار به خانه می آمد. پاملا سعی می کرد که در خارج از خانه باشد یا خودش را در اتاقش پنهان کند تا از آسیبهایی که دور باشد. اینها تجربیات بسیار تأثیرگذاری بودند. ما باید با پاملا گریه کنیم و به خاطر خطاهایی که نسبت به او انجام شده عصبانی باشیم. اما باید کارهای دیگری نیز انجام بدهیم.

وقتی کشمکشهای کنونی پاملا را مورد بررسی قرار می دهید، متوجه می شوید که مشکل او فقط این تجربیات نیستند، بلکه چگونگی برخورد او با این مشکلات می باشد. پاملا بسیار کنترل گر می باشد، بنابراین کار کردن با او و دوست شدن با او دشوار است. او دائماً بحث می کند، همیشه می



خواهد که حق با او باشد. نسبت به طرز فکر مردم در مورد خودش بسیار حساس است، چیزی که تمام روابط او را با دیگران شکل می دهد. عبارت شخصی او این است: "این چه فایده ای برای من دارد؟" او منتقد و قضاوت کننده است، به ندرت به دیگران اجازه می دهد که به نظرات او مشکوک شوند.

اما وقتی پاملا با شما صحبت می کند، طوری رفتار می کند که انگار عمیقاً رنج می کشد. او دائماً در مورد احساس طردشدگی و تنهایی صحبت می کند، متعجب است که چرا مردم از او می ترسند. احساس می کند که هیچ کس به نظر او احترام نمی گذارد.

مشکل پاملا چیست؟ آیا همه مشکلات کنونی او، به خاطر گذشته اش می باشد؟ واضحاً چیزی بیش از اینهاست. پاملا فقط با ترسهای گذشته اش در کشمکش نمی باشد، بلکه با چگونگی برخورد با این مشکلات در کشمکش می باشد. این همان چیزی است که کتاب مقدس ما را به سوی آن سوق می دهد. اگر گناه، بخشی از طبیعت ماست، ما نه فقط همیشه با تاریخچه خود مواجه می شویم، بلکه با این امر مواجه می شویم که چگونه گناه روش برخورد ما با این مسائل را تحریف کرده است. زمانی، کمک از راه می رسد که ما به گذشته خود رسیدگی کنیم و گناه خود را بپذیریم. این یک امر ضروری می باشد، چون گناهکاران تمایل دارند که در برابر خطایی که دیگران نسبت به آنها مرتکب شده اند، عکس العمل گناه آلودی نشان بدهند.

به همین دلیل است که تنها امید برای پاملا (و برای ما) یک نجات دهنده می باشد. ما نمی توانیم از گناهکار بودن خود خارج شویم، ما به چیزی بیش از محبت و تشویق، اطلاعات و بصیرت نیاز داریم، ما به نجات نیاز داریم، هر چیزی کمتر از این به مشکل واقعی ما کمکی نخواهد کرد.

به شخص دوم، جک توجه کنید. پدر جک، شیخ فعالی در کلیسایشان بود و مادرش متعهد به خدمت بود. او در یک خانه مسیحی خوبی بزرگ شده بود، جاییکه پرستش خانوادگی تجربه روزانه و مشترک آنها بود. پدر جک سخت کار می کرد و بسیار موفق بود. والدین او رابطه محکمی داشتند و به شکل نسبتاً خوبی با فرزندان خود ارتباط برقرار می کردند. جک به یک مدرسه مسیحی می رفت



و والدینش می توانستند او را به یک کالج خوب بفرستند. با اینحال همه چیز در زندگی جک خوب نبود.

وقتی با جک صحبت می کنید، متوجه می شوید که او شغل‌های کوتاه مدت داشت و دو بار ازدواج کرده بود. به شکل ملموسی عصبانی بود. از این شکایت داشت که در دنیایی زندگی می کند که پُر از آدم‌های احمق و نادانی می باشد که برای گوش دادن به کسی که کارش را بلد است، هیچ وقت فرصت ندارند. او می گوید که به این دلیل شغل‌های خود را از دست داده، چون رؤسایش از اطلاعات زیادی که او در مورد این شغل‌ها داشت می ترسیدند. او همسران سابق خود را از نظر احساسی ضعیف می دید، کسانی که نمی توانستند با شخصی که دارای اعتماد به نفس می باشد زندگی کنند، شخصی که "حساب کارش را می داند".

آیا زندگی کنونی جک، تحت تأثیر خانواده اولیه اش می باشد؟ البته! اما دوباره می گویم، چیزهای بیشتری وجود دارد. جک، اساساً با خود، در کشمکش می باشد. گناه نه تنها باعث می شود که به شکل گناه آلودی نسبت به رنج‌ها عکس العمل نشان دهیم، بلکه باعث می شود که به شکل گناه آلودی نسبت به برکات عکس العمل نشان دهیم. بچه باهوش، بچه احمق را مسخره می کند. یک قهرمان، بچه ای را که دو پایش معلول است، مسخره می کند. مشکلی در درون ما وجود دارد که حتی نمی توانیم به درستی از برکات استفاده کنیم.

جک به چیزی بیش از بینش و بصیرت نیاز دارد او باید از دست خودش نجات بیابد، و برای همین نیاز به یک نجات دهنده دارد. به همین دلیل است که ما نمی توانیم سیستمی را به افراد عرضه کنیم یا بگوییم که چگونه با گذشته خود برخورد کنند. ما باید آنها را به سوی یک نجات دهنده قدرتمند و حاضر هدایت کنیم. او تنها امید ماست. او از جانب ما بر گناه غلبه کرده است، او مشتاقانه فیض را که تبدیل کننده قلب و تغییردهنده زندگی است به ما می دهد!

به همین دلیل است که پولس به شکل کنایه آمیزی در کولسیان ۲ : ۸ می نویسد: "به هوش باشید کسی شما را با فلسفه ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است." فلسفه دنیا فریبنده است، چون نمی تواند به وعده خود عمل کند.



شاید به خوبی مورد بررسی قرار گرفته باشد و به شکلی منطقی ارائه شود، اما بر مرکزیتِ مسیح نمی باشد. چون گناه (این وضعیت) مشکل ما ست، امید حقیقی و کمک، فقط در خدا یافت می شود. هر پاسخ دیگری پوچ است.

گناه با ما چه کار می کند

گناه، بیماری نهایی است، بیماری روانی بسیار بزرگ، شما نمی توانید از آن فرار کنید یا خودتان آن را شکست بدهید، به اطرافتان نگاه کنید، نشانه های آن را در همه جا خواهید دید گناه پیچیدگیها را پیچیده تر می کند، زندگی در دنیای سقوط کرده، دشوارتر از آن چیزی است که خدا در نظر داشت، با اینحال گناه ما آنرا بدتر می کند. ما با رنج و زحمت زیاد، بیماری، یأس و ناامیدی، و مرگ مواجه می شویم. عمیقترین مشکل ما مربوط به تجربیات، مسائل زیست شناختی، یا روابط ما نیست؛ بلکه مشکل اخلاقی می باشد و این همه چیز را دگرگون می کند. هویت ما را ویران می کند، دیدگاه ما را دگرگون می کند، رفتار ما را از مسیر خارج می کند و امید ما را می دزدد. چنانکه موسی در توصیف فرهنگ بشر پیش از طوفان بیان می کند: "و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است و هر نیتِ اندیشه های دل او پیوسته برای بدی است و بس." (پیدایش ۶ : ۵) این کاری است که گناه با ما می کند. این بیماری نهایی می باشد!

اولین فرزند ما بسیار فعال بود. در طول روز، پیوسته همسرم، لوتلا، را می گرفت و به او می چسبید و از دست و پای او بالا می رفت، انگار که همسرم مثل چارچوبی بود که بچه ها از آن بالا رفته و تاب می خوردند. هنگامیکه هشت و نیم ماهه شد، این پسر- کوچک اولین قدمهایش را برداشت. طولی نکشید که با سرعت شگفت انگیزی در سراسر خانه حرکت می کرد. به یاد دارم که با خودم فکر می کردم که این طبیعی نیست. او نباید در این سن راه برود، اما راه می رفت!

وقتی یک بچه کوچک شروع به راه رفتن می کند، باید در برابر تمام وسایل خطرناک خانه که برای او تازگی دارد، مورد محافظت قرار بگیرد. یکی از راههای محافظت از فرزندان این است که زانو بزنید، به صورت او نگاه کنید و در مورد خطرات خاص به او هشدار بدهید. او را به گوشه و کنار خانه ببرید، چیزهایی را که باید از آنها دوری کند، نشان بدهید. از نظر او، این کار وقت تلف کردن بود، اما من



به این کار ادامه دادم و در مورد پریزهای برق در همه اتاقها، به پسر-کوچکم هشدار دادم. به او گفتم: "به آنها دست نزن و هرگز چیزی را در آنها فرو نکن، این کار می تواند تو را بکشد!" او به من خیره شده بود، درحالیکه با یک انگشت، با تی شرت خود بازی می کرد و انگشت دیگر را تا نیمه در بینی خود فرو کرده بود. از او پرسیدم که آیا حرف مرا درک کرد، او سر کوچکش را تکان داد، ولی متقاعد نشده بود و به سراغ ماجراجویی بعدی دوران کودکی خود رفت. من مطمئن بودم که به هیچ نتیجه ای نرسیده ام.

چند روز بعد، در اتاق پذیرایی مشغول مطالعه بودم که از گوشه چشم دیدم که کودکمان زیر چشمی به من نگاه می کند. او به من نگاه کرد و بعد به دیوار نگاه کرد، دوباره به من نگاه کرد و این کار را چند مرتبه تکرار کرد. وقتی فکر کرد که به اندازه کافی حواس من پرت شده، مستقیم به طرف پریز برق رفت. اما قبل از اینکه با خوشحالی به پریز دست بزند، کاری کرد که مرا شگفت زده کرد. او منتظر شد، به عقب نگاه کرد تا ببیند که آیا من نگاه می کنم، و بعد وقتی که من برای نجات او بلند شدم، به سراغ پریز برق رفت.

آن نگاه نهایی ثابت می کرد که او درسهای مرا که برای کودکی به سن او مناسب بود، درک کرده و می دانست که به ضد اراده من عمل می کند و سعی می کرد که سرکشی خود را پنهان کند و به شکل غیرقابل توصیفی به سمت چیزی کشیده می شد که به وضوح برای او ممنوع اعلام شده بود. حداقل سه عنصر ویرانگر گناه در این تصویر کوچک به وضوح نشان داده می شود.

اولین چیزی که گناه تولید می کند، سرکشی می باشد. این امر فراتر از ناطاعتی از چند قانون می باشد؛ این نقص اساسی در شخصیت من می باشد. این چیزی نیست که من یاد می گیرم؛ بلکه با چنین چیزی به دنیا می آیم.

لازم نیست که من به پسر-کوچکم یاد بدهم که مشتاق چیزهای ممنوعه باشد، به دنبال فرصتی باشد که از صاحبان اقتدار اطاعت نکند، و به سراغ "میوه ممنوعه" برود. من هم این کار را انجام می دهم، و شما هم این کار را انجام می دهید. چه از طریق پارک کردن ماشین در جایی باشد که محل پارک نمی باشد، چه طفره رفتن از مالیات بر درآمد، فرار از دست مامان در مغازه اسباب بازی



فروشی، تسلیم نشدن در برابر رأی و نظر بزرگترها، یا زیاده روی در شهوتِ مخفیانه، سرکشی در هر یک از ما وجود دارد.

سرکشی، تمایلی است که در درون ما متولد شده که تسلیمِ دروغهای خودمختاری، خودکفایی و خودبینی می شود. در نتیجه، سرپیچی از حریمهایی که خدا تعیین کرده، به عادت تبدیل می شود. خودمختاری می گوید: "من حقّ دارم که کاری را که می خواهم، در هر زمانی که می خواهم، انجام بدهم." خودکفایی می گوید: "من هر آنچه را که لازم است در خود دارم، پس لازم نیست که به کسی وابسته باشم یا مطیع کسی باشم." خودبینی می گوید: "من مرکز دنیای خود هستم. هیچ اشکالی ندارد که برای خودم زندگی کنم و فقط کاری را انجام بدهم که مرا خوشحال می کند." اینها دروغهای باغ عدن می باشند، همان دروغهایی که شیطان، نسل به نسل در گوشهای مشتاق زمزمه کرده است. اینها، طرح اولیه ما را به عنوان انسان انکار می کنند. ما خلق نشده ایم که خودمختار باشیم، ما به گونه ای طراحی شده ایم که هر روزه تسلیم خدا باشیم و برای جلال او زندگی کنیم. زندگی خارج از این طرح و نقشه، هرگز به نتیجه نخواهد رسید.

این روح سرکشی، بر شیوه برخورد ما با دشواریها و برکات، تأثیر می گذارد. استقلال، خودکفایی و خودبینی، ما را به جایی می رساند که اول به خودمان فکر کنیم و از مرز میان خودمان و خواسته هایمان فراتر برویم. ما می خواهیم کنترل کنیم و متنفریم از اینکه کنترل شویم. ما می خواهیم قوانین را بسازیم و هر گاه که برای ما مناسب است، آنرا تغییر بدهیم. اساساً می خواهیم که خدا باشیم، بر طبق اراده خود بر دنیای خود فرمانروایی کنیم. مهم نیست که بر ضدّ چه چیزهایی سرکشی می کنیم، نهایتاً سرکشی ما به ضدّ خداست. ما نمی خواهیم که اقتدار او را تصدیق کنیم، جلال او را می دزدیم و حقّ فرمانروایی او را غصب می کنیم.

همچنین گناه در ما، حماقت ایجاد می کند. حماقت، معتقد است که هیچ دیدگاه، بصیرت، تئوری، یا "حقیقتی"، قابل اعتمادتر از آنچه که ما داریم، نیست. دروغی را باور می کند که می گوید، ما بهتر می دانیم. باعث می شود که حقیقت را تحریف کنیم و در دنیایی که خود ساخته ایم زندگی



کنیم، مثل این است که با آینه کارناوال به زندگی خود نگاه می کنیم، متقاعد شده ایم که به وضوح می بینیم.

به پسر کوچولوی من هشدار داده شده بود که خطری وجود دارد، اما او در حماقت خود فکر کرد که خودش بهتر می داند. کسی که به مشورت دیگران گوش نمی کند و احساس نمی کند که باید کلام خدا را مطالعه کند، تحت کنترل حماقت می باشد. این حماقت، هویت ما را تحریف می کند، روابط را نابود می کند، رشد را به تعویق می اندازد، و تغییر را منحرف می کند.

حماقت، ما را متقاعد می کند که هیچ مشکلی نداریم، سرکشی و انتخابهای غیرمنطقی ما درست هستند و بهترین انتخابها می باشند. حماقت، رد طبیعت اولیه ما به عنوان یک انسان می باشد. ما هرگز برای این خلق نشده ایم که منبع حکمت خود باشیم. بلکه به گونه ای طراحی شده ایم که مکاشفه دریافت کنیم، و وابسته به حقایقی باشیم که خدا به ما تعلیم می دهد، و آن حقایق را در زندگی خود به کار ببریم. ما به گونه ای خلق شده ایم که باید تفسیرها، انتخابها و رفتارمان بر پایه حکمت خدا باشد. زندگی خارج از این طرح و نقشه، هرگز به نتیجه نخواهد رسید.

وقتی داوود در مزمور ۱۴ : ۱ می گوید: "بله در دل خود می گوید: خدایی نیست!" او به پایه و اساس حماقت اشاره می کند. حماقت ما، طرد کردن خداست. یک تمایل درونی که می خواهیم حکمت خود را جایگزین حکمت خدا کنیم. در پس همه این چیزها، می خواهیم که خدای خودمان باشیم، تمامی "حقیقتی" را که نیاز داریم، به خودمان مکشوف کنیم.

نهایتاً، گناه باعث می شود که توانایی انجام کاری را که خدا از ما می خواهد، نداشته باشیم. این ناتوانی، هر شرایط و رابطه ای را در زندگیمان، تحت تأثیر قرار می دهد. فقط در مورد این نیست که نمی خواهیم اراده خدا را انجام بدهیم، یا فکر می کنم که راه من بهتر است، بلکه وقتی قصد و نیت درستی داریم، نمی توانم به کار خود ادامه بدهم و هرگز نمی توانم به استاندارد خدا برسم.

آیا هرگز خودتان را برای یک مکالمه دشوار با یک دوست آماده کرده اید؟ مطالب خود را تمرین می کنید و پاسخهای احتمالی شخص مقابل را پیش بینی می کنید. سعی می کنید تشخیص بدهید که چگونه ممکن است که این مکالمه رو به خطا برود، و خودتان را آماده می کنید که چیزی نگویند



که بعداً پشیمان شوید. نمی خواهید که این بار "شکست بخورید". اما وقتی که وارد گفتگو می شوید، در وسط گفتگو اتفاقی می افتد. طرف مقابل شما را زخمی می کند، درجه حرارت عاطفی شما بالا می رود و اجازه می دهید که این اتفاق بیفتد. بعد از همه این محاسبات، نمی توانید باور کنید که چنین اتفاقی افتاد! دقیقاً همان کاری را کردید که تصمیم گرفته بودید که آنرا انجام ندهید!

پولس رسول به شکل قدرتمندی این تجربه را در رومیان ۷ به تصویر می کشد: " زیرا آن عمل نیکو را که می خواهم، انجام نمی دهم، بلکه عمل بدی را که نمی خواهم، به جا می آورم." آیا شما هم با چنین چیزی مواجه شده اید؟ پولس ادامه می دهد: "پس این قانون را می یابم که وقتی می خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من است. من در باطن از شریعت خدا مسرورم، اما قانونی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می پذیرد، در ستیز است و مرا اسیر قانون گناه می سازد که در اعضای من است." (آیات ۱۹، ۲۱ - ۲۳) در نتیجه، پولس می گوید: "حتی زمانی که می خواهم تسلیم اقتدار خدا شوم و به حکمت او گوش فرا دهم، باز هم عمل خطا را انجام می دهم! با وجود بهترین قصد و نیتی که دارم شکست می خورم!"

مسأله فقط این نیست که ما سرکش و احمق هستیم. گناه، ما را از نظر اخلاقی فلج کرده است. اساساً نمی توانیم کار درست را انجام بدهیم. چه کسی می تواند بگوید که خشم ما نسبت به دوستان همیشه عادلانه بوده است؟ کدام شوهری می تواند بگوید که همیشه زنش را همانطور که عیسی، کلیسا را محبت می کند، محبت کرده است؟ چه کسی دائماً همسایه خود را همچون خود دوست می دارد؟ حتی زمانی که می خواهیم کار درست را انجام بدهیم، موفق به انجام این کارها نمی شویم، چون ماهیچه های اخلاقی ما بواسطه گناه از بین رفته است، ما نمی توانیم کار خوبی را که برای آن خلق شده ایم، انجام بدهیم. این یکی از غم انگیزترین نتایج بیماری نهایی، گناه، می باشد.

ما به عنوان انسان نمی توانیم به تنهایی از عهده زندگی خود برآییم. ما نیاز به نجات، شفا و بخشش داریم. به طور خلاصه، ما به خدا نیاز داریم. به خبر خوش نیاز داریم، خبر پادشاهی که آمده، تغییر پایدار را ممکن ساخته است. این به تنهایی، امید شخصی ما و پایه خدمت ما به دیگران می باشد.



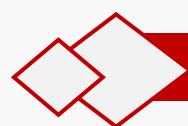
خبر خوش ملکوت، آزادی از دشواریها، رنجها و زیانها نیست. بلکه خبر یک نجات دهنده می باشد که آمده تا مرا از خودم نجات بدهد. نجات او، تغییری را ایجاد می کند که اساساً عکس العمل مرا نسبت به این واقعیتهای اجتناب ناپذیر تغییر می دهد. نجات دهنده، سرکشی را به نظم و انضباط تبدیل می کند، و احمق را به شنونده ای فروتن. او کاری می کند که لنگان دوباره راه بروند. در او، ما می توانیم با زندگی روبرو شویم و با ایمان، محبت و امید پاسخ بدهیم. وقتی که او، ما را تبدیل می کند، به ما اجازه می دهد که در کاری که او در دیگران انجام می دهد، سهیم شویم. وقتی که شما به کار نجات دهنده در زندگیتان پاسخ می دهید، می توانید یاد بگیرید که ابزاری در دستهای او باشید.



در دستهای نجات دهنده

سَم با وحشت با من تماس گرفت. یک روز عادی بود: از روی تخت بلند شد، سرِ کار رفت، و کارش را انجام داد تا زمانیکه ساعت کارش به پایان می رسید. اما وقتیکه با عجله به خانه باز می گشت، یک مرد بیچاره ای به سراغش آمد. آن مرد گفت که زندگیش به هم ریخته؛ حتی نمی داند که آن شب در کجا می تواند بخوابد. سَم متوجه شد که او کسی نیست که به زندگی خیابانی خو گرفته باشد. سَم به امید اینکه بتواند مجرای برای کمک باشد، او را به خانه اش برد و با کشیش خود که من هستم تماس گرفت. او گفت: "پُل"، "من با مردی روبرو شدم که کارش را از دست داده، دعوای بدی با زنش داشته، و او را از خانه بیرون کرده اند. فکر کردم که می توانم او را به خانه تو بیاورم تا به او کمک کنی. اشکالی ندارد که الان او را بیاورم؟"

پیش از اینکه سَم چیز دیگری بگوید، پاسخ دادم: "محبت خدا شگفت انگیز نیست؟ خدا به این مرد اهمیت می دهد و یکی از فرزندان خود را سرِ راه او قرار داده است. خدا به تو اهمیت می دهد و فرصتی را به تو داده تا ابزاری در دستهای او باشی. من معتقدم که خدا هرگز آدرس اشتباهی نمی دهد و او می خواهد که از تو در زندگی این مرد استفاده کند. اجازه بده که الان برای تو دعا کنم که خدا قلبت را با محبتش و ذهنت را با حکمتش پُر کند." وقتی دعای من تمام شد، سَم گفت: "اما من فکر نمی کنم که بتوانم..." من حرف او را قطع کردم "من به دعای خود ادامه می دهم و امشب برای تو دعا می کنم. خدمت تو به این مرد، مرا بسیار دلگرم کرد." من خداحافظی کردم و گوشی را قطع کردم.



تا چند هفته، من در کنار سَم ایستادم، مصمم بودم که وقتی او در حال یادگیری محبت به این دوست بیچاره است، این کار را به جای او انجام ندهم. او یاد گرفت تا ابزاری باشد که خدا بتواند برای ایجاد تغییر در زندگی یک نفر به کار ببرد. در این فرایند، خدا، سَم را تغییر داد و همسرش هم به شکل قابل توجهی تغییر کرد. من، سَم را به زور از لانه خارج کردم، اما نه به خاطر اینکه او رحم و شفقت نداشت. بلکه مشکل او این بود که جرأت کافی نداشت. سَم فکر می کرد که نیاز این مرد، چیزی فراتر از توان او بود. او خودش را به عنوان یکی از ابزارهای خدا نمی دید، بلکه فقط به عنوان یکی از مجراهای خدا می دید- یک کانال (مجرای) منفعلی که یک چیز را به چیزی دیگر وصل می کند. ابزار، وسیله ای است که به طور فعال برای تغییر چیزی به کار می رود، و خدا تمامی قومش را فراخوانده تا در دستهای نجات دهنده او، ابزارهایی برای ایجاد تغییر باشند.

در داستان بزرگتر فدیة و نجات، قاعده ای وجود دارد که نباید آنرا نادیده بگیریم: خدا از افراد عادی استفاده می کند تا کارهای فوق العاده در زندگی دیگران انجام دهند. کدام مأموریت، کدام خدمت، کدام کلیسای محلی، از افرادی استفاده می کند که خدا در کتاب مقدس استفاده کرد؟ موسی (یک قاتل تبعیدی)، جدعون (ترسو و پنهان)، داوود (پسر- بچه چوپانی که تعلیم نظامی نداشت)، پطرس (در حضور عام مسیح را انکار کرد) و پولس (جفا کننده کلیسا)، اینها فقط تعدادی از این افراد بودند. در کنار این افراد، تعداد بیشماری از افراد کوچک هستند که خدا به طریقه های بزرگی از آنها استفاده کرد تا نقشه خود را بر روی زمین اجرا کند. هدف خدا این نبود که ما فقط وسیله ای برای محبت او باشیم. بلکه ما فراخوانده شده ایم که ابزارهایی برای این محبت در زندگی دیگران باشیم.

ابزارهای بسیار در جعبه ابزار

وقتی در مورد رشد و تغییر شخصی فکر می کنید، چه چیزی به ذهنتان می رسد؟ آیا مثل سَم هستید و بلافاصله فکر می کنید که به کمک کشیش خود، یک بزرگتر، یا یک مشاور حرفه ای نیاز دارید؟ فرهنگ ما فکر می کند که این همان کاری است که باید برای ایجاد تغییر انجام بدهند. واضح است که خدا اشخاص خاصی را برای نقشه های مربوط به خدمت رسمی برمی افرازد، اما جمع مدد کنندگان کتاب مقدس شامل تمام قوم خدا می باشد. مسأله دیگر این است که اساساً دیدگاه



کتاب مقدس نسبت به تغییر شخصی، متفاوت از فرهنگ ما می باشد. کتاب مقدس اعلام می کند که تبدیل شخص زمانی اتفاق می افتد که قلب ما با فیض خدا تغییر کند و ذهنمان توسط روح القدس تازه می شود. ما کسی را تغییر نمی دهیم؛ این کار نجات دهنده می باشد. ما فقط ابزارهای او هستیم.

مشکل اینجا است که اکثر ما، فکر می کنیم که خدا یک جعبه ابزار خیلی کوچکی را با خود حمل می کند! یک نجار موفق از ابزارهای زیادی استفاده می کند، هر یک از آنها برای کار خاصی طراحی شده است. خدا یک جعبه ابزار بزرگ دارد و ابزارهای اصلی او، فرزندانش می باشند. متأسفانه، بسیاری از افراد کلیسا، خودشان را به این شکل نمی بینند. آنها فکر می کنند که خدمت، کار افراد حرفه ای می باشد که برای این کار، حقوق دریافت می کنند. وقتی به شرکت در این کار فکر می کنند، به چیزی فراتر از دعا یا غذا پختن فکر نمی کنند. درحالیکه پذیرش آنها در خانواده الهی نیز یک خواندگی برای خدمت بود، یک خواندگی برای اینکه بخشی از کار نیکو در ملکوت باشند.

الگوی کلی کتاب مقدس این است: درحالیکه مردم، کلام خدا را به دیگران می رسانند، خدا نیز زندگی مردم را تبدیل می کند. ما به طورغریزی می پرسیم: "خدا از چه افرادی استفاده می کند و آنها واجد چه شرایطی هستند؟ آیا خدا فقط از افراد خاصی استفاده می کند؟ چرا از بعضی از افراد استفاده می کند و از بعضی دیگر استفاده نمی کند؟ آیا من یکی از آنها هستم؟" این سؤالات در افسسیان ۴: ۱۱-۱۶ پاسخ داده شده است.

و اوست {مسیح} که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر، و برخی را به عنوان شبان و معلم، تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح، تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم.

آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه هایی که برای گمراهی می کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه با بیان محبت آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد. او



منشأ رشد تمامی بدن است، بدنی که به وسیله همه مفاصل نگاهدارنده خود، به هم پیوند و اتصال می یابد و در اثر عمل متناسب هر عضو رشد می کند و خود را در محبت بنا می نماید."

تنها استعاره ای که نقشه خدا را برای کلیسا به تصویر می کشد، استعاره یک بدن می باشد. مسیح به کلیسای خود، رهبران داده، نه برای اینکه تمامی بار خدمت بدن مسیح را بر دوش بکشند، بلکه هر عضو را برای پیوستن به کار خدا برای تبدیل شخصی مجهز کنند. به یاد داشته باشید: هیچ کلیسای محلی نمی توانست کارمند کافی استخدام کند تا به تمام نیازهای خدمت در یک هفته رسیدگی کنند! الگوی کتاب مقدس، بسیار غیررسمی می باشد، خدمت شخصی فراتر از خدمت رسمی عمل می کند. خدمت عمومی و رسمی برای این است که قوم خدا را برای خدمت شخصی تعلیم دهند، چیزی که سبک زندگی بدن مسیح می باشد. به زندگی خود فکر کنید. آیا می بینید که تغییر فقط از طریق خدمت رسمی کلام ایجاد نشده است؟ آیا خدا از افراد عادی استفاده نکرده تا قلبتان را تغییر دهد و زندگیتان را تبدیل کند؟

بیان این مطلب که خدا ما را به یکدیگر عطا کرده تا به رشد و بلوغ ما کمک کند، همچنان مفهوم استعاره بدن را که پولس به کار می برد، توصیف نمی کند. یک بدن فقط زمانی رشد می کند که هر عضوی کار خود را انجام بدهد. به تمام وابستگیهایی که این تصویر اشاره می کند، فکر کنید. هیچ تغییری، فقط با حضور یک بخش از بدن، در شما ایجاد نمی شود.

اخيراً وقتی که دردی در شانه چپم داشتم، به یاد این حقیقت افتادم. هرگاه با ورم مفاصل، آرتروز یا تأثیر غم انگیز پیری مواجه می شوم، ناگهان به یاد می آورم که چقدر از این مفصل استفاده می کنم. پیش از این هرگز به شانه هایم فکر نکرده بودم، اما ناگهان به شکل جدیدی قدر دان عملکرد بدنم شدم. این یک سیستمی است که اعضا به شکل پیچیده ای به یکدیگر وابسته هستند.

همچنین استعاره بدن به طرح و نقشه دقیقی اشاره می کند. به این فکر کنید که چقدر دست متفاوت از چشم است، یا مفصل شانه متفاوت از کبد می باشد! بدن انسان تصویری از طرحی هدفمند و هوشمند می باشد. هر بخشی با دقت ساخته شده و در جایی قرار داده شده تا به کار خود بپردازد. بدن مسیح نیز به همین شکل می باشد. همه قوم خدا یکسان نیستند. به هر یک از ما



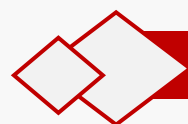
عطیه ای داده شده، ما فراخوانده شده و در جایی قرار گرفته ایم که سهم خود را در کار ملکوت خدا انجام بدهیم. تاریخچه ما، خصوصیات اخلاقی، تواناییها و میزان بلوغ ما متفاوت از یکدیگر می باشد، این بر اساس خواسته نجات دهنده بود. او بر همه اینها سلطنت می کند.

اکثر اوقات، ما نسبت به این موضوع بی توجه هستیم. به سادگی مجذوب دنیای کوچک خودمحرمان می شویم. اما افسسیان ۴، ما را به سوی یک زندگی سوق می دهد که فراتر از توجه بیش از حد به شادی و موفقیت شخصی می باشد. زندگی شما بزرگتر از یک شغل خوب، همسر-فهمیده و فرزندی می باشد که خلافتکار نیستند. چیزی بزرگتر از باغهای زیبا، تعطیلات خوب و لباسهای مُد روز می باشد. در حقیقت، شما بخشی از یک چیز بیکران و عالی می باشید، چیزی که پیش از تولد شما آغاز شد و بعد از مرگتان ادامه خواهد یافت. خدا بشریت سقوط کرده را نجات می دهد، آنها را به ملکوت خود می برد و به طور پیوسته آنها را به شباهت خود درمی آورد و می خواهد که شما بخشی از آن باشید.

زندگی شما بزرگتر از آن است که تا بحال تصور کرده اید. شما در یک لحظه از زمان زندگی می کنید، ولی دست به دست خنوخ، نوح، یوسف، موسی، ابراهیم، اسحاق، ارمیا، حزقیال، متی، پطرس، پولس، اگوستین، کالوین، لوتر، و نسلهایی از ایمانداران ناشناخته می دهید که جایگاه خود را در ملکوت پیدا کردند و سهم خود را در کار ملکوت انجام دادند. فقط وقتی که این دنیای بزرگ را مدّ نظر قرار می دهید، می توانید به شکل تأثیرگذاری در این دنیای کوچکی که خدا شما را در آن قرار داده، زندگی و خدمت کنید.

اما چیزهای بیشتری وجود دارد

حال اجازه بدهید که به بخش دوم این بیانیه توجه کنیم: وقتی که مردم کلام خدا را به دیگران می رسانند، خدا زندگی آنها را تبدیل می کند. تغییراتی که خدا در قومش ایجاد می کند، مستقیماً در ارتباط با خدمت کلام می باشد. دوباره می گویم، این اساساً متفاوت از طرز فکر فرهنگ ما (گاهی اوقات حتی متفاوت از طرز فکر کلیسا) در مورد رشد و تغییر شخصی می باشد.



بسیاری از اوقات، فلسفه خدمت که راهنمای سکوی موعظه و مکالمات خصوصی می باشد، بسیار متفاوت است. به عنوان نمونه، چرا فکر می کنیم درست است که بگوییم: "کلام را موعظه کن" اما عجیب است که بگوییم: "کلام را توصیه کن؟" از دیدگاه کتاب مقدس، خدمت عمومی و خصوصی که بر پایه کلام خدا می باشد، امیدوار است که تغییری ایجاد کند. اینها فقط شیوه های متفاوتی برای رساندن کلام به مردم در زمینه های متفاوت می باشند.

من در خدمت شخصی، چیزی بیش از یک قلب رحیم، اشتیاق به شنیدن و تعهد به کمک و تحمل بارهای دیگران را می خواهم. اگر چه اینها میوه شیرین محبت مسیحی می باشد، اما می خواهم چیزهای بیشتری عرضه کنم، می خواهم حقایق کتاب مقدس را که تغییردهنده قلبهاست، وارد شرایط و روابط مردم کنم. خدمت شخصی این است که مردم به یکدیگر محبت کنند، اما به طریقی که شامل رساندن کلام خدا باشد. این الگوی "اعلام حقیقت با محبت" می باشد که پولس در افسسیان ۴ توصیف می کند. حقیقت قدرتمندی که با محبت فداکارانه پوشانیده شده، همان چیزی است که خدا برای تبدیل مردم استفاده می کند.

این درست است که هر هفته، خدمت غیررسمی بیشتری نسبت به خدمت رسمی وجود دارد، پس قطعاً باید کیفیت توصیه و مشورتی را که در این زمانهای غیررسمی ارائه می دهیم مورد ارزیابی قرار دهیم. تصور کنید که همسایه تان با گریه به شما می گوید که یک مجله با تصاویر مستهجن در کیف کتابهای پسرش پیدا کرده است. شاید دوستی که با او گلف بازی می کنید به شما بگوید که به فکر ترک کردن زنش می باشد. شاید یکی از داوطلبهایی را می بینید که در گروه جوانان به شکل نادرستی با دخترها رفتار می کند. مهم نیست که عکس العمل بعدی شما چه خواهد بود، اما این عکس العمل، خدمت شخصی یا مشاوره شما می باشد. با اینحال ما معمولاً در مقایسه با خدمت رسمی و عمومی، با چنین شرایطی به طور جدی برخورد نمی کنیم.

اگر از شما خواسته می شد که در کانون شادی (کلاسهای روز یکشنبه) درس بدهید، موعظه کنید، یا جلسه مطالعه کتاب مقدس را رهبری کنید، بلافاصله از خودتان می پرسیدید: "آیا زمان کافی برای آماده سازی دارم؟" ولی اغلب اوقات برای پاسخ به همسایه مان، دوستی که با او گلف بازی می



کنیم، یا این شخص داوطلب در کلیسا، با آمادگی کم، تفکر یا دعای کم عمل می کنیم. چرا ساعتهای زیادی را صرف آماده سازی برای تعلیم می کنیم، درحالیکه هدایت شخصی مهم را بدون تفکر زیاد، ارائه می دهیم ما فراموش می کنیم که خدا از آن روابط و برخوردها برای بکارگیری قدرت تبدیل کننده کتاب مقدس در قلبهای افراد استفاده می کند. ما فراموش می کنیم که کلام خدا، ابزار اولیه ما برای ایجاد تغییر می باشد. در عوض، با حکمت و تجربه شخصی کم عمل کرده و اجازه می دهیم که کلمات جاری شوند.

به همین دلیل است که دومین بخش الگوی ما بسیار حیاتی است. خدا افراد را در کنار یکدیگر قرار می دهد تا یک سیستم پیچیده وابسته به یکدیگر را خلق کند، اما این مسأله را هم مشخص کرده که در هر یک از این روابط، چه چیزی را به یکدیگر ارائه بدهیم.

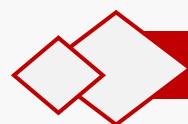
موسم بارندگی خدا

من بارها به شمال هند رفته ام. اکثر روزهای سال، این قسمت از دنیا بسیار خشک و گرم می باشد. (یکبار دمای ۱۲۷ درجه را در دهلی نو تحمل کردم!) در طول فصل خشک، شمال هند، خشک و بی ثمر به نظر می رسد، اما هندیها می دانند که تغییر در راه است. امید از جنوب می آید، وقتی بارانهای فراوان که بارانهای موسمی نامیده می شوند، به سوی شمال این قاره می آیند. وقتی این بارانها، نهایتاً به شمال هند می رسند و زمین خشک و سوزان آنرا سیراب می کنند، مثل این است که یک نفر کلید را چرخانده: زمین شکوفا می شود. در طول چند روز، شمال هند با برگها و گلهای عجیب و غریب زنده می شود.

قدرت تبدیل کننده کلام خدا، هیجانی کمتر از این ندارد. خدمت شخصی، بارانهای موسمی کلام خدا را به زمین خشک و سوزان قلبها می رساند. اگرچه تبدیل کامل، در طول یک شب اتفاق نمی افتد، اما زندگی ما به سوی زیبایی تازه ای در شخصیت و ثمردهی تازه ای می رود که در زندگیمان شکوفا می شود. اشعیا ۵۵ : ۱۰ - ۱۳ این حرکت را به شکل خوبی نشان می دهد.



"چنانکه باران و برف از آسمان می بارد،
و دیگر بدان جا بازنمی گردد،
بلکه زمین را سیراب کرده،
آن را بارور و برومند می سازد،
و برزگر را بذر و خورنده را نان می بخشد،
همچنان خواهد بود کلام من
که از دهانم صادر می شود؛
بی ثمر نزد من باز نخواهد گشت،
بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد،
و در آنچه آن را به انجامش فرستادم
کامران خواهد شد.
زیرا شما با شادمانی بیرون خواهید رفت،
و به سلامتی هدایت خواهید شد.
کوهها و تلها پیش روی شما بانگ شادی
سر خواهند داد،
و همه درختان صحرا دستک خواهند زد.
به جای خار، سرو خواهد رویید،
و به جای خس، آس،
و این آوازه ای برای خداوند خواهد بود،
و آیتی جاودان که هرگز از میان نخواهد رفت."



کلام خدا مردم را به شکل مهیجی تغییر می دهد. بارانی که زمین خشک و سوزان را سیراب می کند، همیشه تأثیری ایجاد می کند. خاک را سیراب می کند، و به ریشه ها غذا می رساند، گیاهان را تغذیه می کند و گلها را به وجود می آورد. کلام خدا نیز به همین شکل می باشد. هر آنچه را که لمس کند، تغییر می دهد، زیبایی و ثمرات را در زندگی مردم به وجود می آورد. این تغییرات به دو واقعیت فوق العاده اشاره می کنند. اول اینکه، ما فرزندان عهدی خدا هستیم. او وعده داده که خدای ما با شد، با ما با شد و ما را برکت بدهد. دوم، این تغییرات، جلال او را به ما نشان می دهند. گلها و میوه ای که باران به وجود می آورد، فرستنده آنرا جلال می دهد. وقتی که ما کلام خدا را به یکدیگر می رسانیم، ما آن نشانه هایی هستیم که به جلال خدا اشاره می کنیم.

در اینجا این امید چیست؟ این امید ملکوت است. پادشاه آمده و فرزندان خود را با کلام تغییردهنده نزد دیگران می فرستد. گمشدگان، راه خود را پیدا می کنند؛ افرادی که پیش از این به خاطر دلسردی فلج شده بودند، اکنون با امید راه می روند؛ منحرف شدگان، با احیای روابط شکسته شان، دوباره در جماعت ساکن می شوند؛ ذهنهای گیج و سردرگم، حقیقتاً، به درستی فکر خواهند کرد؛ کسی که پیش از این با قدرت خود زندگی می کرد، اکنون به قدرت خدا تکیه می کند. باران خدا، ریشه های قلب را آبیاری می کند و زندگی شخص با ثمرات جدیدی شکوفا می شود. این راه خداوند، امید و کار ملکوت اوست.

پاسخها، دایرة المعارفها، و رؤوس مطالب

اشعیا ۵۵ باید امید زیادی را به ما تزریق کند، اما یک سؤال ایجاد می کند، بر اساس کتاب مقدس، بهترین راه برای خدمت به دیگران چیست؟ چگونه به بهترین شکل می توانیم قدرت کتاب مقدس را به زندگی دیگران ببریم؟

بسیاری از مسیحیان درک نمی کنند که کتاب مقدس چیست. بسیاری از افراد فکر می کنند که کتاب مقدس، یک دایرة المعارف روحانی می باشد. فهرست کامل خدا برای مشکلات انسان، به همراه فهرست کاملی از پاسخهای الهی، اگر به صفحه درست مراجعه کنید، می توانید پاسخی برای هر چالش پیدا کنید. یک دیدگاه متفاوت و فرهیخته تر، کتاب مقدس را به عنوان کتاب درسی



الهیات اصولی می بیند که رئوس مطالبی را برای موضوعات ضروری دربردارد که باید بر آنها تسلط پیدا کنید تا بتوانید به روش خدا فکر کرده و زندگی کنید. در هر یک از این موارد، ما تمایل داریم که بخش‌های جداگانه ای از کتاب مقدس را به دیگران ارائه دهیم (یک فرمان، یک قاعده، یک وعده)، بخش‌هایی که به نظر می رسد برای زمان مورد نیاز مناسب می باشد. تفکر ما در مورد خدمت کلام، کمی بیش از سیستم کپی کردن و چسباندن به شکل روحانی می باشد.

این نوع خدمت، به ندرت، ما را به سوی تغییر پایدار هدایت می کند، چون قدرت کلام را در مکانهای مورد نیاز جاری نمی کند. در این نوع خدمت، شخص هنوز در مرکز قرار دارد، نیاز شخصی مورد توجه می باشد و شادمانی شخصی به عنوان هدف باقی می ماند. اما خدمت تأثیرگذار کلام باید با ریشه خودبینی و تمرکز بر خودمان مقابله کند و ما را به سوی عظمت دنیایی که خدا تعریف می کند و خود در مرکز آن قرار دارد، باز و پذیرا سازد. تا زمانیکه این اتفاق نیفتد، ما از وعده ها، قواعد و فرمانهای کلام برای خدمت به چیزهایی استفاده خواهیم کرد که واقعاً دوستشان داریم، خودمان، شاید به همین دلیل است که بسیاری از افراد، کلام خدا را به طور مرتب می خوانند و می شنوند، ولی زندگیشان بی تغییر می ماند. فقط وقتی که باران کلام به ریشه مشکلاتمان نفوذ کند، تغییر پایدار ایجاد می شود.

در خدمت شخصی، غالباً فشار زیادی وجود دارد که به صورت موضوعی به کتاب مقدس نگاه کنید. معمولاً، شما با شخص صحبت می کنید که با یک سری مشکلات شخصی، ارتباطی یا شرایط دشوار مواجه است. شما می خواهید بدانید که کتاب مقدس در این زمینه چه می گوید و می خواهید آنرا در زندگی این شخص به کار ببرید. بنابراین به سراغ کشف آیات کتاب مقدس می روید که در مورد موضوعات مختلف می باشد، همه آیات مربوط به این موضوع را یادداشت می کنید، عبارات مناسبتر را انتخاب می کنید و آنها را با شخص که مشکل دارد، مطرح می کنید. متأسفانه، شما درک درستی از کلام ندارید و نمی دانید که چگونه باید از آن استفاده کنید.



فرض کنید که با زنی صحبت می کنید که با شوهرش در جنگ است، همه چیز در زندگیشان به رقابت برای کنترل، تبدیل شده است. آنها به شکل قابل توجهی، چیزهای بدی به یکدیگر می گویند. شوهر، خودش را در کارهایش دفن کرده، و زن به فرزندانش پناه برده است فقط وقتی باید وظایفی را با هم انجام بدهند، با یکدیگر وقت صرف می کنند. چه ایرادی در این ازدواج وجود دارد؟ آیا موافق هستید که مشکلات آنها، چیزی عمیقتر از ارتباطات، تقسیم نقشها، کار، عملکرد آنها به عنوان پدر و مادر و مدیریت زمان می باشد؟ این مسائل ثمره مشکلات عمیقتری می باشند. هرج و مرجهای سطحی فقط زمانی تغییر می کنند که قدرت تبدیل کننده کلام به این ریشه ها رسیدگی کند. هر چیزی کمتر از این، سرکشی، حماقت، ناتوانی شخصی را بدون تغییر و جابجایی، در مرکز نگاه می دارد.

چیزی که این زن می خواهد، یک شوهر شیرین تر و ملتفت تر می باشد. چیزی که این شوهر می خواهد، یک زن مهربانتر و قانعتر می باشد. این چیزها، چیزهای بدی نیستند، اما خدا چیزهای بیشتری برای آنها می خواهد، چیزی بیشتر از یک ازدواج بهتر و چیزی فراتر از همسر- رویایی آنها. شاید خدمتی که بر اساس نیاز پیش می رود، بر خود تمرکز کرده و به دنبال راه حل باشد و از کتاب مقدس استفاده کند، اما این حقیقتاً بر اساس کتاب مقدس نمی باشد. این کار، هدف کتاب مقدس را خراب می کند. این خطا می تواند سرزندگی و ثمربخشی بدن مسیح را بدزد، ایمانداران حقیقی بسیاری را به سوی زندگی نابالغ طولانی مدت سوق دهد. ما باید آن چیز بهتر را انتخاب کنیم.

آن داستان قدیمی را برای من تعریف کن

کتاب مقدس یک دایرة المعارف ضعیف می باشد. اگر هدف خدا این بود که یک دایرة المعارف به ما بدهد، در اینصورت کتاب مقدس به شکل متفاوتی تنظیم می شد و چند جلدی می شد. همانطور که می دانید، مسائل بسیاری وجود دارند که کتاب مقدس به صورت موضوعی به آنها نمی پردازد. به عنوان نمونه، کتاب مقدس هیچ چیز واضح در مورد اسکیزوفرنی، اختلال در تمرکز، نوجوانان، تما شای تلویزیون با خانواده، یا تکنیکهای روابط جنسی برای زوجهای متأهل، نمی گوید. اگر شما سعی دارید که از کتاب مقدس به عنوان دایرة المعارف خدا استفاده کنید، به این نتیجه خواهید



رسید که کتاب مقدس، چیزهای کمی در مورد مسائل مهم دنیای مدرن مطرح می کند و یا اینکه، عبارت‌ها را منحرف کرده، پیچ و تاب داده، و گسترش می دهد تا برای اهداف شما مناسب باشند. هر یک از این دو روش را که به کار ببرید، به آنچه که مدّ نظر خدا بوده، دست نمی یابید. این سوء تفاهم، کلافگی و ناامیدی بسیاری از افراد را نسبت به کتاب مقدس نشان می دهد. ما مخفیانه آرزو می کنیم که ای کاش خدا آنرا ساده تر می ساخت و فقط بر اساس موضوعات گوناگون تنظیم می کرد.

در حقیقت، کتاب مقدس چیزهای قدرتمند و مهمی در مورد همه موضوعاتی که در بالا مطرح شد، بیان می کند، اما به طریقی این کار را انجام می دهد که بسیار متفاوت از انتظار ما می باشد. به عنوان نمونه، کتاب مقدس هرگز از کلمه "نوجوان" استفاده نمی کند، اما با حکمت و به صورت عملی در مورد چالش‌های این دوره از زندگی صحبت می کند. خدا بدون اینکه به وضوح در مورد مسائل روزانه صحبت کند، همه آنچه را که نیاز دارم در کلامش مطرح می کند تا بتوانم آن کسی باشم که او می خواهد و کاری را انجام بدهم که او از من می خواهد.

به هر حال، اگر شما دیدگاه کامل خدا را در مورد یک موضوع خاص می خواهید، نمی توانید خودتان را محدود به عباراتی از کتاب مقدس کنید که به طور خاص بر روی این موضوع تمرکز می کنند. زوجی که با هم می جنگند تا کنترل را در دست بگیرند، نمی توانند با مطالعه عبارات استاندارد کتاب مقدس در مورد ازدواج، یاد بگیرند که چگونه از این چرخه بی پایان آشفتگی رهایی یابند. بدون دورنمایی از بقیه قسمتهای کتاب مقدس، عبارات مربوط به ازدواج، کمک خیلی کمی می کنند. در حقیقت، این عبارات برای اهدافی به کار می روند که بیشتر در مورد مسائلی می باشند که من می خواهم، نه چیزهایی که خدا در نظر گرفته است.

این تفاوت میان کتاب مقدس و دایرة المعارف می باشد. وقتی من از دایرة المعارف استفاده می کنم، نیازی ندارم که بقیه مطالب را بخوانم تا بتوانم موضوع مورد مطالعه خود را درک کنم. یک مطلب هیچ ارتباطی با بقیه مطالب ندارد؛ هیچ مطلب بسیار مهمی وجود ندارد که بر بقیه مطالب تأثیر بگذارد. ولی در کتاب مقدس، هر عبارتی به کلّ مطلب وابسته می باشد و کلّ کتاب مقدس با



مطالب وابسته به یکدیگر، به هم متصل شده، که در هر عبارت به صورت یک عامل تحریک کننده نفوذ می کند، مانند میله های فولادین می باشد که بتون را تقویت می کند. اگر به صورت موضوعی به سراغ کتاب مقدس بروم، مطالب بسیار مهم را که خدا می خواهد در عمق مطالب دیگر به من بگوید از دست خواهم داد. این مطالب به من هویت، هدف و جهت می دهند که اساساً، طرز فکر، خواسته ها، حرفها و اعمال مرا تغییر خواهند داد، اینها به ریشه مشکل من نفوذ کرده، تغییری پایدار ایجاد خواهند کرد.

حقیقت غم انگیز این است که بسیاری از اشخاص، در روش استفاده خود از کتاب مقدس بر اساس کتاب مقدس عمل نمی کنند! عملکرد کتاب مقدسی به این معنا نیست که صرفاً کلماتی را از صفحات کتاب مقدس نقل قول کنیم. عملکرد واقعی بر اساس کتاب مقدس این است که مشورت و توصیه من انعکاسی از کل مطالب کتاب مقدس باشد. کتاب مقدس به صورت یک روایت و داستان نجات و رهایی می باشد و شخصیت اصلی آن، عیسی مسیح می باشد. او موضوع اصلی روایت می باشد و در هر عبارت این کتاب، او مکشوف می شود. این داستان نشان می دهد که خدا چگونه طبیعت را تحت کنترل خود در آورد و تاریخ را کنترل کرد، تا پسر خود را برای نجات زنان و مردان سرکش، احمق، و خودبین بفرستد. خدا آنها را از اسارت خودشان آزاد کرد، به آنها توانایی داد تا برای جلال او زندگی کنند، و این هدیه را به آنها داد که تا ابد در حضور او باشند، به دور از واقعیت های ناگوار سقوط.

این داستان بسیار مهم، این حقیقت را منعکس می کند که مشکل ما به عنوان انسان، عمیقتر از گناهان شخصی می باشد که هر روزه مرتکب می شویم و مشکلات خاص را به وجود می آوریم که زندگیمان را دشوار و پیچیده می کند. عمیقترین مشکل ما این است که می خواهیم هویت خود را در خارج از داستان نجات بیابیم. اگر کل اهداف و مسیر زندگیمان اشتباه باشد، به چیزی بیش از توصیه عملی برای انجام کار درست در یک موقعیت خاص نیاز داریم. ما به پیغامی نیاز داریم که به اندازه کافی بزرگ باشد تا بر غریزه طبیعی انسانی ما غلبه کند، اینکه می خواهیم برای جلال خود زندگی کنیم، به دنبال شادی خود باشیم و فراموش کنیم که زندگی ما چیزی فراتر از این لحظه



کوتاه در زندگی می باشد. هر روز، به طریقی، دروغهای خودمختاری و خودکفایی را می پذیریم، خلقت را به جای خالق پرستش می کنیم.

چون مشکل گناه ما بسیار نافذ و فراگیر می باشد و عمیقاً در ما نفوذ کرده، ما در کتاب مقدس به چیزی بیش از بصیرت، قواعد، ادراک یا هدایت نیاز داریم. دسترسی به کتاب مقدس به عنوان یک دایرة المعارف و برطرف کننده مشکل، برای نیاز حقیقی و عمیق ما، کاملاً نادرست می باشد. ما نیاز به چیزی داریم که ما را از درون تغییر دهد ما به مسیح نیاز داریم، فقط شخص او و کار او می تواند ما را از اسارت در خود و تمایل به پرستش خلقت آزاد کند. فقط وقتی ببینیم که داستان بزرگ نجات، داستان ما را در بر گرفته، می توانیم به شکلی زندگی کنیم که خدا را جلال می دهد. تغییر پایدار زمانی آغاز می شود که هویت، هدف و مسیر ما در زندگی بر طبق داستان خدا تعریف شود. وقتی این دیدگاه را وارد روابط خود کنیم، به شکلی برجسته، دستور کار متفاوتی خواهیم داشت. به این ترتیب قواعد و فرمانهای کتاب مقدس را به طریقی که خدا در نظر داشته به کار خواهیم برد. می توانیم ببینیم که چگونه هر قاعده، وعده و فرمان، در مسیح مفهوم یافته و به تحقق می رسد. اگر آنها را از مسیح جدا کنید، مفهومی را که خدا در نظر داشته، از دست می دهند و برنامه ها و دستور کارهای دیگر آنها را می دزدند.

به عنوان نمونه، از داستان خروج و عبور از دریای سرخ چه درسی می گیرید؟ آیا قهرمان به نام موسی را می بینید و فراخوانده می شوید تا مانند او باشید؟ قواعدی برای رسیدگی به مشکلات را می بینید؟ کلیدهایی برای رهبری یک قوم سرکش؟ تذکراتی برای عبور از بستر آبهای فراوان؟ هفت عادت بسیار تأثیرگذار عشایرها؟ احتمالاً در موعظه ها یا کلاسهای کانون شادی چنین چیزهایی را شنیده اید. اما همه آنها فراموش می کنند که داستان خروج، نهایتاً در مورد چیست؟ خروج فقط یک فصل در داستان بزرگ نجات می باشد. به نیاز ما به یک مسیح، برای رهایی از اسارت، شکست دشمن و هدایت ما به سوی مسیری که باید پیش برویم، اشاره می کند. اگر یاد بگیرید که چگونه این هویت را در ازدواج خود به کار ببرید، این کار کمک می کند که عباراتی را که مستقیماً در مورد نقشه خدا برای ازدواج می باشد، درک کنید.



داستان خروج چیزهای زیادی به زوجی می گوید که با هم در جنگ هستند. این داستان به آنها می گوید که چه کسی هستند، چرا در کشمکش هستند و در کجا می توانند امید و کمک بیابند. عنوان و مطلبی که از کل داستان خروج جاری می شود، در هر عبارت مربوط به ازدواج نیز جاری می شود، چون عبارات مربوط به ازدواج، داستان نجات خدا را در یکی از مهمترین روابط زندگی به کار می برد. اما اگر مطالب مربوط به ازدواج را از بقیه مطالبی که در کلام خدا جاری می شود، جدا کنیم، نمی توانیم آنها را درک کنیم. ما نمی توانیم از کتاب مقدس به عنوان یک کتاب راهنمای شخصی الهی استفاده کنیم به این ترتیب همیشه تلاش خواهیم کرد که از کتاب مقدس برای رسیدن به خواسته قلبی خود استفاده کنیم، اگر چه این دقیقاً همان اسارتی می باشد که روابط ما را خراب می کند. نجات دهنده، زیست، مُرد و دوباره برخاست تا ما دیگر برای خودمان زندگی نکنیم، بلکه

—————رای او و جلال او زندگی کنیم. (دوم قرن ۵ : ۱۴ - ۱۵)

میلگرد خدا

وقتی بنّایان یک تکه بتون خیلی بزرگ را می ریزند، آنرا با میلگرد تقویت می کنند، میله های فلزی که به صورت افقی و عمودی در مرکز قرار می دهند که قوّت و ثبات می بخشد. به طور مشابه، عنوان اصلی داستان خدا در هر عبارتی از کتاب مقدس جاری می شود، به زندگی من، ثبات می بخشد که در هیچ جای دیگری نمی توانم آنرا بیابم. فقط در زمینه این عناوین است که تکه های داستان من معنا و مفهوم می یابند.

اجازه بدهید که به سه عنوان بزرگ داستان نجات توجه کنیم. در هر یک از آنها، یک آسایش عملی و دعوت واضح به سوی زندگی حکیمانه و الهی وجود دارد. اولین مورد، عنوان حق سلطنت و پادشاهی خدا می باشد. بعد از اینکه خدا دیوانگی نبوکدنصر را برداشت و او را اصلاح کرد، یکی از بهترین مطالب مختصر را در مورد این عنوان مطرح می کند.



" زیرا سلطنت او سلطنتی است جاودانی،

و پادشاهی اش، نسل اندر نسل؛

ساکنان زمین جملگی هیچ شمرده می شوند،

و او بر طبق اراده خویش عمل می کند،

در میان لشکر آسمان و ساکنان زمین،

کسی را یارای آن نیست که دست او را بازدارد،

یا او را بگوید: " چه کرده ای؟" (دانیال ۴ : ۳۴ - ۳۵)

از برخاستن و سقوط دولتها گرفته تا وضعیت هوای فردا و جایگاه دقیق هر موجود بشری، کل جهان هستی تحت کنترل خداست. او قدرت و اقتدار دارد تا در هر جایی که می خواهد، دقیقاً کاری را انجام بدهد که باعث خشنودی اوست. حق پادشاهی خدا، فقط مربوط به قدرت و مقام نیست، بلکه مربوط به یک نقشه نیز می باشد. کتاب مقدس به طور واضح به ما تعلیم می دهد که خدا برای این دنیا و مردم آن، نقشه ای دارد. خدا مردم را به سوی خود فرامی خواند، آنها را به شباهت خود درمی آورد، و آنها را برای یک زندگی جاودانه با خود آماده می کند. این نقشه بسیار بزرگ او در تمام اعصار می باشد، که در تاریخ آشکار شد، و در وقایع امروز و در زندگی همه افرادی که تا به امروز زیست کرده اند، وجود دارد. در هر لحظه از زندگی، جواب درست به این سؤال: "خدا چه کار می کند؟" این است: "نقشه خود را تکمیل می کند."

هدف این عنوان، راحتی و آسایش عملی بزرگی برای ما می باشد. به اطراف خود نگاه کنید- آیا غالباً اینطور به نظر نمی رسد که همه چیز از کنترل خارج شده است؟ آیا غالباً به نظر نمی رسد که آدمهای بد برنده می شوند؟ آیا تابحال فریاد نزده اید که "چرا من؟" یا به خاطر رنج و عذاب دیگران گریه نکرده اید؟ آیا گاهی اوقات احساس نکرده اید که در میان جمعیت گم شده اید، در مسئولیت این دنیای کوچک و نسبتاً بی معنی؟ آیا هر روزه با ناتوانی خود، حتی برای تغییر دادن خود، مواجه نمی شوید؟



برای پاسخ به عمیقترین و خالصترین سؤالات بشر، خدا به شکل شیرینی در مورد حق سلطنت و پادشاهی خود صحبت می کند. "دلسرده و مایوس نشوید، من کنترل کامل همه چیز را در دست دارم. من تعریفی برای قدوسیت و محبت هستم. همه طریقه‌های من راست و درست است، تمام تصمیمات من، بهترین تصمیمات می باشند و تا زمانیکه نقشه ام تکمیل نشده آرام نخواهم گرفت."

در مرموزترین لحظات زندگیتان، آسایش و تسلی وجود دارد. در بزرگترین سرگردانیهای زندگیتان، دلگرمی وجود دارد، و در دلسرده کننده ترین لحظات زندگیتان، امیدی هست. دنیای شما، دنیای هرج و مرج دائمی نیست که تحت کنترل نیروهای غیرشخصی باشد. سرنوشت شما در دست شما یا در دست دیگران نیست. شما در دستان پدر آسمانی خود هستید، کسیکه بر همه چیز حکمرانی می کند! شما فرزند شاه شاهان هستید و زیر سایه بالهای او زندگی می کنید. شما بخشی از نقشه او هستید یعنی اینکه او، قدرت و اقتدارش را برای برکت شما به کار می برد.

من و شما می توانیم در میان تمام رازهای عمیق و شخصی آرامی بیابیم. ما می توانیم ادامه بدهیم، حتی وقتی که چیزهای اطراف ما بی معنی به نظر می رسند. دلیلی برای این رازها وجود دارد و در این هرج و مرجها، نظم وجود دارد، چون در پس همه اینها کسی ایستاده که همه چیز را تحت کنترل خود دارد.

این برای هر یک از ما چه مفهومی دارد؟ این یعنی آرامش، وقتی که مغز من نمی تواند به همه چیز رسیدگی کند. آرامش درونی یک مسیحی، هرگز بر پایه توانایی او در استفاده از تعالیم کتاب مقدس و درک همه این مطالب نیست. آرامش ما همیشه متکی به حضور، قدرت و خصوصیات خداوند می باشد. چون او بر آسمان و زمین بر طبق نقشه حکیمانه خود حکمرانی می کند، من نباید در نگرانی و ترس زندگی کنم. حق سلطنت مطلق خدا، تحقق هر یک از وعده هایش را برای هر یک از فرزندان تضمین می کند. این شامل شما هم می شود!

داوود پادشاه، این مطلب را در یکی از تاریکترین لحظات زندگی خود درک کرد. پسرش، ابشالوم، توطئه چیده بود که تخت سلطنت او را بگیرد. تصور کنید که باید به خاطر ترس از پسر خود، از قصر فرار کند! (این یک حکومت سلطنتی بود که در آن تخت سلطنت فقط بعد از مرگ پدر، از پدر به



پسر منتقل می شد.) در این زمان، داوود در یک غار پنهان شده بود و با گروهی از سربازان سلطنتی احاطه شده بود. آنها به سراغ داوود آمده و پرسیدند: "حالا چه اتفاقی می افتد؟" بر طبق مزمور ۳ و ۴، داوود با دیدگاهی که باید در مورد همه ما صحت داشته باشد، پاسخ داد: "خداوند، وقتی من به تو فکر می کنم، قلبم پُر از خوشی و شادی می شود. این خوشی بزرگتر از زمانی است که محصول و شراب تازه فراوان است {شادترین زمان سال برای جامعه کشاورزی}. بله، من در این غار هستم، اما زندگی من در دستهای ابشالوم نیست. زندگی من در جایی است که همیشه بوده، در دستان پادشاه قادر مطلق می باشد. پس من نخواهم ترسید. ذهنم را تحت حملات سؤالاتی که نمی توانم پاسخ بدهم، قرار نخواهم داد. من در آرامش می خوابم، چون تو، تنها تو ای خداوند، مرا در امنیت ساکن می سازی." (آیات برگزیده از مزامیر ۳ - ۴، تفسیر نویسنده).

هر بار که شما دشمن خود را محبت می کنید، در پادشاهی مطلق خدا آرامی می یابید. هر بار که با محبت و ملایمت در مقابل عصبانیت دیگران صحبت می کنید، انتخاب می کنید که در سلطنت مطلق خدا آرامی بیابید. هر بار که با وسوسه پیروزی در بحث و گفتگو، به هر بهایی، مقابله می کنید، در سلطنت مطلق خدا آرامی می یابید. چون او حکمرانی می کند، هر کاری که به خاطر اطاعت از او انجام می دهید، هرگز بیهوده نیست. زندگی شما مفهوم و هدفی دارد، چون نه تنها شما جزئی از نقشه خدایی هستید که بر همه چیز حکمرانی می کند، بلکه جزئی از خانواده او هستید!

تصور کنید که چگونه این سکون و آرامی می تواند ازدواج زوجی را که در مورد آن صحبت کردیم، تغییر دهد. ریشه جنگ و دعوای دائمی با کلمات، رقابت برای کسب قدرت، و محکومیت متقابل، در یک جنگ عمیقتری می باشد که نشاندهنده این است که چه کسی یا چه چیزی در زندگی آنها حکمرانی می کند. ازدواج، تمایل آنها را برای کنترل و به دست آوردن خواسته های خود، آشکار می کند. وقتی امیدم به این است که بتوانم بر روز خود فرمانروایی کنم، همسرم به یک تهدید دائمی تبدیل می شود، به جای اینکه یک همراه نزدیک و صمیمی باشد. این مسأله هر امیدی را برای تجربه اتحاد محبت آمیز و فداکارانه، در قلب هر ازدواج خوب نابود می کند. تمام عبارات مربوط به ازدواج در کتاب مقدس، بر این عنوان تکیه می کنند. هر یک از این عبارات، از من دعوت می کنند



که خودم و هم‌سرم را به خداوند بسپارم، و با شادمانی کاری را انجام بدهم که از نظر خدا درست و خوب است، با این آگاهی که امیدم بر قدرت اوست، نه بر قدرت خودم.

فیض شگفت انگیز

دومین عنوان بزرگ، فیض خداست. من به عمیق‌ترین و خصوصیت‌ترین شکل با این عنوان مواجه می‌شوم و مرا تشویق و دلگرم می‌کند که مشکلاتی را شناسایی کنم که روابط مرا آلوده کرده و تنها دلیل قابل اعتماد را برای پایداری به من می‌دهد.

در تمام نمایشنامه‌های داستان نجات، یک واقعیت به طور پیوسته ظاهر می‌شود، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که باید فیض را در آن پیدا کنیم. خدا، نه تنها سلطنت می‌کند، بلکه فیض فراوان هم دارد. بلافاصله بعد از اینکه آدم و حوا از خدا ناطاعتی کردند، خدا به وضوح اعلام کرد که می‌خواست کاری بیش از تنبیه آنها انجام دهد. او می‌خواست ذرّیتی از طریق زن بفرستد (مسیح) تا دشمن را شکست دهد و قوم خود را نجات دهد (به پیدایش ۳: ۱۵ نگاه کنید). پاسخ خدا به سرکشی عمدی مخلوقاتش، فیض بود! این فیض، تبرئه می‌کند، بخشش کامل و پذیرش لغزش ناپذیر خدا را فراهم می‌کند. این فیض از ما استقبال کرده و ما را در خانواده الهی به فرزندخواندگی می‌پذیرد، به همراه تمام حق و حقوق و امتیازات مربوط به پسران و دختران حقیقی. این فیض به من توانایی و قدرت می‌بخشد تا فکر کنم، حرف بزنم و کارهایی را انجام بدهم که با قوت خود نمی‌توانستم انجام بدهم. این فیض به طور اساسی همه جنبه‌های زندگی مرا تغییر می‌دهد.

فیض، میله ضخیم میلگرد می‌باشد که در بتون داستان کتاب مقدس پیش می‌رود. از اولین لحظات سقوط تا فراخوانده شدن ابراهیم، تا آزادی در خروج، تا تدارکات در بیابان، تا پیروزیهای سرزمین وعده، تا داوود، سلیمان، اشعیا، ارمیا و عاموس، تا موعظه یحیی تعمید دهنده تا بارداری معجزه آسای مریم، تا خدمت مسیحا بر روی کره زمین، تا صلیب و قبر خالی، تا خدمت وفادارانه رسولان، تا ایستادگی کلیسا در برابر جفا، تا فرزندان خدا که در انتظار بازگشت او هستند، این داستان، یک داستان فیض است. فیض، این داستان را تعریف می‌کند، مسیر و جهت آنرا مشخص می‌کند.



این داستان به هزار طریق به من می گوید که خدا راهی برای رسیدگی به عمیقترین مشکل من، گناه، فراهم کرده است. به من یادآوری می کند که لازم نیست به خاطر سرکشیهای خود، در اسارت باشم، به خاطر حماقت خود، شکست خورده باشم، یا به خاطر ناتوانی خود، مفلوج باشم. فیض خدا، در ضعیفترین لحظات زندگیم، بسیار قدرتمند و تأثیرگذار می باشد.

این موضوع تا چه اندازه عملی و تغییر دهنده زندگی می باشد؟ دوباره به این زوج فکر کنید. یکی از مهمترین مشکلات در روابط آنها، این است که هیچ فیضی وجود ندارد. با وجود تمام دشواریهای آشکاری که دارند، شوکه کننده ترین موضوع این است که به شکلی برجسته، هیچ فیضی در ازدواجشان وجود ندارد. اشتیاق ندارند که به درون خود نگاه کنند و به گناهان عمیق خود اعتراف کنند، بنابراین هرگز بخشش شیرین را تجربه نمی کنند. هیچ امید عمودی وجود ندارد که در تاریکیها و دلسرדיهای زندگیشان، آنها را پیش ببرد. در زندگیشان آسایش وجود ندارد که از طریق سپردن یکدیگر به فیض خدا جاری می شود. هیچ ایمانی وجود ندارد که می گوید خدا تمام آنچه را که برای واکنش دیندارانه نسبت به یکدیگر نیاز دارند، به آنها می دهد. در نتیجه، روابط آنها به سطح تقاضا و توقعات انسانی، اعمال انسانی، قصور و شکست انسانی، قضاوت انسانی و تنبیه انسانی، تنزل می کند. هیچ امید یا قدرتی برای تغییر وجود ندارد و چون آنها هر روزه در پایه و اساس فیض الهی سیراب نمی شوند، آن را به یکدیگر نیز ارائه نمی دهند.

تمام کتابهای مربوط به ازدواج، مهارتهای ارتباطی و تلاشهایشان برای اصلاح، به شکست می انجامد، چون تنها امید حقیقی برای آنها، همان تبدیلی است که خدا در قلبها ایجاد می کند، فیضی که روابط را منقلب می کند. وقتی آنها به این فیض تکیه می کنند و آنرا به یکدیگر ارائه می دهند، پایه حساب کنونی آنها فرو ریخته و پایه ای از محبتی که با فیض برانگیخته می شود و خدا آن را تقویت می کند، رشد خواهد کرد. فقط با فیض است که قواعد کتاب مقدس برای روابط سالم در ازدواج، ثمره پایدار به همراه می آورد.



این جشن تو نیست

در ۱۹۷۸ من یکی از پرجراترین کارهای زندگیم را انجام دادم: من معلم مهدکودک شدم! به همراه چند فرد شجاع دیگر، یک مدرسه مسیحی پیدا کردم و به عنوان مدیر مشغول کار شدم. چون بودجه و کارمندان ما محدود بودند، موافقت کردم که به طور موقت به عنوان معلم مهدکودک کار کنم.

یک روز دوشنبه بعد از ظهر، مادر یکی از دانش آموزان از من پرسید که آیا می تواند جمعه آینده یک جشن تولد برای دخترش در کلاس برگزار کند. روز موعود فرا رسید و بعد از تمام آماده سازیهای به هم ریخته این مادر، همه ما وارد اتاق شدیم. او کلاس کوچک ما را به یک تولد شاهانه تبدیل کرده بود! دیوارها و میز به شکلی افراطی تزئین شده بودند؛ نوارهای رنگارنگ از سقف آویزان شده بود، و یک بادکنک که درون آن یک بادکنک دیگر قرار داشت، به پشت هر صندلی وصل شده بود. بر روی هر صندلی یک کیسه پلاستیکی بود که درون آن هدیه های کوچک جشن تولد قرار داشت و با روبان بسته بندی شده بود. تنها استثناء، دختری بود که جشن تولدش بود، این دختر با هدایای بسیاری که با کاغذهای زیبا بسته بندی و احاطه شده بود.

در دورترین نقطه میز، جانی نشسته بود. جانی یک کار را دائماً تکرار می کرد. او به کیسه کوچکی که پُر از هدیه های کوچک جشن تولد بود، نگاه می کرد، بعد به کوهی از هدایایی نگاه می کرد که در مقابل این دختری بود که جشن تولدش بود، دست به سینه نشسته بود و لبهایش آویزان بود و با صدای بلند و با ناراحتی آه می کشید! هر بار که این کار را می کرد، چهره اش زشت تر می شد و با صدای بلندتری آه می کشید. طولی نکشید که او در مرکز توجه قرار گرفت و کم کم سعی کرد که این جشن تولد را خراب کند. سپس یکی از مادرها به طرف او رفت و در مقابلش زانو زد. صندلی جانی را برگرداند تا جانی بتواند مستقیماً به او نگاه کند، و این کلمات عمیق را گفت: "جانی، این جشن تولد تو نیست!"

قرار نبود که جانی در مرکز توجه قرار بگیرد. قرار نبود که او کلی هدیه دریافت کند. این تولد سوزی بود و همه چیز به درستی بر روی او متمرکز شده بود. اگر جانی توقع داشت که در مرکز توجه قرار بگیرد، هیچوقت نمی توانست از شرکت در این جشن لذت ببرد.

این در مورد داستان بزرگ کتاب مقدس نیز صدق می کند. با وجود تمام مکانها و افراد، تمام وقایع مهیج در طبیعت و تاریخ، مرکز این داستان، خداوند می باشد. این داستان خداست. پولس این داستان را به این شکل خلاصه می کند: " زیرا همه چیز از او، به واسطه او و برای اوست. او را تا ابد جلال باد. آمین." (رومیان ۱۱ : ۳۶)

ما برای جلال او آفریده شده ایم و فراخوانده شده ایم تا جلال او را در همه کارهای خود نشان بدهیم. این عنوان جلال، آخرین عنوان از مهمترین عناوینی می باشد که مطرح کردیم. گناه باعث می شود که ما دزدها را جلال بدهیم. احتمالاً هیچ روزی نیست که در آن توطئه نچینیم که جلال را که به حق متعلق به خداوند است، از او بدزدیم. وقتی که برای کسب جلال با هم به رقابت برمی خیزیم، نمی توانیم اتحادی را تجربه کنیم که فقط زمانی حاصل می شود که با هم، برای خدا زندگی کنیم.

در پس یک ازدواج ناموفق، یک خانواده به هم ریخته، یا یک دوستی ترک شده، همیشه جلال دزدیده شده را می یابید. ما خواهان جلال هستیم که متعلق به ما نیست و یکدیگر را زیر پا می گذاریم تا آن را بدست آوریم. به جای اینکه به وسیله چیزهایی که خدا به ما داده، یکدیگر را محبت کنیم تا او را جلال بدهیم، ما از مردم استفاده می کنیم تا جلال را که خودمان دوست داریم، به دست آوریم. گناه باعث می شود که این داستان را بدزدیم و آنرا بازنویسی کنیم، به گونه ای که خودمان همه چیز را هدایت کرده و در مرکز صحنه زندگیمان باشیم.

اما فقط یک صحنه وجود دارد و این صحنه متعلق به خداوند است. هر تلاشی برای قرار دادن خود در جایگاه او، ما را در مقابله با او قرار می دهد. این شدیداً یک جنگ عمودی می باشد، جنگی برای جلال الهی، توطئه ای برای کسب جایگاه و مقام خدا. این نمایشنامه ای است که در پس هر نمایشنامه غم انگیز زمینی می باشد. گناه باعث شده که به دزدهای جلال تبدیل شویم. ما به خوبی

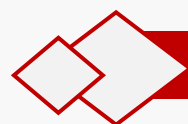


عذاب نمی کشیم، چون عذاب کشیدن در جلال ما مداخله می کند. روابط برای ما آسان نیست، چون دیگران برای کسب جلال با ما رقابت می کنند. ما به خوبی خدمت نمی کنیم، چون خواهان جلال هستیم، می خواهیم که خدمت کرده شویم.

اما داستان کتاب مقدس، داستان جلال خداوند است. مرا به سوی برنامه ای فرا می خواند که بزرگتر از برنامه خودم می باشد. چیزی را به من عرضه می کند که حقیقتاً ارزش زیستن دارد. نجات دهنده آمده تا دزدان جلال بتوانند با خوشی برای جلال یکدیگر زندگی کنند. هیچ خوشی عمیقتر و رضایت شخصی عمیقتری وجود ندارد، به غیر از اینکه متعهد شویم که خدا را جلال دهیم. این چیزی است که حقیقتاً به آن نیاز داریم. زندگی برای جلال خدا، ازدواج زوجی را که مدّ نظرمان بود، با تعریف دوباره برنامه زندگیشان، منقلب خواهد کرد.

یک زندگی که ارزش زیستن دارد

کار اصلی ملکوت خدا، ایجاد تغییر است. خدا از طریق روح القدس که به مردم قدرت می بخشد تا کلام او را به دیگران برسانند، این کار را انجام می دهد. ما چیزی بیش از راه حلّ، استراتژی، قواعد و فرمان عرضه می کنیم. ما بزرگترین داستانی را که تابحال گفته شده، داستان نجات را عرضه می کنیم. هدف ما این است که به یکدیگر کمک کنیم که با طرز فکر "داستان خدا" زندگی کنیم. مأموریت ما این است که به یکدیگر تعلیم بدهیم، نصیحت کنیم و تشویق کنیم که در سلطنت مطلق خدا آرامی بیابیم، به جای اینکه سلطنت خودمان را برپا کنیم؛ به فیض خدا تکیه کنیم، به جای اینکه با قدرت خود عمل کنیم؛ و تسلیم جلال او شویم، به جای اینکه به دنبال جلال خود باشیم. این کار ملکوت خداست: مردم در دستهای نجات دهنده، هر روزه، به عنوان ابزارهایی برای ایجاد تغییر پایدار عمل می کنند.



آیا ما واقعاً نیاز به کمک داریم؟

امیلی دوازده ساله بود، باهوش و با استعداد، اما چیزهای زیادی او را می ترساند. او دیگر نمی خواست ورزش کند. هر روز صبح برای رفتن به مدرسه گریه می کرد. مادرش سارا نمی دانست که چه کار کند.

هنگامیکه نهار هفتگی خود را داشتند، جین در مورد چالشهای پیوسته خود با شوهرش، با کریستال صحبت کرد. کریستال توانست چند کلمه ای را که از قلبش جاری می شد برای تسلی بگوید، اما واقعاً نمی دانست که چه بگوید.

فرانک عاشق این است که گروه کوچک خود را رهبری کند، به جز زمانهای مربوط به دعا. هر هفته یک نفر مطلبی را در میان می گذارد و فرانک می داند که باید در ادامه چیزی بگوید، اما نمی داند که چگونه به افرادی کمک کند که واقعاً از او درخواست کمک نکرده اند.

فرد و الن از رابطه خود با اسمیت لذت می برند، اما بچه های اسمیت آنها را دیوانه می کنند. آنها می دانند که اسمیت به عنوان والدین این فرزندان دچار چالش شده اند و در مورد آن با هم صحبت کرده اند. آنها می دانند که باید کارهای بیشتری در این زمینه انجام بدهند اما چه کاری؟

مِری، از وقتی که شوهرش فوت کرده، اشتیاق کمی برای انجام کارهای دیگر دارد. او ساعتها در مقابل تلویزیون می نشیند و حتی چیزی هم تماشا نمی کند. او دوست دارد که در مورد این موضوع با یک دوست صحبت کند، اما فکر نمی کند که کسی واقعاً بتواند در این زمینه به او کمکی بکند.



چالشِ اندی با شهوت، از کنترلش خارج شده است. او به ندرت می تواند به زنی نگاه کند و افکار ناپاک نداشته باشد. او یک زندگی مخفی را آغاز کرده و وقتیکه منطقی فکر می کند، از این موضوع می ترسد. او دوست دارد که با یک نفر صحبت کند، اما با چه کسی؟ او می ترسد که مورد قضاوت و داوری قرار بگیرد و زندگیش نابود شود.

خشمِ درو نسبت به والدینش، هر روزه افزایش می یابد. وقتیکه او در مدرسه یا سرِ کار نیست، در اتاقش می ماند. او با دوستانش در مورد ترک خانه صحبت کرده، اما حرفهای آنها هیچ کمکی نمی کند. او نمی تواند تصور کند که می تواند یک شخص بالغ را پیدا کند که بتواند به او اعتماد کند.

زندگی ریچارد تحت کنترل کارش می باشد و دوستش، جُرج، می ببیند که این مسأله بر زندگی روحانی و خانوادگی ریچ تأثیر گذاشته است. وقتی جُرج این موضوع را مطرح می کند، ریچ، خشن می شود و حالت دفاعی پیدا می کند. جُرج می داند درست نیست که کنار بکشد، اما نمی داند چه کار دیگری از دستش برمی آید.

باب دوست دارد که یک کشیش باشد. او دوست دارد که موعظه تهیه کند و موعظه کند. او از تنظیم برنامه های کلیسایی که به رشد مردم کمک می کند لذت می برد. چیزیکه دوست ندارد، این است که یک نفر یک مسأله بحرانی را به او بسپارد. باب شدیداً از اینکه بخواهد معجزه کند و عصای کشیشی خود را تکان بدهد و همه چیز را درست کند، تحت فشار قرار می گیرد. این مسأله به شدت او را نگران می کند و نمی داند که چند هفته آینده به چه شکلی خواهد بود.

در زندگی هر یک از ما، نمایشنامه گناه و رنج، نقشی را بازی می کند. شاید یک چالش مخفی باشد که سخت تر شده است. شاید یک رابطه ای باشد که مشاجرات آن در حال افزایش می باشد. شاید وحشتهای گذشته، دوباره سر زشت خود را بلند می کنند.

صداقت، ما را وادار به پذیرش نیازمندی خود می کند و اینکه ما با افرادی احاطه شده ایم که در موقعیت یکسانی می باشند. شما این را در دوستان، خانواده، همسایه، محل کار و کلیسای خود می بینید. شما این را در خودتان، و در لحظاتی که به زندگی خود فکر می کنید، می بینید. چیزهایی در درون ما هست که به سادگی از ما جدا نمی شوند. ما اشتباه می کنیم، تأسف می خوریم، آنها را



اعتراف می کنیم، تصمیم می گیریم که آنها را تکرار نکنیم، اما در لحظات بحرانی، دقیقاً همان کاری را می کنیم که به خودمان قول داده بودیم که آنرا انجام ندهیم!

خدا چگونه به ما کمک می کند و چگونه از ما استفاده می کند تا به دیگران کمک کنیم؟ ما می دانیم که خدا ما را فراخوانده که جزئی از کار ملکوت او باشیم، اما او یک فرمول منظمی به ما نداده که از آن پیروی کنیم. او به ما "هفت قدم به سوی کمال شخصی و ارتباطی" نداده است. در عوض، او به ما گفته که امید ما به حضور و کار عیسی نجات دهنده باشد. کسی که کمک می کند و کسی که نیاز به کمک دارد، هر دو برای تغییر وابسته به حکمت و قدرت خدا هستند.

این به چه صورت می باشد؟ ما چگونه به ابزارهایی تبدیل می شویم که خدا می تواند استفاده کند؟ برای پاسخ به این سؤال، نیاز داریم که بر اساس کتاب مقدس، مردم و نیازشان را درک کنیم و یک دیدگاه کتاب مقدسی در مورد چگونگی ایجاد تغییر داشته باشیم.

کتاب مقدس از سه زاویه به انسان نگاه می کند: خلقت، سقوط و نجات. این دیدگاه تأثیرگذار، پایه ای برای ما فراهم می کند که برای خدمت شخصی به آن نیاز داریم. وقتی که ما با تصویر بزرگ کتاب مقدس آغاز می کنیم و یاد می گیریم که با چشمان کتاب مقدس نگاه کنیم، تجهیز می شویم که بخشی از کار دائمی خدا برای تغییر باشیم.

بهتر است که از ابتدا آغاز کنیم

همانطور که دیدیم، یک حکم کتاب مقدسی واضح برای خدمت شخصی وجود دارد. چیزی که می تواند باعث تعجب شما شود این است که حتی در پیدایش ۱ نیز نیاز، وجود داشت.

"آنگاه خدا گفت: "انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگان که بر روی زمین می خزند فرمان براند." پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید.



خدا ایشان را برکت داد و خدا به ایشان فرمود: "بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط بیابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جاننداری که بر زمین حرکت می کند، فرمان برانید." (پیدایش ۱ : ۲۶ - ۲۸)

چون این عبارت بسیار آشناست، به راحتی می توان دیدگاه اساسی آن را در مورد انسان نادیده گرفت. اگر به درستی آنرا درک کنید، زندگیتان تغییر کرده و عکس العمل شما نسبت به دیگران تغییر خواهد کرد.

حساب خلقت، یک ضرب و آهنگی دارد. خدا نور را خلق می کند، اعلام می کند که این نیکوست. شب شد و صبح آمد، روز اول. خدا آسمان و زمین را خلق می کند، زمین و آب، اعلام می کند که این نیکوست. و بعد شب شد و صبح آمد، روز دوم خدا چیزی را خلق می کند، اعلام می کند که نیکوست... و این ضرب ادامه می یابد تا اینکه خدا تصمیم می گیرد که انسان را خلق کند. ناگهان این وزن و آهنگ قطع می شود. خدا با آدم و حوا کاری را انجام می دهد که با چیزهای دیگر انجام نداده بود. اعمال او نشان می دهد که چرا خدمت شخصی برای همه ما ضروری است. بلافاصله بعد از خلق آدم و حوا، خدا با آنها صحبت می کند. او با مخلوقات دیگرش این کار را نکرد. او فقط استراحت کرد و به کارش ادامه داد. وقتی این آهنگ قطع می شود و خدا کار متفاوتی را انجام می دهد، باید از خودتان بپرسید که چرا. چرا خدا با آنها صحبت کرد؟

خدا می دانست با وجود اینکه آدم و حوا، انسانهای کاملی بودند که در رابطه کامل با او زندگی می کردند، ولی نمی توانستند به تنهایی از عهده زندگی خود برآیند. آنها خلق شده بودند که وابسته باشند. خدا باید به آنها توضیح می داد که چه کسی هستند و باید با زندگی خود چه کار کنند. نیاز آنها به کمک، به خاطر گناهکار بودنشان نبود. آنها نیاز به کمک داشتند، چون انسان بودند.

این اولین نمونه خدمت شخصی در تاریخ بشر بود. مشاور شگفت انگیز به سراغ بشر می آید و هویت و هدف آنها را تعریف می کند. چرا آدم و حوا نمی توانستند بدون آن زندگی کنند؟ چه چیزی آنها را از بقیه خلقت متفاوت می ساخت؟ سه دلیل وجود دارد.



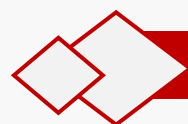
اول، آدم و حوا خلق شده بودند که دریافت کنندگانِ مکاشفه باشند. به آنها توانایی برای برقراری رابطه داده شده بود، چیزی که به مخلوقات دیگر داده نشده بود. آنها با توانایی برای شنیدن، درک کردن، و به کار بردن کلام خدا در زندگیشان خلق شده بودند. این تواناییها برای این داده نشده بود که روابط انسانیها را تقویت کند. بلکه این تواناییها داده شده بود که بتوانیم خدا را بشناسیم و او را درک کنیم.

بقیه خلقت نیاز به این تواناییها نداشتند تا بتواند برای جلال خدا زندگی کنند. من و شما به طور غریزی این را می دانیم، به همین دلیل است که با درختی که در حیاط خود داریم صحبت نمی کنیم! درخت بلوط به سادگی، با برافراشتن شاخه های خود به سوی آسمان، خدا را جلال می دهد. حضور و شکل آن، خالقش را جلال می دهد. اما انسان به کلام خدا نیاز دارد تا بتواند به طور کامل برای جلال او زندگی کند.

معمولاً فرهنگ ما فکر می کند که ما به خاطر کاری که انجام داده ایم، یا به خاطر کاری که نسبت به ما انجام شده، نیاز به کمک داریم این نتیجه زیست شناسی بد یا ساختار شیمیایی بد ما می باشد. اما پیدایش ۱ ما را با حقیقتی مواجه می کند که نشان می دهد که نیاز ما به کمک، پیش از گناه وجود داشته است. ما خلق شده بودیم که وابسته باشیم.

تلاش برای زندگی بدون کمک خدا، به این معناست که خود را به عنوان چیزی، غیر از انسان معرفی کنیم. این مثل زندگی کردن به عنوان یک حیوان می باشد، مثل اینکه من موجود متفاوتی هستم. عده زیادی سعی دارند که به این طریق زندگی کنند، اما این کار غیرمعقولی می باشد. آنها هویت خود را انکار می کنند، زندگی خود را واژگون می کنند و امید خود را از بین می برند. انسان خلق شده بود که بر روی سکوی مکاشفه خدا زندگی کند، به همین دلیل است که توانایی برقراری ارتباط، به شکل منحصر به فردی به ما داده شده است.

خدمت شخصی باید با شناسایی فروتنانه این طبیعت نیازمند و گریزناپذیرمان آغاز شود. اگر هیچ سقوط در کار نبود، اگر هرگز گناه نکرده بودیم، همچنان نیاز به کمک داشتیم، چون ما انسان هستیم. درک صحیح از خودتان و کار خدا، شما را فرامی خواند تا از این نقطه آغاز کنید.



انسانها فکر می کنند

دومین چیزی که آدم و حوا را از بقیه خلقت جدا می کرد، این بود که آنها برای تفسیر کردن خلق شده بودند. مردم معنا و مفهوم می بخشند؛ ما با توانایی عجیبی برای فکر کردن، خلق شده ایم. ما همیشه نظم می بخشیم، تفسیر می کنیم و توضیح می دهیم که در درون ما و در اطراف ما چه می گذرد. همه ما فکر می کنیم، اگر چه بعضی از ما بهتر از دیگران این کار را انجام می دهیم. ما بر اساس حقایق ساده و آشکار حیات خود زندگی نمی کنیم؛ ما بر اساس تفسیر خود در مورد این حقایق، زندگی می کنیم. خدا به آدم و حوا توانایی منحصر- به فردی داد که فکر کنند، اما فقط کلام او می توانست به شکل صحیح دنیای آنها را تفسیر کند.

وقتی من در اسکرانتون، پنسیلوانیا، یک کشیش جوانی بودم، خانواده ما در یک خانه قدیمی متعلق به دوران سلطنت ملکه ویکتوریا زندگی می کرد، خانه ای که پله های طولانی و شیبداری داشت. یک روز بعد از ظهر در اتاق نشیمن نشسته بودم که شنیدم یک نفر از پله ها افتاد. من به پای پله ها دویدم و دیدم که پسر- سه ساله ام، اتان، از سه یا چهار پله افتاده بود و همانجا مانده بود. از او پرسیدم که آیا حالش خوب است، و او به من گفت که حالش خوب است.

وقتی که برگشتم تا به سراغ روزنامه ام بروم، اتان گفت: "ممنونم." من گفتم: "اتان، لازم نیست که تشکر کنی. من که کاری نکردم." اتان در پاسخ گفت: "بابا، من از تو تشکر نمی کنم، من از فرشته ها تشکر می کنم." و به شکلی به من نگاه کرد که انگار من باید دقیقاً منظور او را متوجه می شدم. وقتی از آنجا دور می شدم، با خودم فکر کردم که این خیلی شیرین است. اما قبل از اینکه یک قدم بردارم، اتان گفت: "من می دانم که آنها چطور این کار را می کنند!" من گفتم: "چه کسی؟" "فرشته ها، بابا. من می دانم که فرشته ها چطور این کار را می کنند. همه آدمها دو فرشته دارند ولی نمی توانند آنها را ببینند. یکی از فرشته ها در این طرف می ایستد {طرف راستش} و دیگری در طرف دیگر {طرف چپش} و آنها یک توپ بزرگ مخصوص ساحل را با خود حمل می کنند که نمی توانی آنرا بالای سر خود ببینی." {ما به تازگی از یک تعطیلات ساحلی بازگشته بودیم.} وقتی در حال افتادن



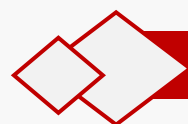
هستی، آنها توپ ساحلی را در مقابل تو قرار می دهند، تو بر روی آن می پری و به تو آسیبی نمی رسد!" و او با رضایت کامل از توضیحی که داده بود، به راه خود ادامه داد.

شاید عکس العمل شما این است: "چه بامزه!" اما کار برجسته ای در اینجا اتفاق افتاد: بلافاصله بعد از نجات از سقوط از پله ها، این پسر کوچک سعی می کرد که به این اتفاقی که افتاده، معنا و مفهوم ببخشد. او سه ساله بود و در این زمان شروع کرده بود به فکر کردن، نظم بخشیدن، تفسیر کردن و توضیح دادن، اتان، حقیقتی را که در مدرسه یکشنبه (کانون شادی) یاد گرفته بود با حقیقتی که در تعطیلات خانوادگی یاد گرفته بود، ترکیب کرد و بر اساس آن {ظاهراً} توضیح قابل پذیرشی را برای این تجربه به وجود آورد.

این پسر کوچک الان بیست و سه ساله است. فکر کنید که چند هزار مرتبه او دنیای خود را تفسیر کرده است و چطور این تفسیرها مسیر زندگیش را تنظیم کرده اند.

یک موقعیت دیگری در رابطه با پسر دیگرمان به وضوح بیان می کند که تفسیرهای ما چگونه عکس العمل ما نسبت به اتفاقات اطرافمان را شکل می دهند. کوچکترین پسرمان، دارنی، سه ساله بود که در حیاط پشت خانه مان پر سه می زد، بی توجه به اینکه برادر بزرگترش با پرتاب سنگ با دسته چنگک، بیسبال بازی می کرد. طولی نکشید که اتان به طور اتفاقی، به پیشانی دارنی ضربه زد. دارنی روی زمین افتاد و خون زیادی از او رفت. وقتی که خواهرش مثل آژیر آمبولانس عمل می کرد، برادرش با نگرانی بی گناهی خود را اعلام می کرد، و من خون او را پاک می کردم که میزان جراحت را تشخیص بدهم، دارنی به آرامی دراز کشیده بود و کاملاً در آرامش بود. من متوجه شدم که لبه‌های حرکت می کند، سپس خم شدم و گوشه‌هایم را نزدیک دهانش گذاشتم و شنیدم که بارها و بارها با خودش تکرار می کرد که: "من فقط خیلی خوشحالم که بابای من یک دکتر است".

دارنی می دانست که بابایش یک عنوان "دکتر" در مقابل اسمش دارد و گاهی با مردم ملاقات می کند. برای او، این مفهوم را داشت که پدرش یک پزشک است. اما وقتی شنیدم که این کلمات را زمزمه می کند، با خودم فکر کردم که تو شدیداً در اشتباهی، چون من چنین دکتری نیستم!



این بحرانهای کوچک خانوادگی، اهمیت تفسیرهای ما را نشان می دهند. ما نه تنها شرایط و روابط را تفسیر می کنیم، بلکه خودمان را نیز تفسیر می کنیم. ما به خودمان یک هویت می دهیم و بر طبق آن زندگی می کنیم. دارنی بر اساس فریادهای خواهرش، یا وحشت برادرش، یا مقدار خونی که جاری می شد، نسبت به این شرایط عکس العمل نشان نداد. او بر طبق هویتی که خودش تنظیم کرده بود هویتی که متأسفانه، بسیار اشتباه بود، عکس العمل نشان داد. چون او فکر می کرد که پدرش یک پزشک است، در آرامش بود، در غیر اینصورت ممکن بود که بترسد. اما این یک آرامش کاذب بود، و او به زودی متوجه می شد که پدرش آن کسی نیست که او فکر می کرد.

توجه کنید که چگونه تفسیر دارنی عکس العملش را نسبت به این شرایط شکل داد. اول، احساساتش را تحت تأثیر قرار داد. عدم ترس او بر اساس یک پیش فرض خاص در مورد میزان خطر بود. دوم، تفسیر او در مورد زندگی، هویت او را تعریف کرد. او (فکر می کرد) که پسر یک پزشک حاذق می باشد. این تفسیر تعیین می کرد که، سوم، او در مورد دیگران چه فکری می کرد. او اعتماد بی اندازه ای نسبت به من داشت و نیازی نداشت که از دست اتان ناراحت شود، چون کمک در دسترسش بود. چهارم، طرز فکر او، دیدگاهش را نسبت به راه حل شکل داد. خیلی ساده، بابا به این مسأله رسیدگی می کند! پنجم و مورد آخر، پیش فرضهای او در مورد واقعیت، روش او برای دریافت مشورت را شکل داد. دارنی، از روی جهالت، به هر دستورالعمل و کمکی که از جانب من ارائه می شد، ایمان کامل داشت!

وقتی ما می گوئیم که خدا انسان را خلق کرد که تفسیرکننده باشد، ما به عمق این مطلب اشاره می کنیم که چرا انسان بعضی از کارها را انجام می دهد. افکار ما بر احساساتمان، هویتمان، دیدگاهمان نسبت به دیگران، دستور کارمان برای برطرف کردن مشکلاتمان و اشتیاقمان برای دریافت مشورت از دیگران تأثیر می گذارد. به همین دلیل است که نیاز به چارچوبی داریم که تفسیرهای معتبری را به وجود آورد که به ما کمک کند تا نسبت به زندگی عکس العمل صحیحی نشان بدهیم. فقط کلام خالق می تواند این چارچوب را به ما بدهد.



شما باید به کسی خدمت کنید

این کلمات یکی از متخصصین الهیات، باب دیلان، سومین چیزی را نشان می دهد که ما را از بقیه خلقت جدا می کند. موجودات بشری به خاطر ماهیت و طبیعتی که دارند، پرستش کننده هستند. پرستش، فقط کاری نیست که ما انجام می دهیم؛ بلکه هویت ما را تعریف می کند. شما نمی توانید انسانها را به دو دسته تقسیم کنید، افرادی که پرستش می کنند و افرادی که پرستش نمی کنند. همه پرستش می کنند؛ فقط باید بدانیم که چه چیزی یا چه کسی را خدمت می کنیم.

هدف خدا این بود که پرستش، محرک درونی زندگی ما باشد. آدم و حوا به گونه ای خلق شده بودند که معنا و هدف زندگی شان را از شخص، حضور و هدف خدا دریافت کنند. چنین چیزی مرجع خدا محور نامیده می شود. به خاطر این طرح و نقشه، همه کارهای انسان بیان کننده پرستش می باشد. کاری که شما انجام می دهید و طریقی که آنرا انجام می دهید، اشتیاقاتان برای خدمت به یک چیز را نشان می دهد. عشق و محبت درونی، از ما می خواهد که وفادار باشیم و رفتار ما را هدایت می کند.

ما از سالهای اولیه زندگی خود شروع به پرستش می کنیم. آیا شما به عنوان والدین، یک بچه کوچک را به مغازه اسباب بازی فروشی برده اید؟ شما می توانید سبد خرید خود را در وسط راهروها هدایت کنید و مانع از این شوید که فرزندان به هر چیزی که می بیند، دست بزنند. همه چیز خوب پیش می رود، تا اینکه به صف صندوق می رسید. در آنجا جانی اسباب بازی کاپیتان بُنکو، سوارکار ایکس را می بیند. جانی التماس می کند: "مامان، من این را می خواهم! مامان، نمی شود این را داشته باشم؟" شما در پاسخ می گویید: "نه، امروز نه. یادت هست، مامان گفت که امروز فقط یک چیز برای تو می خرد." جانی شیون می کند: "من این را می خواهم! من این را می خواهم!" بیلی، همه سوارکارهای ایکس را دارد و حتی پلی استیشن رومیزی آنرا هم دارد! این انصاف نیست. من هیچوقت هیچ چیزی نمی گیرم!" شما درحالیکه صبر خود را از دست می دهید، در پاسخ می گویید: "این حقیقت ندارد." "من یک پازل برای تو خریدم و این همه چیز است که امروز برای تو خرم."

در این هنگام، جانی بدنش را سفت می کند و سرش را به عقب پرتاب می کند و فریاد می زند. شما احساس می کنید که همه چشمها در مغازه، به سمت شماست. آرزو می کنید که ای کاش می توانستید از یک در کوچکی فرار کنید و خودتان را به ماشینتان برسانید. به کاتالوگهای تأدیب و انضباط فکر می کنید، به دنبال کاتالوگی می گردید که برای این نوع جرایم بسیار مناسب است.

این حادثه، صرفاً یک مشکل افقی میان مادر و پسر نیست. مشکل، از این حقیقت نشأت می گیرد که حتی جانی، به عنوان یک کودک، یک پرستش کننده است و عکس العملهای او، این پرستش را ابراز می کنند. مشکل جانی فقط این نیست که یک اسباب بازی می خواهد و وقتی والدینش "نه" می گویند، عکس العمل نشان می دهد. در سطح عمیقتر، جانی، غریزه طبیعی انسانی را نشان می دهد که می خواهد برای خودش و برای خوشی خودش زندگی کند، بی توجه به حضور خدا. این چالش کوچک میان مادر و فرزند، انعکاس از اشتیاق درونی ما برای خدمت به چیزی می باشد، و این پیش فرض گناه آلودمان که فکر می کنیم، این "چیز"، باید خود ما باشیم! جانی می خواهد فرمانروای مطلق دنیای کوچک خود باشد، و به زور از مادرش می خواهد که با او همراهی کند. اگر شما مانع او شوید، باید بهایی زیادی بپردازید. جانی کوچولو یک دزد پرستش است.

پرستش دزدیده شده، مشکل اصلی بشر - سقوط کرده می باشد. متأسفانه، همه ما مرتکب این جنایت شده ایم. چون طبیعتاً پرستش کننده هستیم، ما همیشه (۱) پرستش شایسته و مناسب را به خدا می دهیم، (۲) چیز دیگری را خدمت می کنیم، یا (۳) خودمان را پرستش می کنیم، به زور می خواهیم که در مرکز دنیای خود باشیم. آیا این، همان وهم و خیال نیست؟ اشخاص به خاطر یأس و ناامیدی نسبت به دنیای واقعی، دنیای خودشان را خلق می کنند، جاییکه در آن، هر شخصی خودش فرمان می دهد. چه کسی تا به حال در عالم وهم و خیال به کسی فکر کرده که "نه" می گوید؟ وهم و خیال، تلاش برای خدا بودن می باشد.

آدم و حوا به عنوان پرستش کننده خلق شده بودند. آنها نیاز داشتند که خدا به سراغشان بیاید و بگوید: "من خالق تو هستم و تو متعلق به من هستی. تو خلق شده ای که محبت کنی، خدمت



کنی، پرستش کنی و از من اطاعت کنی. این چیزها باید زیربنای همه کارهایی باشد که انجام می دهی." آنها نیاز به یک زندگی خدامحور داشتند، و برای این منظور نیاز به مکاشفه خدا داشتند.

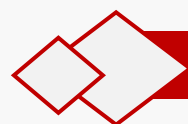
همه چیز را در کنار هم قرار دهید

شما بدون پیدایش ۱، نمی توانید دنیای خدمت شخصی را درک کنید. این نشان می دهد که نیاز ما به کمک، بخشی از طرح و نقشه برای ماست. این نیاز، در نتیجه سقوط نیست. موجود بشری نیاز به حقیقتی خارج از خود دارد تا به زندگی معنا و مفهوم ببخشد. ما نیاز به دیدگاه خدا داریم تا بتوانیم حقایق وجود و هستی خود را تفسیر کنیم. ما آفریده شده بودیم که پرستش کننده باشیم.

این حقایق ما را به سوی مشاهدات اساسی سوق می دهند. اگر این حقیقت دارد که همه انسانها، دائماً در تلاشند که به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشند، پس کل زندگی مشاوره یا خدمت شخصی می باشد. مشاوره مسائل مربوط به زندگی انسان می باشد. ما همیشه در حال تفسیر هستیم و همیشه تفسیرهای خود را با دیگران در میان می گذاریم. این "در میان گذاشتن"، نهایتاً به جایی ختم می شود که در مورد نحوه واکنش نسبت به زندگی، پیشنهاداتی داده یا مشاوره می دهیم.

ختم کلام این است که شما نمی توانید بدون نفوذ و تأثیرگذاری، رابطه برقرار کنید. شما هر روزه، مشورت داده و مشورت دریافت می کنید. این تکلیف متخصصینی نیست که حقوق دریافت می کنند؛ این در تار و پود روابط بشری تنیده شده است. مشکل اینجاست که اغلب اوقات ما متوجه نمی شویم که این برخوردهای روزانه چه تأثیر قدرتمندی بر ما می گذارند.

امثال این محرک را به خوبی نشان می دهد. از کلمات حکیمانه یک پدر به پسرش گرفته، تا توصیه های یک احمق که زندگی را دشوار می سازد؛ امثال، زندگی را به عنوان یک مرکز مشاوره بزرگ نشان می دهد. در این مرکز دو بخش وجود دارد، مشورت دانایان و مشورت احمقها. من و شما، هر روزه، مشورتهای حکیمانه و احمقانه دریافت می کنیم. صداهای متفاوتی برای جلب توجه شما به رقابت می پردازند. آنها بر افکار، خواسته ها، انتخابها و اعمال شما تأثیر می گذارند. این مشورت از طریق کلام یک دوست، محتویات یک برنامه تلویزیونی و موعظه روز یکشنبه به شما عرضه می شود.



در توبیخ والدین، نظر و پیشنهاد همسرستان، اندرز و مشورتی وجود دارد. مردم به مردم مشاوره می دهند. این گریزناپذیر است.

ما باید نگران هزاران ساعت مشاوره رسمی باشیم که بر پایه کلام خدا نیست. اما در عین حال، باید نگران مشاوره های بسیار زیادی باشیم که هر روزه از طریق افرادی ارائه می شوند که نمی دانند چه کار می کنند و افرادی که نمی دانند تا چه اندازه تحت تأثیر قرار می گیرند. اگر شما بر روی کره زمین زندگی می کنید، شما یک مشاور هستید! شما زندگی را تفسیر می کنید و این تفسیرها را با دیگران در میان می گذارید. شما یک شخص بانفوذ هستید، و در عین حال، تأثیرپذیر نیز می باشید. اینها افرادی هستند که شما در زندگی خود به آنها گوش می کنید. شاید، حتی بدون اینکه متوجه شوید، آنها افکار شما را شکل می دهند، خواسته های شما را هدایت می کنند و بر روی نقشه های شما تأثیر می گذارند. مسأله این نیست که چه کسی مشورت می دهد. همه ما مشورت می دهیم. مسأله مهم این است که آیا این مشاوره بر پایه مکاشفه خالق می باشد.

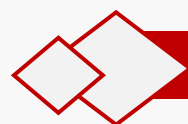
ورود یک مشاور دیگر

ما بر اساس دیدگاه خلقت به نیاز خود، به موضوع کمک کردن پرداخته ایم. حال باید با توجه به سقوط به این موضوع نگاه بیندازیم. پیدایش ۳ مفاهیم و استدلالات تند و زننده ای در مورد دنیای خدمت شخصی دارد.

"و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: "آیا خدا براستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟"

زن به مار گفت: "از میوه درختان باغ می خوریم، اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است نخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید."

مار به زن گفت: "به یقین نخواهید مرد. بلکه خدا می داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود."



چون زن دید که آن درخت خوش خوراک است و چشم نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لنگها برای خویشتن ساختند." (پیدایش ۳ : ۱ - ۷)

برای اولین بار در تاریخ ما شاهد ورود یک صدای دیگر، یک مشاور دیگر هستیم. به محتویات مشاوره او، توصیه او به حوا، توجه کنید. او از حقایق موجود استفاده کرد (چیزهایی که خدا به آدم و حوا گفته بود) و تفسیر متفاوت ارائه داد. مار به طور خاص کلام خدا را منحرف کرد، چون او یک عامل بیرونی و بی طرف بود.

حوا در یکی از مهمترین لحظات تاریخ قرار گرفت. شما می توانید سکوت مرگبار خلقت را تصور کنید که منتظر بود تا ببیند که او چه کار می کند. آیا او از پند و اندرز خالق پیروی می کند یا از پند و اندرز مار؟ او مفهوم و هدف خود را در کجا خواهد یافت؟ او خودش را به چه کسی خواهد سپرد؟ در نهایت او درباره خدا، شخصیتش و نقشه اش، چه ایمان و اعتقادی خواهد داشت؟ اینها سوالات اساسی در آن لحظه بودند.

در اینجا، نمایشنامه اخلاقی به مرکز هستی انسان توجه می کند. توجه کنید که این عبارت می گوید که حوا این میوه را "دلخواه برای افزایش دانش" دید. شیطان فقط بهترین میوه باغ را به حوا عرضه نمی کرد، بلکه چیزی را عرضه می کرد که اساساً جذاب و خوشایند بود. او به حوا می گفت که اگر این میوه را بخورد، به طور مستقل، حکیم و دانا خواهد شد. این وعده حکمت شخصی و مستقل بود، بدون نیاز به خدا یا مکاشفه او این جذابیتی بود که منجر به سقوط شد.

شیطان، راه متفاوت را به سوی حکمت عرضه می کرد، شامل این وعده می شد که انسانها خودشان می توانند راه زندگی را تشخیص بدهند. کلام او می گوید که هر چقدر مکاشفه خدا زیبا باشد، ما واقعاً به آن نیاز نداریم. حکمت شیطان، زندگی انسانها را به دست خودشان می سپارد، تا آنها به توانایی خود برای تفکر، تفسیر، درک و بکارگیری، تکیه کنند. شیطان، جذابترین و ظالمانه ترین



دروغ را به حوا عرضه می کند، دروغِ خودمختاری و خودکفایی. او حکمتی را به حوا عرضه می کند که نیازی به زانو زدن در برابر خدا ندارد.

اگر آدم و حوا انتخاب می کردند که از مشورت مار پیروی کنند، باید دو کار را انجام می دادند. اول، باید خدا و مکاشفه او را در مورد خودش به عنوان خالق و مشاورشان، انکار می کردند، خدایی که هویت و هدفشان را تعریف می کند. پولس رسول در مورد مسیح می گوید: "که در او همه گنجهای حکمت و معرفت نهفته است." او در مورد مشکل "فلسفه پوچ و فریبنده" دنیا صحبت می کند، که "نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است." (کولسیان ۲: ۳، ۸) کتاب مقدس اعلام می کند که حکمت، یک شخص است و نام آن مسیح می باشد این از ابتدا، حقیقت داشته است. در واقع آدم و حوا نه فقط خدای پدر را طرد می کنند، بلکه مسیح را نیز طرد می کنند، با این باور که می توانند آنچه را که فقط خدا می تواند عرضه کند در جای دیگری بیابند.

مزامیر ۱۴ می گوید که این درونمایه همه حماقتهاست. حماقت چیزی بیش از احمق بودن می باشد، ترکیب گشوده تکبر و جهل می باشد. پیش فرض اصلی افراد احمق این است که هیچ خدایی نیست، و ما برای زیستن، نیازی به مکاشفه او نداریم. پیدایش ۳، یک عبارت پندآمیزی می باشد، یک عبارت حکیمانه. من به صدای چه کسی گوش خواهم کرد؟ منبع حکمت من چه چیزی خواهد بود؟ آدم و حوا باید به این صدا یا آن صدا گوش می کردند و تصمیم آنها، مانند تصمیم ما، تأثیرات پایداری به همراه داشت.

آنها برای گوش دادن به این مشاور جدید (شیطان)، نه تنها باید خدا را انکار کنند، بلکه باید طبیعت خود را نیز انکار کنند. چیزی که شیطان به عنوان یک فرصت معتبر ارائه می کند، به هیچ عنوان یک فرصت نیست. آدم و حوا برای زندگی خاص آفریده شده بودند. آنها نمی توانند خارج از این طرح و نقشه، زندگی موفق داشته باشند. اما این کاری است که آدم و حوا باید انجام بدهند و کاری است که میلیونها انسان هر روزه انجام می دهند.



چرا باید از خدا اطاعت کنیم؟

این سیستم جایگزین شده حکمت، با مشاور جدیدش، یک سیستم خنثی نیست. یک برنامه اخلاقی واضح را به همراه دارد. اگر آدم و حوا تصمیم بگیرند که تفسیر این سخنگوی جدید را باور کنند، اطاعت از خدا، کار احمقانه ای خواهد بود. خدا به عنوان یک دروغگو و حقّه باز آشکار می شود، به عنوان کسیکه می خواهد آنها را تحت نفوذ در آورد، خدایی که احساس عدم امنیت می کند، کسیکه می ترسد آنها شبیه او شوند.

این در مورد همه توصیه ها، مشورتها و خدمات شخصی نیز حقیقت دارد. تفسیرهایی که ما با یکدیگر در میان می گذاریم، همیشه درست و غلط، خوب و بد، حقیقت و دروغ، حکمت و حماقت را تعریف می کنند. آنها همیشه به ما می گویند که چه خواسته هایی داشته باشیم، به چه چیزی فکر کنیم و چه کاری انجام بدهیم. تفسیرهای من با تکیه بر دیدگاه نسبت به خدا، خودم و دیگران می باشد. آنها همیشه به من می گویند که با قلب و دستهایم چه کار کنم.

اگر آدم و حوا، کلام خدا را طرد کنند و از شیطان پیروی کنند، به شکل متفاوتی فکر کرده و عمل خواهند کرد. متأسفانه، آنها از شیطان پیروی کردند و زندگی هرگز مثل گذشته نشد. اکنون ما در دنیایی با هزاران صدا زندگی می کنیم، صداهایی که زندگی را تفسیر می کنند و برای بیعت با قلب ما در رقابت هستند. هیچ تعجبی ندارد که ما گیج و سردرگم هستیم! هیچ تعجبی ندارد که نمی توانیم درست فکر کنیم! این صداها ما را وسوسه می کنند، چون آنها به یک تمایل گناه آلود و فریبکار متوسل می شوند، تمایلی که اولین بار در باغ عدن احساس شد: خودمان تنها باشیم، به روش خودمان عمل کنیم، فقط به خودمان پاسخگو باشیم، و زندگی را در جایی غیر از حضور خالق بیابیم.

این کاری است که گناه با ما می کند. گناه ما را به افراد احمق تبدیل می کند که به طریق زندگی کنیم که خدا و طبیعت خود را انکار کنیم. شاید اعتراف نکنیم که ملحد و خدانشناس هستیم، اما در عمل کاملاً افقی زندگی می کنیم، یک زندگی بی خدا. مسائل این دنیا، ما را اسیر و برده خود می سازند. شاید به کلیسا برویم و به سطح بالایی از دانش کتاب مقدس و الهیات دست پیدا کنیم،



اما این پیگیریها می توانند در حاشیهٔ زندگیمان قرار بگیرند. اینها خامهٔ کیکِ خودبینی، هدایت شخصی و خودکفایی ما می باشند. سیستم دیگری که برای مشورت وجود دارد به افکار و انگیزه های قلب ما فرمان می دهد.

مردم، مار و خدمت شخصی

ما از پیدایش (۳) چه قواعدی را می توانیم برای ادراک خود در مورد خدمت شخصی بر اساس کتاب مقدس تنظیم کنیم؟

1. همیشه افکار، پیشنهادات، توصیه ها و روابط، برنامه های ما را تنظیم می کنند. اگر چه ممکن است که نسبت به آنها آگاهی نداشته باشیم، اما هر روزه به یکدیگر توصیه می کنیم که چه چیزی را بخواهند، به چه چیزی فکر کنند و چه کاری را انجام بدهند.
2. این توصیه ها همیشه توصیه های اخلاقی هستند، درست و غلط، حقیقت و دروغ، خوب و بد، حکمت و حماقت را تعریف می کنند.
3. ما باید خواهان وابستگی ساده در پیدایش ۱ باشیم، جاییکه افکار مردم، حرفها و کارهایشان، فقط بر پایهٔ کلام خدا بود.
4. صداهای دنیا به فریب اصلی در قلبهای گناه آلود متوسل می شوند، خواسته ما برای خدا بودن، توانایی درک زندگی و به تنهایی زندگی کردن. ما در زندگی خود به افرادی نیاز داریم که آنقدر دوستانه باشند که ما را به سوی یک زندگی خدا محور بازگردانند.
5. ما به کلام خدا نیاز داریم (کتاب مقدس) تا به زندگی ما مفهوم ببخشد. ما باید فقط به صدای قابل اعتماد خالق گوش کنیم. کلام او به تنهایی می تواند از میان تمام سردرگمیهای فلسفهٔ دنیا و حماقت ما عبور کند، تا ما را حقیقتاً دانا و حکیم بسازد. دانش و معرفت حقیقی با شناخت خدا آغاز می شود. حکمت ثمرهٔ پرستش می باشد، و با زانوهای خم شده دریافت می شود. این محصول یک زندگی می باشد، به مسیح که تنها حکمت ما می باشد تسلیم و واگذار شده است.

نجات یافته، اما همچنان نیازمند

آیا مسیحیان، هنوز افرادی هستند که نیاز به کمک دارند؟ آیا برای افرادی که توسط فیض خدا بخشیده شده اند، در خانواده الهی به فرزندخواندگی پذیرفته شده اند و روح القدس در آنها ساکن است، خدمت شخصی ضرورت دارد؟ آیا خدمت عمومی کلام، کافی نیست؟ با تأکید بر خدمت شخصی، آیا فقط بر اساس هدایت یک فرهنگ وابسته به درمان عمل نمی کنیم؟

یک بار در طول یک سمینار مربوط به این مطالب، خانمی به سراغ من آمد و پرسید: "اگر من کتاب مقدس را در دست داشته باشم و روح القدس را در قلبم، چه لزومی دارد که از دیگران مشاوره دریافت کنم؟" شما چه پاسخی به او می دادید؟ به درستی که روح القدس، مشاور فوق العاده کلیسا می باشد. او به ما توانایی می بخشد تا کلام خدا را درک کنیم، ما را به گناه ملزم می کند، به ما اشتیاق اطاعت را می دهد، و توانایی انجام کاری که خدا از ما خواسته است. اما آیا به این معناست که من دیگر به خدمت شخصی دو نفره نیازی ندارم؟ شما می توانید از همین منطق برای بحث در مورد عدم نیاز به پرستش عمومی و خدمت عمومی کلام استفاده کنید. این خانم نکته مهمی را نادیده گرفته بود، نکته ای که با چند آیه کوتاه در عبرانیان نشان داده شده است: "ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شرور و بی ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود. بلکه هر روز، تا آن زمان که هنوز "امروز" خوانده می شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثار فریب گناه، سختدل نشود." (عبرانیان ۳: ۱۲-۱۳).

چیزهای زیادی در این دو آیه کوتاه گنجانیده شده است. اول، توجه کنید که این عبارت به "برادران" که ایمانداران هستند، نوشته شده است. نویسندگان به مسائل و مشکلات اشاره می کند که بخشی از زندگی روزانه هر مسیحی می باشد. او با افرادی که خارج از ایمان هستند، یا با طبقه خاص از ایمانداران صحبت نمی کند. این نویسندگان می گوید که در هر یک از ما چیزی وجود دارد که ما را به خطر می اندازد، به همین دلیل ما به خدمت روزانه دیگران نیاز داریم.

نکته بعدی، به محتویات این هشدار توجه کنید: "هوشیار باشید که از شما کسی دل شرور و بی ایمان نداشته باشد { به عنوان نمونه: روی برگرداندن؛ در نهایت، دل سخت شدن }". اینکه ما به



چنین هشدارِ نیاز داریم، باید توجه ما را به خود جلب کند. آنچه که در اینجا توصیف شده، به صورت یک فرایند می باشد، چیزی که بارها در مراجعین خود، مشاهده کرده ام.

همه چیز با تسلیم شدن شخص به تمایلات گناه آلود قلبش آغاز می شود. یک مرد متأهل به زنی در محل کارش علاقه مند می شود. او به این فکر می کند که شناخت بیشتر این زن چه حسی به او خواهد داد. زمان بسیار زیادی را صرفِ زیرِ نظر گرفتنِ طرز لباس پوشیدن، چهره، آرایش موها و اندام این زن می کند. با انجام این کار، خواسته ها و تمایلات او رشد می کنند. او به رابطه جسمی فکر نکرده، و در این زمان، به این فکر نمی کند که همسر خود را ترک کند. او تصمیم می گیرد که با این زن صحبت کند. این چه ضرری می تواند داشته باشد؟ به هر حال با هم همکار هستند، بنابراین باید رابطه خوبی با این زن داشته باشد.

طولی نمی کشد که بعد از صرفِ نهار طولانی با هم و صحبت های مکرر در طول روز، یک روز به این زن پیشنهاد می کند که او را به خانه اش برساند و بعد چهل و پنج دقیقه در کنار او روی یک مبل می نشیند. دست های این زن را لمس می کند و به او می گوید که چقدر قدر این دوستی را می داند. در مسیرِ خانه، برای اولین بار، آرزو می کند که ای کاش متأهل نبود. وقتی به خانه می رسد، در مورد نحوه ارائه گزارشات روزانه خود احتیاط می کند. آن شب، در تخت خواب، در کنار زن خود دراز می کشد و به این زنی که در محل کارش می باشد فکر می کند. به طور فزاینده تسلیم این گناه زیرکانه می شود، اما به این شکل به آن نگاه نمی کند.

اما چیز دیگری نیز در درونش وجود دارد، الزامِ روح القدس. او احساس راحتی نمی کند. کمی احساس گناه می کند. آن خوشی را که قبلاً با دیدنِ همسرش در پایان یک روز طولانی احساس می کرد، دیگر احساس نمی کند. او می داند که صبحها برای رفتن به محل کار بیش از اندازه هیجانزده می باشد. او می داند که خیلی از همسرش انتقاد می کند و احساس می کند که وابستگی منحصر به فردی به این زن دارد. بنابراین با خودش بحث و گفتگو می کند، سعی می کند که وجدانش را ساکت کند. خودش این را نمی بیند، اما با طرح و نقشه زیرکانه ناباوری و بی ایمانی به طرح و نقشه زیرکانه گناه پاسخ می دهد. او به خودش می گوید که کار اشتباهی نکرده، کتاب مقدس، دوستی



زن با مرد را منع نکرده، او یک شوهر امین و وفادار است و زنا نکرده است. او خودش را متقاعد می کند که این رابطه خوب است و او به این نوع روابط در محل کارش نیاز بیشتری دارد، او بیش از اندازه در زندگی مسیحی راحت بوده و در واقع خدا خشنود است که او به سراغ یک نفر دیگر رفته است.

او نه تنها بر اساس این تمایلات گناه آلود قلبش عمل می کند، بلکه زیرکانه از اقتدار تفسیری کتاب مقدس دوری می کند. به دنبال تسلیم شدن به طرح و نقشه گناه، بی ایمانی وارد شده ولی این مرد و همسرش همچنان به طور فعال در کلیسایشان حضور دارند. اما در پشت صحنه، این مرد در حال از دست دادن لنگر روحانی خود می باشد. لنگر اخلاقی او، اعتماد و ایمانی بود که مانند کودکان، ساده و بی الایش بود، و مطیع کلام خدا بود. او نسبت به کار و خدمت روح القدس حساس بود، اما حالا بندهای این لنگر را قطع کرده و شناور شده است، حتی از این موضوع آگاه نیست.

به خاطر اینکه لنگرهای روحانی خود را از دست داده، بیشتر شناور و سرگردان می شود. طولی نمی کشد که او و همکارش، با هم برای صرف نهار می روند و برنمی گردند. هر گاه که این زن به سفر کاری می رود، او برای این سفرهای کاری داوطلب می شود. این رابطه به طور فزاینده ای، یک رابطه جسمانی می باشد. رابطه او با همسرش در حال فروپاشی است، اما او اهمیتی نمی دهد. در حقیقت، متعجب است که چرا با این زن ازدواج کرده است. او در هنگام غروب و در آخر هفته، زمان بیشتری را در محل کارش صرف می کند، و کمتر در فعالیتهای کلیسایش شرکت می کند. تقریباً کتاب مقدسش را می خواند و دعا می کند؛ احساس می کند که همه این "چیزهای مسیحی"، اسیرش کرده اند. زنش التماس می کند که با هم به مشاوره بروند، اما او علاقه ای به این کار ندارد.

بیشتر شبها، حتی به خانه بازمی گردد. مکالمات او با همسرش، پُر از دروغ می باشد. کشیش او به دنبالش می باشد و از او خواهش می کند، اما هیچ تأثیری ندارد، او دیگر توجهی به کلام ندارد یا نسبت به خدمت و کار روح القدس هیچ حساسیتی ندارد. قلبش سخت شده است. دیگر مطمئن نیست که آیا به "این چیزها" اعتقاد دارد، و طولی نمی کشد که نقشه می کشد تا همسرش را ترک کند.



گناه آلود ← بی ایمانی ← روی برگرداندن ← قلبهای سخت شده. چه سلسله مراتب وحشتناکی! شاید فکر می کنید: "چطور چنین چیزی برای یک ایماندار اتفاق می افتد؟" این عبارت با توصیف جزئیاتی در مورد چگونگی ارتکاب خطا، به این سؤال پاسخ می دهد. به این کلمات در عبرانیان ۳: ۱۳ توجه کنید: "تا کسی از شما در اثر فریب گناه، سختدل نشود." این عبارت توضیح می دهد که چرا ما به خدمت روزانه ایمانداران دیگر نیاز داریم.

نویسنده عبرانیان ما را به سوی تعلیمی هدایت می کند که در رابطه با گناه در درونمان می باشد. مسیح بر روی صلیب و در رستاخیز، قدرت گناه را در ما شکست. (رومیان ۶: ۱ - ۱۴)، اما حضور گناه باقی می ماند. گناه در درون ما ریشه کن شده است، و این فرایند تا زمانیکه کاملاً بی گناه شویم، ادامه می یابد. اما تا زمانیکه گناه باقیست، باید به یاد داشته باشیم که گناه، فریبکار است. گناه، کور می کند و حدس بزنید که اول چه کسی کور می شود؟ من! من برای دیدن گناه خانواده ام هیچ مشکلی ندارم، اما وقتی به گناه من اشاره می شود، متحیر می شوم! مسیح این حقیقت را با کلامش که در متی ۷ به تصویر کشیده شده، نشان می دهد. او می گوید که ما می توانیم پر کاه را در چشم هم سایه خود ببینیم، اما نسبت به چوب بزرگی که در چشم خودمان می باشد، بی توجه هستیم!

چون هر یک از ما گناهی داریم که هنوز در ما باقیست، با نابینایی روحانی زیادی مواجه خواهیم شد. این مشکل، تأثیر زیادی بر خدمت شخص می گذارد.^۱ مهمترین سیستم بینایی ما، سیستم بینایی جسمانی نیست. ما می توانیم از نظر جسمانی نابینا باشیم و تقریباً زندگی خوبی داشته باشیم. اما وقتی از نظر روحانی نابینا هستیم، نمی توانیم مطابق خواسته خدا زندگی کنیم. به همین دلیل است که بسیاری از نبوتهای عهدعتیق می گوید که مسیحا می آید تا چشمان کوران را باز کند. به همین دلیل است که او نور نامیده شده است. افرادی که از نظر جسمانی نابینا هستند، همیشه از این نقص خود آگاهند و بیشترین زمان خود را صرف یادگیری زندگی با این محدودیتها می کنند. اما کتاب مقدس می گوید که ما می توانیم از نظر روحانی نابینا باشیم ولی فکر کنیم که می توانیم به خوبی ببینیم. حتی وقتیکه مردم به شکلی عمل می کنند که انگار می توانند ما را به شکل بهتری ببینند، از دست آنها آزاده می شویم!



واقعیت نابینایی روحانی، مفاهیم مهمی برای جماعت مسیحی دارد. این عبارت در عبرانیان به وضوح تعلیم می دهد که بصیرت شخصی، ثمره جماعت می باشد. من برای اینکه بتوانم واقعاً خودم را ببینم و بشناسم، به تو احتیاج دارم. در غیر این صورت، به مشاجرات خود گوش داده و دروغهای خود را باور خواهم کرد و تسلیم فریبهای خود خواهم شد. ادراک شخصی من، مانند آینه کارناوال می باشد. اگر می خواهم خودم را به وضوح ببینم، به تو نیاز دارم تا آینه کلام خدا را در مقابل من نگاه داری.

همچنین توجه داشته باشید که این یک نیاز جهانی می باشد. در اینجا هیچ "دارم" یا "ندارم" وجود ندارد. هیچ گروهی نیست که از نظر روحانی کامل باشد و بتواند تمام خدمات را برای یک گروه از افرادی که در کشمکش هستند، فراهم کند. این عبارت تعلیم می دهد که همه، خادم هستند و همه نیاز به خدمت دارند. این عبارت به ما هشدار می دهد که نیاز خود به کمک را بپذیریم و یاری کنندگان خدا شویم. من باید در هنگام صبح بیدار شوم و بگویم: "خدایا، من شدیداً به کمک نیاز دارم. لطفاً یاری کنندگانی را سر راهم قرار بده و مرا فروتن کن تا کمکی را که تو برایم فراهم می کنی، دریافت کنم." و لازم است که فراتر از این دعا کنم: "خداوندا، به من اشتیاق بده تا به دیگران کمک کنم تا امروز، خودشان را به شکلی ببینند که تو آنها را می بینی."

ما به عنوان مسیحیانی که هنوز از نظر روحانی قابلیت نابینایی روحانی را داریم، نیاز به دو ویژگی اخلاقی داریم. اول، به جرأت و دلیری محبت آمیز صداقت نیاز داریم. ما باید دیگران را بیشتر از خودمان محبت کنیم و با محبت، فروتنی و صبور به آنها کمک کنیم تا آنچه را که لازم است، ببینند. دوم، به فروتنی شکرگزار و قابل دسترسی نیاز داریم. ما باید حالت دفاعی را کنار بگذاریم، و شکرگزار باشیم که خدا ما را با کمک احاطه کرده است، و آماده باشیم که هر روزه آنها دریافت کنیم!



همه را با هم جمع کنیم

دنیای خدمت شخصی بر پایه سه قاعده: اول، ما به گونه ای خلق شده ایم که برای زندگی به شکل صحیح، نیاز به حقیقتی خارج از خود داریم. دوم، بسیاری از صداها ی تفسیرکننده برای جلب توجه قلب ما با کلام خدا در رقابت هستند. سوم، قدرت گناه شکسته شده، اما حضور کورکننده گناه باقیست. بنابراین، باید با فروتنی و صداقت در جمع دیگران زندگی کنیم، جایگاه خدمت شخصی بخشی از فرهنگ روزانه می باشد.

آیا مردم واقعاً نیاز به کمک دارند؟ پاسخ این سؤال از دیدگاه خلقت، سقوط، و نجات، یک پژواکی از "بله" می باشد. هر یک از ما به کمک نیاز داریم، و هر یک از ما فراخوانده شده ایم تا کمک کنیم. در فصل بعدی به این می پردازیم که این موضوع برای زندگی شخصی ما و برای زندگی و خدمت کلیسا چه مفهومی دارد.



هدف قلب ماست

من در تُلْدو اُهایو بزرگ شدم و معمولاً خانواده من برای تعطیلات به سمت شرق می رفتند. اما وقتی شانزده ساله بودم، پدرم تصمیم گرفت که خانواده ما را به سفر بزرگی به سمت غرب ببرد. پدرم، در آن سال، مادر و برادرم، مارک، و من را سوار یک فورد فالکن کرد و راه افتادیم. اگرچه ما چیزهای زیادی را دیدیم (سنگ زرد، کوههای راکی و غیره)، اما برجسته ترین بخش سفر برای پدرم، دیدن درّه بزرگ (گرند کانیون) بود. از نظر پدرم، همه کارهای دیگر، مقدمه ای برای این تجربه بود.

در پیش زمینه، باید بگویم که پدرم به تعطیلات به عنوان قراردادی بین خانواده و خودش نگاه می کرد. سهم او در این معامله این بود که برنامه ریزی کند و هزینه سفر را فراهم کند. سهم ما این بود که اوقات خوبی را سپری کنیم. بنابراین، هرگاه از ما می پرسید که آیا خوش می گذرد، ما باید محتاطانه و از ته دل، "بله" می گفتیم. در غیر این صورت، او یک سخنرانی از پیش تمرین شده را در رابطه با مقدار پول و زمانی که برای برنامه ریزی این سفر صرف کرده، ارائه می داد. و در نهایت به این نتیجه می رسید که اگر می دانست که به ما خوش نمی گذرد، می توانستیم در خانه بمانیم، جاییکه همه چیز مجانی بود.

بالاخره، "روز بازدید از گرند کانیون" فرا رسید. پدر، هیچ وقت تا این اندازه هیجانزده نبود احساس که در آن، به وضوح با مادرم شریک نبود. او صبح زود ما را بیدار کرد و خیلی زود راه افتادیم. وقتی به گرند کانیون رسیدیم، پدر نمی خواست از جاییکه "تماماً با حصار پوشانیده شده بود و مخصوص



توریست‌ها بود"، به آن نگاه کند. او جستجو کرد و نهایتاً به یک جادهٔ خاکی رسیدیم و بعد به یک زمین باز، تا اینکه در ۲۰۰ پایی لبهٔ پرتگاه پارک کردیم.

من و مارک، بلافاصله به لبهٔ پرتگاه رفتیم. ما وانمود می کردیم که می خواهیم یکدیگر را از پرتگاه پرت کنیم و در کنار پرتگاه نشستیم، درحالیکه پاهایمان از لبهٔ دیوارهٔ صخره ای آویزان بود که چندین مایل عمق داشت. از لبهٔ پرتگاه، سنگ پرتاب می کردیم، بی توجه به اینکه شاید کسی در جایی پایینتر از ما در حال پیاده روی و چادر زدن باشد. خیلی شگفت انگیز بود که سنگها در سکوت ناپدید می شدند، بدون اینکه بشنویم یا ببینیم که به جایی برخورد می کنند. به ما خیلی خوش می گذشت و ترس، مانع از این خوشگذرانی نمی شد.

درحالیکه مامان حتی از ماشین پیاده نشده بود. او یک پای خود را روی زمین گذاشته بود، با پا به زمین می کوبید تا مطمئن شود که خاک، سفت و محکم است. او تصور می کرد که لبهٔ پرتگاه فرو می ریزد و همهٔ ما به ته دره سقوط می کنیم و ماشین هم روی ما می افتد.

پدرم می دانست که مادرم در کشمکش بود، به همین دلیل در کنار ماشین ایستاد. اما وقتی مامان می گفت: "باب، پسرها، پسرها!" و بابا به طرف ما می دوید تا مطمئن شود که حال ما خوب است. در این زمان، مامان دچار حالت تهوع می شد و پدرم را صدا می کرد. خلاصه، فکر نمی کنم که آن روز، پدرم توانست چیز زیادی از آن دره ببیند؛ او بیش از اندازه به عقب و جلو می دوید تا مطمئن شود که طبق نقشه، به همه خوش می گذرد. همهٔ ما در یک زمان، در یک مکان بودیم، با یک پدیدهٔ طبیعی در ارتباط بودیم، اما هر یک از ما تجربهٔ متفاوت داشتیم.

من به این دلیل این داستان را تعریف می کنم که چون به عمق مفهوم خدمت شخصی مربوط می شود. خدمت شخصی مؤثر، وعدهٔ ملکوت را که همان تغییر پایدار است، در جای مورد نیاز قرار می دهد در قلب. آن روز، در این داستان تعطیلات، قلب هر یک از اعضای خانوادهٔ من، با رفتارش مشخص می شد. چرا هر یک از ما چنین روز متفاوتی را تجربه کردیم، درحالیکه همه در یک زمان، در یک مکان مشترک بودیم. چرا هر یک از ما به شکل متفاوتی عمل کردیم؟ پاسخ آن به قلبمان مربوط می شود.



قلب پدرم مشتاق بود که خانواده اش اوقات خیلی خوبی را سپری کنند. همه حرفها و کارهایش، تحت کنترل این خواسته بود. قلب مادرم تحت کنترل ترس قدرتمندی بود که از ارتفاع داشت و نگران پسرهایش بود، و این مسأله در کلامش و اعمالش منعکس می شد. من و مارک، بدون ترس، با شکست ناپذیری و عدم بلوغ پسرچه های نوجوان به سراغ این صحنه رفتیم. ما فقط می خواستیم که خوش بگذرانیم. هر یک از ما با قلب متفاوتی وارد این شرایط شدیم، بنابراین تجربه ها و اعمال متفاوتی را داشتیم. قلب ما، اعمال ما را هدایت می کرد.

چرا مردم یک سری کارها را انجام می دهند؟

اگر شما می خواهید در کار خدا در زندگی دیگران، سهمی داشته باشید، باید بدانید که خدا، عملکرد انسانها را به چه شکلی طراحی کرده است. چرا مردم یک سری کارها را انجام می دهند؟ چرا کودک نوپایتان، برخلاف شما عمل می کند؟ چرا دوست تان در وسط مکالمه ناراحت شد؟ چرا فرزند نوجوانتان بسیار عصبانی است؟ چرا ایمی شدیداً دچار یأس و افسردگی شده است؟ چرا مردی به خاطر بیست دقیقه لذت جنسی، خانواده خود را به مخاطره می اندازد؟ چرا شما در ترافیک عصبانی می شوید؟ چرا زوجی که قبلاً بسیار عاشق یکدیگر بودند، اکنون درگیر مشاجره پارتیزانی شده اند؟ چرا بیل برای موفقیت در کار خود سخت تلاش می کند؟ چرا سو بسیار منتقد و کنترلگر می باشد؟ چرا جورج بسیار رُک و نامهربان حرف می زند؟ چرا دخترتان از نظری که دوستانش راجع به او دارند، می ترسد؟ چرا پیت نمی خواهد که صحبت کند؟ چرا مردم یک سری کارها را انجام می دهند؟ ساده ترین پاسخ و چیزی که بر اساس کتاب مقدس می باشد، مسأله قلب است.

اگر چه قلب، یکی از عنوانهای برجسته کتاب مقدس می باشد، اما اشتباهات زیادی در مورد آن وجود دارد. در فرهنگ غربی، این عنوان به زمینه عاشقانه منسوب می شود (روز عشاق "وَلْتَتَيْن") و ورزش ("او از ته دلش بازی می کند"). به هر حال، در کتاب مقدس، قلب یک مقوله ضروری می باشد. شما نمی توانید انسان را بدون درک قلبش، درک کنید. بنابراین، این عنوان چه چیزی را توصیف می کند؟



کتاب مقدس از "قلب" برای توصیف انسان درونی استفاده می کند. کتاب مقدس، انسان را به دو بخش تقسیم می کند، موجود درونی و بیرونی. انسان بیرونی، شخص جسمانی شما می باشد؛ انسان درونی، شخص روحانی شما می باشد. (افسیان ۳ : ۱۶). کلمه مترادفی که غالباً کتاب مقدس برای موجود درونی به کار می برد، قلب می باشد. این عنوان، تمام عناوین و عملکردهای دیگر را که برای توصیف موجود درونی به کار می رفت، دربرمی گیرد (روح، جان، ذهن، عواطف، اراده و غیره). این عناوین دیگر، چیزی غیر از قلب را توصیف نمی کنند. بلکه، جنبه هایی از آن هستند، بخشهایی از عملکرد انسان درونی.

قلب، خود "واقعی" شما می باشد. هسته اساسی هویت شما می باشد. اگرچه ما تأکید زیادی بر انسان بیرونی داریم، اما همه می دانیم که شخص حقیقی، همان شخصی می باشد که در درون ما است. به عنوان نمونه، وقتی می گوئید که در حال شناخت یک نفر هستید، در مورد این صحبت نمی کنید که دانش عمیقتری در رابطه با گوشهها یا بینی این شخص به دست می آورید! بلکه در مورد شخص درونی او، در مورد قلب صحبت می کنید. شما می دانید که این شخص چگونه فکر می کند، چه می خواهد، چه چیزی او را خوشحال یا غمگین می کند. می توانید پیش بینی کنید که در هر لحظه، چه احساسی دارد. چون کتاب مقدس می گوید که قلب شما، خود ذاتی و اساس شما می باشد، هر خدمتی که مربوط به تغییر می باشد، باید قلب را مورد هدف قرار دهد. این دیدگاه در چندین عبارت از کتاب مقدس توصیف شده است.

میوه، ریشه ها و قلب

یکی از مهمترین کلمات تصویری در عهدجدید، دیدگاه مسیح را در مورد چگونگی عملکرد افراد آشکار می کند. این پاسخ مسیح به یک سؤال بسیار قدیمی می باشد: "چرا مردم این کارها را می کنند؟"



"هیچ درخت نیکو، میوه بد به بار نمی آورد و هیچ درخت بد، میوه نیکو نمی دهد. هر درختی را از میوه اش می توان شناخت. نه از بوته خار می توان انجیر چید، و نه از بوته تمشک، انگور، شخص نیک از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی آورد، و شخص بد از خزانه بد دل خود، بدی. زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می گوید." (لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵)

مسیح از چیزهای فیزیکی و عادی استفاده کرد تا حقایق ناآشنا را توضیح دهد. در اینجا روش عملکرد انسانها را به درخت تشبیه می کند. اگر شما هسته سیب بکارید و این هسته ها ریشه بیندازند، انتظار ندارید که هلو یا پرتقال رشد کند. بلکه انتظار دارید که هسته سیب به درخت سیب تبدیل شود که سیب تولید می کند. یک رابطه طبیعی میان ریشه های گیاه و میوه های حاصل از آن وجود دارد. مسیح می گوید که در مورد انسانها نیز به همین شکل می باشد.

در استعاره مسیح، میوه همان رفتار است. میوه خاص (رفتار) که این عبارت در مورد آن صحبت می کند، کلام ما می باشد. مسیح می گوید که کلام ما، در واقع، حاصل چیزی است که از قلبمان جاری می شود. مردم و موقعیتهای باعث نمی شوند که ما چیزی را بگوییم، اگرچه تمایل داریم که آنها را مقصر بدانیم ("او مرا خیلی عصبانی کرد!") اگر تو هم آنجا بودی، همین چیزها را می گفتی!" این بچه ها فقط مرا دیوانه می کنند!") اما این عبارت می گوید که کلام ما توسط قلبمان کنترل می شود. درخت، میوه تولید می کند، و قلب ما، رفتارمان را تولید می کند. ما یک درخت را از میوه آن می شناسیم و به همین ترتیب، کتاب مقدس می گوید که مردم با میوه شان شناخته می شوند.

در روزهای اول کشیشی خود، ما در یک خانه دوقلو زندگی می کردیم و خانم صاحبخانه پیرمان در سمت دیگری از این خانه زندگی می کرد. من برای کاهش اجاره خانه، موافقت کردم که تمام کارهای حیاط را انجام بدهم. با وجود مشغولیهایی که در خدمت و در زندگی خانوادگی داشتم، گاهی اوقات فرصتی برای کوتاه کردن چمنها، جمع کردن برگهای خشک با چنگک، یا بیل زدن نداشتم، اما سعی می کردم که به سرعت این کار را انجام بدهم و امین باشم. به هر حال، هر چقدر که تلاش می کردم که منضبط باشم، کار من هیچ وقت از نظر خانم صاحبخانه به موقع انجام نمی شد. او برای اینکه مطابق برنامه خود مرا وادار به کار کند، خودش بیرون می رفت و بیل می زد یا



علفها را جمع می کرد و می دانست که من به سرعت بیرون رفته و کار را تکمیل خواهم کرد. من متوجه نبودم که تا چه اندازه از این کار او برای تحت نفوذ درآوردن من، عصبی بودم، تا اینکه یک روز بعد از ظهر شنیدم که برگها در بیرون از خانه خش خش می کنند. از پنجره به بیرون نگاه کرده و دیدم که خانم صاحبخانه با لباسِ خانه و روفرشی، برگها را جمع می کند. از عصبانیت، دست به کمر، با صدای بلند گفتم: "اگر فکر می کند که من به سرعت بیرون رفته و برگها را برای او جمع می کنم، سخت در اشتباه است! من هر وقت که خودم بخوام برگها را جمع می کنم یا اصلاً برگها را جمع نخواهم کرد"

چیزی که به آن توجه نکرده بودم، این بود که یکی از پسرهایم در کنارم ایستاده بود. یک لحظه، درحالیکه به وحشت افتادم، دیدم که او به حیاط جلوی خانه رفت و دست به کمر، با فریاد به خانم صاحبخانه گفت: "بابای من می گوید که اگر تو فکر می کنی که او به سرعت بیرون آمده و برگها را برای تو جمع می کند، سخت در اشتباهی!" باورم نمی شد. شرمنده شدم. می خواستم حرفم را پس بگیرم و سریعاً از خانه خارج شوم و به خانم صاحبخانه بگویم که من چنین چیزی را نگفتم یا حداقل اینکه پسر حرف مرا اشتباه درک کرده است. اما باید با این حقیقت که این حرف از دهان من خارج شده بود، مواجه می شدم. من چنین حرفهایی را زده بودم و این کلام ثمرهٔ عصبانیتی بود که مدتها با خود حمل می کردم. یک رابطهٔ طبیعی میان کلامم و قلبم وجود داشت. شما با خارج کردن پسر از صحنه یا آموختن اینکه بیشتر مراقب کلامم باشم، مشکل قلبم را برطرف نمی کنید (اگرچه مرا از این شرمندگی نجات می دهید!). اما مشکل کلام من، مستقیماً به مشکل قلبم مربوط می شود، جاییکه نیاز به یک راه حل جامع و فراگیر دارد. این مطلب ما را به سمت دومین بخش تصویرِ مسیح هدایت می کند.

در نمونه ای که مسیح عنوان کرد، ریشه های درخت، همان قلب هستند. آنها زیر زمین هستند، بنابراین به راحتی دیده نمی شوند یا درک نمی شوند. اما نکتهٔ عیسی این است که یک درخت به خاطر نوع ریشه ای که دارد، این نوع میوه را می آورد، ما به خاطر چیزی که در قلبمان داریم، به این شکل صحبت کرده و عمل می کنیم.



شاید موضوع مهم دیگری برای صحبت دربارهٔ چگونگی عملکرد مردم وجود نداشته باشد، اما به نظر می‌رسد که پذیرش این موضوع برای ما دشوار است. ما به شکلهای مختلف، این ارتباط را انکار می‌کنیم و مردم و شرایط را به خاطر اعمال و کلام خود مقصر می‌دانیم. در اینجا مسیح از ما می‌خواهد که با فروتنی بپذیریم که روابط و شرایط فقط موقعیتهایی برای آشکارسازی قلب ما هستند.

اگر قلب من منبع مشکلِ گناهم می‌باشد، پس همیشه تغییر پایدار باید از طریق قلبم ایجاد شود. این کافی نیست که رفتار یا شرایطم را عوض کنم. مسیح، مردم را با تغییر اساسی قلبشان، تبدیل می‌کند. اگر قلب تغییر نکند، شاید کلام و رفتار شخص، موقتاً به خاطر فشار یا انگیزه بیرونی عوض شود. اما وقتی این فشار یا انگیزه برداشته شود، این تغییرات ناپدید می‌شوند.

این یک حقیقت روحانی می‌باشد که مسیح فریسیان را به خاطر نداشتن آن، در متی ۲۳: ۲۵ - ۲۶ متهم کرد: "وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، اما درون آن مملو از طمع و ناپرهیزی است. ای فریسی کور، نخست درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد."

مسیح به گرایشات بیرونی فریسیها نگاه کرد و گفت: "شما متوجه نمی‌شوید. شما به رفتار درست خود مغرور می‌شوید، اما قلبتان کثیف است از قلب خود شروع کنید و رفتار درست به دنبال آن خواهد آمد." مسیح برای رسیدن به نکتهٔ اصلی، تصویر خود را بازتر می‌کند. او می‌گوید: "درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد." شما واقعاً نمی‌توانید با ظرفهایی که در خانه دارید، چنین کاری بکنید شستن درون یک ماهیتابهٔ کثیف، به طور خودکار، بیرون آن را تمیز نمی‌کند. اما این چیزی است که مسیح توصیه می‌کند؛ قلب تا این اندازه قدرتمند است. آیا ما واقعاً تعلیم مسیح را در اینجا باور داریم؟

بسیاری از تلاشهای ما برای تغییر رفتار قلبی را که در پس این اعمال می‌باشد، نادیده می‌گیرند. ما تهدید می‌کنیم "اگر دوباره این کار را بکنی، حتی نمی‌توانی تصور کنی که با توجه کار خواهم کرد." ما دیگران را تحت نفوذ خود در می‌آوریم "آیا می‌خواهی که ماشین خودت را داشته باشی؟ فقط باید را انجام دهی" احساس گناه را القا می‌کنیم "من همه کار برای تو می‌کنم و این



تشکری است که از تو دریافت می کنم" صدای خود را بلند می کنیم و کل کارهای دیگر می کنیم تا رفتار خود را عوض کنیم، اما این تغییر هرگز باقی نمی ماند. به محض اینکه فشارهای بیرونی کاهش می یابند، رفتارمان به حالت اولیه خود بازمی گردد. بدن همیشه به جایی می رود که قلب رهبری می کند.

خدمت شخصی و منگنه کردن میوه

چنانکه می بینید، وقتی کلام تصویری مسیح را گسترش داده و به کار می بریم، به ما کمک می کند تا مسیری را برای خدمت شخصی تنظیم کنیم. تصور کنید که من در حیاط پشتی خود یک درخت سیب دارم. هر سال سیبهای آن خشک، چروکیده، قهوه ای و لهیده هستند. بعد از چند فصل، همسرم می گوید: "منطقی نیست که چنین درخت بزرگی داشته باشیم و هرگز نتوانیم از سیبهای آن بخوریم. نمی توانی کاری بکنی؟" یک روز همسرم از پنجره به بیرون نگاه می کند و مرا می بیند که در حیاط، یک قیچی باغبانی، یک منگنه صنعتی، یک نردبان، و دو جعبه سیب حمل می کنم. من از نردبان بالا می روم، تمام سیبهای لهیده را می چینم و سیبهای برّاق و قرمز را به شاخه های درخت منگنه می کنم. از دور، به نظر می رسد که درخت ما پُر از محصولات زیباست. اما اگر شما به جای همسرم بودید، در این لحظه در مورد من چه فکری می کردید؟

اگر یک درخت، هر سال، سیبهای بدی می آورد، جدا مشکلی در سیستم و ریشه های آن وجود دارد. من با منگنه کردن سیبهای تازه به شاخه های درخت، مشکل را برطرف نخواهم کرد. این سیبها نیز خراب می شوند، چون به سیستم ریشه حیات بخش متصل نیستند. و من در بهار سال آینده، دوباره با همین مشکل مواجه خواهم شد. من محصول از سیبهای سالم نخواهم داشت، چون راه حل من به عمق مشکل رسیدگی نکرده است. اگر ریشه های درخت تغییر نکنند، هرگز سیبهای خوب تولید نخواهند کرد.

نکته در اینجا است که در خدمت شخصی، تمام کاری که برای ایجاد رشد و تغییر در خودمان و دیگران انجام می دهیم، مانند "منگنه کردن میوه" می باشد. سعی می کنیم که بدون معاینه قلب،



ریشه ای که در پس این رفتار می باشد، سیبها را عوض کنیم. این همان موضوع انتقاد مسیح از فریسیان می باشد. تغییری که قلب را نادیده می گیرد، به ندرت زندگی را تبدیل می کند. شاید برای یک مدت واقعی به نظر برسد، اما بعد ثابت خواهد شد که موقتی و تزئینی است.

غالباً در خدمت شخصی، چنین اتفاقی می افتد. از دور به نظر می رسد که این شخص واقعاً عوض شده است. اما وقتی که باید پا سخگو با شد، کارهای متفاوتی انجام می دهد و حرفهای متفاوتی می زند. به نظر می رسد که شوهر با زنش با ملایمت و توجه رفتار می کند. به نظر می رسد که نوجوان با والدینش با احترام جدیدی برخورد می کند. شخص افسرده، حالش بهتر شده و از خانه خارج می شود. به نظر می رسد که رابطه شکسته احیا شده است. اما این تغییرات پایدار نیست و در طی شش هفته یا شش ماه، این شخص به نقطه آغاز بازمی گردد. چرا؟ چون این تغییر در قلبش نفوذ نکرده است، پس تغییرات رفتاری، موقتی بودند.

این اتفاق برای نوجوانی می افتد که با محبت دقیق، ساختار و نظارت والدین مسیحی، از دوران نوجوانی به خوبی عبور می کند، تا اینکه به کالج می رود و ایمانش را کاملاً فراموش می کند. به نظر من، در اکثر موارد، او ایمانش را فراموش نکرده است. در واقع، ایمانش، ایمان والدینش بوده است؛ او فقط تا زمانیکه در خانه بود، با این محدودیتها زندگی می کرد. وقتی به مدرسه رفت و این موانع برداشته شد، قلب واقعی آشکار شد. او این ایمان را درونی نکرده بود. او خود را به مسیح نسپرد و بود تا زندگیش تبدیل شود. همان اعمال "مسیحی" را انجام می داد که در خانه از او خواسته می شد، اما اعمالش از قلب پرستش جاری نمی شد. او در فرهنگ کالج، چیزی نداشت که به آن تکیه کند، بنابراین، افکار و نیات واقعی قلبش، از خدا دورش کردند. کالج، دلیل مشکل او نبود. بلکه کالج فقط جایی بود که قلب حقیقی او آشکار شد. مشکل واقعی او ایمانی بود که هرگز در قلبش ریشه نکرده بود. در نتیجه، کلامش، انتخابها و اعمالش نشان نمی دادند که قلبش متعلق به خداست. رفتار خوب، برای مدتی باقی ماند، اما بعد ثابت شد که موقتی است، چون در قلب ریشه نکرده بود.



تصویر مسیح، سه قاعده ای را تنظیم می کند که هدایت کننده تلاشهای ما برای خدمت به عنوان ابزارهای خدا برای تغییر در زندگی دیگران می باشد.

1. همچون رابطه انکارناپذیر میان ریشه و میوه، رابطه ای میان قلب و رفتارمان وجود دارد. مردم و شرایط، تعیین کننده رفتارمان نیستند؛ آنها موقعیتی را فراهم می کنند که از طریق آن، رفتارمان، قلبمان را آشکار می کند.

2. تغییر پایدار همیشه از طریق جاده قلب ایجاد می شود. تغییر در میوه، نتیجه تغییر در ریشه است. به طور مشابه، در متی ۲۳، مسیح می گوید: "درون پیاله و بشقاب را پاک کن که بیرونش نیز پاک خواهد شد." هر برنامه ایجاد تغییر باید بر افکار و خواسته های قلب تمرکز کند.

3. بنابراین، قلب، هدف ما در رشد و خدمت شخصی می باشد. دعای ما این است که خدا قلب ما را تغییر دهد و از ما برای تغییر قلب دیگران استفاده کند که نتیجه آن، کلام، انتخابها و اعمال تازه می باشد.

اصل مطلب

اگرچه کتاب مقدس می تواند مطالب زیادی را در مورد قلب مطرح کند، اما کتابهای مسیحی اندکی در رابطه با ازدواج و خانواده، ارتباطات، رفع اختلافات، یا حتی شاگردی، بر روی این مطلب تمرکز می کنند. این کتابهای عملی، به ندرت ادراکی از مرکزیت قلب و چگونگی عملکرد آن، ارائه می دهند. وقتی در مورد این مسائل صحبت می کنیم، نمی توانیم تصور کنیم که مردم ما را درک خواهند کرد. باید بیشتر این نظرات و اندیشه ها را گسترش بدهیم.

یک عبارت جالب از عهدعتیق می تواند در این کار به ما کمک کند.

"برخی از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: "ای پسر انسان! این مردان بتهای بی ارزششان را در دل خود جای داده و سنگ لغزش گناه خویش را در برابر خود نهاده اند. پس آیا حال از من مشورت بطلبند؟ بنابراین، ایشان را خطاب کرده



بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: هر کس از خاندان اسرائیل که بت‌های بی ارزش خود را در دلش جای دهد و سنگ لغزش گناه خود را در برابر خود بنهد و آنگاه نزد نبی آید، من که خداوندم به او که آمده است، فراخور انبوه بت‌هایش پاسخ خواهم داد! آری، چنین خواهم کرد تا دل‌های خاندان اسرائیل را که جملگی به سبب بت‌هایشان از من مرتد شده اند، دوباره تسخیر کنم." (حزقیال ۱۴: ۱-۵)

مشایخ اسرائیل با سؤالاتی که می خواستند از خدا بپرسند، به نزد حزقیال نبی آمده بودند. به نظر می رسید که این رهبران روحانی کار درستی را انجام می دهند. اما خدا متوجه می شود که خطایی در آنها وجود دارد. آن خطا چیست؟

خدا به بت پرستی آنها اشاره می کند، که بت پرستی خاص می باشد. آنها بت‌هایی در قلب خود دارند، نوعی بت پرستی که شخصی تر و اساسی‌تر از بت پرستی مذاهب آیینی یا بت پرستی فرهنگی می باشد. بت قلب، چیزهایی است که به غیر از خدا بر من فرمانروایی می کند. انسان به عنوان پرستش کننده، همیشه کسی یا چیزی را پرستش می کند. این شرایطی نیست که در آن بعضی از افراد پرستش می کنند و بعضی دیگر پرستش نمی کنند. اگر خدا بر قلب من فرمانروایی نمی کند، کسی یا چیزی دیگر فرمانروایی خواهد کرد. ما به این شکل آفریده شده ایم.

رومیان ۱ در اینجا کمک می کند. احتمالاً این بهترین تحلیلی است که کتاب مقدس در رابطه با ماهیت و تأثیرات گناه ارائه می دهد. پولس، مرکز کشمکش‌های ما را به عنوان "معاوضه بزرگ" نشان می دهد.

"زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطلان گرفتار آمدند و دل‌های بی فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت. اگر چه ادعای حکمت می کردند، اما احمق گردیدند و جلال خدای غیرفانی را با تمثیل‌ها شبیه انسان فانی، پرندگان و حیوانات و خزندگان معاوضه کردند.

پس خدا نیز ایشان را در شهوات دلشان به ناپاکی واگذاشت، تا در میان خود بدن‌های خویش را بی حرمت سازند. آنان حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالق که تا ابد او را سپاس باد. آمین." (رومیان ۱: ۲۱-۲۵)



گناه، اساساً مربوط به بت پرستی است. من به این دلیل خطا می کنم، چون قلبم چیزی بیش از خداوند را می خواهد. گناه، گرایش به بت پرستی را در همه ما ایجاد می کند. همه ما از پرستش و خدمت به خالق به سوی پرستش و خدمت به مخلوق می رویم. این یک جنگ روحانی بزرگی است که در پس هر جنگ رفتاری وجود دارد جنگ برای کنترل قلب. این چالش با یک سرود قدیمی به خوبی نشان داده شده است، بیا، ای تویی که منبع تمامی برکات هستی. بیت سوم می گوید:

ای فیض، من چه بدهکارِ بزرگی هستم که هر روزه تحت فشار می باشم؛

اجازه بده که این فیض، اکنون مانند یک زنجیر، قلب سرگردان مرا به تو وصل کند.

مستعد سرگردانی خداوندا، من آنرا احساس می کنم- مستعد ترک کردنِ خدایی که دوستش دارم

خداوند این قلب مرا بگیر و مهر کن، آنرا برای بارگاه آسمانی خود مهر کن.

این سرود انعکاس از این حقیقت است که شخص یکدفعه صبح از خواب بیدار نمی شود که بگوید: "می دانی، من از خداپرستی خسته شده ام. فکر کنم که می خواهم یک خدانا شناس شوم." خیر، این سرود، معاوضه بزرگی را نشان می دهد که در لحظات عادی زندگی در قلبمان اتفاق می افتد. گناه باعث می شود تا باور کنیم که به دور از خالق می توانیم حیات بیابیم، بنابراین به شکل زیرکانه و آشکار، خالق را فراموش کرده و خلقت را می پرستیم. رفتار ما بر اساس پرستش و خدمت خداوند نیست، بلکه بر اساس اشتیاق شدید برای چیزی در خلقت می باشد. چنانکه جان کالوین می گوید: قلب ما، "کارخانه بُت" می باشد، و کلام و اعمال ما بر اساس خواسته های قلبمان شکل گرفته است.

مسأله بدتر اینکه، این بت پرستی مخفی است. فریبنده است؛ در زیر زمین می باشد. ما می توانیم این معاوضه بزرگ را بدون فراموش کردن الهیات اعتراف خود یا حتی بدون کنار گذاشتن وظایف ظاهری ایمان، انجام دهیم. بنابراین به عقاید خود، ده یک دادن، حضور وفادارانه در کلیسا، و گاهگاهی شرکت در فعالیتهای مربوط به خدمت، می چسبیم. اما در رابطه با اینکه واقعاً برای چه



زندگی می‌کنیم، باید بگوییم که خدا را به خاطر چیزی دیگر فراموش کرده ایم. این سرطان خاموشی است که کلیسا را ضعیف می‌کند، افراد را از حیات روحانی شان دور می‌کند و به سوی انواع سختیها در روابط و شرایط سوق می‌دهد.

گناه، در اصل یک دزدی اخلاقی است. پرستش را که به حق متعلق به خداست، می‌دزد و آنرا به کسی یا چیزی دیگر می‌دهد. تثلیث را می‌دزد تا خلقت را خریداری کند. هر گناهکاری به طریق یک دزد پرستش است.

گناه، در اصل زنای روحانی نیز می‌باشد. محبت را که فقط متعلق به خداست، می‌گیرد و آنرا به کسی یا چیزی دیگر می‌دهد. این زندگی بر اساس رضایت و تمایلات می‌باشد، به جای اینکه بر اساس تعهد و وفاداری قلبی باشد. هر گناهکاری به طریقی یک زناکارِ روحانی می‌باشد.

عمیقترین مسائل زندگی، مسائل مربوط به پرستش است. پرستش برای ماهیت ذاتی ما، اساسیتر از درد، فشارها یا خوشیهای تجربه‌هایمان می‌باشد. آنچه که می‌پرستیم، تعیین‌کننده عکس‌العملهای ما نسبت به همه تجربیاتمان می‌باشد. گناه چیزی فراتر از انجام عمل خطاست. گناه با دوست داشتن، پرستیدن، و خدمت به چیزی اشتباه، آغاز می‌شود. گناه، به نوعی، همیشه شامل معاوضه بزرگ می‌شود.

پاسخ خدا

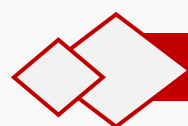
این عبارت حزقیال، بعداً پاسخ خدا به این مشایخ را مطرح می‌کند. چون این مردان، بت‌هایی در قلبشان دارند، خدا می‌گوید که به آنها "فراخور انبوه بت‌هایشان پاسخ خواهد داد." این چه مفهومی دارد؟ خدا می‌گوید: "چون شما بت‌هایی در قلب خود دارید، تنها چیزی که می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم، بت پرستی شما می‌باشد." چرا؟ شاید این مردان چیزهای مهمی برای پرسیدن از خدا داشتند. شاید آنها می‌خواستند تصمیماتی را بگیرند. چرا خدا نمی‌خواست که در مورد چیزی به غیر از این بت‌ها با آنها صحبت کند؟



یک سخن مهم، پاسخ خدا را توضیح می دهد و عملکرد قلب را آشکارتر می کند: "این مردان بت هایی بی ارزششان را در دل خود جای داده و سنگ لغزش گناه خویش را در برابر خود نهاده اند." (حزقیال ۱۴ : ۳)

تصور کنید که شخص دست خود را جلوی صورتش گرفته و از لابه لای انگشتانش نگاه می کند. چه تأثیری بر دید او خواهد گذاشت؟ دید او به طور جدی مسدود می شود و تنها راه برای از میان بردن آن، این است که دستهای خود را بردارد. به همین ترتیب، یک بت در قلب، سنگ لغزشی در برابر شخص است. تا زمانی که این بت برداشته نشده، همه چیزهای دیگر در زندگی این شخص منحرف و تیره و تار خواهد بود. این قاعده تأثیر گریزناپذیر می باشد: هر آنچه که بر قلب فرمانروایی می کند، تأثیر گریزناپذیری بر زندگی و رفتار شخص خواهد داشت. این قاعده، مفاهیم واضح برای رشد و خدمت شخص دارد.

یک بار من به یک مدیر موفق که اهل نیویورک بود، مشاوره دادم. او یکی از کنترلگرترین مردانی بود که تا بحال دیده بودم. سی سال بود که ازدواج کرده بود و به همه امور مالی، کارهای مربوط به والدین و تصمیمات مربوط به دکوراسیون در خانواده رسیدگی می کرد. شدیداً وسواس کنترل کردن داشت، به طوریکه کمد لباسهای همسرش را بر اساس برنامه تجویزی خود تنظیم می کرد (بلوزها، دامن ها، شلوارها و پیراهن ها، بر اساس ترتیب رنگ)! حالا تصور کنید که چه اتفاقی می افتاد اگر در حین صحبت با همسرش، هیچ اطلاعی از این چیزها نداشتیم. اگر بدون در نظر گرفتن تمایلات این مرد برای کنترل کردن به شکایت این زن در مورد صحبت نکردن او و شوهرش و بسیاری از اختلافاتی که حل نشده باقی مانده، گوش می کردم، چه اتفاقی می افتاد. اگر آستین خود را به عنوان مشاور بالا می زدم و به این شوهر، ساختارهای کتاب مقدسی خوبی را در رابطه با ایجاد ارتباط و رفع اختلافات ارائه می دادم؟ آیا این کار او را به سوی تغییرات اساسی در ازدواجش هدایت می کرد؟ پاسخ منفی است، چون او از این مهارتها و ادراک تازه خود برای رسیدن به چیزی که قلبش می پرستید، استفاده می کرد. چون مشاوره من به بت هایی که این مرد در قلبش داشت، اشاره ای نمی کرد، بلکه فقط یک کنترلگر موفقتری را به وجود می آورد. تا زمانی که قلب او تحت



فرمانرواییِ اشتیاق به تسلط بود، از هر قاعده و مهارتی که یاد می گرفت، برای کنترل بیشتر بر خانواده اش استفاده می کرد.

اگر ما نتوانیم قلب و قسمتهایی را که نیاز به تغییر دارد، بررسی کنیم، تلاشهایمان برای خدمت افرادی را به وجود می آورد که بت پرستهای متعهد تر و موفقتری هستند. به همین دلیل، خدا فقط با توجه به بت پرستی قلبی، به مشایخ اسرائیل پاسخ داد. اگر آنها در این قسمت تغییر نکنند، حرفهای خدا، فقط به عنوان وسیله ای برای خدمت به بتهای حاکم بر قلبشان به کار می رود. ما حتی از قواعد کلام برای خدمت به بتهایمان استفاده می کنیم.

چون بت پرستی در زیر سایه زیرکانه افکار و نیتهای قلبمان عمل می کند، سرسپرده ترین بت پرستها، نمی توانند تصور کنند که این مشکل اصلی آنهاست. اما همچنان تأثیر قدرتمندی بر آنها دارد.

بت پرستی نهان و آشکار

من بارها به هند شمالی سفر کرده ام. از نظر روحانی، یکی از تاریکترین مکانهای موجود بر روی کره زمین می باشد. بت پرستی در همه جنبه های زندگی شخصی و فرهنگی نفوذ کرده است. در هند شمالی، تقریباً در هر کجا که بایستید، می توانید مذهبی برای یکی از خدایان بسیار زیاد هندوئیسم ببینید. یک روز من در یک معبد ایستادم و راهب جوانی را تماشا کردم که به یک بت غذا می داد، آنرا حمام می داد و به آن لباس می پوشانید. همکارانش را تماشا کردم که روی شکم، بر روی زمین و در مقابل تمثالهایی از چوب و طلا دراز کشیده بودند. تحت تأثیر خلوص و سرسپردگی آنها قرار گرفتم. این تمثالهای بیجان، هر لحظه زندگی این راهبان جوان را کنترل می کردند، اگرچه به هیچ شکل توانایی دیدن، حرف زدن، یا عمل کردن به نفع پرستش کنندگان شان را نداشتند. من شاهد بودم که گروههای زیادی از زائران فقیر بعد از سفر طولانی و دشوار، در رود گنگا حمام می کردند، تا جانشان پاک شود و به دعاهایشان پاسخ داده شود.



یک روز وارد معبدی شدم و افرادی را تماشا کردم که در برابر یک آلت تناسلی مردانه که از سنگ سیاه پانزده فوتی ساخته شده بود، ادای احترام می کردند. با خود فکر کردم که این افراد چقدر کور و فریب خورده هستند! چقدر این عمل در برابر چشمان خدای حقیقی و زنده، منجرکننده است! واقعاً تحت تأثیر تاریکی از آن معبد فرار کردم و با خود گفتم: خوشحالم که مثل این افراد نیستم! اما وقتی به عقب نگاه کردم و معبد را دیدم، این فکر که من هم مثل آنها هستم، مرا فروتن کرد. بُتهای من، بُتهای آشکار خدایان متعدد هندو نیستند؛ بلکه بُتهای نهان قلبم هستند. اما به هر حال، جایگزینهایی برای خدا هستند. از نقطه نظر خدا، بُتهای من به اندازه تمام چیزهایی که آن روز دیده بودم، منجرکننده بود. آنها بر عبادت روزانه من فرمان می رانند، برنامه روزانه مرا شکل می دهند و نحوه ارتباط من با زندگی را هدایت می کنند، اگرچه هیچ قدرتی در خود ندارند. گاهی اوقات، من هم به اندازه این راهبان جوانی که مشاهده کردم، فریب خورده و کور هستم. بُت پرستی آشکار می تواند در مورد چگونگی کنترل بُت پرستی نهان در زندگیمن، چیزهای زیادی به ما بگوید.

در هیچ جایی به غیر از کتاب مقدس نمی توانید این دیدگاه را در مورد انگیزه و نیت انسان ببینید. کتاب مقدس به تنهایی اعلام می کند که موجودات انسانی، ذاتاً پرستش کننده هستند و حرفها و اعمال ما، با پرستش شکل می گیرد. کلام خدا به تنهایی تأکید می کند که ما همیشه خدا یا بعضی از جنبه های خلقت را خدمت می کنیم و چیزهای حاکم بر قلبمان، تأثیر گریزناپذیری بر زندگی و رفتارمان خواهند داشت.

بُت پرستی قلب می تواند، شایسته ترین و محترم ترین لحظات ما را دگرگون کند. به عنوان نمونه، دعا یکی از اعمالی است که بیش از همه چیز تحت هدایت خدا می باشد، اما این عمل نیز می تواند بوسیله قلب بُت پرست ما منحرف شود. آیا تا بحال پیش از دعا در ملأعام، دعای خود را تمرین کرده اید؟ (می دانی، "پدر عزیز آسمانی ما.... نه، نه.... پدر آسمانی پُرفیض و پادشاه ما.... نه.... پدری آسمانی، ما...."). چرا این کار را می کنیم؟ آیا سعی داریم که آنرا برای خداوند به شکل درستی به کار ببریم؟ این ممکن نیست، چون او تمرینهای ما را می شنود! آیا واقعاً تلاش نمی کنیم که با استفاده از دعای عمومی مورد احترام اطرافیان خود قرار بگیریم؟ چون قلبهای ما تحت تسخیر اشتیاق برای تأیید انسان می باشد، ما از پرستش برای جلال یافتن خودمان استفاده می کنیم!



به همین دلیل قاعده موجود در عبارت حزقیال بسیار مهم است و به همین دلیل تمرکز فیض تبدیل کننده خدا بر تغییر قلب می باشد. نبرد روحانی ما، جنگی برای تسخیر قلب می باشد. وقتی مردم در این جنگ پیروز می شوند، طوری رفتار می کنند که خالقشان را خشنود کند. خدا هرگز با خُرده های باقیمانده از اعمال بیرونی راضی نمی شود. او در اشعیا به ضدّ این مطلب صحبت می کند: "این قوم به دهان خود به من نزدیک می آیند و به لبهای خویش مرا حرمت می نهند، اما دلشان از من دور است؛" (اشعیا ۲۹ : ۱۳)

بکارگیری این قاعده

رفتار روزانه من، سعی و کوشش برای دریافت چیزی می باشد که در شرایط و روابط گوناگون برای من اهمیت دارد. همیشه انتخابها و اعمال من، آشکار کننده خواسته هایی می باشد که بر قلبم فرمانروایی می کنند. من هرگز با دست خالی نمی آیم. این عمیقترین مشکل تجربه انسان و پاسخ عمده به این سؤال می باشد: "چرا مردم این کارها را انجام می دهند؟" چنانکه یعقوب می گوید، ما با هوای نفس خود گمراه می شویم (یعقوب ۱ : ۱۴).

این قاعده برای رشد و خدمت شخصی، چند کاربرد گوناگون دارد.

1. قلب ما همیشه توسط کسی یا چیزی اداره می شود.
2. مهمترین سؤال که می توانیم در هنگام بررسی قلب پرسیم، این است. "چه چیزی عملاً بر قلب این شخص در این شرایط فرمانروایی می کند؟"
3. چیزی که قلبم را کنترل می کند، عکس العمل من نسبت به افراد و شرایط را نیز کنترل خواهد کرد.
4. خدا ما را تغییر می دهد، نه فقط با آموزش انجام کارهای متفاوت، بلکه با تسخیر دوباره قلبمان، تا فقط او را خدمت کنیم.

5. عمیقترین مشکل چالش انسان، مشکلات مربوط به درد و رنج نیست، بلکه مشکل پرستش می باشد، چون آنچه بر قلبمان فرمانروایی می کند، واکنش ما در برابر رنج و برکت را کنترل می کند.

مسأله، مربوط به گنج است

مسیح نیز در مورد آنچه که بر قلب فرمانروایی می کند، صحبت کرد و از استعاره گنج استفاده کرد، چنانکه در متی ۶: ۱۹ - ۲۴ می بینیم:

"بر زمین گنج میندوزید، جایی که بید و زنگ، زیان می رساند و دزدان نَقَب می زنند و سرقت می کنند. بلکه گنج خود را در آسمان بیندوزید، آنجا که بید و زنگ زیان نمی رسانند و دزدان نَقَب نمی زنند و سرقت نمی کنند. زیرا هر جا گنج توست دل تو نیز آنجا خواهد بود.

چشم، چراغ بدن است. اگر چشم سالم باشد، تمام وجودت روشن خواهد بود. اما اگر چشم فاسد باشد، تمام وجودت را ظلمت فرا خواهد گرفت. پس اگر نوری که در توست ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی خواهد بود!

هیچ کس دو ارباب را نمی تواند خدمت کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپرده یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی توانید هم بنده خدا باشید، هم بنده پول."

در این عبارت، سه قاعده در مورد مسائل مورد نظر ما صحبت می کند:

1. همه به دنبال نوع گنج هستند. (این فرض عملی مسیح می باشد).
2. گنج شما، قلبتان را کنترل خواهد کرد. "زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود." آنچه که قلبت را کنترل می کند، رفتارت را نیز کنترل خواهد کرد. "هیچ کس دو ارباب را نمی تواند خدمت کرد."



فقط دو نوع گنج وجود دارد، زمینی و آسمانی و هر گنجی که انتخاب می کنیم، فرمانروای ما خواهد شد. آنها ما را کنترل خواهند کرد، چون اگر چیزی گنج شماسست، شما برای به دست آوردن، نگهداری و لذت بردن از آن زندگی خواهید کرد. متأسفانه، اغلب اوقات ما نمی توانیم اینرا در خودمان ببینیم، درحالیکه می توانیم آنرا در دیگران ببینیم. یکی از غم انگیزترین مسائل که می تواند برای انسان اتفاق بیفتد این است که زندگی خود را صرف طلبیدن گنج اشتباه کند.

لوتلا همیشه راهنمای آتش نشانی زندگی ما می باشد. هرگاه به یک خانه جدید نقل مکان می کنیم، او همه مسیرهای احتمالی خروج را بررسی کرده و برای مواقع که ممکن است قسمتهای مختلف خانه آتش بگیرد، نقشه ای برای خروج ارائه می کند. سپس خانواده را جمع کرده، نقشه ها را توضیح می دهد و از ما سؤال می کند، تا زمانیکه مطمئن شود که همه ما می دانیم که در مواقع ضروری چه کار کنیم.

معمولاً این روش به خوبی پیش می رفت، به غیر از زمانیکه من گیتار رویایی خود را پیدا کردم. من در یک مغازه آلات موسیقی بودم و در حال خرید سیمهای جدیدی بودم که یک گیتار دست سازی را دیدم که نه سیم داشت. صدای آن زیباتر از هر گیتاری بود که تابحال شنیده بودم. وقتی پشت تلفن در مورد آن با مادرم صحبت کردم، در یک لحظه معجزه آسایی به من گفت که او و پدرم این گیتار را برای من می خرند. این فراتر از آن چیزی بود که امیدش را داشتم، اما در طول یک هفته، من صاحب ابزار موسیقی مورد علاقه خود بودم. هر روز بعد از شام، به اتاق نشیمن می رفتم و گیتار می نواختم، به ندرت باور داشتم که این گیتار متعلق به من است.

بعد از مدت زمان کوتاهی، لوتلا، سر میز شام، در مورد موارد امنیتی برای وقوع آتش سوزی صحبت می کرد. او به طرف من برگشت و گفت: "پُل، اگر آتش سوزی بزرگی در طبقه اصلی خانه مان رخ دهد، تو چه کار خواهی کرد؟" بدون لحظه ای درنگ، پاسخ دادم "به اتاق نشیمن رفته، گیتارم را برمی دارم و آن را از خانه خارج می کنم" هرگز نگاهی را که بر صورت خانواده ام بود، فراموش نخواهم کرد، یا سکوت که انگار به اندازه یک سال طول کشید. بالاخره، یکی از فرزندانم پرسید:

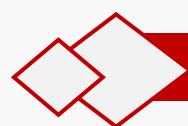


"بابا، پس ما چی؟" دستپاچگی و شرمندگی من با نگاهی که بر چهره لوتلا بود و همین سؤال را می پرسید، عمیقتر شد.

این گیتار در مغازه آلات موسیقی به یک رویا تبدیل شد، این رویا خریداری شد، و این خرید به گنج بزرگی تبدیل شد که توانست اولویت های مرا به شکلی اساسی، تغییر دهد. غالباً به همین شکل می باشد. ما به ندرت می گوییم "من قلبم را به این چیز اختصاص می دهم و اجازه می دهم که به طور کامل زندگی را کنترل کند"، اما این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق می افتد.

شخص که با او ملاقات کردید و کمی لذت بردید، همان شخص می شود که بدون تأیید او نمی توانید زندگی کنید. کاری که برای حمایت از خانواده خود بر عهده گرفتید، به منبع هویت و موفقیت تبدیل می شود که نمی توانید آنرا رها کنید. خانه ای که به عنوان پناهگاه و راحتی خانواده تان بنا کردید، به معبدی برای پرستش متعلقات تبدیل می شود. توجه مشروع به نیازهایتان به خودبینی تبدیل می شود. خدمت بیشتر به فرصتی برای طلب قدرت و تأیید تبدیل می شود تا به زندگی در خدمت خدا. چیزهایی که قلبمان را به آنها اختصاص می دهیم، هرگز تحت کنترل ما باقی نمی مانند. بلکه آنها ما را تسخیر می کنند، کنترل می کنند و به بردگی می کشانند. این خطر گنج زمینی می باشد.

هر موجود انسانی، یک پرستش کننده است، فعالانه به دنبال چیزهایی می باشد که بر قلب فرمانروایی می کند. این پرستش به تمام حرفها و اعمال ما شکل می بخشد، به هویت و چگونگی زندگیمان. به همین دلیل همیشه قلب، هدف ما در خدمت شخصی می باشد.



درک چالشهای قلبی خود

آنها دوباره مشغول این کار بودند، جنگ ۲۴ ساعته با شلیک کلماتِ سال. این جنگ با مسأله خیلی ناچیزی آغاز شد و به هیچ کجا ختم نمی شد، جز اینکه آنها را برای کشمکش بعدی آماده می کرد. من صبر کردم و گوش دادم، بسیار عصبانی بودم از اینکه باید برای هزارمین بار نقش داور را بازی می کردم. با بی صداقتی و پیوسته در مورد یکدیگر نظر می دادند. آنها با تعهد و مهارت با هم می جنگیدند، از کلماتی استفاده می کردند که درد ایجاد می کرد. نهایتاً صبرم تمام شد. کتابم را به زمین پرتاب کرده و پا کو بان به طبقه بالا رفتم. به آنها گفتم که نظرم در مورد این جنگهای خودمحورانه بی اهمیتشان چیست. آنها گفتند که من درک نمی کنم. به آنها گفتم که من فراموش کردم، حتی بیش از آنچه که آنها بتوانند درک کنند. حالا آنها همدیگر را مقصر— دانسته و حتی مرا هم برای اینکه زودتر کاری انجام نداده ام، مقصر می دانستند! ناگهان، کلمات خودم را شنیدم. من آن صلح جویی که می خواستم با شم، نبودم. من به یک تفنگچی دیگر تبدیل شده بودم. با حضور من، این مشاجره متوقف نشد بلکه گسترش پیدا کرد. از آنها خواستم که یک لحظه ساکت باشند، از آنها طلب بخشش کردم و بعد گفتم که می خواهم دعا کنم. بعد از آن، ما نشستیم و در مورد زندگی در خانه ای که پُر از تفنگچی می باشد، صحبت کردیم.



آیا شما در زندگی خود مشاجره ای دارید؟ آیا رنجش و آزرده‌گی شدیدی را نسبت به کسی که دوست می‌داشتید، احساس می‌کنید؟ آیا افرادی هستند که به سادگی بیشتر از بقیه شما را عصبانی می‌کنند؟ آیا چیزهای خاص وجود دارند که هر روزه شما را عصبانی می‌کنند؟ آیا در سال گذشته، مشاجرات زیادی داشتید؟ ماه گذشته چگونه؟ هفته گذشته چگونه؟ امروز چگونه؟ اگر می‌توانستید فیلم زندگی عادی خود را در طول یک هفته تماشا کنید، متوجه می‌شدید که بسیاری از مشاجراتی که در اطرافتان اتفاق می‌افتد، متحیر کننده است. مشاجره، یکی از تأثیرات اصلی سقوط می‌باشد، و برانگیختن آن، نیاز به زمان زیادی ندارد.

حمام صبح می‌تواند آن را برانگیزد. شما برای آماده شدن و رفتن به محل کار عجله دارید. به سمت راهرو می‌روید و می‌بینید که درب حمام بسته است. احتمالاً هرگز فکر نکرده بودید: "چه خوب است که یک نفر در خانواده به موقع آماده خواهد شد!" نه، شما به درب می‌گویید: "چه کسی در حمام است؟" اتفاق بعدی جالب است. هیچ کس اسمش را نمی‌گوید! فقط می‌گوید: "یکی اینجا است." شما در پاسخ می‌گویید: "خوب، اگر می‌دانی که او کیست، لطفاً به او بگو که من باید همین الان داخل شوم!"

شاید مشاجره جدی‌تر باشد. شاید ازدواجتان رو به زوال رفته و وارد چرخه ای از رنجش و آزرده‌گی به همراه نظرات بی‌مهر و محبت شده که به سوی جنگهای کوچک می‌رود. شما با شخص که زمانی بهترین دوست تان بود، به نوع زندگی می‌کنید که می‌گویید: "شخص که مزاحمت ایجاد می‌کند، آزارنده، تا زمانی که او تو را آزار دهد." یا شاید شکستگی شدیدی در خانواده بزرگترتان وجود دارد. اقوام خونی که اشتیاق ندارند که دوباره با آنها حرف بزنید یا آنها را ببینید. وقتی در مورد آنها فکر می‌کنید، قلبتان پُر از خشم و تلخی می‌شود.

شاید با پسری که در حوزه کاری شماست، مشکل دارید. او از همه پیشنهادات شما انتقاد می‌کند و مانع از انجام کارهایتان می‌شود. شما یک مسیر طولانی را طی می‌کنید تا از جلوی او عبور نکنید. اکنون از جلسات گروهی که در گذشته از آن لذت می‌بردید، وحشت دارید. معتقدید که او می‌خواهد شما را گیر بیندازد و تصمیم گرفته اید که اجازه چنین کاری را به او ندهید.



مشاجره در اطراف ماست، از نزاع های کوچک گرفته تا جنگهای شدید. هیچ یک از ما ایمن نیستیم، و در واقع، مشاجره، پنجره ای است که روشن کننده قلب های ماست. یعقوب ۴ : ۱ - ۱۰ از مشاجره استفاده می کند تا به ما بینش مهم در مورد کشمکشهای روزانه قلب مان بدهد.

چه چیزی باعث ایجاد جنگ و جدال در میان ما می شود؟ آیا از خواسته های درونتان که با هم در کشمکش هستند، سرچشمه نمی گیرد؟ چیزی را می خواهید، اما به دست نمی آورید. قتل می کنید و طمع می ورزید، اما نمی توانید آنچه را که می خواهید به دست آورید. جنگ و جدال می کنید. شما این چیز را ندارید، چون آنرا از خدا نمی طلبید. وقتی می طلبید، دریافت نمی کنید، چون با انگیزه های اشتباه می طلبید، شاید می خواهید که یافته هایتان را برای خوشیهای خود به کار ببرید.

"ای زناکاران، آیا نمی دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می سازد. آیا گمان می برید کتاب بیهوده گفته است: "روح که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست" اما فیض که او می بخشد، بس فرونتر است. از همین رو کتاب می گوید:

"خدا در برابر متکبران می ایستد، اما فروتنان را فیض می بخشد."

پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دلهای خود را طاهر سازید. به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید. خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد. در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرافراز کند."

به دنبال مشاجره در مکانهای اشتباه

یعقوب توجه ما را به سوی خود جلب می کند، نه فقط به خاطر اینکه به مشکلی در کل زندگیمان اشاره می کند، بلکه چون توضیح می دهد که چرا چنین مشکل وجود دارد. آیا شما دوست ندارید که بدانید چرا بعضی از افراد بیش از دیگران، شما را می رنجانند؟ چرا روابط تلخ می شوند و خشم



شما به سرعت برافروخته می شود؟ چرا نمی توانیم مانع از تکرار کلمات آسیب زننده در فرمان شویم؟ آیا نباید توجه کنید که چرا ما به عنوان افراد گناهکار، برای برپایی جنگ، عملکرد بهتری داریم تا ایجاد صلح و آرامش؟

پاسخ یعقوب به سؤال اول خود، با یک سری سؤالاتی همراه است که ما را با چیزی متفاوت از عکس العمل عادیمان به مشاجره، به چالش می کشاند. اکثر افراد، عصبانیت خود را با مقصر- دانستن چیزی یا کسی خارج از خود، توضیح می دهند. "او مرا خیلی عصبانی می کند!" "این ترافیک، مرا دیوانه می کند!" "او توانایی عجیبی در کلافه کردن من دارد!" "سروصدای خانه ما، هر کسی را دیوانه می کند!" یعقوب می گوید که هرگز به این ترتیب خشم خود را درک نخواهیم کرد. در عوض، او از ما می خواهد که برخلاف این عمل کنیم به درون خود نگاه کنیم. این یک اصل و قاعده اساسی بر اساس کتاب مقدس می باشد. تنها راه برای درک عصبانیت خود، این است که قلب خود را بیازمایید. مطابق کلام مسیح، کلمات و اعمال خشمگین، از دل جاری می شوند (به لوقا ۶: ۴۵ نگاه بیندازید). احساس خشم ما و کلمات و اعمال که جاری می شود، مسأله بسیار مهم را در مورد قلبمان نشان می دهد.

اگر واقعاً توجه کنید، متوجه خواهید شد که مردم و شرایط ما را مجبور نمی کنند که عصبانی شویم. چون این روابط و شرایط یکسان همه افراد را عصبانی نمی کند. اخیراً من در ترافیک گیر کرده بودم و نگران مسائل مهم بودم که به خاطر این ترافیک از دست می دادم و از شیشه ماشین به سمت ماشینی که در کنارم بود نگاهی انداختم. راننده آن یک خانمی بود که نسبتاً آرام به نظر می رسید، حتی از اینکه در ترافیک گیر کرده، احساس آسایش می کرد. او از این اوقات فراغت غیرمنتظره برای آرایش کردن خود استفاده می کرد! مردم نیز به شکل یکسانی بر ما تأثیر نمی گذارند. شاید شخص پُرحرفی که شما را دیوانه می کند، برای شخص که در کنارتان نشسته، نسبتاً جالب باشد. اگرچه شرایط و روابط وجود دارد که همه ما از آن وحشت داریم، اما تنوع کافی در چگونگی، زمان و مکان وجود دارد که باعث می شوند به خاطر چیز دیگری که در ما وجود دارد، عصبانی شویم. این چیز دیگر، قلبمان است. ما به شکل یکسانی نسبت به مردم و شرایط، عکس العمل نشان نمی دهیم،



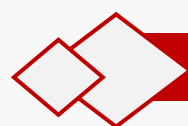
چون با قلب یکسان با آنها برخورد نمی کنیم. به همین دلیل است که هر کوشش برای بررسی دلایل مشاجره، باید از قلب آغاز شود.

بعلاوه، توجه کنید که تمرکز یعقوب فقط بر روی قلب نیست، بلکه بر روی خواسته های قلبی. یعقوب ارتباط محکمی میان خواسته ها و مشاجرات ما ایجاد می کند، ارتباط میان چیزهایی که ما می خواهیم و چیزهایی که ما را عصبانی می کنند. درک این ارتباط، می تواند راه را برای ایجاد تغییر ماندگار در زندگیمان باز کند. ارتباط میان خواسته ها و مشاجره، پایه و اساسی است که یعقوب همه بینشهای عملی این عبارت را بر روی آن بنا می کند. دومین سؤال یعقوب چه چیزی را در مورد خواسته های ما آشکار می کند؟

ارتش خواسته ها در دنیای در حال جنگ

من و شما، همیشه خواسته هایی داریم. خواسته ها، بر همه کارهایتان سبقت می گیرند، آنها را تعیین و توصیف می کنند. خواسته ها شما را صبح از خواب بیدار می کنند و شب به تختخواب می برند. خواسته ها شما را وادار می کنند که با انضباط کار کنید تا یک کاری انجام دهید و به سختی تلاش کنید تا از یک کار دیگر اجتناب کنید. خواسته ها هر رابطه ای را در زندگیتان شکل می دهند. آنها لنزهایی هستند که از طریق آن، هر شرایطی را بررسی می کنید. در پایه و اساس هر پرستشی، چه حقیقی باشد یا کاذب، قلب پُر از خواسته ها وجود دارد.

یعقوب ما را تشویق می کند تا خواسته های خود را بررسی کنیم، چون این تنها طریق برای درک خشم مان می باشد. خواسته ها، شالوده هر احساس، کلمه و عمل خشمناکی می باشند. اما ما باید خصوصیات را بیفزاییم تا بتوانیم به طور صحیح، تدبیر یعقوب را درک کنیم. اول، او نمی گوید که داشتن این خواسته ها اشتباه است. خدا، خدای اهداف و خواسته ها می باشد و خواسته ها یکی از راههای انعکاس طرح و نقشه خدا می باشد. از این نظر، ما از بقیه خلقت به او نزدیکتر هستیم، خلقتی که یا بر اساس غریزه عمل می کند یا بر اساس فرایندهای شیمیایی. توقف خواسته ها، غیرممکن است، چون وقتی از خواستن دست می کشید، می میرید!



همچنین توجه داشته باشید که یعقوب کلمه "بد" را قبل از کلمه "خواسته" قرار نمی دهد. اگرچه خواسته های بد برای چیزهای اشتباه، می تواند منبع مشاجره باشد، اما یعقوب به مسأله اساسیتری اشاره می کند. او می گوید: "آیا جنگ و جدالهای شما از امیال که در درون اعضایتان به ستیزه مشغولند، نشأت نمی گیرد؟" در پسِ جنگهایی که در میان افراد ایجاد می شود، جنگ اساسیتری وجود دارد که هر روزه در حال وقوع است، اما هرگز به سرفصل روزنامه ها تبدیل نمی شود. این جنگ "در درون شماست"، حمله مستقیم بر ملکوت خدا که "در درون شماست".

ما معمولاً فکر نمی کنیم که خواسته هایمان، جنگ و ستیز ایجاد می کنند. ما به خواسته های حیرت انگیز، قدرتمند یا اشتباه، فکر می کنیم. اما باید این استعاره جنگ را که یعقوب استفاده می کند، درک کنیم. اگر جنگ در میان ملتها باشد، این جنگ به خاطر کسب کنترل جغرافیایی و سیاسی می باشد. کنترل کردن، هدف جنگ است. در مورد امیال و خواسته های ما نیز به همین شکل می باشد، برای کنترل قلبمان می جنگند. چیزی که قلبمان را کنترل می کند، تأثیر گریزناپذیری بر زندگی و رفتارمان خواهد گذاشت.

در این عبارت کوتاه: "امیال که درون اعضای شما به ستیزه مشغولند"، یعقوب برای ما پنجره ای به سوی عملکرد قلب باز می کند. قلب هر شخص، منبع خواسته هایی می باشد که با هم در رقابت هستند. ما به ندرت با یک انگیزه و نیت ساده، کاری انجام می دهیم. اکثر اوقات در درونمان جنگ وجود دارد. به عنوان نمونه، تصور کنید که بعد از یک روز کاری طولانی به سوی خانه رانندگی می کنید. مشتاق دیدن خانواده تان هستید، اما درعین حال نیاز به استراحت دارید. شما می خواهید که والدین خوبی باشید، اما درعین حال دوست دارید که بدوید، یا برای کلاس روزهای یکشنبه مطالعه کنید. وقتی که آن شب به خانه می رسید، خواسته ای که پیروز می شود، رفتارتان را شکل خواهد داد.

با اینحال در پس این جنگ، جنگ عمیقتری وجود دارد: جنگ میان خواسته های ما در دنیای خلقت و خواسته و اشتیاق ما برای خدا. هر روزه خلقت با خالق در جنگ است تا کنترل قلب ما را به



دست آورد. این یک مخاطره بزرگ می باشد، چون هر چیزی که بر قلبمان فرمانروایی کند، کنترل رفتارمان را برعهده خواهد گرفت. یعقوب می گوید که خواسته های افقی ما (به افراد، متعلقات، شناخته شدن، کنترل کردن، پذیرفته شدن، توجه، انتقام و غیره) با خداوند رقابت می کنند تا بر قلبهایمان فرمانروایی کنند.

خواسته های ما برای برپایی پادشاهی خودمان، در جنگ با پادشاهی می باشد که آمده تا بر قلبهای ما فرمانروایی کند. این جنگ در پس تمام جنگهاست. چه کسی بر این شرایط سخت در محل کارتان فرمانروایی خواهد کرد خواسته شما برای ارتقاء، یا جلال خدا؟ آیا خدا بر آن گفتگو با فرزندان فرمانروایی خواهد کرد یا خواسته شما برای ایجاد صلح و آرامش؟ آیا خدا بر رابطه شما با پدرتان فرمانروایی خواهد کرد یا خواسته شما برای انتقام گرفتن به خاطر سالهایی که با شما بدرفتاری شده است؟ این کشمکشهای قلبتان، نبردهای موجود در مهمترین جنگها می باشند.

جنگ تن به تن میان دو پادشاه و هرج و مرج در روابط

همه این مسائل چه ارتباط با مشاجره دارد؟ اینها، علت مشاجرات را به ما نشان می دهند. یعقوب، مشاجرات افقی ما را به جنگ درونی میان پادشاهی خلقت و پادشاهی خدا مرتبط می کند. به این شکل در مورد آن فکر کنید. اگر قلب من تحت فرمانروایی امیال و خواسته های خاص باشد، فقط دو راه برای پاسخگویی به آن وجود دارد. اگر شما به من کمک می کنید تا به خواسته خود برسم، من از شما خشنود خواهم بود. اما اگر شما مانع از کار من می شوید، وقتیکه با شما هستم، عصبانی، کلافه و دلسرد خواهم بود. گاهی اوقات آرزو می کنم که ای کاش در زندگی من نبودید.

مشکل من، شما یا شرایطی که با هم در آن قرار داریم، نمی باشد. مشکل من این است که خواسته برحق، تمام قلبم را فرا گرفته و اکنون قلبم را کنترل می کند. این خواسته، قدرت زیادی دارد، به طوریکه دیگر برحق و مشروع نمی باشد. این خواسته به یک خواسته افراطی و گناه آلود تبدیل شده، چون آنقدر رشد کرده که اقتدار قلبم را در دست گرفته است. این اقتدار، فقط به خدا تعلق دارد، کسیکه پسرش را فرستاد، تا پادشاهی خود را در آنجا برپا کند. تمرکز بحث و گفتگوی یعقوب



بر خواسته ها و امیال بد نیست (خواستن چیزهای اشتباه)، بلکه تمرکز او بر خواسته های مفرط می باشد (خواسته هایی که می تواند درست و برحق باشد، اما هرگز نباید بر قلبم فرمانروایی کنند). اشتباه نیست که بخواهیم بعد از یک روز کاری طولانی استراحت کنیم. اما اشتباه است، اگر این استراحت بر من فرمانروایی کند، طوریکه از دست هر کسی که مانع از استراحتم شود، کلافه و آزرده شوم. اشتباه نیست که توجه محبت آمیز شوهرتان را بخواهید. اما اشتباه است که آنقدر تحت فرمانروایی این خواسته قرار بگیرید که همه روزهایتان به خاطر عدم وجود آن، پُر از تلخی شود و شبهایتان پُر از تلاش برای تحت نفوذ درآوردن شوهرتان و به دست آوردن چنین خواسته ای.

یک نمونه متواضعانه از زندگی خودم که در یک چهارشنبه شب اتفاق افتاد. من خیلی خسته بودم و به طرف خانه رانندگی می کردم. من عاشق غذا پختن هستم و این کار به من آرامش می دهد، پس توقف کردم و مواد لازم برای تهیه غذای سنتی کوبایی را خریدم. صدای گوشت را می شنیدم که در ماهیتابه داغ می شد و می توانستم بوی ترکیب فوق العاده گوجه، سیر، زیره و لیمو را حس کنم. با خستگی از مغازه خواروبار فروشی خارج شدم، اما این فکر خوشحالم می کرد که چقدر زخم از این غذا قدردانی خواهد کرد، چون او در کوبا متولد و بزرگ شده بود. به این فکر می کردم که چقدر بچه هایمان، لوبیای سیاه و برنج دو ست دارند و آنها هم از من قدردانی خواهند کرد ("خوش به حال ما! بابایی داریم که می تواند غذا بپزد!") رویای یک خانواده شاد و یک بابای راحت و آرام، باعث شد که در حال رانندگی به سمت گاراژ، لبخند بزنم.

اما هنوز از ماشین خارج نشده بودم که دخترم سلام کرد و گفت که می خواهد همین الان، او را به مرکز شهر ببرم (تقریباً یک ساعت رانندگی). باورم نمی شد! می توانستم احساس کنم که از درون داغ کردم. فریاد نمی زدم، اما با رنجش و کلافگی خاموشی، او را به مرکز شهر بردم. در راه بازگشت، با خود می گفتم: "همیشه این اتفاق برای من می افتد." به فاصله چند بلوک از خانه، لوتلا به موبایلم زنگ زد و گفت که در راه بازگشت از محل کار به خانه، باید به دیدن کسی می رفت. او پیشنهاد کرد که برای شام منتظرش نشوم. همچنین از من خواست که سریعاً به مغازه بروم، چون دارنی، پسر- دبیرستانی ما، چیزی برای نهار روز بعدش نداشت. با غذای کوبایی فوق العاده ای که در صندوق ماشین در حال خراب شدن بود، با ماشین از جلوی خانه عبور کرده و به مغازه



خواربارفروشی دیگری رفتم. این بار، مرد خوشحالی نبودم! اقلام مورد نیاز برای نهار را در سبد پرت کردم و وقتی به سمت صف صندوق رفتم، از دست خانم پیری که جلوی من بود، کلافه شدم، خانمی که نمی توانست خودکارش را برای نوشتن چک پیدا کند.

بالاخره یک ساعت و نیم بعد به خانه رسیدم و دیدم که دارنی با یک کاغذ در دست، جلوی درب ایستاده است. بر روی کاغذ مشخصات دقیق ماشین حساب علمی بود که او برای ریاضی فردا به آن نیاز داشت. قبل از اینکه بتواند کلمه دیگری بگوید، منفجر شدم. "من چی هستم، پیک موتوری دنیا هستم؟ هیچ می دانی که چه روزی داشتم؟ چه اتفاقی برای آموزش ریاضی افتاده، به جای اینکه یاد بگیری که چطور از ماشین حساب استفاده کنی، باید ریاضی یاد بگیری؟ آیا من برای چنین چیزی به مدرسه تو پول می دهم؟" به طرف ماشین رفتم و او به دنبالم آمد- با فاصله زیاد در پشت من.

بیرون مغازه منتظر شدم، امیدهای از بین رفته خود را بررسی می کردم، آرزو می کردم که ای کاش کسی یک ذره به من توجه می کرد، از دست افرادی که سرِ راهم قرار گرفته بودند، عصبانی بودم. پیشنهاد کردم که چند پیتزا برای شام بگیریم، در سکوت به سمت خانه رانندگی کردم، مواد مورد نیاز برای غذای کوبایی خود را در یخچال گذاشتم و با ترشروی به اتاق نشیمن رفتم.

نکته این داستان را نادیده نگیرید. مردم و شرایطی که با آن مواجه شدم، باعث ایجاد خشم در من نشدند. خشم من به خاطر خواسته های کاملاً مشروعی بود که به اشتباه بر من فرمانروایی می کردند. وقتی خرید لازم برای غذای کوبایی را به پایان رساندم، محکم به این خواسته چسبیده بودم که یک غروب آرام و راحتی را داشته باشم. اما خدا نقشة دیگری داشت. او برنامه ریزی کرده بود تا غروبی را به من بدهد که در آن با خدمت به خانواده ام، او را خدمت کنم. او برکت دهنده بودن را به من داد، خوشی تسلیم زندگیم در مقابل دیگران. اما من آن را ندیدم، چون تحت فرمانروایی خواسته های خودم بودم. در پس جنگ من با مردم، جنگ بر سر قلبم در حال وقوع بود.



زنای روحانی و خشم نسبت به مردم

یعقوب، افراد مورد نظر خود را "زناکار" می نامد. (یعقوب ۴: ۴) آیا او موضوع صحبت را عوض می کند؟ نه، چیزی که در مورد آن صحبت می کند، زنای روحانی می باشد. اگر زنا این است که محبتی را به کسی بدهم که وعده آن را به کس دیگری داده بودم، پس هر گاه که فرمانروایی قلبم را به کسی یا چیزی غیر از خدا می دهم، یک زناکار روحانی هستم. آیه ۴ قاعده مرکزی این عبارت را به ما می گوید: ریشه جنگ و جدال انسانی در زنای روحانی می باشد. مشکل من مردم گناهکار و شرایط دشوار نیستند. مشکل من این است که محبتی را که متعلق به خداست، به کسی یا چیزی دیگر می دهم.

زنای روحانی خودم باعث می شود که از دست شما عصبانی شوم. شما مانع چیزی می شوید که من در طلب آن هستم، پس به ضد شما عمل می کنم. این نبرد، همیشه در درون ما ادامه دارد. همه ما تمایل داریم که مخلوقات را به جای خالق، پرستش و خدمت کنیم. (به رومیان ۱: ۲۵ نگاه بیندازید). اگر می خواهید بدانید که چه چیزی باعث عصبانیت شما می شود، باید به قلب خود نگاه کنید.

یعقوب اشاره می کند که آنچه در روابط افقی ما دیده می شود، در رابطه ما با خدا نیز دیده می شود. اگر قلبم تحت فرمانروایی تمایلم نسبت به چیز خاص باشد، این به شکل اساسی بر رابطه ام با خدا تأثیر خواهد گذاشت. اول، بر رفتارم در دعا تأثیر می گذارد. به جای اینکه دعا، پرستشی برای تسلیم شدن در برابر خدا باشد، دعاها می من، خودم محور و پُر توقع خواهد شد اگر دعا کنم. شاید آنقدر به دنبال خواسته خود باشم که خدا را فراموش کنم. نه فقط رفتار من در دعا تحت تأثیر قرار می گیرد، بلکه نوع خدایی که می خواهم نیز تغییر خواهد کرد. اجازه بدهید که توضیح بدهم.

اگر خواسته ها و امیال خاص بر قلبم فرمانروایی می کنند، نمی خواهم که خدا، پدر حکیم، مهربان و فرمانروای مطلق من باشد، کسیکه می داند بهترین چیز برای من چیست. بلکه، یک گارسون الهی می خواهم که خواسته قلبیم را به من بدهد. تصور کنید که به یک رستوران رفته اید و یک دنده نیم کیلویی درجه یکی را که نیم پز شده سفارش می دهید، به همراه یک سیب زمینی بزرگ که با کره و



خامۀ ترش مخلوط کنید. گارسون، سفارش شما را دریافت می کند و به سمت آشپزخانه می رود، و بیست دقیقه بعد با یک سالاد خشک برمی گردد. شما به گارسون می گوئید: "این چیزی نیست که سفارش داده بودم!" و او پاسخ می دهد: "خُب، من سفارش شما را گرفتم، اما به سنّ و سال و سلامتی شما فکر کردم و متوجه شدم که سفارش شما بدترین چیزی است که می توانید بخورید. پس از سرآشپز خواستم که این سالاد را برای شما تهیه کند." آیا از گارسون تشکر می کنید و مشغول سالاد خوردن می شوید؟ البته که نه، چون اشتیاق شما برای استیک بر قلبتان فرمانروایی می کند. وقتی یک سری امیال خاص بر قلبمان فرمانروایی می کنند، دعای ما در حدّ یک منوی خواستۀ انسانی تنزل می یابد. مسأله بدتر اینکه ما خدا را از جایگاه پدرِ کاملاً حکیم، بامحبت، قدرتمند، به جایگاه یک گارسون الهی تنزل می دهیم و انتظار داریم که هر آنچه می خواهیم، انجام بدهد. اما خدا تا این اندازه کوچک نمی شود. او فقط پدر و پادشاه ما خواهد بود، کسی که "جان تو را به چیزهای نیکو سیر می کند تا همچون عقاب جوانی تو تازه شود." (مزامیر ۱۰۳ : ۵) او می داند که بهترین چیز چیست و تا زمانیکه کنترل قلبمان را برعهده نگرفته، اجازه نمی دهد که آرامش برقرار شود. او یک پادشاه جنگجوست و تا زمانیکه ما اسیر پادشاهان دیگر هستیم، آرام نمی گیرد. او برای ما می جنگد برای افکار و خواسته های دلمان.

یک فیض حسود

آیا تفکر در مورد این جنگ درونی دائمی، شما را دلسرد می کند؟ پس باید این دلگرمی یعقوب را در این عبارت بشنوید. ما به تنهایی نمی جنگیم خدا برای ما می جنگد! یعقوب می گوید: "آیا نمی دانید که روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حدّ حسادت مشتاق ماست؟ در این جنگ، شما نباید فراموش کنید که او یک خدای حسود است. او آنقدر شما را دوست دارد که نمی تواند جایی برای عاشقان دیگر باز کند. او با غرور و خودبینی شما مخالفت خواهد کرد، نه به خاطر اینکه به ضدّ شما ست، بلکه به خاطر اینکه دوست تان دارد." خدا را شکر که به چیزی کمتر از پیروزی نهایی در قلبهای ما بسنده نمی کند. امید ما برای تبدیل شدن به شخص که او برایمان در نظر گرفته، مستقیماً به حسادت او برای تسخیر قلبهای ما مرتبط است.



ما باید با حسادت خدا دلگرم شویم. شما زنان چه عکس العملی نشان می دادید، اگر شوهرتان روی مبل دراز می کشید و شما را به سوی خود می کشید و می گفت: "عزیزم، امشب از بین تمام زنانی که دوستشان دارم، فکر می کنم که تو را بیشتر از بقیه دوست دارم؟" شما دلگرم نمی شدید. بلکه خشمگین می شدید! عشق و محبت حقیقی، همیشه حسود است.

یعقوب مطالب بیشتری را می گوید. این خدای حسود، فیض می بخشد، قدرتمندترین صلاح در جنگِ قلبِ فیضِ خدا به ما قدرت می بخشد تا خواسته های قدرتمند را رد کنیم. ما را قادر می سازد تا از خلقت به خالق رو کنیم. باعث می شود که پادشاهی خود را برای دریافت پادشاهی او رها کنیم. فیضِ خدا، ما را می بخشد، اما تحمیل نیز می کند و به سمت خود می کشاند و برنده می شود. این یک فیضِ حسود و متمرکز بر خدا می باشد، مناسب لحظاتی که وسوسه می شویم تا از خواسته های خود پیروی کنیم. این همان فیض است که پولس در مورد آن صحبت می کند، وقتی که به تیتوس می نویسد:

" زیرا فیضِ خدا به ظهور رسیده است، فیض که همگان را نجات بخش است و به ما می آموزد که بی دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویشانداری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم، در حینی که منتظر آن امید مبارک، یعنی ظهور پر جلال خدای عظیم و نجات دهنده خویش عیسی مسیح هستیم، که خود را فدای ما ساخت تا از هر شرارت رهایی مان بخشد و قومی برای خود طاهر سازد که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.

اینها را بگو، و با کمال اقتدار تشویق و توبیخ کن، و مگذار کسی تو را حقیر شمارد." (تیتوس ۲: ۱۱-۱۵)

پولس می گوید: "تیتوس، دائماً به مردم یادآوری کن که کلاً داستانِ نجات در مورد چه بود. این داستان فقط این نیست که خدا به مردم معیوب کمک می کند تا کمی بهتر شوند. فقط این نیست که او می خواهد از طریق قربانی مسیح، مردم گناهکار را ببخشد. هدفِ فیضِ خدا، جلالِ خودش می باشد، چنانکه قومی را فراخوانده و طاهر می سازد تا فقط به او تعلق داشته باشند. وقتی او قلبهایشان را بدون کشمکش از آن خود می سازد، آنها مشتاق می شوند تا کاری را که در چشم او



نیکوست، انجام دهند. "پولس از تیتوس می خواهد که الهیات فیض حسود را بیاموزد، تا مردم داستانهای شخصی خود را در داستان بزرگتر پادشاهی خدا، برای جلال او، قرار دهند.

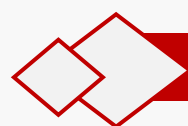
فیض حسود، فقط بر بخشش گذشته و امید برای ابدیت تمرکز نمی کند. این فیض برای چالشهای روزانه، بعد از سالها ازدواج، در زندگی کلیسایی، یا در سفر خانوادگی، به ما امید فوری می دهد. به ما یادآوری می کند که می توانیم در تنها جنگی که باید پیروز شویم، یعنی جنگ مربوط به قلب، این پیروزی را کسب کنیم. حسادت او نسبت به قلبهای ما، یک تهدید نیست، بلکه تنها امید حقیقی ما می باشد. خدای ما از ازل نمی خواسته که قلبهای ما را با کسی قسمت کند. برای این موضوع، از او تشکر کنید!

تسخیر قلب

اگر تا اینجا همه چیز را متوجه شده اید، شاید فکر کنید که چطور قلبمان توسط خواسته هایمان تسخیر می شود. ما چگونه از خدمت به خداوند به سوی خدمت به چیزهای دیگر می رویم؟ چگونه خواسته هایی که هیچ مشکلی ندارند، به اربابهایی تبدیل می شوند که در ما کار می کنند؟ این سؤالات ما را به سوی بررسی مراحل جنگ مربوط به قلب هدایت می کنند.

اکثر خواسته های ما، اهداف بدی را در نظر ندارند. مشکل روش رشد آنها در ما و کنترل آنها بر قلبهایمان می باشد. امیال و خواسته ها، بخشی از وجود بشر هستند، اما باید باز نگاه داشته شوند. همه امیال و خواسته های بشری باید تسلیم هدف بزرگتر شوند، خواسته های خدا برای پادشاهی خود. این چیزی است که مسیح در باغ جتسیمانی می گوید، وقتی که فریاد می زند: "نه خواست من، بلکه اراده تو انجام شود." (لوقا ۲۲ : ۴۲).

وقتی من با لوتلا نامزد بودم، هر روز صبح با دستهای باز و برافراشته به سوی خداوند دعا می کردم. وضع و حالت من، یک استعاره بود. من، لوتلا را با دستان باز نگاه می داشتم. شرمنده نبودم از اینکه او را به عنوان زنم می خواهم، اما نگران بودم که تمایل و خواسته ام برای به دست آوردن او، بر تمایل و خواسته ام برای خداوند و اراده اش غالب شود. بنابراین هر روز صبح، با دستهای باز، می گفتم:



"خداوندا، من لوثلا را دوست دارم. من فکر می کنم که تو او را به زندگی من آورده ای. دعای من این است که تو کاری کنی که ما با هم زندگی کنیم، اما امروز دوباره می گویم: نه اراده من، بلکه اراده تو کرده شود."

مشکل تمایل و خواسته ها این است که در گناهکاران به سرعت به توقع "من باید" تبدیل می شود، توقع این است که دستهایم را برای دریافت یک خواسته مشت کنم. اگرچه ممکن است که از این عمل خود آگاه نباشم، اما جایگاه صحیح تسلیم شدن در برابر خدا را ترک کرده ام. تصمیم گرفته ام که باید خواسته قلبیم را به دست آورم و هیچ چیز نمی تواند مانع از آن شود. من دیگر با خواسته های خدا آرام نمی شوم؛ بلکه این خواسته ها مرا تهدید می کنند، چون اراده خدا به طور بالقوه، سر راه توقع من قرار می گیرد. دیگر نمی توانم بدون این چیز، زندگی (لحظه، روز، هفته، شرایط، موقعیت، رابطه) خوبی داشته باشم. تغییر آهسته این خواسته، رابطه من با دیگران را تغییر می دهد. اکنون وارد اتاقی می شوم که پر از توقعات خاموش می باشد: تو باید به من کمک کنی تا به خواسته ام برسم. اگر تو مانع هستی، من زود عصبانی می شوم و نمی توانم تو را تحمل کنم. اما تو قوانین بازی را نمی دانی. من توقع و انتظارات خود را به تو نگفته ام، چون نمی دانم که قلبم به طور فزاینده ای تحت کنترل این خواسته می باشد.

وسعت این خواسته در اینجا به پایان نمی رسد. توقع به سرعت به نیاز "من خواهم داشت" تبدیل می شود. اکنون آنچه را که می خواهم به عنوان یک چیز ضروری برای زندگی می بینم. این یک قدم ویرانگر به سوی بردگی احتمالی خواسته ها می باشد. یک نمونه احمقانه: خوردن کیک بعد از غذا خوب است، اما ضروری نیست. از طرف دیگر، تنفس کردن، یک نیاز اساسی برای انسان است. من بدون اکسیژن رسانی به خون می میرم. برای "مسیحیان"، تمایل و خواسته به عنوان یک نیاز، مطابق نگاه کردن به کیک، به همان شکلی است که به عمل تنفس نگاه می کنیم. کیک، دیگر کیفیت "خوب است که آن را داشته باشی"، را ندارد. حال، من باید بعد از هر غذا آنرا بخورم. اگر آنرا نداشته باشم، عصبانی می شوم.



اگر شما والدین هستید، می دانید که چطور به سرعت و مرتباً یک خواسته به نیاز تبدیل می شود. من بچه ای نداشته ام که پیش من بیاید و بگوید: "بابا، من یک جفت کفش تازه می خواهم، اما با دستهای باز این خواسته را به حضورت می آورم. تو می دانی که چه چیزی برای من، بهتر است و چه چیزی از عهده تو برمی آید." نه، بچه های من به سوی من می آیند و می گویند: "بابا، من شدیداً به یک جفت کفش نیاز دارم" من به پاهای آنها نگاه می کنم و می بینم که پاهایشان با چرم پوشانیده شده است. کفشهای آنها گم نشده یا پاره نشده است. جلوه یک جفت کفش جذاب، به سادگی جرعه این خواسته را در آنها زده، و بلافاصله این کفش به چیزی تبدیل می شود که بدون آن نمی توانند زندگی کنند.

چقدر ما با حس نیاز به چیزهایی زندگی می کنیم که واقعاً نیازی به آنها نداریم؟ این چگونه بر دیدگاه ما نسبت به خودمان، زندگیمان، دیگران و خدا تأثیر می گذارد؟ تا چه اندازه حسادت، دلسردی، تلخی و شک به خدا، به خاطر این است که یقین داریم که چیزهای مورد نیازمان برای زندگی، به ما داده نشده است؟ این جنگ خاموش (و غالباً نامرئی) برای به دست آوردن قلب، همیشگی است.

شاید هیچ کلمه ای به اندازه کلمه نیاز، به شکل نادرست و ضعیف به کار نرفته باشد. چنانکه یعقوب به ما یادآوری می کند، نیاز به سرعت در روابط ما ظاهر می شود. وقتی که قلب من تحت فرمانروایی یک سری چیزها می باشد، ناخودآگاه بر روابطم نسبت به تو تأثیر می گذارد. نیاز، به شکل اجتناب ناپذیری، توقع ایجاد می کند "تو باید"، اگر من معتقدم که به چیزی نیاز دارم و تو می گویی که مرا دوست داری، پس درست است که انتظار داشته باشم که تو برای رسیدن به این نیاز به من کمک کنی. متحرک انتظاراتی که از نیاز سرچشمه می گیرند (نادرست)، منبع مشاجرات بیان نشده در روابط می باشند.

نهایتاً به جایی می رسم که نیازمندی خود را به عنوان یک امر منطقی می پذیرم. دردناک است که بدون این خواسته ها، زندگی کنم. فکر می کنم که درست است که با قدرت خود هر کاری انجام بدهم تا به آنها برسم. این نیاز، حق من می شود. توقع قدرتمند، نه تنها روابط من با دیگران را شکل



خواهد داد، بلکه روابط من با خدا را نیز شکل خواهد داد. این دیدگاه "من دوست دارم و نقشه فوق العاده ای برای زندگی دارم"، نسبت به روابط می باشد. نقشه من برای روابط مان این است که این رابطه، نیازهای مرا برآورده کند.

اما در اینجا به پایان نمی رسد. شما نمی دانید که من این خواسته ها را به عنوان نیاز نامگذاری کرده ام، و شما توقعات مرا برآورده نمی کنید. انتظار و توقع، به سرعت ما را مأیوس می کند "تو این کار را نکردی!". رابطه مستقیم میان توقع و یأس، برای همه افرادی که پیش از تعطیلات خانوادگی به کتابچه مکانهای تفریحی مراجعه کرده اند، آشکار است. وقتی که بچه های ما کوچک بودند، تصمیم گرفتیم که به دنیای دیزنی برویم. ما با آنها نشسته و با دقت به کتابچه رنگارنگ با شکوهی نگاه کردیم که فقط دیزنی می تواند آنرا تهیه کند. با این تصور که به یک پارک تفریحی مفرح و شاد می رویم، به پارک رسیدیم. هیچ کس به ما نگفته بود که قرار است پنجاه و پنج دقیقه منتظر بمانیم تا بتوانیم سی و سه ثانیه، سوار یک وسیله شویم، درحالیکه هوای نود و هفت درجه فارنهایت را به همراه ۱۰۰ درصد رطوبت تحمل می کردیم! رابطه مستقیمی میان انتظارات و یأس وجود دارد و اکثر یأس و ناامیدی های ما در روابط به خاطر این نیست که افراد نسبت به ما خطا کرده اند، بلکه به خاطر این است که آنها انتظارات ما را برآورده نکرده اند.

سپس، یأس ما را به سوی نوعی تنبیه سوق می دهد ("چون تو این کار را نکردی، من خواهم کرد") ما آزرده و عصبانی هستیم، چون افرادی که می گویند دوستان دارند، نسبت به نیازهای ما حساس نیستند. پس ما به شکلهای گوناگونی تلافی می کنیم تا آنها را به خاطر عمل اشتباهشان تنبیه کنیم. ما هر کاری می کنیم، از سکوت گرفته (نوعی قتل بدون خونریزی که می گوید من تو را نمی کشم، اما به گونه ای رفتار می کنم که انگار وجود نداری) تا اعمال خشونت آمیز و آزارهای ناگوار. من عصبانی هستم، چون تو قوانین پادشاهی مرا شکسته ای. پادشاهی خدا جابجا شده است. انگیزه من، دیگر محبت به خدا و مردم نیست تا از چیزهایی که در زندگی وجود دارد برای نشان دادن این محبت استفاده کنم. بلکه من عاشق یک سری چیزها هستم و از مردم و حتی از خداوند استفاده می کنم تا آنها را به دست آورم. قلبم تسخیر شده است. فعالانه در خدمت خلقت هستم، و نتیجه آن می تواند هرج و مرج و جنگ و جدال در روابط باشد.



پاکسازی فروتنانه قلب

راه حل یعقوب چیست؟ نقطه عطف این عبارت، بسیار جالب است. شاید فکر کنید که اولین پیشنهاد او این خواهد بود که به سراغ افرادی برویم که نسبت به آنها گناه کرده ایم و گناهان خود را اعتراف کنیم. اما نقطه عطف یعقوب، اول به صورت عمودی می باشد (با احترام به خدا) و بعد افقی (با احترام به مردم). اولین دعوت یعقوب از ما این است: "خودمان را در حضور خدا فروتن کنیم". این یک تقاضای مستقیم برای برخورد با بُت پرستی (زنایی روحانی) قلبمان می باشد. اگر ریشه مشاجرات انسانی در زنایی روحانی می باشد، پس باید با زانو زدن در مقابل خدا، با توبه فروتنانه به خاطر بُتهایی که جایگزین خدا در قلبمان شده، تغییر را آغاز کنیم.

همچنین یعقوب از ما می خواهد: "دلهای خود را طاهر سازید" (۴ : ۸). آشتی و احیا در روابطمان، با پاکسازی قلب آغاز می شود. خشم ناعادلانه ای که تجربه کرده ایم و جنگ و جدالی که اتفاق افتاده، نتیجه مستقیم بُت پرستی قلبمان می باشد. منطق کتاب مقدس واضح است. شما نمی توانید فرمان بزرگ دوم را رعایت کنید، مگر اینکه فرمان اول را رعایت کنید. فقط با زانو زدن در مقابل خدا و با تسلیم شدن در برابر خواسته های او می توانیم با آرامش و محبت با یکدیگر رفتار کنیم. هر برنامه ای برای تغییر که این دلیل عمودی را فراموش کند، نتیجه مؤقتی و ظاهری خواهد داشت. اما فیض و برکت به کسانی وعده داده شده که خود را در مقابل خدا فروتن می کنند. این روش خدا برای تغییر است. همه روابط ما، پایه و اساس پرستشی دارد، که از پرستش فعالانه و خدمت به خالق یا خلقت سرچشمه می گیرد. مشکلاتی که در روابط وجود دارد، ریشه در مشکلات پرستشی دارد، پس توصیه یعقوب، واضح و مشخص است: "از خدا آغاز کنید".

یعقوب یک پنجره مفیدی را به سوی چالشهای قلب فراهم می کند غلاطیان ۵ : ۱۳-۲۶. واقعاً ما را به صحنه می برد و نشان می دهد که چگونه این کشمکش اتفاق می افتد.

"ای برادران، شما به آزادی فراخوانده شده اید، اما آزادی خود را فرصتی برای رضای نفس مسازید، بلکه با محبت، یکدیگر را خدمت کنید. زیرا تمام شریعت در یک حکم خلاصه می شود و آن اینکه

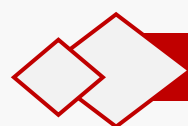


"همسایه ات را همچون خویش محبت کن". ولی اگر به گزیدن و دریدن یکدیگر ادامه دهید، مواظب باشید که به دست یکدیگر از میان نروید.

اما می گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نفس را به جا نخواهید آورد. زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس و این دو بر ضد هم اند، به گونه ای که دیگر نمی توانید هر آنچه را که می خواهید، به جا آورید. اما اگر از روح هدایت شوید، دیگر زیر شریعت نخواهید بود. اعمال نفس روشن است: بی عفتی، ناپاکی، هرزگی، بت پرستی، جادوگری، دشمنی، ستیزه جویی، رشک، خشم، جاه طلبی، نفاق، دسته بندی، حسادت، مستی، عیاشی و مانند اینها. چنانکه پیشتر به شما هشدار دادم، باز می گویم که کنندگان چنین کارها پادشاهی خدا را به میراث نخواهند برد. اما ثمره روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویش‌تنداری است. هیچ شریعت مخالف اینها نیست. آنان که به مسیح عیسی تعلّق دارند، نفس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده اند. اگر به روح زیست می کنیم، به روح نیز رفتار کنیم. خودپسند نباشیم و از به خشم آوردن یکدیگر و حسادت نسبت به هم دست برداریم."

هوسها و خواسته های قدرتمند

این عبارت، به ادراک ما از چالشهای قلب، بُعدی دیگر می افزاید. منطق پولس نیز مانند یعقوب، ساده است. او زندگی ما را به دو سبک زندگی اساسی تقسیم می کند. زندگی ما، یا توسط زیاده رویهای طبیعت گناهکارمان شکل گرفته یا توسط محبت فداکارانه. محبت کردن همسایه خود همچون خویشتن، اراده خدا را برای ما خلاصه می کند. این درست است، چون فقط افرادی که اول خدا را محبت می کنند، همسایگان خود را مانند خود محبت خواهند کرد. در آیه ۱۵، پولس فرمان خود را با هشدار سخته گیرانه ادامه می دهد، که آنچه ما انجام می دهیم و می گوییم، تفاوت ایجاد می کند. کلمات و اعمال شما می تواند یک نفر را وسوسه کند. شما می توانید امید یک نفر را نابود کنید. می توانید کاری انجام بدهید یا چیزی بگویید که ایمان یک نفر را ضعیف کنید. اگر خدا از ما می خواهد که ابزارهایی برای تغییر باشیم، پس ما افراد بانفوذ هستیم، برای چیزهای خوب یا بد.



به این عبارت: "تمایلات نفس (جسم) را به جا نخواهید آورد" (آیه ۱۶)، به طور خاص توجه کنید. این عبارت کوچک به شکل پویایی، جنگ درون ما را نشان می دهد. بقیه این عبارت، طبیعت واقعی خود را نشان می دهد (به آیات ۱۶ - ۱۸ نگاه کنید). پولس به همان جنگ اشاره می کند که یعقوب بیان کرد، جنگ میان جسم و روح برای کنترل قلب.

"به جا آوردن تمایلات نفس" چه مفهوم دارد؟ وقتی شما در چیزی زیاده روی می کنید، شما آنرا تغذیه می کنید. به هر جایی که شما را بکشاند، می روید. این در زندگی روزانه به چه شکل می باشد؟ آیه ۲۴ می گوید: "آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نفس را با همه هوسها و تمایلاتش بر صلیب کشیده اند." وجود کلمات "هوسها و تمایلات"، بسیار مفید است. وقتی شما با یک نفر در یک شرایط خاص هستید، با عواطف و احساسات برانگیزاننده (هوسها) و خواسته ها مورد استقبال قرار می گیرید. من و شما هر روزه کشتش قدرتمند احساسات و خواسته های خود را تجربه می کنیم.

اجازه بدهید که یک مثال رایج از این واقعه را مطرح کنم، به خاطر اینکه ما بیشترین زمان خود را صرف لحظات مهم می کنیم که چیزهایی درباره چالشهای مهمتر زندگی به ما یاد می دهد.

خانواده من، مرا به عنوان یک شخص آماده به خدمت نمی شناسند. درواقع، من شدیداً به عنوان یک شخص نامناسب برای تعمیرات خانه شناخته شده ام، در اوایل ازدوایم، کاسه ظرفشویی ما مسدود شد، بنابراین من لوله ای را که به شکل U بود، و در زیر همه کاسه های ظرفشویی دنیا قرار دارد، برداشتم. به این ترتیب متوجه شدم که این لوله پُر از آب بود. درحالیکه زیر کاسه ظرفشویی دراز کشیده بودم و لوله را گرفته بودم، فکر هوشمندانه ای به ذهنم رسید. کاسه ظرفشویی بالای سرم است. پس بلند می شوم و این آب را در کاسه ظرفشویی خالی می کنم. پس بلند شدم و آب لوله را خالی کردم و آب روی صورتم ریخت، چون این لوله در آنجا قرار گرفته بود تا آبی را که در دست من بود جمع کند، درحالیکه با سر خیس در آنجا دراز کشیده بودم، صدای زخم را شنیدم که به شدت می خندید.



با چنین مهارتی، تعجبی ندارد که من از تعمیرات خانه وحشت دارم. اما یک بار، سیستمی که برای محافظت از طوفان به درب خانه وصل شده بود، به درستی کار نمی کرد. ما در یک خانه قدیمی زندگی می کردیم که هیچ چیزی به درستی کار نمی کرد. اما این درب را نمی شد نادیده گرفت و من به لوئلا قول دادم که آنرا تعمیر کنم.

روز شنبه، صبح زود، با ابزارهایی در دست و توهّمات یک متخصص، به سراغ آن درب شکسته رفتم. کاری که فقط چند دقیقه طول می کشید، تمام روز مرا مشغول کرد، اما این کار را انجام دادم. من این تکلیف را انجام دادم و این درب کاملاً کار می کرد! بقیه روز با خوشی حاصل از رضایت شخصی رفتار می کردم. روز دوشنبه، لوئلا فراموش کرد که درب تعمیر شده است، و یکی از بچه ها درب را باز گذاشت. وقتی او دید که درب باز است، مثل همیشه، در را به شدّت کوبید تا بسته شود، کاری که هر روز به مدت چند ماه انجام می داد. با یک ضربه سریع، دوباره چیزی را که من کلّ روز شنبه را صرف تعمیرش کرده بودم، شکست.

درحالیکه به سوی خانه رانندگی می کردم، مشتاقانه می خواستم به لوئلا بگویم: "احساس خوبی نمی کنی از اینکه به خانه بیایی و ببینی که این درب با وزش باد به این طرف و آن طرف نمی رود؟" اما وقتی به سمت ایوان پریدم، درب را دیدم که دوباره شکسته و مثل همیشه عقب و جلو می رفت. یک لحظه، رضایت شخصی من به خشم شدیدی تبدیل شد. باورم نمی شد! بعد از این همه کار سخت می خواستم مقصر را پیدا کنم، ابزارهایم را به دستهایش بچسبانم و بگویم: "برای من مهم نیست که هزار سال طول بکشد. تا زمانیکه این درب را درست نکرده ای، باید در این ایوان بمانی!"

غلاطیان ۵ در مورد این است که ما بعد از این چه کار می کنیم. در مواجهه با احساسات و خواسته های قدرتمند، چه کار می کنیم؟ آیا به عنوان پسران و دختران پادشاه، در اسارت شخصی عواطف و احساساتمان زندگی خواهیم کرد؟ آیا تسلیم سلطه خواسته ها و تمایلات گناه آلود خود خواهیم شد؟ یا به وعده های انجیل می چسبیم و به سوی مسیر کاملاً متفاوت پیش می رویم؟

شب دوشنبه، در آن ایوان، جنگی در درونم ایجاد شد. آیا قلب من تحت فرمانروایی خداوند و محبت خدمت کننده خواهد بود که برای آن فراخوانده شده ام، یا تحت فرمانروایی هوسهای تحریک کننده



قدرتمند و خواسته های جسمم؟ به فیض خدا، من تازه این تعالیم را به دیگران داده بودم. در واقع نسبت به این وسوسه هوشیار بودم که با مسلسل وارد خانه نشوم. شکرگزارم که این افتخار را دارم که هر روزه با این مطالب سر و کار دارم! من در آن ایوان ایستادم، به درب نگاه کردم و در حالیکه وارد خانه می شدم، دعا کردم: من فراموش نخواهم کرد که در مسیح چه کسی هستم.

این عبارت، نه تنها ماهیت چالشهای قلبی را نشان می دهد، بلکه انجیل را از عالم تئوری مجازی به زندگی روزانه ما می برد. حقیقت این است که اگرچه من عواطف و خواسته های قدرتمندی را تجربه می کنم، اما می توانم به خاطر منابع که در مسیح به من تعلّق دارد، "نه" بگویم و در مسیر دیگری حرکت کنم. روح جنگجویی در من ساکن است (آیات ۱۶ - ۱۸)، که با جسمم در جنگ است. او با قدرت و جلال در قلبم زندگی می کند. من می توانم انتخاب کنم تا به جاییکه او مرا هدایت می کند، بروم، نه به جاییکه هوسها و خواسته های نفسم هدایت می کنند. همچنین من با مسیح مصلوب شده ام (آیه ۲۴). وقتی که مسیح مُرد، من مُردم. وقتی که مسیح برخاست، من در یک زندگی تازه برخاستم. چون من با مسیح در مرگ و رستاخیزش متحد شدم، سلطه گناه بر من شکسته شد. دیگر نباید تسلیم فرمانروایی اعضای بدنم شویم. در مواجهه با دشواریها، می توانم کار درست را انجام داده و مطرح کنم.

دو واقعیت

غلاطیان ۵ ما را فرامی خواند تا به دو واقعیت بچسبیم. اولین واقعیت، واقعیت روزانه جنگ برای تسخیر قلب است، جنگ میان پادشاهی خدا "در درون شما" و پادشاهی خلقت. من باید با واقعیت گناهی که در من ساکن است و تمایل باطنی برای رفتن به سراغ جایگزینهایی برای خدا، مواجه شوم. من فراخوانده شده ام تا با دورویی و بُت پرستی خود مواجه شوم، و با این حقیقت که این جنگ، مهمترین محرک درونی تجربه انسانی می باشد و در هر لحظه از رنج و برکت، شدّت می گیرد. آنچه بر قلبم فرمانروایی می کند، طرز برخورد من با غمناکترین و شیرین ترین لحظات زندگیم را شکل می دهد. اگرچه من به شکل قدرتمندی تحت تأثیر تجربیات و بیولوژی خود هستم، اما آنچه بر قلبم فرمانروایی می کند، تعیین کننده واکنش من نسبت به زندگی خواهد بود.



دومین واقعیت باید همزمان به شکل محکمی نگاه داشته شود. واقعیتِ هویتِ ما به عنوان فرزند خدا و منابع که در نتیجه آن در مسیح به من تعلق می گیرد. پولس رسول تمایل دارد که این منابع را به دو موضوع اساسی تقسیم کند. اولین موضوع، واقعیتِ شخص و کارِ روح القدس می باشد که در ما ساکن است. شرایط ما بسیار ناامید کننده بود و برای بخشش خدا کافی نبود. او باید زیپ ما را باز می کرد و وارد وجود ما می شد، در غیر این صورت نمی توانستیم کاری را که او از ما می خواهد انجام بدهیم. ما دیگر تحت کنترل جسم نیستیم، بلکه تحت قدرت روح هستیم که روزانه از جانب ما با جسم می جنگد.

دومین موضوع، واقعیت اتحاد ما با مسیح است. مسیح بر روی صلیب، توانایی بالقوه نجات را خریداری نکرد. نه، او اسامی ما را بر روی صلیب قرار داد! مرگ و رستاخیز او مؤثر است؛ یعنی این مرگ و رستاخیز، اهداف او را در زندگی هر یک از فرزندانِش به تحقق می رساند. اتحاد ما با او، در مرگ و رستاخیزش، به این معناست که ما دیگر نباید از خواسته های گناه آلود اطاعت کنیم. ما می توانیم نه بگوییم و در مسیر دیگری حرکت کنیم.

در پس کشمکشهای زندگی روزانه انسانها، جنگ وجود دارد. در یک طرف، خدای حسود قرار دارد، بخشنده فیض حسود. او تا زمانیکه قلمبان کاملاً به او تعلق نیابد، آرام نمی گیرد. او عهدی را که با ما بسته، انکار نخواهد کرد. از طرف دیگر، دشمن فریبنده می باشد که ما را با جذابیتهای خلقت وسوسه می کند. او همه ضعفهای ما را به خوبی می شناسد. او می داند که ما مستعد سرگردانی و جایگزین کردن خدا با چیزهای دیگر هستیم. او دروغها را در گوش ما زمزمه می کند، اینکه می توان بدون خدا، زندگی و حیات داشت. وقتی ما باور می کنیم که این مخلوقات به ما حیات و زندگی می بخشند، در این صورت دشمن، ما را اسیر می سازد. غالباً بدون آگاهی از بُت پرستی خود، به دنبال خلقت بوده و آنرا خدمت خواهیم کرد. ما به خاطر هرج و مرج حاصل از این کار و مشاجرات، مردم و شرایط را مقصر می دانیم، درحالیکه اینها واقعاً ثمره بُت پرستی خودمان می باشند.

درحالیکه به امید اتحاد خود با مسیح چسبیده ایم، باید با فروتنی بپذیریم که گناهکاریم. ما به سادگی رنج نمی کشیم؛ بلکه به عنوان گناهکارانی رنج می کشیم که گرایش شدیدی به جایگزین



کردنِ خدا داریم. به عنوان ایماندار، فقط به عنوان گناهکار رنج نمی کشیم، بلکه به عنوان افرادی که با مسیح متحد شده ایم و بنابراین دیگر تحت سلطهٔ گناه زندگی نمی کنیم. ما این دو واقعیت را واردِ اوقاتِ پُر برکت خود نیز می کنیم. چسبیدن به هر دو حقیقت، تنها راهِ جنگیدن با قلبِ خودمان می باشد، و تنها راهِ اینکه می توانیم بخشی از کاری باشیم که خدا در زندگی ما و دیگران انجام می دهد.

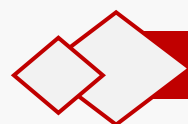
این دورنمایی نسبت به زندگی می باشد که فقط افرادی که به کلام خدا ایمان دارند، آنرا خواهند پذیرفت. این اصلِ خدمتِ شخص بر اساس کتاب مقدس می باشد. چیزی فراتر از فهرست مطالبی در مورد قواعد حلّ مشکلات می باشد، چیزی بیش از یک مجموعه از اخلاقیات در مورد چگونگی زندگی، بیش از یک همدردی یا محرّک ملاقاتهای درمانی می باشد. خدمتِ شخص بر اساس کتاب مقدس، ریشه در داستانِ یک جنگ و یک پادشاه نجات دهنده دارد. درحالیکه ما داستانهای خود را در این داستانِ بزرگِ شفقت و محبت مسیح قرار می دهیم، متوجه خواهیم شد که چه کسی هستیم و مطابق آنچه که برای ما در نظر گرفته شده، زندگی خواهیم کرد.



پیروی از مشاورِ فوق العاده

من یک کشیش جوان و عاشقِ موعظه کردن بودم. برای تهیهٔ موعظاتم سخت تلاش می کردم و سالانه یک سری موعظات خود را تنظیم می کردم. از یک هفته قبل، هر پیغامی را آماده می کردم و رئیس مطالب خلاقانه ای را برای حمایت از نکات کلیدی تنظیم می کردم. پوشهٔ موعظاتم را همه جا با خود حمل می کردم تا هر زمانی که الهام می گیرم، توضیحاتی را اضافه یا حذف کنم. هر موعظه ای را برای خودم موعظه می کردم تا کاملاً آنرا حفظ می شدم و از بالای منبر فقط به خلاصه ای از رئیس مطالب نیاز داشتم. سعی می کردم که با شور و اشتیاق موعظه کنم که با محتویات پیغامم در هماهنگی باشد. مطمئن بودم که جماعت ما هر هفته به خوبی با غذای روحانی من تغذیه می شد.

یک روز، یکی از اعضای جماعت، از من خواست که یک قرار ملاقات خصوصی با او داشته باشم. بسیار هیجان زده بودم! مطمئن بودم که موعظه ام "پیت" را ملزم کرده تا در مورد چیزهایی که خدا در قلبش گذاشته، با من صحبت کند. اما وقتی که با هم نشستیم، پیت گفت: "می دانم که احتمالاً فکر می کنی که من اینجا هستم تا در مورد خودم صحبت کنم، اما من اینجا هستم تا در مورد موعظه های تو صحبت کنم. تو ما را می گویی. اول فکر کردم که فقط من این احساس را دارم، اما می دانم که افراد بسیاری همین احساس را دارند. تو ما را دیوانه می کنی، برای همین به اینجا آمدم تا مستقیماً با تو صحبت کنم." من پرسیدم: "آیا محتویات موعظه یا طریقهٔ انتقالِ آن، شما را ناراحت می کند؟" او گفت: "همه چیز با هم ما را ناراحت می کند، اما من یک راه حل دارم." او یک سری نوار کاست به من داد که موعظه های یک واعظ معروف بود. "فقط به اینها گوش کن و کاری را انجام



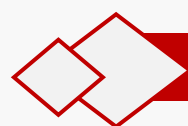
بده که او انجام می دهد، تا زمانیکه متوجه شوی که چگونه یک موعظه خوب و با کیفیت ارائه دهی. "من با ناراحتی شدید به خانه رفتم.

می دانستم که این مکالمه، مرا تحت تأثیر قرار داده، اما متوجه نشدم که چقدر تحت تأثیر قرار گرفته ام، تا اینکه یکشنبه بعد برای موعظه آماده شدم. همه، به غیر از پیت، به شکل طبیعی به من نگاه می کردند. به نظر می رسید که سر او به اندازه یک بالون می باشد! به هر طرف که نگاه می کردم، به نظر می رسید که عدم تأیید او را می بینم. در طول موعظه لکنت پیدا کردم و گیر کردم، به طوریکه وقتی موعظه به پایان رسید، احساس راحتی کردم.

یکشنبه بعد به همین شکل بود. احساس کردم که انگار، فقط پیت و من در اتاق هستیم. هفته سوم، مصمم بودم که کاری کنم تا پیت، موعظه ام را تأیید کند. اگرچه کاملاً متوجه این موضوع نبودم، سعی کردم که موعظه ام را مطابق علاقه او تغییر بدهم. اما اینها موعظاتی نبود و به خوبی جاری نمی شد.

حدود دو ماه این ماجرا ادامه داشت، تا اینکه بالاخره، پیرترین خانمی که در جماعت ما بود، بعد از جلسه به سراغم آمد. او گفت که می خواهد در مورد موعظاتم با من صحبت کند. با خود فکر کردم: آه، نه، تو دیگر نه! او با انگشت به من اشاره کرد و گفت: "پُل، نمی دانم که چه اتفاق برای تو افتاده یا چه کسی به تو چیزی گفته، اما تو آزادی خود را در موعظه از دست داده ای. احتمالاً از روی ترس یا نیاز به خشنودی دیگران موعظه می کنی، به هر حال، یک مشکل وجود دارد. باید فردا از خواب برخیزی و آنچه را که خدا به تو داده، موعظه کنی. و آنرا با جرأت موعظه کنی، در غیر اینصورت همه ما دچار مشکل می شویم!" با بیان این حرف، او بیرون رفت.

من در آنجا ایستادم، می دانستم که او کاملاً درست می گفت. من از خدمت به خدا دست کشیده و برای خشنودی پیت موعظه می کردم. من موفقیت هر تلاشی را با عکس العمل یک انسان ارزیابی می کردم و اسیر و برده و تلخ شده بودم.



پس شما می خواهید که ابزاری برای ایجاد تغییر باشید؟

همه ما پیت هایی در زندگی خود داریم، افرادی که به مرزهای زندگی را حتماً حمله می کنند. همه ما در خدمت با چیزهایی مواجه شده ایم که پیش رویمان منفجر شده است. همه ما میان دعوت خدا و ترس از انسان، میان شفقت و خشم، میان محبت و تلخی گیر کرده ایم. با فرض بر اینکه خرابکاری گناهکاران، به گناهکاران کمک می کند، همه ما نیاز به یک الگو داریم. و به عنوان قوم خدا، نباید بلغزیم. ما الگوی مشاور فوق العاده را داریم. در حالیکه می خواهیم در کار خدا سهمی داشته باشیم، این فصل به الگوی خدا و مفهوم آن برای ما می پردازد.

ابزاری برای ایجاد تغییر در قلب، به این معناست که از الگوی مسیح پیروی کنیم و بر قلب تمرکز کنیم از قلب خودتان شروع کنید. حملات و انتقادهای پیت، مرا با ترس از انسان پُر کرده بود و باعث شده بود که عهد اولیه خود را با خدا فراموش کنم. این مشکلات قلب، دانش و مهارت مرا واژگون کرد، آنها را بی تأثیر کرد. این یک تصویر زنده است که نشان می دهد که چگونه قلب من، واکنش مرا نسبت به فرصتهایی که خدا برای خدمت فراهم می کند، شکل می دهد. پولس، آنرا به این شکل به تیموتائوس گفت: "به دقت، مراقب شیوه زندگی و تعلیم خود باش. در آنها پایداری کن، که اگر چنین کنی خویشتن و شنوندگانت را نجات خواهی داد." (اول تیموتائوس ۴: ۱۶)

آغاز کردن از قلب خود به این معناست که خواندگی و دعوت خدا را درک کنید و تسلیم او شوید، و این عمل، زندگی و روابط شما را شکل خواهد داد. خدا ما را به چیزی کمتر از مجسم کردن مسیح به دیگران فراخوانده است. من باید در کلام ریشه بدوانم و برای رساندن کلام زنده-مسیح به گمشدگان، نابینایان و افرادی که در کشمکش هستند، غیرت داشته باشم. من و شما فراخوانده شده ایم تا به هویت مسیح و کاری که برای انجامش آمده بود، جسم و خون ببخشیم.

برای درک خواندگی خود، باید جسم پوشیدن (تجسم) را درک کنید

اکثر ما تجسم را یک رویداد می دانیم- لحظه ای که مسیح به زمین آمد، بدن انسانی پوشید و به عنوان یک انسان زندگی کرد. با وجود اینکه تجسم، مرکز همه باورها و اعتقادات ماست، اما من فکر



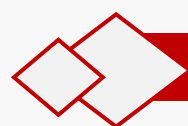
نمی‌کنم که ما کاملاً آنرا درک کرده ایم. ما درک نمی‌کنیم که واقعهٔ تجسم، یک دستور کار و خواندگی نیز می‌باشد. درک عناصر دستور کار و خواندگی، به ما کمک می‌کند تا ماهیت خدمت شخصی و اهمیت شروع آن از قلب خود را درک کنیم.

هیچ کس به اندازهٔ یوحنا، لحظهٔ فوق العاده و تاریخی تولد مسیح به عنوان یک نوزاد را در این دنیای سقوط کرده به تصویر نمی‌کشد. دو بیانیهٔ مختصر یوحنا بسیار مفید است: "و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگرستیم، جلالی شایستهٔ آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی... هیچ کس هرگز خدا را ندیده است. اما آن پسر-یگانه که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید." (یوحنا ۱: ۱۴، ۱۸)

کلام مختصر یوحنا، شامل یک مشاهده به همراه مفاهیم قدرتمند می‌باشد. قدرت تجسم این است که حضور و جلال خدا را قابل مشاهده می‌کند. مسیح با جسم و خون پوشیدن، خدای نادیدنی را شناسانید. چرا نور باید بر زمین بدرخشد؟ چون مردم در تاریکی راه می‌روند. چرا خدا باید آشکار شود؟ چون مردم او را نمی‌بینند. مسیح با آمدن به زمین، برای قوم خود مُرد، همچنین به چشمانی که به مدت طولانی نابینا بودند، بینایی بخشید.

تجسم، به مشکل اشاره می‌کند که بسیار جامع، عمیق، کاملاً انسانی می‌باشد که تقریباً تشخیص آن برای ما غیرممکن است. مشکل این است که ما نمی‌توانیم خدا را ببینیم. بخش از مشکل این است که خدا، روح است، پس ما نمی‌توانیم از نظر جسمانی او را ببینیم. بخش دیگر مشکل این است که گناه ما، ما را از نظر اخلاقی برای دیدن خدا، نامناسب می‌سازد. ما در نابینایی روحانی خود، به عنوان افراد گناهکار، خدا را نمی‌بینیم، به خاطر اینکه جلال فیض و قدرت او را که دائماً در ما، در اطراف ما و از طریق ما عمل می‌کند، تشخیص نمی‌دهیم.

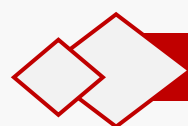
با اینحال نور در تاریکی ما می‌تابد. خدا با فرستادن پسر-یگانهٔ خود به زمین، به نابینایی ما اشاره می‌کند. با دیدن او، پدر را می‌بینید. اگر او را بشناسید، پدر را می‌شناسید. عهدعتیق، زمانهایی را گزارش می‌دهد که خدا، خودش را به چشم انسانها نمایان ساخت، اما ظهور مسیح، اوج این واقعه می‌باشد.



نهایت کلام اینکه: مشکل این نیست که خدا اینجا نیست یا غیرفعال است؛ مشکل این است که ما او را نمی بینیم. دیدگاه که ما نسبت به زندگی داریم، غالباً به شکل تأسف باری بی خدا می باشد. ما تنها چیزی را که ارزش دیدن دارد، جلال خدای حیّ و حاضر را از دست می دهیم. وقتی این اتفاق می افتد، زندگی ما بر پایه جلال خدا بنا نمی شود، پایه ای که قرار بود به زندگی ما نقطه آغاز و مقصدی بدهد، دلیل برای بیدار شدن از خواب و قوتی برای ادامه دادن. قرار بود که همه جنبه های هستی من با جلال خدا پُر شود. همه افکارم، تصمیماتم، حرفهایم، باید با تصدیق فروتنانه از حقّ که او بر زندگیّم دارد، انجام می شد. من خلق شده بودم تا برای جلال او زندگی کنم.

چنانکه مشاهده کردیم، زندگی هر انسانی به دنبال نوع جلال می باشد. اگر به دنبال جلال خدا نباشد، به دنبال نوع جلال زمینی و کاذب خواهد بود. ممکن است پول و متعلقات باشد یا پذیرش و احترام. ممکن است انجام کار بزرگ و موفقیت باشد یا مهارت فکری و توانایی ادراک فلسفی. شاید قدرت کنترل کردن افراد باشد، توجه یک عده خاص یا استاندارد خاص برای زندگی. ریشه بسیاری از دشواریها و بدبختیها، به خاطر پیگیری جلال اشتباه می باشد.

تجسم، دقیقاً به مهمترین بخش این کشمکش می پردازد، چون انسانها را با چیزی مواجه می کند که می تواند تفاوت پایدار ایجاد کند، جلال خدا. مکاشفه خدا در جلال مهیبش، تنها چیزی است که خلأ کامل جلالهای دیگری را که به دنبالش هستیم، نشان می دهد. اگر به این طریق تجسم را درک کنید، تا این مرحله، چیزهای زیادی را در مورد خواندگی خود آموخته اید. خدمت شخص فقط در مورد مواجه کردن مردم با قواعد، الهیات یا راه حلّها نیست. بلکه مردم را با خدایی مواجه می کند که در فیض و راستی، فعال و پُر جلال است، خدایی که به حقّ می تواند بر زندگی ما ادعایی داشته باشد. فقط وقتی قلبمان با این جلال تبدیل می شود، قواعد کتاب مقدس برای ما معنا و مفهوم می یابد.



فیض و راستی

یوحنا فقط هدف تجسم را توصیف نمی کند، بلکه خصوصیات آنرا نیز مطرح می کند. او می گوید که جلال بر زمین آشکار شد، پُر از " فیض و راستی " بود. عیسی ازدواج نهایی فیض و راستی را مجسم کرد. ما در حیات، مرگ و رستاخیز او، فیض خدا را درک می کنیم. خدا پسر خود را به عنوان آدم دوم فرستاد تا با هر نوع وسوسه ای در دنیایی سقوط کرده مواجه شود. او این کار را کرد تا شریعت را از جانب ما رعایت کند، تا درخواست خدا برای زندگی را اجابت کند. او با اشتیاق، خودش را به عنوان بره قربانی کامل تقدیم کرد تا جزای گناه کاملاً پرداخته شود. او از قبر برخاست، حیات تازه را برای همه افرادی که به او ایمان دارند، خریداری کرد.

به خاطر اینکه شخصیت مرکزی داستان بزرگ کتاب مقدس، مسیح است، موضوع مرکزی این داستان، فیض است. این موضوع باید موضوع مرکزی خدمت شخصی ما، مشاوره کتاب مقدس و شاگردی ما نیز باشد. ما مردم را به سوی خدایی هدایت می کنیم که نه فقط برای زندگیشان اهداف تعیین می کند، بلکه به آنها توانایی می بخشد تا کارهایی را انجام دهند که پیش از این هرگز انجام نداده بودند. آنچه که از فیض او حاصل می شود، آشتی، احیا، ترمیم و آرامش است. غیرممکن بودن تبدیل گناهکاران به افراد دیندار، از طریق فیض خدا، به یک امر ممکن تبدیل می شود.

با فیض او، والدین می توانند با محبت صبورانه و بردباری، به مسائل نوجوانهای سرکش خود بپردازند. با فیض او، یک زن می تواند خاطرات تلخ خود را کنار بگذارد و شوهرش را کاملاً ببخشد. با فیض او، مردم می توانند از زندانهای افسردگی، نگرانی و فشار خارج شوند و در آزادی پُر امید زندگی کنند. با فیض او، افرادی که اسیر شهوت، طمع، ترس یا انتقام هستند می توانند در خلوص و دلیری ایمان زندگی کنند.

خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس نباید به یک سری قواعد برای زندگی تبدیل شود. تمرکز اصلی آن، بر روی نجات دهنده می باشد که مردم را از قدرت گناه نجات می بخشد و به شکلی پیشرونده، حضور آنرا در زندگیشان از بین می برد. ما فقط نمایندگان این فیض هستیم. هدف ما



این است که به مردم کمک کنیم تا آنرا درک کنند و درحالیکه منتظر بازگشت نجات دهنده خود هستند، به جایی بروند که این فیض هدایت می کند.

جلال که در جسم پوشیدنِ مسیح آشکار شد، پُر از حقیقت و راستی بود. این دومین موضوع بزرگ داستان کتاب مقدس می باشد. گناه، نه تنها ما را طغیانگران بیچاره و بُت پرست می سازد، بلکه ما را به یک احمق تبدیل می کند. ما تمایل می یابیم تا عاشقِ دروغها شویم، خود را فریب دهیم، قویترین ایماندارِ بحثهای خالی خودمان شویم. ما مستعد پذیرشِ حيله ها و وسوسه های دشمن هستیم. برای چیزی زندگی می کنیم که در حال نابودی می باشد و آنچه را که تا ابد باقی می ماند، نادیده می گیریم. تمایل داریم که مخفی کنیم، نادیده بگیریم، یا نسبت به گناه خود کور باشیم، درحالیکه با وسواس شدید بر گناهان دیگران تمرکز کرده ایم. با نقل قول از امثال ۱۴ : ۱۲، "پیش روی انسان راهی هست که در نظرش درست می نماید، اما در آخر به مرگ می انجامد." اگر فیض به نتایج اخلاقی سقوط اشاره می کند (سرکشی و ناتوانی خودمان)، پس حقیقت به تأثیرات منطقی سقوط، تأثیر گناه بر طرز فکر ما از زندگی و تفسیر آن اشاره می کند.

در مسیح، حقیقت خدا جسم می پوشد. عیسی، تفسیرِ نهایی هدفِ خدا برای طرز فکر و زندگی مردم می باشد. او در این زندگی و تعالیم، حماقت ما را با حکمت حقیقی مواجه می کند. او ما را به روشی از زندگی دعوت می کند که برخلاف مسیری می باشد که غرایض گناه آلودمان، ما را هدایت می کنند. چه کسی به طور طبیعی انتخاب می کند که برای چیزی زندگی کند که دیده نمی شود؛ به کسی که با شما بدرفتاری کرده، خوبی کند؛ یا ایمان داشته باشد که دادن، فرخنده تر از گرفتن می باشد؟ به خاطر اینکه این چیزها به نظر ما اساسی و متناقض می باشند، نشاندهنده این است که چقدر از حقیقت دور شده ایم. خدمت شخص باید به مردم حقیقتی را بدهد که طرز فکرهای قدیمی آنها را در مورد خودشان، روابط، شرایط، رنجها و خدا نابود کند. کار احمقانه ای که مردم انجام می دهند، ریشه در دیدگاه آنها نسبت به دنیا دارد که با حماقت پوشانیده شده است. مشکل ما فقط رفتار اشتباه و نتایج آن نیست، بلکه افکاری است که این چیزها را تولید می کند.



ما روش کاملاً جدیدی را به مردم ارائه می دهیم تا به زندگی خود معنا و مفهوم ببخشند دیدگاهی نسبت به دنیا که در آن خدا در مرکز می باشد، جاییکه چیزهای نادیدنی، بیشترین ارزش را دارند و ابدیت، به زمان حال معنا می بخشد. با رویارویی مردم با حقیقت، آنها را با مسیح روبرو می کنیم. این یک امر اساسی می باشد، چون می گوید که حقیقت، در ابتدایی ترین شکل خود، یک سیستم، الهیات، یا فلسفه نیست. بلکه یک شخص است که نامش، عیسی است. زندگی در دینداری به این معناست که به او اعتماد کنیم، از او پیروی کنیم و مانند او زندگی کنیم. خدمت شخص، نخهای فیض و راستی را در هر بخشی از زندگی شخص می بافتد. به این ترتیب، این امر حقیقتاً مربوط به تجسم می باشد، چون فیض و راستی همیشه مردم را به سوی مسیح هدایت می کند.

یک دستور کار تازه

تجسم، فقط یک رویداد نیست؛ بلکه یک دستور کار است، یک سری نقشه ها را برای رسیدن به یک هدف تنظیم می کند. دستور کار خدا این است که کلیسا یک جماعت تجسم یافته بر روی زمین باشد، تا حضور ما، فیض و جلال مملو از حقیقت او را آشکار کند.

مسیح، دقیقاً پیش از دستگیریش، برای شاگردانش و افرادی که در نتیجه خدمت آنها (همه ما) ایمان می آوردند، دعا کرد. در وسط دعا، عیسی می گوید:

"درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه پیام آنها به من ایمان خواهند آورد، تا همه یک باشند، همان گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده ای. و من جلال را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنانکه ما یک هستیم؛ من در آنان و تو در من. چنان کن که آنان نیز کاملاً یکی گردند تا جهان بداند که تو مرا فرستاده ای، و ایشان را همان گونه دوست داشتی که مرا دوست داشتی. (یوحنا ۱۷ : ۲۰ - ۲۳)



این دعای قابل توجهی برای اتحاد می باشد که فقط با تثلیث قابل مقایسه می باشد. عیسی دعا می کند که پیروانش با چنین محبت عمیقی شناخته شوند تا جماعت ایمانداران به اندازه اتحاد او با پدر، متحد باشند. دعای او، هدف این اتحاد را نیز آشکار می کند. روابط میان جماعت ایمانداران، باید شخص و کار مسیح را به دنیایی ناظر نشان بدهد. این اتحاد، هدف بزرگتر از دوستیهای لذت بخش دارد. هدف این است که دنیا مسیح را ببیند و بشناسد.

مسیح، میله ها را بالا می برد! ما فراخوانده شده ایم تا به کیفیتی از اتحاد دست یابیم که فقط با رابطه او با پدر قابل مقایسه می باشد. پیش از اینکه دلسرد شوید، به مسیح و شاگردانش فکر کنید. در یک طرف اتاق، متی، خراجگیر می باشد، یک یهودی که مالیات رومی را از قوم خودش می گرفت. خراجگیران به عنوان افراد طردشده و طرفدار رومیان، خوار شمرده می شدند.

در طرف دیگر اتاق، شمعون غیور نشسته بود. غیوران، در آن زمان، افراط گرایان محافظه کار بودند، بیشتر شبیه به جنگجویان غیرنظامی خواهان اصلاحات اساسی و تروریستهای دنیایی ما. غیوران معتقد بودند که حکومت رومی فقط با خشونت سرنگون می شود و آماده انجام این کار بودند. هیچ کس به اندازه غیوران، از خراجگیران متنفر نبود.

هدف مسیح برای متی و شمعون این بود که رابطه آنها چنین اتحاد و محبت فوق العاده ای را نشان دهد تا توجه دنیایی اطراف را جلب کند و با این کار، مسیح را ببینند. آیا این کاملاً غیرواقعی به نظر می رسد؟ آیا کافی نیست که شمعون و متی، در یک اتاق بدون وقوع هیچ انفجاری نشسته اند؟ این برای مسیح کافی نیست. دعای مسیح به ما می گوید که او چیزی را که برای قومش لازم است، فراهم کرده تا حقیقتاً یکی شوند. او در دعای خود بیانیه ای را در مورد حقیقت نجات بخش مطرح می کند. می گوید: "پدر، من جلال را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یکی گردند، چنانکه ما یک هستیم" (آیه ۲۲). آیا انعکاس صدای یوحنا ۱ را در این کلمات می شنوید؟ عیسی می گوید: "پدر، آیا جلال را که من بر روی زمین با جسم و خون پوشیدن آشکار کردم، به یاد می آوری؟ من همان جلال را به فرزندان دادم تا آنها بتوانند به نشان دادن آن جلال بر روی زمین ادامه بدهند."



دستور کار خدا، دریافت جلال و دادن جلال می باشد تا جلال به تجسم بر روی زمین ادامه بدهد. شاید بهترین راه برای تفکر در مورد تجسم این باشد که آنرا به عنوان یک رویداد دنباله دار ببینیم: خدا دیگر در حضور جسمانی مسیح شناخته نمی شود، بلکه در جلال کارش از طریق قومش، درحالیکه ما این تجسم را زندگی می کنیم.

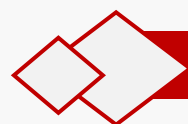
تجسم به ما کمک می کند تا هدف و خصوصیت خدمت شخص را درک کنیم. مردم با دیدن مسیح به طریق های تازه، تغییر می کنند، طریق هایی که ورشکستگی دستور کار خودشان و پوچی جلال هایی را که به دنبالش هستند، آشکار می کند. مهمترین ملاقات آنها، ملاقات با مشاور نیست، بلکه ملاقات با مسیح است. ما در آنجا حضور داریم تا این ملاقات را تنظیم کنیم. وقتی که آنها مسیح را می بینند و به پوچی راه های خود پی می برند، امیدوار می شوند که مسائل می تواند تغییر کند. خدا جلال خود را در ما قرار داده تا زندگی و خدمت ما، او را در زمین آشکار کند. به این طریق، تجسم برای ما، دستور کاری برای زندگی می باشد.

یک خواندگی متمرکز

تجسم، یک دعوت و خواندگی نیز می باشد. پولس در دوم قرنتیان ۵ : ۱۴ - ۶ : ۲، این خواندگی را برای ما تعریف می کند.

" زیرا محبت مسیح بر ما حکمفرماست، چون یقین داریم که یک تن به خاطر همه مرد، پس همه مردند. و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست.

بنابراین، از این پس درباره هیچ کس با معیارهای بشری قضاوت نمی کنیم، و هرچند پیشتر درباره مسیح این گونه قضاوت می کردیم، اکنون دیگر چنین نیست. پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است! اینها همه از خداست که به واسطه مسیح ما را با خود آشتی داده و خدمت آشتی را به ما سپرده است. به دیگر سخن، خدا در مسیح جهان را با خود آشتی می داد و گناهان مردم را به حسابشان نمی گذاشت، و پیام آشتی را به



ما سپرد. پس سفیران مسیح هستیم، به گونه ای که خدا از زبان ما، شما را به آشتی می خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می کنیم که با خدا آشتی کنید. او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم.

در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید. زیرا خدا می گوید: "در زمان لطف خود، تو را اجابت کردم و در روز نجات، یاری ات دادم."

هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است."

ما باید چه کار کنیم تا بخش از کار خدا در زندگی دیگران باشیم؟ پولس از کلمه سفیران استفاده می کند تا مفهوم زندگی بر اساس تجسم را توصیف کند.

کارِ سفیر این است که نماینده یک چیز یا یک شخص باشد. حرفها و اعمالش باید با هدفِ نشان دادنِ رهبری باشد که از نظر جسمانی در آنجا حضور ندارد. خواندگی او، محدود به چهل ساعت کار در هفته برای رویدادهای خاص کشور یا برای بحرانهای بین المللی نیست. او همیشه نماینده پادشاه است. در هر جایی که باشد و هر کاری که انجام بدهد، در جایگاه پادشاه می ایستد (با دولتِ کشورش). روابط او، عمدتاً برای شادی خود نمی باشد. او تصمیم می گیرد تا به مکانهایی برود یا کارهایی را انجام بدهد، چون این چیزها به او کمک می کنند که با امانتداری، پادشاه را نشان بدهد. بنابراین کار یک سفیر، تجسم است. اعمال، شخصیت و کلمات او، پادشاه را نشان می دهد که حضور ندارد.

پولس می گوید که خدا، همه ما را فراخوانده که به عنوان سفیران او عمل کنیم. زندگی ما به خودمان تعلق ندارد تا رضایت خاطر ما را جلب کند. مشکل اصلی این است که: "من چگونه می توانم به بهترین شکل، پادشاه را در این مکان، به این شخص خاص نشان بدهم؟" این یک خواندگی نیمه وقت نیست؛ این یک سبک زندگی است. وقتی یک سفیر، مسئولیتهای خود را برعهده می گیرد، زندگیش دیگر به خودش تعلق ندارد. همه حرفها و اعمالش، به خاطر پادشاه که نمایان می سازد، اهمیت دارد. هر چیزی کمتر از این، توهین آشکار به پادشاه و انکارِ خواندگی خود به عنوان سفیر می باشد.



خدا در ازدواجتان، شما را به سوی چه چیزی فرامی خواند؟ اینکه یک سفیر باشید. خدا به عنوان والدین، شما را به سوی چه چیزی فرامی خواند؟ اینکه یک سفیر باشید. خدا، در ارتباط با دوستان و همسایگانتان، شما را به سوی چه چیزی فرامی خواند؟ اینکه یک سفیر باشید. خدا در محل کار و در اوقات فراغت، شما را به سوی چه چیزی فرامی خواند؟ اینکه یک سفیر باشید. ما، اهداف خدا را به افرادی که او در زندگی ما قرار می دهد، نشان می دهیم. این، بسیار گسترده تر از تعهد به خدمت رسمی می باشد، که بخش از برنامه ما را در بر می گیرد. این تصدیق می کند که زندگی ما به پادشاه تعلق دارد.

اما اینجا، همان جایی است که ما دچار مشکل می شویم. ما واقعاً نمی خواهیم که به عنوان سفیر زندگی کنیم. ما ترجیح می دهیم که به عنوان پادشاهان کوچک زندگی کنیم. ما می دانیم که چه چیزهایی را دوست داریم و می خواهیم در کنار چه افرادی باشیم. می دانیم که چه نوع خانه ای می خواهیم و چه ما شینی می خواهیم. حتی بدون اینکه متوجه این موضوع شویم، به سرعت در سبک زندگی "خواسته من، اراده من، و طریق من" سقوط می کنیم، جاییکه حرفها و کارهایمان، از خواهشهای دلمان سرچشمه می گیرند. اگر صادق باشیم، باید اعتراف کنیم که دعای اصلی قلب ما این است: "پادشاه من بیاید".

ازدواج را تصوّر کنید که در آن، دو پادشاه کوچک باید زمان و مکان خود را با هم قسمت کنند. در پس این عهدها، هر دو نفر بر اساس خواسته ها و انتظارات خود عمل می کنند. خواسته واقعی آنها، این است که طرف مقابل، آنها را خوشحال کند و تا زمانیکه او این کار را می کند، آنها در تعهد خود در این ازدواج باقی می مانند. حال، تصوّر کنید که چگونه این پادشاهان کوچک به عنوان والدین عمل می کنند. خواسته واقعی آنها، بچه هایی می باشد که از قبل تقدیس شده اند و به عنوان والدین خود، عمل می کنند. برای آنها، خدمت و فداکاری روزانه به عنوان والدین دیندار و الهی، یک تکلیف بسیار بزرگ می باشد. به همین دلیل است که مسیح گفت، برای اینکه شاگرد او شویم،

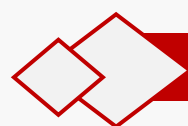


باید در خود بمیریم. هیچ کس نمی تواند به دو ارباب خدمت کند. سفیران باید در پادشاهی خود بمیرند تا بتوانند به شکل صحیحی تنها پادشاه حقیقی را نمایان سازند.

به آسانی می توان در پادشاهی، "اراده من کرده شود" لغزید. من در سال، حدوداً چهل تا چهل و پنج مرتبه در تعطیلات آخر هفته سفر می کنم. معمولاً صبح جمعه پرواز می کنم و غروب روز شنبه برمی گردم. به همین دلیل، مشتاقانه منتظر آخر هفته هایی هستم که می توانم در تختخواب خودم از خواب بیدار شوم. در طول یکی از این آخر هفته های کمیاب، بعد از ظهر روز شنبه، هیچ کس در اطرافم نبود. ذهن من متوجه چیزی شد که به ندرت می توانم انجام بدهم: فوتبال کالج را تماشا کن. یک نوشابه رژیمی خنک و بزرگ برای خودم ریختم، خوراکیهای مورد علاقه ام را برداشتم و به طبقه پایین، به اتاق خانوادگی رفتم. کنترل تلویزیون را پیدا کردم و می خواستم بنشینم که یکدفعه پسر شانزده ساله ام، با موهای سبز روشن، از حمام آمد!

او رنگ مویی را به موهای خود زده بود که نامش "وحشت دیوانه" بود، که باعث شده بود موهایش مثل کیسه پلاستیکی سبز رنگ تکه تکه شده، به نظر برسد. شبیه یکی از آن درختهای کریسمس ارزان قیمت و پلاستیکی بود که روی میز می گذارند. از حمام خارج شد، و دید که من در آنجا ایستاده ام، گفت: "خُب، نظرت چیست؟" نظر من چیست؟ نظر من این بود که این پسری را که مثل درخت کریسمس تزئین شده بود، گیر بیندازم! یک لحظه، احساساتم به جوش آمد. درحالیکه او با این موها در مقابل من ایستاده بود، فکرهای زیادی به ذهنم رسید. از من پرسید: "خُب، چیزی برای گفتن نداری؟" من فقط نمی توانستم نگاهم را از موهای او بردارم و هر چه بیشتر نگاه می کردم، بیشتر احساس می کردم که این کاری است که با غرض ورزی شخصی نسبت به من انجام داده است.

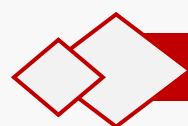
متوجه می شوید که من آن آخر هفته در خانه بودم تا در یک کلیسای محلی صحبت کنم. آنها یک جلسه مطالعه کتاب مقدس برای خانواده تشکیل داده بودند و از من خواسته بودند که بروم و همه خانواده ام را با خود ببرم. این صحنه را تصوّر می کردم. آنها، ما را به سمت ردیف اول می برند لوتلا، من، سه فرزندمان و پسر درخت کریسمسی! فکر کردم: چه کسی به حرفهای من گوش خواهد داد؟



می خواستم به او بگویم: "نمی فهمی که من چه کار می کنم؟ اصلاً می دانی که چرا من این آخر هفته در اینجا هستم؟ فقط می نشینی و به این فکر می کنی که چطور مرا دیوانه کنی؟" جنگ بزرگی در قلبم به راه افتاده بود. اعمال و حرفهایم، تعیین کننده این بود که از کدام پادشاه پیروی می کنم.

بعداً فهمیدم که کاری که پسر انجام داد، با غرض ورزی نسبت به من نبود. او فکر نکرده بود که این آخر هفته، بابا خانه است. من می دانم که باید با او چه کار کنم. موهایم را با یک رنگ سبزِ عصبی کننده رنگ می کنم، در حمام مخفی می شوم و دقیقاً زمانی که او می نشیند تا استراحت کند، از حمام خارج می شوم. این عالی است! فقط به این دلیل اینطور به نظر می رسید، چون ظاهر او، نقشه مرا به هم ریخت. اما این تصادفی نبود که ما هر دو در یک اتاق بودیم. ملاقات ما، توسط پادشاه برنامه ریزی شده بود. او می خواست که آن روز بعد از ظهر، من نماینده او در برابر پسر باشم. با کشمکش که در درونم بود، از پسر خواستم که بنشیند و با هم صحبت کردیم. درحالی که می خواستم انگیزه او را از داشتنِ سرِ سبزِ درک کنم، به زودی متوجه شدم که به خاطر من این کار را نکرده، و این سرکشی دوران نوجوانی نیست. بلکه فقط مشکل مغزی مربوط به نوجوانی بود! در آن زمان، از نظر او، این کار جالبی بود. در حقیقت، او صبح روز بعد از خواب برخاست، به آینه نگاه کرد و گفت: "آه، نه، من چه کار کردم؟" بلافاصله موهایش را با تیغ زد و متوجه شد که کف سرش هم سبز است!

چرا ما به خوبی می توانیم لحظات خدمت را به لحظات عصبانیت تبدیل کنیم؟ چرا ماهرانه، مسائلی را که با غرض ورزی شخصی نسبت به ما انجام نشده، به خودمان ربط می دهیم؟ چرا به نظر می رسد که مردم، چیزها و شرایط، مانع برای ما هستند؟ چرا به ندرت بدون جنگ و جدال، روزهای خود را سپری می کنیم؟ پاسخ تمام این سؤالات، این است که ما فکر می کنیم که زندگیمان متعلق به خودمان است، و بیشتر نسبت به اهداف پادشاهی خودمان متعهد هستیم تا به اهداف پادشاهی خدا. ما باید بدانیم که افرادی که سرِ راهمان قرار می گیرند، توسط یک پادشاه حکیم و مقتدر فرستاده شده اند. او هرگز آدرس اشتباه نمی دهد و همیشه لحظه درست را برای نمایان کردنِ قلبمان انتخاب می کند و قلبمان را با قلب خود هماهنگ می کند.



کار یک سفیر

سبک زندگی یک نماینده، با سه نقطه تمرکز خلاصه می شود. به عنوان یک سفیر، من نماینده این چیزها خواهم بود:

1. پیغام پادشاه. یک سفیر همیشه می پرسد: "خداوند من می خواهد که در این شرایط به این شخص چه چیزی را بگویم؟ چه حقایق باید پاسخ مرا شکل بدهد؟ چه اهدافی باید به من انگیزه ببخشد؟"

2. روشهای پادشاه. در اینجا می پرسم: "خداوند، چگونه در من و دیگران تغییر ایجاد می کند؟ هنگامیکه او بر روی زمین بود، چگونه به مردم پاسخ می داد؟ چه پاسخهایی مطابق اهداف و منابع انجیل می باشند؟"

3. شخصیت پادشاه. در اینجا می پرسم: "چرا خداوند این کارها را می کند؟ چگونه می توانم با امانتداری شخصیت را که کار نجات بخش او را برمی انگیزاند، نشان بدهم؟ چه انگیزه هایی در قلبم، می تواند مانع از کار خداوند در این شرایط شود؟"

چگونه این تمرکز سه گانه می تواند واکنش شما نسبت به دوستان، خانواده، یا همکارانتان را تغییر بدهد؟ ما توسط پادشاه فرستاده شده ایم. ما باید به محدوده پادشاهی خود که مانند ترس از فضای بسته می باشد، پشت کنیم و خودمان را برای بزرگی و شکوه پادشاهی خدا و جلال نمایاندن او، باز کنیم.

این پیغام، روشها و شخصیت پادشاه، در صفحات کتاب مقدس نفوذ کرده است. وقتی که ما کتاب مقدس را می خوانیم، بارها و بارها، پیغام او را می شنویم. (به متی ۵ - ۷ یا لوقا ۱۵ - ۱۸ نگاهی بیندازید.) ما مکرراً با روشهای او مواجه می شویم. (به یوحنا ۳ : ۱ - ۲۱؛ ۴ : ۱ - ۲۶؛ لوقا ۹ : ۱۸ - ۲۷؛ ۱۰ : ۲۵ - ۳۷ نگاهی بیندازید.) کتاب مقدس پر از زیبایی شخصیت او می باشد. (به فیلیپیان ۲ : ۱ - ۱۲؛ افسسیان ۴ : ۲۹ - ۵ : ۲؛ اول پطرس ۲ : ۲۳ نگاهی بیندازید.) سفیر بودن به این معناست که در هر جایی که هستیم و با هر کسی که هستیم، از الگوی مشاور فوق العاده در کلام و واکنشهای خود پیروی کنیم.



یک استدعای قلبی

دوم قرن‌تیاں ۵، خواندگی ما به عنوان سفیر را به شکل واضح تری مورد توجه قرار می دهد. در آیه ۲۰ پولس می گوید: "پس سفیران مسیح هستیم، به گونه ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می کنیم که با خدا آشتی کنید." استدعا، یک مشاجره یا دادخواست می باشد. خدا از شما استفاده می کند تا برای چیزی که در زندگی دیگری می باشد، استدعا کنید. قطعاً، این عمل یک کاربرد بشارتی دارد، با اینحال پولس به مسیحیان می نویسد و می گوید: "با خدا آشتی کنید." چیزی بیش از بشارت در اینجا دیده می شود.

به آیه ۱۵ نگاه کنید: "و به خاطر همه مُرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست." هدفِ صلیب چیست؟ پولس می گوید که فقط به خاطر یک ابدیت در آسمان نیست، بلکه پس گرفتنِ قلب مردم می باشد تا فقط خدا را خدمت کنند. گناه ما باعث می شود که به شکل باورنکردنی خودبین شویم، ما را به بُت پرستی تبدیل می کند که خودمان را پرستش می کنیم. مسیح مُرد تا کمرِ بت پرستی خودبینانه ما را بشکند.

تمرکز کار مسیح بر این است که ما را از اسارت خودمان آزاد کند! این زیرکانه ترین و درعین حال، اساسیترین شکلِ بُت پرستی ما می باشد. وقتی که پولس می گوید: "با خدا آشتی کنید"، او دعوت یعقوب را با صدای بلند اعلام می کند: "به خدا نزدیک شوید." چرا ایمانداران باید با خدا آشتی کنند؟ چون تا زمانیکه گناه در ما ساکن است، ما از پرستش خداوند به سوی خدمت به خودمان رو می گردانیم.

در اینجا، یک بار دیگر، خدا می خواهد که قلبهای ما را بدون چالش، از آن خود کند. او با دانش الهیاتی یا شرکت در برنامه های کلیسایی قانع نمی شود. او چیزی کمتر از مرکز وجود شما، خود واقعی شما را نمی خواهد. هدفِ او این است که زندگی ما با پرستش او شکل بگیرد و نه چیزی غیر از این. او ما را به عنوان سفیران خود فرستاده تا استدعای خود برای قلب مردم را بیان کند.



محبت کنید، بشناسید، اعلام کنید، انجام بدهید

چگونگی زندگی به عنوان یک سفیر، موضوع مورد توجه بقیه این کتاب می باشد. ما چهار طریق برای عمل به عنوان ابزارهای خدا برای ایجاد تغییر در زندگی دیگران را بررسی خواهیم کرد.

فرض کنید که خدا چشمان شما را نسبت به میوه بدی که در زندگی دوست تان وجود دارد، باز می کند. شاید این یک مشاجره در ازدواجش باشد، یک رابطه شکسته، ترسهایی که بر زندگی فرمانروایی می کنند، یا یک دلسردی فلج کننده. این شخص که در کشمکش می باشد، این چیزها را آشکار می کند و از شما کمک می خواهد. در هر شرایطی، باید هدف تان این باشد که خدا از شما استفاده کند تا محصولی خوب در زندگی دوست تان تولید کنید، اگر چه ممکن است که او در همان شرایط با همان افراد باقی بماند.

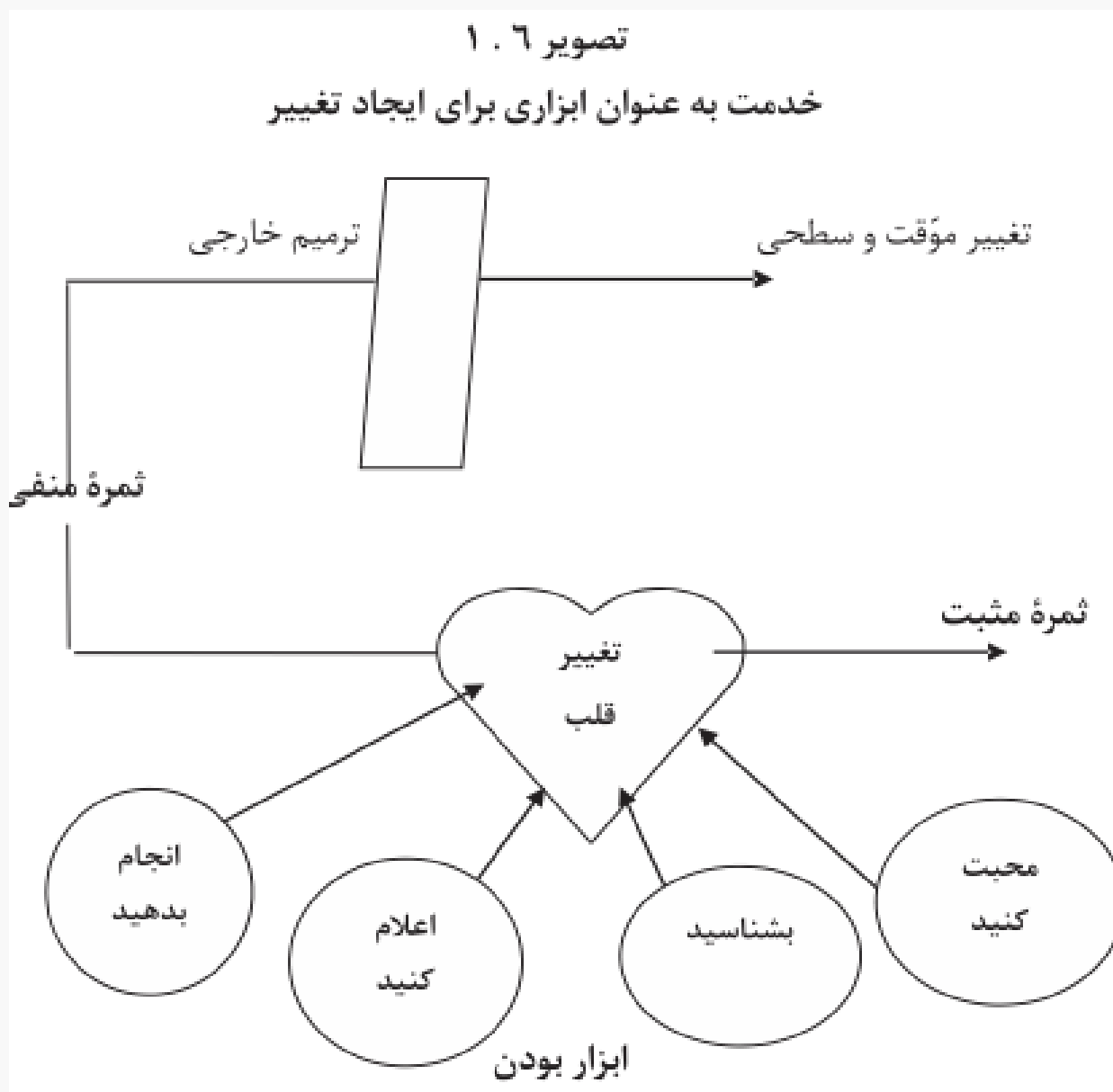
به هر حال، یکی از چیزهایی که به سرعت درمی یابید، این است که وقتی اکثر افراد به دنبال تغییر هستند، به ندرت به قلب توجه می کنند. آنها می خواهند که شرایط شان تغییر کند، دیگران تغییر کنند، یا احساسات شان تغییر کند. آنها فکر می کنند که اگر "چیزها" تغییر کنند، حال آنها بهتر می شود. اما وقتی تمرکزشان فقط بر روی شرایط بیرونی باشد، راه حلها بیشتر موقتی و سطحی می باشند. قطعاً، این حقیقت دارد که اغلب اوقات، عناصر یک شرایط باید تغییر کنند، اما شما نمی توانید در همان نقطه توقف کنید. هدف شما باید این باشد که دوست خود را به دیدگاه عمیقتر و کاملتری نسبت به تغییر سوق دهید. هدف شما این است که به او کمک کنید تا قلبش را بررسی کند و اهمیت تغییر را در آن سطح ببیند.

بنابراین، وقتی به دنبال کمک به دوست خود هستید، باید به دو چیز توجه کنید. اول، هر کاری که انجام می دهید باید به منظور ایجاد تغییر در قلب باشد. دوم، هر کاری که انجام می دهید، باید از الگوی مشاور فوق العاده پیروی کند. من می خواهم الگویی از خدمت شخص را به شما معرفی کنم که هر دو مورد را جدی می گیرد. این الگو، شکل خود را از روش مسیح برای ایجاد تغییر در زندگی می گیرد، و جهت خود را از دعوت کتاب مقدس به تغییر قلب. چهار کلمه ای که چهار جنبه رابطه خدمت شخص را تعیین می کند، چهار راه برای خدمت به عنوان سفیر در زندگی دیگران می باشد.



این کلمات: محبت کردن، شناختن، اعلام کردن و انجام دادن، می باشد.
(به تصویر ۱ . ۶ نگاه بیندازید).

این کلمات یک فرایند چهار مرحله ای را نشان نمی دهند. اینها مراحل رابطه خدمت شخصی نیستند، اینکه در ابتدا با (محبت کردن) آغاز می کنید و مردم را به سوی مرحله آخر (انجام دادن) سوق می دهید. اینها فقط چهار عنصر خدمت بر اساس کتاب مقدس می باشند. اگرچه این ترتیب منطقی می باشد، اما شما درحالیکه می خواهید سفیر خداوند باشید، همه اینها را به صورت همزمان انجام خواهید داد. اجازه دهید که به هر عنصر به صورت جداگانه بپردازیم.



محبت کنید

محبت، اهمیت روابط را در فرایند تغییر، برجسته می سازد. الهیات دانه‌ها، آنرا الگوی عهد تغییر می نامند. خدا می آید و با ما عهد می بندد. او خودش را متعهد می سازد که خدای ما باشد و ما را به عنوان قوم خود می پذیرد. در زمینه این رابطه، او کار خود را با شبیه ساختن ما به خود، انجام می دهد. وقتی ما روش کار خدا را در زندگی خود درک می کنیم، متوجه می شویم که رابطه با او یک امر تشریفاتی نیست، بلکه یک ضرورت است. این تنها زمینه ای است که در آن فرایند مادام العمر تغییر اتفاق می افتد. به همین ترتیب، ما فراخوانده شده ایم تا روابط محکمی با دیگران برقرار کنیم. هدف خدا این است که این روابط، اتاقهای کاری شود که در آن کار او برای ایجاد تغییر پیش برود.

بشناسید

شناختن، یعنی اینکه واقعاً با افرادی که خدا سر راه ما قرار می دهد، آشنا شویم. وقتی فرض می کنید که کسی را می شناسید، سؤالات مهمی را که برای ورود به عمقها لازم است، نمی پرسید. به خاطر اینکه حقایقی را در مورد افراد می دانیم، فکر می کنیم که آنها را می شناسیم (اینکه همسرشان کیست، در کجا کار می کنند، چه چیزهایی را دوست دارند و چه چیزهایی را دوست ندارند، بچه هایشان و غیره)، اما واقعاً آنها را نمی شناسیم.

شناختن یک شخص به این معناست که قلبشان را بشناسیم. وقتی شما می گوید که می خواهید یک نفر را بهتر بشناسید، به این معنا نیست که می خواهید درک بیشتری از کاسه زانوی او داشته باشید! منظورتان این است که می خواهید بیشتر در مورد اعتقادات و اهداف، امیدها و آرزوها، ارزشها و خواسته های آن شخص بدانید. اگر شما دوست خود را می شناسید، می توانید پیش بینی کنید که او به چه چیزی فکر می کند و در یک شرایط خاص، چه احساس دارد. دوستی، ارتباط میان قلبهاست.

عبرانیان ۴: ۱۴ - ۱۶ به ما تعلیم می دهد که مسیح وارد دنیای ما شد و سی و سه سال در اینجا زندگی کرد. او با همه چیزهایی که ما مواجه می شویم، مواجه شد تا ما بدانیم که او کشمکشهای ما



را درک می کند. پس عمل شناختن، بسیار مهم است، چه شامل پرسیدنِ سؤالات خوب در یک دوستی باشد یا جمع آوری اطلاعات در یک محیط مشاوره رسمی. هدف این است که وارد عمقها شویم. با انجام این کار، شما به دوست خود کمک می کنید که خودش را بهتر بشناسد و مشتاق ایجاد تغییر عمیق در قلبش باشد، که هدف خدا می باشد.

اعلام کنید

اعلام کردن، شامل اعلام حقیقت خدا بر این شخص در این شرایط می باشد. برای این کار، باید پرسید: "خدا می خواهد که این شخص چه چیزی را ببیند؟ من چگونه می توانم به او کمک کنم تا آنرا ببیند؟" اناجیل، پُر از نمونه های برجسته ای می باشند که روش مسیح را نشان می دهند که چگونه به افراد کمک کرد تا حقیقت را ببینند. از طریق داستانها و سؤالات، نابینایی روحانی آنها را کنار زد و کمک کرد تا ببینند که چه کسی هستند و جلال کاری را ببینند، که او می توانست برایشان انجام بدهد.

اعلام حقیقت با محبت، به این معنا نیست که اعلامیه رسمی باشکوهی را ارائه بدهیم. بلکه به این معناست که به دوست خود کمک کنید که زندگی خود را به وضوح ببیند. برای اینکه تغییر پایدار ایجاد شود، دوست شما باید خودش را در آینه کلام خدا ببیند. همچنین باید خدا و منابع ایجاد تغییر را ببیند، منابع که خدا در مسیح فراهم کرده است.

انجام بدهید

نهایتاً، شما باید به دوست خود کمک کنید تا با آموخته های خود، کاری بکند بصیرت را بکار ببرد که خدا هر روزه برای زندگی و روابطش به او می دهد. بصیرت و آگاهی، به تنهایی، تغییری ایجاد نمی کند؛ بلکه این فقط یک نقطه آغاز است. باید آگاهی در مورد هویت خود، هویت خدا، و آنچه که او در مسیح به ما داده، در واقعیت های عملی و خاص زندگی بکار برود. خدا، دوست شما را فرامی خواند تا نه تنها شنونده کلام خدا باشد، بلکه فعالانه آنرا انجام بدهد. به عنوان سفیر مسیح، فراخوانده شده اید تا به دوست خود کمک کنید که شخصاً به این دعوت پاسخ بدهد.



یک چیز دیگر نیز باید در مورد الگوی خدمت شخصی محبت کنید، بشناسید، اعلام کنید، انجام بدهید، بگوییم. این فقط یک جنبه از خدمت رسمی کلیسای محلی نیست، بلکه سبک زندگی می باشد که خدا هر یک از ما را برای آن فراخوانده است. این سبک زندگی در دفتر مشاوره رسمی به همان اندازه عمل می کند که در مکالمات غیررسمی با یک دوست مسیحی که در کشمکش می باشد. این الگوی خدمت می تواند به راحتی برای هر فرصتی که خدا به شما می دهد، تنظیم شود تا شما به عنوان یکی از سفیران او برای ایجاد تغییر، عمل کنید.

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید





برقراری ارتباط، از طریق ورود به دنیای آنها

یکی از آن لحظاتی بود که یک معلم نمی توانست با میلیونها دلار آن را خریداری کند. من یک دوره مشاوره را تدریس می کردم که همه دانشجویان دانشکده مذهبی که می خواهند کشیش شوند، باید آنرا سپری کنند. معمولاً کلاس پُر از پسرانی بود که به نظرشان، اگر موعظه های خوب و کامل الهیاتی ارائه می دادند، جماعتشان نیازی به خدمت شخصی نداشت. آنها دوره مرا به عنوان یک دوره اضافی و بیهوده در برنامه پرمشغله خود می دیدند. این مسأله، محیط آموزشی زنده ای را ایجاد نمی کرد.

سال اول که این دوره را آموزش می دادم، بلافاصله به سراغ مطالب درسی رفتم، بدون اینکه سعی کنم که اهمیت آنرا نشان بدهم. این یک دوره تحصیلی سخت و طولانی بود. سال بعد، تصمیم گرفتم که هر کلاس را با داستانهای ترسناک و حقیقی مربوط به شبانی آغاز کنم، تا حدی که اشک کلاس را دریاورم. داستانهای بسیاری از موارد اضطراری نیمه شب و فجایع مربوط به روابط از هم پاشیده ای که در طول خدمت من به عنوان کشیش اتفاق افتاده بود. آنقدر به این کار ادامه دادم تا به وضوح متوجه شدم که شاگردانم متقاعد شده اند که به این مطالب درسی نیاز دارند.

در وسط یکی از حکایتهای مکتوب اتفاقی افتاد که هرگز آنرا فراموش نمی کنم. یکی از این کشیشان آینده که خشمگین شده بود، دستش را بلند کرد و گفت: "خُب، ما می دانیم که قرار است این پروژه ها را در کلیسایمان داشته باشیم. فقط به ما بگو که با آنها چه کار کنیم تا بتوانیم به کار خدمت برگردیم!" سکوتی اتاق را فراگرفت. این مرد، با کلافگی، نگرش بسیاری از کشیشان را نسبت به دنیای مشاوره، شاگردی و خدمت شخصی بر اساس کتاب مقدس بیان کرده بود. من می دانستم



که این یک لحظه تعلیم طلایی می باشد و می خواستم یک ناظر خوبی باشم. از او خواستم تا کلمه ای را که برای توصیف افرادی که در مشکل هستند، به کار برده بود، تکرار کند. درحالیکه بقیه دانشجویان دانشکده مذهبی در صندلیهای خود پوزخند می زدند، او با دستپاچگی و تعلل زمزمه کرد: "پروژه ها".

اشتباهات زیادی در دیدگاه این مرد جوان نسبت به خدمت کشیشی وجود داشت، اما جدی ترین اشتباه این بود: عاری از محبت بود. هیچ غیرتی برای مجسم کردن محبت فداکارانه مسیح وجود نداشت. او گمشدگان و افرادی را که در کشمکش بودند، به عنوان موانع برای خواندگی خود و نیاز به پاسخگویی آنها را به عنوان یک اختلال بزرگ می دید. دیدگاه او نسبت به خدمت، بر مرکز موعظت بود که به خوبی ارائه می شد و برنامه هایی که افراد به خوبی در آن حضور می یافتند و این یک کلیسای کامیاب و در حال رشد را به وجود می آورد. او کلیسا را به عنوان سازمانی با طرح و رهبری خوب و موفق می دید. اما وقتی که من به کلیسا نگاه می کنم، بیمارستانی را می بینم که پُر از افرادی می باشد که در مراحل مختلف رسیدگی به بیماری گناه می باشند.

تصور کنید که یک دکتر از اتاق عمل خارج شود و به پذیرشگر خود بگوید: "بیماران، بیماران، بیماران! فقط بیماران را می بینم! چرا افراد سالم به ملاقات من نمی آیند؟" کلیسا، پُر از افرادی می باشد که به تأثیرات گناه رسیدگی می کنند، افرادی که کاملاً به شباهت عیسی مسیح نیستند. کلیسا، پُر از افرادی می باشد که راه خود را گم کرده اند و حتی نمی دانند که گم شده اند، افرادی که مشکلات روزانه خود را با فیض تبدیل کننده مسیح مرتبط نکرده اند. به هر طرف که نگاه کنید، زوجیهایی را خواهید یافت که برای محبت کردن دچار مشکل شده اند، والدین که برای صبوری کردن، دچار مشکل شده اند، بچه هایی که وسوسه شده اند و دوستان که با یأس حاصل از روابط ناکامل در کشمکش هستند. این ۱۰۰ درصد اعضای کلیسا را تشکیل می دهد!

کلیسا یک کلاس الهیاتی نیست. بلکه یک مرکز تبدیل، اعتراف، توبه، آشتی، بخشش و تقدیس می باشد، جاییکه افراد معیوب به مسیح ایمان می آورند، با هم جمع می شوند تا او را بشناسند و بهتر محبت کنند و یاد می گیرند که بر طبق نقشه او، دیگران را محبت کنند. کلیسا به هم ریخته و بی



کفایت است، اما این به هم ریختگی فوق العاده خداست، جاییکه او به شکل اساسی قلبها و زندگی را تبدیل می کند.

آن روز بعد از ظهر، در کلاس متعجب شدم که چطور این دانشجو توانسته بود تا این اندازه درک اشتباهی داشته باشد. اما وقتی که آن شب به سمت خانه رانندگی می کردم، هر چه نزدیکتر می شدم، بیشتر عصبانی می شدم. فکر می کردم که چطور می شد که حداقل یک بار به خانه ای می آمدم که پُر از مشکلات نبود که باید آنها را برطرف کنم؟ درحالیکه این کلافگی را با خود مطرح می کردم، یکدفعه متوجه شدم. من دقیقاً مثل دانشجوی خودم بودم! من بچه هایی را می خواستم که هرگز از تأثیرات سقوط در عذاب نبودند و بچه هایی که یک توانایی ذاتی برای انتخابهای کاملاً درست داشتند. من دعا و پرستش خانوادگی و کلاسهای درسی را می خواستم که بچه هایی را تولید کند که خودشان عملکرد خوبی داشته باشند. من هم محبت فداکارانه را نسبت به خانواده ای که پُر از افراد گناهکار بود، نداشتم. من هم مانند دانشجوییم، بچه هایم را مانند اشخاصی می دیدم که مانعی برای این نقشه بودند، به جای اینکه آنها را به عنوان نقطه مرکزی این نقشه ببینم.

محبت اساسی

من عمیقاً معتقدم که پایه خدمت برای تبدیل افراد، الهیات خوب و کامل نیست؛ بلکه محبت است. بدون محبت، الهیات ما مثل قایق بدون پارو می باشد. محبت، چیزی است که خدا را وادار کرد که پسرش را بفرستد و قربانی کند. محبت، مسیح را هدایت کرد تا خود را در معرض یک دنیای گناه آلود و ترسهای صلیب قرار دهد. محبت، چیزی است که باعث می شود که او به دنبال گمشدگان و نجات آنها باشد، و آنقدر پایداری کند تا هر یک از فرزندان تبدیل شوند و به شباهت او درآیند. محبت او آرامی نمی یابد، تا اینکه همه فرزندان، در جلال، در کنارش باشند. امید هر گناهکاری بر پاسخهای الهیاتی نیست، بلکه بر محبت مسیح نسبت به خودش می باشد. بدون این محبت، ما شخصاً، در رابطه خود یا برای ابدیت، هیچ امیدی نداریم.

این محبت، راه حلی موقت برای مواجهه با یک دنیای سرطانی نیست، بلکه مؤثر و استوار است. این محبت، حسود است، می خواهد بدون رقابت، ما را از آن خود سازد. با حقایق هویت و نیاز به تغییر



مواجهه می شود و به سادگی عمل می کند. امید برای مواجهه با مشکلات مان مواجهه با قلب خود و دنیای تاریک و تباه در محبت خداوند عیسی مسیح یافت می شود. به کلام پولس گوش کنید:

"در برابر همه اینها چه می توانیم گفت؟ اگر خدا با ما ست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟ او که پسر— خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما فدا ساخت، آیا همراه با او همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می شمارد! کیست که محکومشان کند؟ مسیح عیسی که مرد، بلکه برخیزانیده نیز شد و به دست راست خداست، اوست که برای ما شفاعت می کند! کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ سختی یا فشار یا آزار یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ چنانکه نوشته شده است: "ما همه روز، به خاطر تو به کام مرگ می رویم و همچون گوسفندان گشتاری شمرده می شویم."

به عکس، در همه این امور ما برتر از پیروزمندانیم، به واسطه او که ما را محبت کرد. زیرا یقین داریم که نه مرگ و نه زندگی، نه فرشتگان و نه ریاستها، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده، نه هیچ قدرتی، و نه بلندی و نه پستی، و نه هیچ چیز دیگر در تمام خلقت، قادر نخواهد بود ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است، جدا سازد." (رومیان ۸ : ۳۱ - ۳۹)

پولس می گوید: "شما دریافت کنندگان محبت مسیح می باشید و هیچ چیز نمی تواند شما را از آن جدا سازد." این محبت، به همه افرادی که به گناه خود اعتراف می کنند و برای تبدیل، فریاد برمی آورند، امید می بخشد.

با اینحال، این همان نقطه ای است که غالباً در آن گیر می کنیم. ما خدمتی را می خواهیم که محبت نمی خواهد، محبت که بسیار دشوار و طاقت فرساست! ما نمی خواهیم که دیگران را به طریقی خدمت کنیم که نیاز به فداکاری شخص زیادی داشته باشد. ترجیح می دهیم که نارنجکهای حقیقت را به سوی زندگی افراد پرتاب کنیم، به جای اینکه زندگی خود را فدای آنها کنیم. اما این دقیقاً چیزی است که مسیح برای ما انجام داد. آیا می توانیم انتظار داشته باشیم که به چیزی کمتر از این فراخوانده شویم؟ در اینجا دوباره کلام پولس را در اول قرنیتان ۱۳ می شنویم:

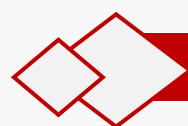


"اگر به زبانهای آدمیان و فرشتگان سخن گویم، ولی محبت نداشته باشم، زندگی پر صدا و سنجی پرهیاهو بیش نیست. اگر قدرت نبوت داشته باشم و بتوانم جمله اسرار و معارف را درک کنم، و اگر چنان ایمانی داشته باشم که بتوانم کوهها را جا به جا کنم، اما محبت نداشته باشم، هیچم. اگر همه دارایی خود را صدقه دهم و تن خویش به شعله های آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم.

محبت بردبار و مهربان است؛ محبت حسد نمی برد؛ محبت فخر نمی فروشد و کبر و غرور ندارد. رفتار ناشایسته ندارد و نفع خود را نمی جوید؛ به آسانی خشمگین نمی شود و کینه به دل نمی گیرد؛ محبت از بدی مسرور نمی شود، اما با حقیقت شادی می کند. محبت با همه چیز مدارا می کند، همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می کند.

محبت هرگز پایان نمی پذیرد. اما نبوتها از میان خواهد رفت و زبانها پایان خواهد پذیرفت و معرفت زایل خواهد شد. زیرا معرفت ما جزئی است و نبوتمان نیز جزئی؛ اما چون کامل آید، جزئی از میان خواهد رفت. آنگاه که کودکی بیش نبودم، چون کود کان سخن می گفتم و چون کود کان می اندیشیدم و نیز چون کود کان استدلال می کردم. اما چون مرد شدم، رفتارهای کودکانه را ترک گفتم. آنچه اکنون می بینم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که رو به رو خواهیم دید. اکنون شناخت من جزئی است؛ اما زمانی فراخواهد رسید که به کمال خواهم شناخت، چنانکه به کمال نیز شناخته شده ام. و حال، این سه چیز باقی می ماند: ایمان، امید و محبت. اما بزرگترینشان محبت است."

محبت مسیح فقط پایه امید شخصی ما نیست، بلکه تجسم این محبت، تنها امید ما است تا در برابر دیگران برای مسیح مؤثر باشیم. متأسفانه، اکثر ما، این را فراموش کرده ایم و صدای ناقوس در روابط هستیم که سنجهای پرهیاهو می باشند! صداها بسیار زیادی وجود دارد، اما تغییر واقعی زیادی وجود ندارد! آن روز، درحالیکه از کلاس به سوی خانه رانندگی می کردم، می دانستم که باید خانواده ام را بیشتر از خود محبت کنم. می دانستم که باید تجسمی از محبت مسیح باشم. اما آنچه

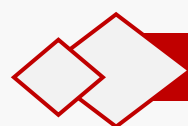


می خواستم یک غذای خوب، یک مکالمه خوب با زنم و چند دقیقه مطالعه در تختخواب، پیش از خاموش کردن چراغها بود. می دانستم که قطعاً اعضای خانه، تمام نقشه های مرا نابود خواهند کرد! ما نمی توانیم بدون تسلیم زندگی خود، بخش از کار حیاتبخش مسیح باشیم. به همین دلیل است که عیسی گفت: "هر که نزد من آید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادر و خواهر، و حتی از جان خود نفرت ندارد، شاگرد من نتواند بود. و هر که صلیب خود را بر دوش نکشد و از پی من نیاید، شاگرد من نتواند بود." (لوقا ۱۴ : ۲۶ - ۲۷) مسیح ما را به سوی روابط نفرت انگیز فرا نمی خواند. چنانکه آیه ۲۷ به طور مشخص بیان می کند، دعوت ما این است که هر روزه در برنامه های خودخواهانه خود بمیریم تا بتوانیم بخش از برنامه های خدا باشیم. در غیر این صورت، مانع از کار خداوند می شویم، به جای اینکه کمکی برای کار او باشیم.

تا چه اندازه، افراد حاضر در زندگیتان، منبع کلافگی شخصی شما هستند؟ تا چه اندازه تسلیم استرس می شوید و کارهایی را انجام می دهید که مسیح را جلال نمی دهد یا شخصیت او را مجسم نمی سازد؟ تا چه اندازه، مردم را به عنوان موانع برای خدمت می بینید، به جای اینکه آنها را موضوع خدمت خود بدانید؟ شما تسلیم چه کسی شده اید؟ ما توسط مسیح محبت شده و فراخوانده شده ایم تا این محبت فداکارانه را در جاییکه او ما را قرار می دهد، مجسم سازیم. آیا مردم این محبت را در شما احساس می کنند؟

روابط نجات بخش

وقتی که ما خواندگی خود را برای تجسم محبت مسیح فراموش می کنیم، به این معناست که روابط مان را از آن خود می دانیم. به زودی این روابط تحت کنترل لذتها، آسایش و راحتی ما قرار می گیرند. ما از دست افرادی که مانع از این چیزها می شوند، کلافه می شویم، و بیشترین خشم ما به خاطر این است که دزد روابط هستیم. مردم متعلق به ما نیستند؛ آنها به خدا تعلق دارند! اساساً روابط برای رضایت ما نیست بلکه، برعکس، روابط میان گناهکاران، آشفته، دشوار، طاقت فرسا و نیازمند به افراد بسیار می باشد، اما با این وجود، این روابط به گونه ای طراحی شده اند که با پرستش خدا و تغییر قلب ما، جلال خدا و خیریت ما را به همراه داشته باشند. خدمت شخص مؤثر،



زمانی آغاز می شود که ما اعتراف می کنیم که روابط متعلق به خدا را از آن خود کرده ایم و آنها را برای اهداف خودخواهانه خود به کار برده ایم.

وقتی که ما اعتراف و توبه می کنیم، آماده پرسیدن این سؤال می شویم که روابط ما، در کار مسیح چه نقشی را اجرا می کنند. اگر روابط را که خدا به ما می دهد، صرفاً برای خوشحال کردن ما جنبه تشریفاتی ندارد، پس نقشه خدا برای این روابط چیست؟ این مسأله ما را به سوی عملکرد محبت در خدمت شخص سوق می دهد. رابطه خدا با ما، پرمحبت و نجات بخش است و او می خواهد که روابط ما این خصوصیات را منعکس کنند. این حداقل سه مفهوم را دربردارد:

1. هدفِ او از این روابط، چیزی فراتر از خوشحالی شخصی ما می باشد.
2. او می خواهد که روابط ما، زمینه ای برای ایجاد تغییری باشد که در ما و از طریق ما انجام می دهد.
3. ما باید روابط را برقرار کنیم که این کار تغییر را پیش ببرد.

ما می توانیم با توجه به روش عملکرد مسیح در زندگیمان، این مسأله را درک کنیم. کتاب مقدس از سه کلمه برای توصیف این کار استفاده می کند: عادل شمردگی، فرزندخواندگی و تقدیس. (به تصویر ۱۰۷ نگاه کنید)

عادل شمردگی و فرزندخواندگی توضیح می دهد که ما چگونه وارد رابطه با خدا می شویم. درعادل شمردگی با ایمان، خدا بر پایه زندگی کامل، مرگ و رستخیز مسیح، ما را عادل می خواند. در عادل شمردگی، عدالت مسیح به صورت قانونی به حساب ما گذاشته می شود. عادل شمردگی، گناهی را که مرا از خدا جدا می کند، برداشته و عدالت مسیح را به من می دهد، مرا برای خدا قابل پذیرش می سازد و این توانایی را می بخشد که با او رابطه داشته باشم.

فرزندخواندگی نیز شامل رابطه من با خدا می باشد. خدا نه فقط مرا عادل می شمارد، بلکه به فرزندخواندگی نیز می پذیرد؛ او با تمام حق و حقوق و امتیازات یک فرزند، مرا وارد خانواده خود می کند. عادل شمردگی و فرزندخواندگی، رابطه تمام و کمال با خدا را به من می دهد.



آیا در نتیجه عادل شمردگی و فرزندخواندگی، من مشکلی نخواهم داشت؟ این سؤال دشواری است. اگر شما در مورد جایگاه و رابطه من با خدا صحبت می کنید، پاسخ آن مثبت است. لازم نیست که چیزی به کار عیسی افزوده شود. لازم نیست که من کار دیگری انجام دهم تا پذیرش خدا را قطعی کنم. این عطیه فیض اوست.

اما اگر در مورد وضعیت من به عنوان یک انسان صحبت می کنید، پاسخ منفی است. من هنوز، هر روزه با گناه در کشمکش هستم، و هنوز لازم است که تغییر اساسی در من اتفاق بیفتد تا بتوانم نقشه خدا را انجام دهم و همان کسی باشم که او می خواهد. برخلاف عادل شمردگی و فرزندخواندگی، که یک رویداد می باشد، تبدیل شخص یک فرایند می باشد، فرایندی که تقدیس نامیده می شود. تقدیس، فرایندی است که خدا توسط آن، مرا قانوناً به شخص تبدیل می کند که در عادل شمردگی اعلام کرده، مقدس.

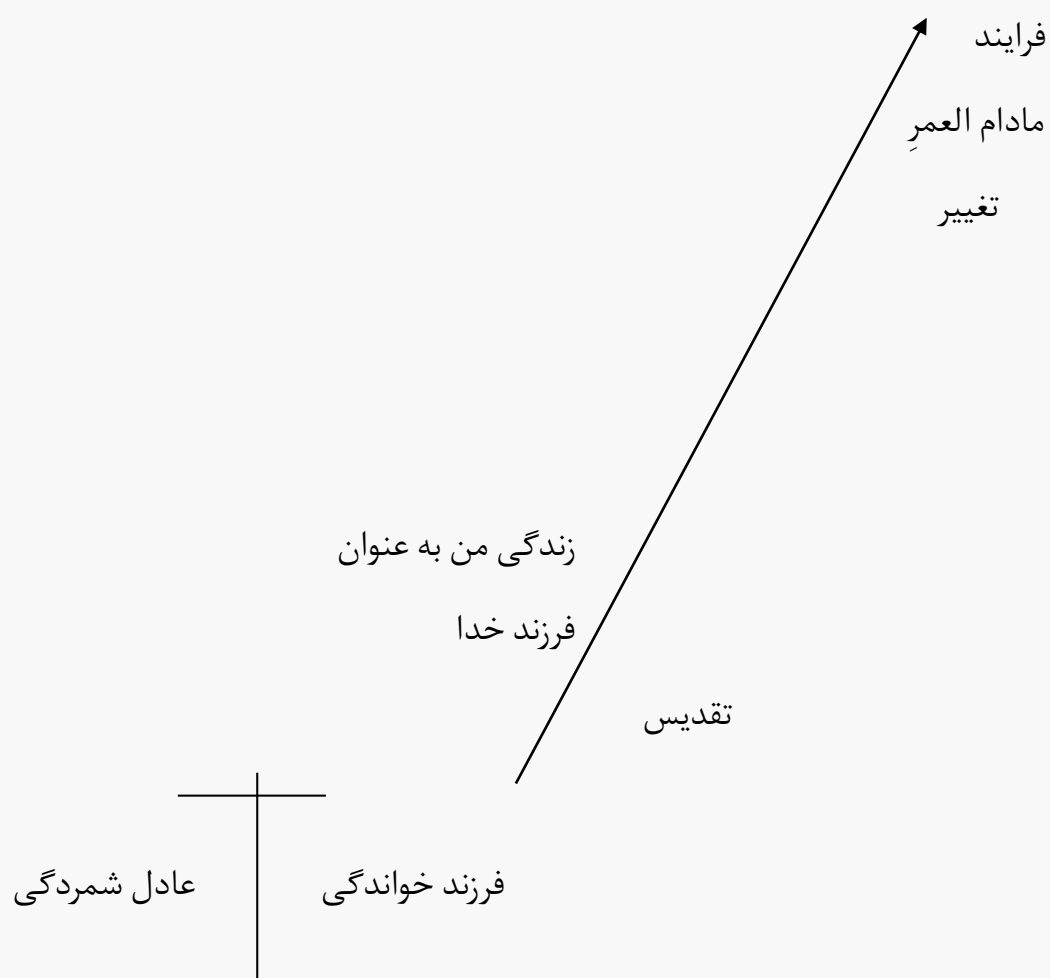
این چارچوب، خدمتی را که خدا به هر یک از ما داده، منور می کند. خدا به خاطر اینکه من مشکلی ندارم، مرا عادل نمی شمارد و فرزندخوانده نمی کند، بلکه دقیقاً به خاطر اینکه من مشکل دارم، این کار را انجام می دهد. او می داند که تغییر پایدار فقط زمانی در من اتفاق می افتد که یک رابطه شخصی با او داشته باشم. خدا با محبت با شکوه خود، این رابطه را به یک واقعیت تبدیل می کند. فقط افرادی که از طریق عادل شمردگی و فرزندخواندگی با خدا رابطه دارند، وارد فرایند تغییر اساسی و پیشرونده تقدیس می شوند. بدون رابطه، هیچ تغییر شخصی وجود ندارد. رابطه ما با خدا، ابتدای نجات ماست، نه پایان آن؛ یک ضرورت، نه یک چیز لوکس و تجملاتی.

ما نیز به عنوان سفیران مسیح باید با محبت، فیض و اعتماد با دیگران رابطه برقرار کنیم. این یک دیدگاه عهدی نسبت به تغییر است که قبلاً به آن پرداختیم. مانند رابطه ای که خدا از طریق مسیح با ما برقرار کرد، روابط که ما برقرار می کنیم نیز برای کار پیوسته تغییر، زمینه ای را فراهم می کند.



تصویر ۱.۷

پایه های ارتباطی برای خدمت: نجات به عنوان الگوی ما



یک راه ورود به رابطه با خدا

زندگی من جدا از خدا



وقتیکه ما کار خدا را به عنوان الگویی برای کار خود در برابر او می بینیم، سه قاعدهٔ عملی ظاهر می شود:

1. فعالیت نجات بخش خدا، همیشه در روابط ما اتفاق می افتد.
 2. قدم اول خدا برای تغییر ما این است که ما را به سوی رابطه با خود بکشانند.
 3. روابط ما برای کاری که خدا در ما و در دیگران انجام می دهد، ضروری می باشد.
- به همین دلیل روابط ما، به خودمان تعلّق ندارند؛ بلکه به خداوند تعلّق دارد و مقدّس می باشند. خدا از آنها استفاده می کند تا قوم برای خود مهیا کند. این روابط روزانه، برای نقشهٔ تبدیل شخص که پیش از آغاز دنیا مقدّر شده، ضروری می باشد. خدا هر روزه فرصتهایی را به ما می دهد تا به افرادی که مشکل دارند، عصبانی، دلسرد، شکست خورده، سردرگم و نابینا هستند، خدمت کنیم. او به این شکل عمل می کند و هر یک از فرزندان خود را فرا می خواند تا بخش از این نقشه باشند.
- باید چنین دیدگاه نسبت به روابط، شیوهٔ ما را برای واکنش نسبت به یکدیگر تبدیل کند. یک مشاجرهٔ شدید به خاطر یأس و ناامیدی در ازدواج، چیزی فراتر از عدم صداقت میان یک زن و شوهر می باشد. خدا مشغول کار است، قلب هر دو نفر را نشان می دهد. او از روابط برای تبدیل هر دوی آنها استفاده می کند. اگر این زوج، این موضوع را به یاد بیاورند، واکنش آنها به شکل برجسته، متفاوت از واکنش طبیعی شان خواهد بود. اما اگر تنها هدف آنها، شادی شخصی خودشان می باشد، هر یک از طرفین خواهند گفت: "من می خواهم که همسرم ناراحتی مرا ببیند و برای خوشحال کردن من تلاش بیشتری بکند." اگر هر دو طرف، چنین هدف را داشته باشند، این مکالمه، چیزی بیش از یک جنگ خودمحور برای شادی شخصی نخواهد بود. شاید آنها ادعا کنند که یکدیگر را دوست دارند، اما تنها اشتیاق قلبی آنها این است که خواستهٔ خود را از طرف مقابل دریافت کنند.

اگر این مکالمه میان دو نفری اتفاق بیفتد که می خواهند در کار تبدیل خدا سهمی داشته باشند (تقدیس)، مسائل به شکل مهیجی تغییر خواهد کرد. این تغییر در رفتارشان آغاز می شود. وقتیکه فقط با دیدگاه افقی در مورد یکدیگر فکر می کنند، دلسرد، ناامید و عیب جو می شوند. به



هرحال، هر کاری که به فکرشان می رسید، انجام داده اند تا طرف مقابل را تغییر دهند، اما فایده ای نداشته است. اما وقتی متوجه می شوند که خدا با هدف نجات بخش خود حضور دارد، دلایل زیاد برای امیدوار شدن دارند. بله، آنها نمی توانند کاری انجام بدهند، اما نجات دهنده با تمام قدرت و جلالش عمل می کند. او در حال تغییر آنهاست و به این کار ادامه خواهد داد. ما دلایل زیادی داریم تا یقین بدانیم که او در حال انجام کار نیکو در مشکلات مربوط به ازدواج می باشد.

همچنین در نظر گرفتن این موضوع از دیدگاه نجات بخش، وضع و حالشان را تغییر خواهد داد. در الگوی افقی، آنها با برنامه های رقابتی، همچون دشمن در جهت مخالف یکدیگر می ایستند. آنها می جنگند تا مطمئن شوند که اراده خودشان غالب خواهد شد. از نقطه نظر نجات بخش، زن و شوهر در یک طرف می ایستند. نهایتاً، آنها می خواهند که اراده خدا در ازدواج شان انجام شود. آنها از جانب دشمن (یکدیگر) تهدید نمی شوند؛ بلکه برعکس، آنها می دانند که اعضای یک خانواده هستند. پدرشان، بهترینها را برای آنها در نظر دارد. او یک نفر را فراموش نمی کند تا دیگری را با محبت تبدیل کند. بنابراین آنها نباید با یکدیگر رقابت کنند و برنده شوند. بلکه می توانند با ملائمت و آرامش، در رابطه خود صادق باشند، چون برنامه خود را برای دریافت برنامه خداوند، کنار گذاشته اند.

آیا این غیرواقعی به نظر می رسد؟ آیا ما آنقدر از اهداف که خدا برای روابط مان دارد، دور شده ایم که نمی توانیم این کار را انجام دهیم؟ وقتی شما مطالب عهدجدید را در مورد روابط مطالعه می کنید، این الگو ظاهر می شود. به عنوان نمونه: هدف خدا برای عملکرد شما به عنوان والدین چیست؟ این چیزی فراتر از اتاقهای تمیز، رفتار خوب، لباس مناسب، کالج درست، شغل خوب و ازدواج خوب می باشد. در همه اینها خدا از والدین می خواهد که برای مسأله عمیقتر و پایدارتر تلاش کنند. پولس در افسسیان ۶، آنها را به تصویر می کشاند و از والدین می خواهد که بچه های خود را در "تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنند". این امر، اساساً برنامه کار والدین را تغییر می دهد. تمرکز افقی کنار می رود. خواندگی ما این است که بخش از کار خدا برای تبدیل قلبها باشیم، کمک کنیم که یک بچه از یک گناهکار خودبین به شخص تبدیل شود که بیش از هر چیز خدا را دوست داشته باشد. الگوی پولس برای والدین، به طور واضح یک الگوی نجات بخش می باشد، اما وقتیکه والدین



فراموش می کنند که لحظات دشوار، همان لحظات نجات بخش می باشند، آنها به مانع برای کار خداوند تبدیل می شوند.

این الگو را به یک زمینه مشاوره رسمی تر ببرید. یک نفر می خواهد که در مورد شرایط پیچیده ای با شما صحبت کند. شما می بینید که او بسیار دلسرد، تقریباً فلج شده است. شما باید چه هدف را داشته باشید؟ خیلی عالیست که حکمت را ارائه بدهید که سردرگمی را از بین برده و شرایط را قابل تحمل سازد. این فیض است که به او درک، فهم، تسلی و امید می بخشد. خوب است که در وقت مناسب به عنوان حامی او عمل کنید. اما یک تمرکز عمیقتری باید در این مشاوره باشد.

خدا به کار تبدیل در قلب و زندگی این شخص ادامه می دهد. او این شخص را به آخر خط رسانیده، ثمره انتخابها و رفتارش را نشان می دهد. قلب او را آشکار می کند. هدف خدا این است که او را شبیه پسرش کند، یک قدم از اسارت در خلقت آزادتر شده و یک قدم به آزادی پرستش خالق نزدیکتر شود. هدف خدا این است که پیوسته بر افکار و نیات او فرمانروایی کند؛ به طور فزاینده، هویت او به جای ریشه انداختن در خاک بی حاصل موفقیت شخص یا پذیرش دیگران، در خدا ریشه بیندازد. بزدلی و بدگمانی، جای خود را به شجاعت و امیدی بدهد که در حضور قدرت، محبت و فیض خدا ریشه انداخته است. هدف خدا عمیقتر از تغییر عاطفی و وابستگی به شرایط می باشد. این چیزی کمتر از تبدیل شخص نیست.

یک رابطه نجات بخش به چه صورت می باشد؟

چه کارهای عملی می تواند به زن و شوهری که با هم در جنگ و جدال هستند، کمک کند تا به صورت نجات بخش عمل کنند؟ چگونه یک مشاور، رابطه برقرار می کند تا در این زن که دچار کشمکش و دلسردی شده، کار خدا را پیش ببرد؟ چگونه والدین چنین روابط را با فرزندان خود ایجاد می کنند؟ چگونه کشیشان، این روابط را در خدمت خود ایجاد می کنند؟ روابط که تغییر شخصی ایجاد می کنند، به چه شکل می باشند؟ وقتی که کتاب مقدس، ما را فرا می خواند تا دیگران را به طریقی محبت کنیم که کار خدا را برای تغییر قلب پیش ببریم، چهار چیز را به طور برجسته



مطرح می کند. هر یک از جنبه های محبت، روابط را گسترش می دهند که اهداف خدا را در مرکز توجه قرار می دهند. (به تصویر ۲.۷ نگاهی بیندازید)

1. وارد دنیای آن شخص شوید.
2. محبت مسیح را مجسم سازید.
3. با افرادی که در رنج و عذاب هستند، همدردی کنید.
4. با در نظر داشتن یک برنامه کاری، آنها را بپذیرید.

تصویر ۲.۷

چهار عنصر برای برقراری رابطه در خدمت محبت آمیز

رابطه در خدمت محبت آمیز

-
1. وارد شوید به دنیای شخص
 2. مجسم سازید محبت مسیح را
 3. همدردی کنید با افرادی که در رنج و عذاب هستند
 4. بپذیرید با در نظر داشتن یک برنامه کاری

ما در این بخش و در بخش بعدی، به این چهار عنصر محبت در رابطه نجات بخش می پردازیم.



عنصر محبت ۱:

واردِ دنیای آن شخص شوید

هیچ بی نیاز در این دنیا وجود ندارد. مشکل ما این است که فرصت هایی را که خدا سرِ راهمان قرار می دهد، از دست می دهیم. چگونه می توانیم به شکل مؤثری آنها را پیگیری کنیم؟ با شناسایی دروازه ورودی، که خدا به ما می دهد، آغاز می کنیم، وسیله ورود از یک رابطه اتفاقی به یک رابطه ای که زندگی را تغییر می دهد. شما چگونه می توانید آنها را تشخیص بدهید؟

درک اینکه چه چیزی دروازه ورود نیست، به ما کمک می کند. اول، دروازه ورود، مشکل نیست که آن شخص می خواهد در موردش صحبت کند. ما می توانیم بر روی مشکل تمرکز کنیم و در این بین، آن شخص را فراموش کنیم. قطعاً، خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، شامل حل مشکل می شود، اما باید بر شخص تمرکز کنیم. قطعاً، کار خدا برای ایجاد تغییر، شامل تغییراتی در شرایط و روابط می باشد، اما هدف اصلی آن، تبدیل اساسی و شخص می باشد.

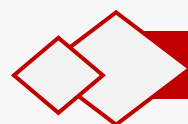
دوم، دروازه ورود، یک شرایط یا موقعیت خاص در زندگی شخص نیست. در پس این چیزها، کشمکشهای عمیق قلبی قرار دارد که مورد توجه خداست. همچنین دروازه ورود یک شخص دیگر یا مشکل در رابطه نیست. ما در خدمت خود باید با تمایل به تمرکز کامل بر مشکل، مقابله کنیم. وقتی با تمرکز بر روی مشکل، به مردم گوش می کنیم، مانند کسی می شویم که در میدان تمرین تیراندازی قرار گرفته است. ما به دنبال مشکلات خواهیم بود، آنها مثل اردکهای پلاستیکی می باشند که بر روی آب شناورند و وقتی که این مشکلات را می شنویم، هدفمان این است که به آنها تیراندازی کنیم. ما به کلمات مربوط به مشکل گوش می کنیم (زنا، شک، ترس، شهوت، دزدی، طمع، حسادت، جنگ و جدال) و بعد تیر اندازی می کنیم تا زمانی که همه مطالب مربوط به این موضوع را از دیدگاه کتاب مقدس بیان کنیم. این کار، نه تنها به روش خدا برای بکارگیری کلامش بی حرمتی می کند، بلکه کشمکشهای قلبی شخص را که مشکل دارد، به طور کامل نادیده می گیرد.



به همین دلیل بسیار مهم است که فرصت هایی را که خدا به عنوان دروازه ورود به ما می دهد، شناسایی کنیم. یک دروازه ورودی، تجربه خاص شخص در رابطه با شرایط، مشکل یا روابط می باشد. برای شناسایی دروازه ورودی، شما نمی پرسید: "چه مشکلاتی در زندگی این شخص وجود دارد؟" بلکه می پرسید: "در این شرایط، این شخص با چه چیزهایی در کشمکش می باشد؟" یا "این شخص در حال حاضر، به چه چیزی محکم چسبیده است؟" دروازه ورودی چیزی نیست که به نظر شما این شخص با آن در کشمکش می باشد؛ بلکه آن کشمکشی است که شخص اعتراف می کند. مردم به شما می گویند که چه کشمکشی دارند، و کشمکش آنها، نقطه مشترک و فرصت را برای خدمت عمیقتر شما فراهم می کند.

آیا هنوز از نظر شما، استراتژی دروازه ورود، مبهم می باشد؟ این یک نمونه است. تصور کنید که خانم از کلیسای تان با شما تماس می گیرد. او پانزده سال است که ازدواج کرده و سه بچه دارد. یک روز صبح بیدار می شود و متوجه می شود که شوهرش رفته است. روی تخت غلت می زند تا چراغ خواب را روشن کند و متوجه می شود که یادداشتی در کنار چراغ خواب می باشد. در این یادداشت، شوهرش اعلام کرده که این ازدواج را ترک کرده است. او عاشق شخص دیگری شده، لباسهایش را برداشته، حساب بانکیش را خالی کرده و یک وکیل گرفته است. بلافاصله بعد از خواندن این یادداشت، دوست تان با شما تماس می گیرد. از خودتان پرسید: در آن لحظه این زن به چه چیزی محکم چسبیده است؟ در آن زمان، چه کشمکشی دارد؟ در قلبش چه احساس می کند؟ چه چیزی قدرت دارد تا او را فلج کند و امیدش را بدزدد؟

پاسخ واضح، ترس است. او مورد هجوم سؤالات وحشتناک قرار گرفته است: "چه اتفاق برای خانه ام می افتد؟ من چگونه نیازهایمان را فراهم خواهم کرد؟ آیا او بچه ها را می خواهد؟ خانواده ام چه فکر می کنند؟ به بچه ها چه بگویم؟ در حساب بانکی مان چقدر پول مانده است؟ شوهرم با چه کسی صحبت کرده و چه چیزهایی گفته است؟ من چگونه می توانم با مردم رو در رو شوم؟ این زن دیگر، چه چیزهایی دارد که من ندارم؟" شاید ترسناکترین سؤال این باشد: "چرا خدا اجازه داد که چنین چیزی برای من اتفاق بیفتد؟" در این لحظه، ترس، مهمترین مشکل قلب می باشد. در اینجا است که جنگ ایجاد می شود و خدمت شما آغاز می شود. تکرار تمام مطالبی که کتاب مقدس



در مورد ازدواج و طلاق می گوید، به این زن کمکی نخواهد کرد. اگر این تنها کاری باشد که انجام می دهید، به احتمال زیاد فرصت بعدی را برای کمک به او از دست خواهید داد.

از طرف دیگر، کمک به او برای مواجهه با ترسهایش، فرصت فوق العاده ای را به شما می دهد تا محبت خود را نشان داده و رابطه ای برای خدمت برقرار کنید. وقتی که ما به مشکلات واقعی مردم می پردازیم، آنها می گویند که این شخص به من گوش داد. این شخص مرا درک می کند. من اینگونه کمکها را بیشتر می خواهم. این قدرتِ رابطهٔ محبت آمیز می باشد. بنابراین، دروازهٔ ورود، مشکل بیرونی شخص نیست، بلکه تجربهٔ خاص او، با آن مشکل می باشد (ترس، خشم، احساس گناه، نگرانی، ناامیدی، تنهایی، حسادت، دلسردی، حس انتقامجویی و غیره).

دروازه های ورود را شناسایی کنید

شما چگونه می توانید دروازه های ورودی را که خدا سرِ راهتان قرار می دهد، شناسایی کنید؟ به صورت هدفمند گوش کنید. تمرکز خود را بر روی شخص بگذارید که در این مشکلات می باشد. وقتی که او داستانش را تعریف می کند، ترکیب آشفته ای از زمان حال، گذشته، احساسات و تفسیرهای شخصی را خواهید دید. خود را به گونه ای تربیت کنید که به چهار چیز گوش کنید، چیزهایی که به شما نشان می دهد که این شخص با چه مسائل در کشمکش می باشد.

1. به کلمات عاطفی و احساسی گوش کنید. ("من عصبانی هستم." "من ترسیده ام." "من نمی توانم اشکم را متوقف کنم.")

2. به کلمات تفسیری گوش کنید. ("نباید چنین اتفاقی می افتاد." "به نظرم، چیزی را دریافت می کنم که لایقش هستم." "نمی دانم که چه ارزش دارد که باید صبحها از خواب بیدار شوم.")

3. به حرفهایی که شخص به خودش می گوید، گوش کنید. ("من یک شکست خورده هستم." "همیشه این اتفاق برای من می افتد." "من چیزهای لازم برای مواجهه با این مسأله را ندارم.")



4. به حرفهایی که دربارهٔ خدا می گوید، گوش کنید. ("فکر کردم که کاری را انجام می دهم که خدا می خواست." "او دعاهای مرا نمی شنود." "خدا چطور اجازه داد که این اتفاق برای من بیفتد؟")

به یاد داشته باشید که تمرکز شما باید بر روی شخص و کشمکش کنونی او باشد. درحالیکه به چهار مورد بالا گوش می دهید، به دنبال موضوع باشید که نمایان می شود (خشم، ترس، احساس گناه، ناامیدی). سپس به آن موضوع بچسبید، در این چالش با او ملاقات کنید و خداوند پُرمحبت را که قادر به دیدنش نیست، مجسم سازید. ما می دانیم که خدا از این شخص ناامید نشده، به خانه نرفته یا مشغول رسیدگی به دیگران نشده است. اما ابرهای تیرهٔ شرایط و موقعیت، می تواند یک نفر را نسبت به حضور خدایی که حاضر و فعال است، نابینا کند. وقتی که این شخص با شرایط خارج از کنترل مواجه می شود، خدا تنها منبع امیدش می باشد. وقتی که تحت حملهٔ سؤالات قرار می گیرد (سؤالات بسیاری که هیچ کس نمی تواند به آنها پاسخ بدهد)، نیاز واقعی او، آرامش می باشد که فقط در خداوند یافت می شود که "در سختی ها فوراً یافت می شود"، کسیکه هرگز او را رها یا ترک نمی کند. در این لحظات اولیهٔ خدمت، من فرصت فوق العاده ای دارم تا خدا را به این شخص که نمی تواند او را ببیند، نشان بدهم. خدا اینجاست! او درک می کند! او می تواند کمک کند! او می خواهد کار خوبی انجام بدهد!

آیا شما تا بحال با یک تجربهٔ کلافه کننده مواجه شده اید که می خواستید آنرا با یک نفر مطرح کنید؟ شاید قرار مهم داشتید که به خاطر گیر کردن در ترافیک، آنرا از دست دادید. چه احساس می کردید اگر آنرا به دوست تان می گفتید و او به شما این حقیقت را می گفت که راه اشتباهی را انتخاب کرده اید و سالها پیش او یاد گرفته که مسیر مناسبتری وجود دارد که می توانستید از آن مسیر بروید، چه احساس می کردید اگر او داستان شما را قطع می کرد تا داستان خودش را تعریف کند، داستان که هیچ ارتباط با مشکل شما ندارد؟

دوست تان به داستان شما گوش نمی دهد. شاید پاسخ او به حقایق شما منطقی باشد، اما مفید نیست، چون ارتباط با تأثیر این شرایط بر قلب و زندگیتان ندارد. از نقطه نظر دوست تان، او ترافیک



را دید، اما شما را ندید. او ندید که شما با حالت عصبی به ساعت خود نگاه می کردید. او ندید که شما شدیداً سعی داشتید که یک تماس تلفنی برقرار کنید. او ندید که شما به فرمان ماشین می کوبید. او فقط ترافیک را دید و در پاسخ، فقط با ترافیک صحبت کرد، نه با شما. همه ما، به طریق های جزئی، با این کلافگیها مواجه شده ایم. اما تصور کنید که با چالش بزرگی مواجه شده اید و هیچ کس واقعاً به شما گوش نمی دهد؛ هیچ کس در مورد جنگ شما در این بحران صحبت نمی کند.

این روش خدا نیست. ما می توانیم محبت را ارائه بدهیم که شخصی و مشخص می باشد، نه محبت که بی هدف و پیش پا افتاده است. می توانیم از الگوی مشاور فوق العاده پیروی کنیم، شبان نیکویی که دقیقاً به سراغ گوسفند گمشده اش می رود، او را در آغوش می گیرد و به جای امنی می برد. پیروی از الگوی خداوند، به این معناست که چند مورد را به شخص که در مشکل می باشد، بگوییم:

اجازه بدهید که آن شخص بداند که شما به کشمکشهایش گوش می کنید. وقتی موضوع نمایان می شود، باید آنرا برای او تکرار کنید، بهتر است که با کلمات خودش تکرار کنید. به این ترتیب، شما می گویید: "خدا کسی را برایتان فرستاده که به حرفتان گوش می دهد، کسی که می داند با چه چیزهایی مواجه می شوید." اجازه بدهید که این شخص بداند که تمرکزتان بر روی شخص اوست، نه فقط بر روی مشکلات که با آنها مواجه می شود.

اجازه بدهید که این شخص بداند که خدا اینجا است و کشمکشهای او را درک می کند. با اشاره به مطالب الهیاتی، این کار را انجام ندهید. به عباراتی از کتاب مقدس مراجعه کنید که دقیقاً به مسائل اشاره می کند که این شخص به آنها چسبیده است. به این ترتیب، شما دو کار انجام می دهید. به او کمک می کنید که (۱) بداند که کتاب مقدس در مورد عمیقترین مشکلات انسان صحبت می کند (۲) ببیند که در تجربیات که در آن از غیاب خدا می ترسد، خدا به قدرتمندترین شکل با قوش ملاقات می کند.



به طور خاص، مزامیر در اینجا مفید می باشد. به نظر من مزامیر برای این در کتاب مقدس می باشد تا ما را در صداقت نگاه دارد. مزامیر به ما یادآوری می کنند که زندگی با ایمان، کار آسانی نیست. زندگی ایماندار، یک جنگ روزانه قلبی می باشد و جنگها به شکل مهیجی در مزامیر توصیف شده اند. بارها تکرار می کنم که مزامیر، چالشهای افراد را بیان می کنند که خدا سرِ راهم قرار می دهد. اما مزامیر، کارهای بیشتری نیز انجام می دهند. فقط کشمکشهای انسان را نشان نمی دهند، بلکه حضور خداوند را نیز نشان می دهند. بارها تکرار می کنم که آنها به ما یادآوری می کنند که ما امیدی داریم، نه به خاطر اینکه توانمند و حکیم هستیم، یا شرایط راحتی داریم، بلکه به خاطر اینکه خدا، پدر ماست.

اجازه بدهید که آن شخص بداند که در کنارش می ایستید. با مراجعه به نمونه دوستی که بعد از ترافیک به او مشاوره می دادید، کلمات آن دوست، این احساس را به شما می دهد که فقط باید متوجه اشتباه خود شوید و بدانید که بهای خطای خود را پرداخته اید. او معتقد بود که کارش را به درستی انجام داده و آن مسئله را رها کرد. مشکل اینجا است که او به شما مشاوره نداد، بلکه به آن مشکل مشاوره داد. او متوجه نشد که شما به خاطر ترافیک، چنین کشمکشی را داشتید. به نظرم او احساس می کرد که به راحتی می تواند شما را اصلاح کند، بدون اشاره به افکار و خواسته های قلبی شما. او فکر کرد که کار مفیدی انجام داده، اما اینطور نبود. او درست می گفت که شما راه اشتباه را انتخاب کرده اید، اما فراموش کرد که به این ترتیب قرار ملاقات خود را از دست دادید! عواقب این حقیقت، همچنان شما را آزار می دهد. ترس من از این است که تعداد زیادی از ما، توجهی را عرضه می کنیم که درمان نمی کند، چون از ابتدا، تمرکز چشمان ما بر روی مشکل می باشد و آن شخص و مشکلاتش را نادیده می گیریم.

یکی از رایج ترین چالش هایی که در بحرانها با آن مواجه می شویم، احساس تنهایی می باشد. به همین دلیل، بسیار دلسرد کننده است که مردم به سرعت پاسخ می دهند و می روند. مثل این است که آنها به سرعت زندگی شما را رها کرده و به زندگی خود بازگشته اند. به همین دلیل بسیار مهم است که از ابتدا، این وعده خدا، "من با شما خواهم بود" را مجسم سازیم. به این ترتیب، به یک دروغ الهیاتی اشاره می کنیم، دروغ که می گوید، خدا در مشکلات غایب است. ما به مردم، حضور



زنده و پرمحبت را می دهیم که خون و جسم واقعی را در حضور خداوند قرار می دهد. همچنین با انجام این کار، با دشمن می جنگیم، دشمنی که در گوش ایمانداران زمزمه می کند: "اکنون خدای تو کجاست؟" اجازه بدهید که این شخص بداند که نه تنها به او کمک می کنید که به مشکلاتش رسیدگی کند، بلکه مراقب او هستید و در کنارش هستید.

آغاز تغییر

وقتی می خواهید به این شکل به مردم خدمت کنید، قلب آنها به سه شکل واکنش نشان می دهد، که در روزهای آینده، صحنه را برای خدمت بیشتر آماده می کند و برای تغییر بیشتر.

1. **اعتماد افقی.** غالباً افرادی که گرفتار مشکلات هستند، به راحتی قلبشان را باز نمی کنند. آنها می ترسند که آسیب بیشتری ببینند و به سختی می توانند خود را به دست دیگران بسپارند. اما وقتی که من بتوانم با تجربه واقعی شخص در آن سختی ارتباط برقرار کنم، این فرصت را دارم که اعتماد ایجاد کنم. این شخص با خود می گوید که او واقعاً به من گوش داد. او درک می کند که من در چه شرایط هستم. می توانم به او اعتماد کنم. این تمایل به اعتماد، برای رابطه ای که کار خدا را پیش می برد، بسیار مهم است. درحالی که شما می خواهید به این شخص خدمت کنید، از او می خواهید که "چینی ظریف" زندگی خود را در دستان شما قرار دهد. از او می خواهید که درباره مهمترین و حسّاسترین مسائل زندگی اش با شما صحبت کند. او فقط زمانی این کار را انجام می دهد که به شما اعتماد کند. اکثر مکالمات شما، غیر شخصی و برای محافظت از خودتان می باشد. ما خیلی حرف می زنیم، اما این حرفها معنایی ندارد. ما خود را برای افرادی آشکار می کنیم که به آنها اعتماد داریم. اعتماد، برای رابطه ای که تغییردهنده قلب است، یک امر حیاتی می باشد.

2. **امید عمودی.** خدا، نه تنها با فیض خود، افرادی را که در کشمکش هستند، متعجب می کند، بلکه آنها را فرا می خواند تا کارهای دشوار و غیرمنتظره انجام دهند، کارهای که برخلاف غرایض طبیعی شان می باشد. خدا می گوید: "به من گوش کنید. به من اعتماد کنید. از من پیروی کنید." اگر آن شخص بخواهد که از خداوند پیروی کند، باید به چهره او



نگاه کند و امید را ببیند. اما غالباً، شخص که در سختی های زیادی می باشد، به خداوند نگاه می کند و هر چیزی می بیند، غیر از امید. بنابراین، در این لحظات اولیه، ما به این شخص کمک می کنیم که خداوند را ببیند و بداند که خدا چالش های مخفی او را درک می کند و در کنارش می باشد و کمک واقعی را ارائه می دهد. ما می خواهیم به این شخص کمک کنیم که به جای دوری از خداوند، به سمت او برود. می خواهیم به کسی کمک کنیم که خود را مخفی می کند، دوری می کند، انکار می کند، متهم می کند، شک می کند، فرار می کند، یا دیگر جستجو نمی کند، نه فقط از جستجو برای دریافت کمک، بلکه از جستجو برای خدا دست می کشد. این مسأله مهم است، چون تا زمانیکه یک مرجع جستجوگر نباشد، دریافت کننده مشاوره نیز نخواهد بود.

3. **تعهد نسبت به فرایند.** شخص به ندرت به سراغ تان می آید و می گوید: "می دانم که خدا می خواهد تغییر فوق العاده ای را در قلبم ایجاد کند. اما نمی دانم که آیا شما می خواهید که به من کمک کنید." شاید این شخص اصلاً به دنبال دریافت کمک نباشد، بلکه به دنبال مکان باشد تا خودش را خالی کرده و داستانش را بگوید. شاید به دنبال یک حامی یا کسی باشد که اعمال و تفسیرهای او را تأیید کند. حتی وقتیکه مردم، یک قرار ملاقات رسمی را برای صحبت با من تنظیم می کنند، همه آنها به دنبال دریافت کمک یا تغییر نیستند.

اما وقتیکه شما با چالش های شخص همدردی می کنید و امید خدا را در این سختی ها اعلام می کنید، او چیزهای بیشتری می خواهد. من همیشه به دانشجویان خود می گویم که در ابتدا اهداف کمی داشته باشند. نباید سعی کنند که در چند لحظه، دنیای مشکلات را برطرف کنند. کار اصلی آنها در اولین ملاقات با شخص این است که به او کمک کنند تا مشتاق ادامه صحبت باشد. شاید صحبت های اولیه چیزی غیر از خالی کردن خود نباشد، اما دومین ملاقات، نوع تعهد نسبت به فرایند خدا برای ایجاد تغییر ایجاد می کند. این هدف من است که شخص را تشویق کنم تا خودش را به خدا بسپارد.



سؤالات مربوط به دروازه ورود

شناسایی فرصت‌های مربوط به دروازه ورود، شامل این است که یاد بگیریم، سؤالات درست را بپرسیم. در اینجا تعداد از سؤالات مربوط به دروازه ورود بیان شده که می‌توانید از خانم که شوهرش او را ترک کرده، بپرسید. (به هر حال، بعید است که شما همه این سؤالات را بلافاصله بپرسید، مخصوصاً در اولین تماس تلفنی.)

- "وقتیکه این یادداشت را خواندی، چه چیزی به فکرت رسید؟"
- "الان بیشترین چالش تو چیست؟"
- "چه احساسی داری؟"
- "الان از چه چیزی می‌ترسی؟"
- "آیا عصبانی هستی؟ چالش اصلی تو چیست؟"
- "توصیف کن که الان خدا را چگونه می‌بینی. به نظر تو، خدا الان چه کار می‌کند؟"
- "آیا ناامید شده‌ای؟ آیا احساس می‌کنی که خدا از تو می‌خواهد که کارهای غیرممکن را انجام بدهی؟"
- "دوست داشتی چه سؤالاتی را از شوهرت می‌پرسیدی؟"
- "دوست داشتی چه سؤالاتی را از خدا می‌پرسیدی؟"
- "وقتیکه نمی‌توانی بخوابی، چه فکریایی تو را بیدار نگاه می‌دارند؟"
- "چه بخش از این شرایط، بیشتر از همه تو را اذیت می‌کند؟"
- "با چه افسوسها و پشیمانی‌هایی در کشمکش هستی؟"

درحالی‌که چنین سؤالاتی را می‌پرسید، به موضوعات گوش کنید که نشان‌دهنده جنگ درون این شخص می‌باشد. هدف این است که اعتماد افقی، امید عمودی و تعهد که به این فرایند ایجاد می‌شود، سکویی را برای کار تغییر خدا فراهم کند. اما این فقط روش اول برای محبت به این شخص می‌باشد. اجازه بدهید که اکنون به مورد دوم بپردازیم.



عنصر محبت ۲:

محبت مسیح را مجسم سازید

اگر یک نفر از شما بپرسد که خدا چگونه از ما برای تغییر مردم استفاده می کند، پاسخ شما چه خواهد بود؟ آیا فقط از طریق حرفهای ما می باشد؟ آیا فقط مردم را با حقیقت مواجه می کنیم و از آنها دعوت می کنیم که اطاعت کنند؟ آیا خدمت شخصی فقط یک نوع درمان از طریق مکالمه بر اساس کتاب مقدس می باشد؟ یا خدا به شکلهای دیگری از ما استفاده می کند تا مردم را تغییر دهد؟

به افرادی فکر کنید که خدا در زندگی شما به کار برد. آیا فقط کلمات شان به شما کمک کرد؟ شکی نیست که خدا در لحظات کلیدی از کلام آنها به شکل قدرتمندی استفاده کرد. شکی نیست که شما از توصیه، بینش، صداقت و مخالفت های آنها بهره بردید. اما خدا به چه شکل دیگری از این رابطه استفاده کرد تا در شما تغییری ایجاد کند؟ شاید اشتیاق آنها برای بخشیدن شما، بیش از هر مکالمه ای در این زمینه، ماهیت حقیقی بخشش را به شما یاد داد. شاید با مشاهده آنها در تحمل یک سختی بزرگ، چیزهایی در مورد منابع مسیح یاد گرفتید. شاید با مشاهده محبت آنها نسبت به کسی که تقریباً دوست داشتنی نبود، قدرت محبت بر اساس کتاب مقدس را درک کردید. شاید با برآورده شدن وعده های خدا در زندگیشان، آنها گواهی بر این مدرک بودند که وعده های خدا، حقیقی می باشد. شاید اشتیاق آنها برای ایستادگی طولانی مدت در کنار شما، به شما قدرت بخشید تا ادامه بدهید. اگر شما به این افراد فکر کنید، به سرعت متوجه خواهید شد که خدمت آنها، از چیزی بیش از کلام ساخته شده بود.

به عنوان سفیران مسیح، خدا فقط از کلام ما برای ایجاد تغییر در دیگران استفاده نمی کند؛ بلکه از هویت و اعمال ما نیز استفاده می کند. عیسی در طول خدمت خود بر روی زمین گفت: "اگر نمی توانید حرفهای مرا باور کنید، پس به کارهایی که انجام داده ام، نگاه کنید. همه اینها شواهدی هستند که به آن نیاز دارید." (تفسیری از عباراتی مانند یوحنا ۱۴ : ۱۱). ما به عنوان سفیران، نه تنها فراخوانده شده ایم که حقیقت را اعلام کنیم، بلکه فراخوانده شده ایم تا حقیقی و زنده باشیم،



با خون و جسم، آنرا نشان بدهیم. ما فقط سخنرانان خدا نیستیم؛ بلکه الگو و نمونه هستیم. فقط از جانب خدا سخن نمی‌گوییم؛ بلکه شاهدان او هستیم. زندگی ما، قدرت فیض او برای تبدیل قلبها را تصدیق می‌کند. در شیوه نشان دادن محبت خدا، محبتی که او به ما نشان داد، دیده می‌شود.

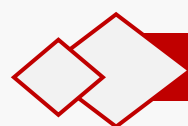
لباسهای مناسب برای کار

کولسیان ۳: ۱۲-۱۷ مفهوم مجسم کردن محبت مسیح در خدمت را نشان می‌دهد.

"پس همچون قوم برگزیده خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشان را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید. نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشید. چنانکه خداوند شما را ببخشد، شما نیز یکدیگر را ببخشید. و بر روی همه اینها محبت را در بر کنید که همه چیز را به هم می‌پیوندد و شما را کامل می‌گرداند.

صلح مسیح بر دل‌هایتان حکمفرما باشد، زیرا فراخوانده شده اید تا چون اعضای یک بدن در صلح و صفا به سر برید، و شکرگزار باشید. کلام مسیح به دولت‌مندی در شما ساکن شود؛ و با مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است، با کمال حکمت یکدیگر را پند و تعلیم دهید و با شکرگزاری و از صمیم دل برای خدا بسرایید. و هر آنچه کنید، چه در گفتار و چه در کردار، همه را به نام خداوند عیسی انجام دهید و به واسطه او خدای پدر را شکر گزاریید."

آیات ۱۵-۱۷ شامل یکی از مشخص‌ترین خواندگیهای عهدجدید برای خدمت شخص می‌باشد. در این عبارت برجسته، پولس ما را به سوی کارهایی فرامی‌خواند که به طور طبیعی فکر می‌کنیم که محدود به خدمت رسمی می‌باشد. ما فراخوانده شده ایم تا کتاب مقدس را به شکل عمیقی در زندگی خود وارد کنیم تا حکیم و شکرگزار باشیم و در نتیجه، همیشه آماده نصیحت کردن (رو در رو شدن با یکدیگر) و تعلیم دادن باشیم. پولس، ما را فرامی‌خواند تا در جایگاهی قرار بگیریم که بر اساس کتاب مقدس برای فرصت‌های انجام خدمت آماده باشیم، فرصت‌هایی که او برای ما فراهم می‌کند، درحالی‌که ما را از طریق خدمت دیگران تغییر می‌دهد. این عبارت، هدف این کتاب را خلاصه می‌کند. اما برای درک واقعی آن باید از آیه ۱۲ آغاز کنید.

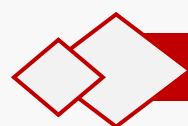


در اینجا پولس از استعاره لباس پوشیدن استفاده می کند چیزی که ما را می پوشاند، شناسایی می کند، عملکردمان را توصیف می کند. پولس به ما یادآوری می کند که آنچه "می پوشیم" (خصوصیات اخلاقی که می پوشیم) به اندازه کلام که می گوئیم، برای خدمت اهمیت دارد. فهرست ویژگیهای اخلاقی که پولس ارائه می دهد، خلاصه ای از خصوصیات اخلاق مسیح می باشد. پولس می گوید:

"اگر می خواهید در کار خدا در دیگران سهیم شوید، با لباس مناسب این کار بیاید!"

دیدگاه پولس نسبت به تغییر، شامل فرایند، در کنار محتویات می باشد، شامل رفتار در کنار پیغام. شامل تعلیم دادن با زندگی خود در کنار کلام خود. من درحالیکه شخصیت خداوند را مجسم می سازم، مردم را به اعتماد و اطاعت دعوت می کنم. در حقیقت، پولس می گوید: "اگر می خواهید یکدیگر را پند و تعلیم دهید، باید اول مسیح را بیوشید." خدا مردم را تغییر می دهد، نه فقط به خاطر اعلام حقیقت، بلکه به خاطر اینکه آن حقیقت با شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت، صبر و محبت بیان شده است. وقتی ما این کار را انجام می دهیم، گواه جسمانی حقیقت می شویم که عرضه می کنیم. ما فقط حقیقت را مجسم نمی کنیم، بلکه خود مسیح را نیز مجسم می کنیم.

آنها با توجه به تمام ظواهر جسمانی، یک زوج جوان دوست داشتنی بودند. این زن با من تماس گرفت و خواست که با هم ملاقات کنیم. وقتی که نشستیم، احساسات افراد حاضر در اتاق تغییر کرد. این زن قبل از دعا و اولین سؤال، گریه کرد. او هر چه بیشتر گریه می کرد، شوهرش بیشتر در صندلی خود پیچ و تاب می خورد و شرمنده و خشمگین می شد. این زن می خواست داستان را تعریف کند که شوهرش با چهره برافروخته بلند شد و گفت: "من نمی توانم تحمل کنم! نمی توانم در مورد زندگی خصوصی خود با یک عده روانشناس {من روانشناس نیستم} صحبت کنم، افرادی که هیچ سرنخ از موضوع ندارند و قطعاً مرا نمی شناسند!" با نگاه به زنش گفت: "اگر تو آنقدر احمق هستی که می خواهی خودت را در معرض این چیزها قرار بدهی، خوش باش، ولی من از اینجا می روم!" و او با عجله از اتاق خارج شد. من بلافاصله با صدای بلند برای خودمان دعا کردم و به این زن گفتم که می روم تا با او صحبت کنم. او را در پارکینگ پیدا کردم، آماده بود که سوار ماشینش شود. به من خیره شد و گفت: "می توانی مرا تنها بگذاری؟" به او گفتم که درک می کنم که عصبانی شدی و ترسیده بودی، و سخت است که مسائل خصوصی زندگی خود را با دیگران در میان بگذاری.



به او گفتم که می‌خواهم صبور باشم و هر کاری که می‌توانم برای کمک به او انجام دهم تا از این لحظات اولیه احساس ناراحتی گذر کند. چیزهای دیگری نیز به او گفتم و بعد گفتم که می‌خواهم برگردم و در کنار زنش باشم.

درحالی‌که از راهرو می‌گذشتم، متوجه شدم که پشت سرم می‌آید. او گفت: "من نمی‌توانم فرار کنم... نمی‌توانم" و در این لحظه، ما واقعاً صحبت کردیم. چند ماه بعد، آن روز اول را به یاد آوردیم و او به من گفت که حرفهای مرا در پارکینگ به یاد نمی‌آورد، اما وقتی که من به دنبالش رفتم، خدا از این مسأله برای نرم کردن قلبش استفاده کرد. نه به خاطر حرفی که زده بودم، بلکه به خاطر کاری که انجام داده بودم و خدا از آن استفاده کرد تا مردی را که در حال نابود کردن زندگیش بود، نجات دهد.

چهار دلیل اصلی برای مجسم کردن مسیح در روابط که خدا به ما می‌دهد، وجود دارد.

1. این برای محافظت از شماست. در خدمت شخصی، نهایتاً گناه کسی که به او کمک می‌کنید در رابطه تان آشکار خواهد شد. اگر به یک شخص عصبانی خدمت می‌کنید، زمانی فرامی‌رسد که این خشم نسبت به شما ابراز خواهد شد. اگر به کسی کمک می‌کند که نمی‌تواند اعتماد کند، زمانی فرامی‌رسد که او به شما بی‌اعتماد خواهد شد. شخص که سعی دارد دیگران را تحت نفوذ درآورد، در پی تحت نفوذ درآوردن شما خواهد بود. شخص افسرده به شما می‌گوید که هر کاری که پیشنهاد کردید، انجام داد ولی چیزی تغییر نکرد. شما نمی‌توانید در کنار یک گودال بایستید ولی گل و لای آن به سوی شما پرتاب نشود!

غلاطیان ۶ : ۱ می‌گوید: "ای برادران، اگر کسی به گناه گرفتار شود، شما که روحانی هستید او را با ملایمت به راه راست بازگردانید. درعین حال، به هوش باش که خود نیز در وسوسه نیفتی." در روابط مربوط به خدمت، نه تنها قلب شخص که به او کمک می‌کنم، آشکار می‌شود، بلکه قلب خودم نیز آشکار می‌شود. من می‌توانم عصبانی، مغرور، متکی به عدالت شخصی، جنگجو، خشن، ناشکیبا و بی‌گذشت باشم. با انجام این کارها، مانع از کار خداوند می‌شوم. من، خود به مسیح نیاز دارم که به دیگران ارائه می‌دهم. واقعیت تسلی بخش این است که او در هر دوی ما کار می‌کند!



ما باید از واکنش خود به افرادی که به آنها خدمت می‌کنیم، آگاه باشیم. آنها به ضدّ ما گناه می‌کنند، به همان شکل که به ضدّ دیگران گناه کردند. یکی از محبت‌آمیزترین کارهایی که می‌توانیم انجام بدهیم، این است که متعهد شویم که با فروتنی خود را بیازماییم: وقتی کسی نسبت به ما مرتکب گناه می‌شود، چه واکنش نشان می‌دهیم؟ آیا در مواجهه با گناهان او، قدرت فیض مسیح را نشان می‌دهیم؟ آیا مسیح را در برخورد با گناه مجسم می‌کنیم؟ گاهی اوقات، ما بر اساس خواندگی خود به عنوان سفیران مسیح زندگی کرده و گاهی اوقات شکست می‌خوریم. اگر انجیل را با اعتراف به گناه خود در زندگی به کار ببریم و از خدا طلب بخشش کنیم، حتی در آن هنگام نیز می‌توانیم به شکل مؤثری خدمت کنیم (اگر لازم باشد، از شخص مقابل طلب بخشش کنیم) و قوّت خدا را اعلام کنیم تا بتوانیم به کار خود ادامه بدهیم و با وفاداری به آن شخص خدمت کنیم.

2. یک نمونه زنده ارائه می‌دهد. ما نباید برای ارائه تعاریف خلاق خصوصیات اخلاقی که خدا از فرزندانش انتظار دارد، در کشمکش باشیم؛ بلکه ما فرصت برای ارائه الگویی از این خصوصیات داریم. اگر از نمونه مسیح پیروی می‌کنیم، با وجود اینکه موجودات سقوط کرده هستیم، شخص که از ما طلب کمک می‌کند، باید محبت، شفقت، ملایمت، بخشش، مدارا، مهربانی و فروتنی واقعی را در ما ببیند. به این ترتیب، خدمت شخص فقط مانند کلاس درس نیست؛ بلکه مانند آزمایشگاه نیز می‌باشد! زندگی فقط مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ بلکه زندگی می‌شود! خدا از ما می‌خواهد که کارهایی را انجام بدهیم و باید این چیزها در خادمین دیده شود درحالی‌که شخص به مسیح تکیه می‌کند.

3. شاهد کاری است که خداوند می‌تواند انجام بدهد. شاید اهداف که ما برای مردم تعیین می‌کنیم، غیرواقعی به نظر برسد. آنها نمی‌توانند تصور کنند که چگونه می‌توانند این کارها را در موقعیت کنونی خود انجام بدهند. شاید از شکست‌های خود آگاه باشند و شیوه جدید خدا را کاملاً غیرممکن بدانند. خدمت شخص، فرصت شیرینی را برای صحبت درباره این شک و ترس فراهم می‌کند، نه فقط با کلمات، بلکه با زندگی خود.

اگر من از الگوی مسیح پیروی کنم و به عنوان سفیر عمل کنم، گواهی می‌دهم که حرفهای خداوند حقیقت دارد. او همه چیزهای لازم را فراهم کرده تا کاری را که از ما می‌خواهد، انجام بدهیم. او در



سختیها با ماست. همه نیازهای ما را در زمان نیاز فراهم می کند. فیض او برای ضعفهای ما کافیست. او در وقت نیاز، به ما حکمت می بخشد. وقتی که من به یک شخص که دوست داشتنی نیست، محبت می کنم؛ وقتی که در مواجهه با مشاجرات خشنماک، با ملایمت برخورد می کنم؛ وقتی که در مواجهه با شکستها، صبور هستم؛ وقتی که با شخص نامهربان با مهربانی صحبت می کنم؛ وقتی که مرتکب گناه می شوم، بخشش می طلبم؛ نشان می دهم که زندگی بر اساس خواندگی خدا امکان پذیر می باشد. این کار امکان پذیر است، نه به خاطر اینکه ما حکیم و قوی هستیم، یا در شرایط راحتی قرار داریم، بلکه به خاطر اینکه او در قدرت جلال، نیکویی و فیض خود، با ماست.

4. مسیح را در مرکز نگاه می دارد. امید که به مردم می دهیم، بیش از یک سری تدابیر می باشد. امید ما مسیح است! تنها در او، گمشدگان، افراد سردرگم، عصبانی، آسیب دیده و دلسرد، آنچه را که باید باشند، می یابند و کاری را که خدا می خواهد، انجام می دهند. ما معلم مذهبی نیستیم. چیزی بیش از ابزارهایی در دستهای یک نجات دهنده قدرتمند نیستیم. همیشه امید و کمک که ارائه می دهیم، با تمرکز بر خداست. مهمترین ملاقاتی که در خدمت وجود دارد، ملاقات شخص با ما نیست، بلکه ملاقات او با مسیح است. کار ما این است که این ملاقات را تنظیم کنیم تا خدا به مردم کمک کند که به دنبال بخشش، تسلی، احیا و ترمیم، قوت و حکمت او باشند.

احمقانه است که بدون در نظر گرفتن بهای کار، خدمت شخصی را آغاز کنیم. یک سفیر، نه تنها پیغام پادشاه را می رساند، بلکه آنرا مجسم می سازد. او در جایگاه پادشاه می ایستد. همانطور که خدمت مسیح به گناهکاران، به معنای قربانی و رنج بود، پس برای ما نیز به همین شکل خواهد بود (البته در یک سطح متفاوت). به خاطر اینکه رنج و عذاب، اجتناب ناپذیر است، ما باید به واکنش خود نسبت به رنج و سختی توجه کنیم. آیا پادشاه را به خوبی نشان می دهیم؟ آیا می خواهیم که در خود بمیریم تا حیات را در دیگری ببینیم؟ آیا می خواهیم که به خاطر انجیل مورد بدرفتاری قرار بگیریم؟ آیا می خواهیم در کارهایی شرکت کنیم که به طور طبیعی از آنها اجتناب می کردیم، تا مسیح بتواند یک نفر را از طریق ما تغییر دهد؟ آیا می خواهیم که به خاطر یافتن خوشی خود در خدمت به مسیح، گل آلود شویم، حتی وقتی متوجه می شویم که کثیف شده ایم؟



باشد که مسیح به شما قوّت ببخشد تا مثل او محبت کنید و بخش از کار تبدیل او در زندگی دیگران باشید. باشد که این محبت نه تنها کلمات ما، بلکه زندگی ما را نیز هدایت کند. باشد که ما به عنوان الگو، شاهد و تجسّم نجات دهنده خود بایستیم!

◀ محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



برقراری ارتباط از طریق همدردی با رنجدیدگان

او عصای سفیدش را جمع کرد و من او را به سوی دفترم هدایت کردم. او نه تنها نابینا بود، بلکه یک پایش نیز فلج بود. من در طول دوران دانشکده مذهبی، در مدرسه نابینایان کار کردم و به نظرم فوق العاده بود که خدا این زن را سر راه من قرار داد. من با سبک زندگی و کشمکشهای یک شخص نابینا آشنا بودم، اما آمادگی شنیدن داستان این زن را نداشتم.

او تنها فرزند خانواده بود. مادرش پانزده سال تلاش کرده بود که باردار شود، اما بچه هایش سقط می شدند. نهایتاً در چهل سالگی، باردار شد و بچه اش سقط نشد. مادرش احساس می کرد که برکت یافته، مثل اینکه حیات جدیدی را یافته بود. او یک اسم زیبا انتخاب کرد، گریس {فیض} و با نگرانی منتظر شد. یک روز صبح زود، بعد از بیست ساعت زایمان پیچیده، گریس متولد شد. اما رویای مادرش برآورده نشد. گریس ناراحت، ناخوش، نیازمند بود. فقط لحظات اندکی وجود داشت که گریه نمی کرد. در تنفس و سیستم گوارشی خود مشکل داشت. به نظر می رسید که با همه بیماریهای مربوط به دوران کودکی قرارداد بسته است. در دوران نوزادی، هرگز در طول شب نمی خوابید. مادرش به ندرت می توانست او را از خانه بیرون ببرد.

مادر گریس فکر می کرد که قربانی یک سرنوشت بی رحمانه شده است. پس از سالها انتظار، بچه ای نصیبش شده بود که به سختی زندگی می کرد. به شکل فزاینده ای، این نیازها، گریه ها و کار دائمی، او را عصبانی می کرد. او متعجب بود که چرا اصلاً به می خواست. او به یاد می آورد که چقدر زندگی گذشته اش راحت و آسان بود. در ابتدا به شکل زیرکانه، خشمش به طرف گریس

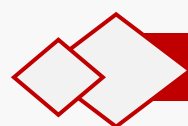


جاری شد: یک ضربه اینجا، یک سیلی کوچک آنجا. اما نهایتاً این کلافگی بیشتر شد و به یک خشم کامل تبدیل شد. وقتی که او به دختر کوچولوی خود نگاه می کرد، کسی را می دید که زندگیش را از او دزدیده است. گریس به صدای پای مادرش گوش می کرد تا بتواند زیر تخت یا در گُمد مخفی شود. سپس مادرش به دنبال او می گشت و این بیشتر عصبانیش می کرد. در یکی از این عصبانیت ها، پای گریس برای همیشه آسیب دید.

وقتی گریس هشت ساله شد، چشمهایش ضعیف شد و این در نتیجه ضربات مکرری بود که به سرش وارد شده بود. او دیگر نمی توانست ببیند و بخواند، اما می ترسید به کسی بگوید که چقدر چشمهایش ضعیف است. او فکر کرد که دیگران را گول می زند، اما اینطور نبود. درست بعد از تولد نه سالگی به مدرسه رفت، چون فکر می کرد که این یک روز عادی است. از او خواستند که کلاس را ترک کرده و به دفتر برود، جاییکه یک خانم نا شناس با چمدانی پُر از لبا سهای گریس ایستاده بود. او را بدون خدا حافظی با مادر و دوستانش به مدرسه مسکونی مخصوص نابینایان فرستادند، و تا فارغ التحصیلی از دبیرستان در آنجا ماند. گریس دیگر هرگز در خانه زندگی نکرد.

اکنون او در مقابل من نشسته بود، با اشکهایی که از روی عصبانیت جاری می شد، داستان را تعریف می کرد. گریس همچنان تنها بود. به خاطر خشمی که از روی ترس و داوری بود، هر رابطه ای را که تا به حال داشته، از بین برده بود. با اینحال عمیقاً معتقد بود که مردم نیز مثل مادرش، او را آزار می دهند. اشتیاق او برای صحبت کردن با من، به خاطر یأس حاصل از خشم بود. در طول مدتی که در مدرسه نابینایان بود، در یک کلاس مذهبی شرکت می کرد که در آنجا با یک معلم فوق العاده ملاقات کرده بود که انجیل را با گریس در میان گذاشته بود. او به سراغ من آمده بود چون می خواست با یک مسیحی صحبت کند؛ معتقد بود که این تنها راه برای شنیدن حقیقت بود. در عین حال، نمی خواست که کسی یک سری مسائل پیش پا افتاده کتاب مقدسی را تحویلش بدهد.

من با اشک به حرفهای او گوش دادم، وقتی حرف می زد، دعا می کردم، تقریباً می دانستم که باید خداوند را در زندگی این زن رنج دیده مجسم سازم.



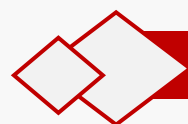
شما به گریس چه می گفتید؟ به نظر شما او نیاز دارد که چه چیزی را بشنود؟ کتاب مقدس به گریس این دنیا چه می گوید؟ می خواهید که گریس چگونه به گذشته، حال و آینده خود نگاه کند؟ شما چگونه با او رابطه برقرار می کردید، رابطه ای که در آن کار ملکوت خدا پیشرفت کند؟

در دنیایی که در آن رنج و عذاب وجود دارد

ما دوست نداریم که راجع به این موضوع فکر کنیم، اما در دنیایی زندگی می کنیم که در آن، رنج و عذاب وجود دارد. نباید در دنیایی سقوط کرده ای که پر از افراد گناهکار است، متعجب شویم. بلکه باید تعجب کنیم که چرا عذاب بیشتری نمی کشیم. رنج و عذابهای ما متفاوت است، از زخمهای موقتی حاصل از بیفکری یک نفر گرفته تا تجربه های وحشتناک بدرفتاری و تجاوز. همه ما گناهکاران رنج دیده هستیم. این چیزی است که با ملاقات کنندگان خود در میان می گذاریم. در نتیجه، این نقطه مشترک برای خدمت شخص می باشد.

اما ما غالباً به این شکل به مسأله نگاه نمی کنیم. وقتی که داستانهایی مانند داستان گریس را می شنویم، شوکه می شویم و با این امید زندگی می کنیم که چیزهای واقعاً بد برای ما اتفاق نخواهد افتاد. نکته مهمتر اینکه در همدردی با رنج دیدگان دچار مشکل می شویم. بسیاری از اوقات، خدمت خود را در حد مسائل پیش پا افتاده کتاب مقدس و وعده های دعا، تنزل می دهیم، دورتادور افرادی که درد عمیقی دارند، حصار وسیعی برای جلوگیری از خطر احتمالی می کشیم. قطعاً یک کارت برای آنها می فرستیم، به دیدارشان می رویم، یک دعا می کنیم، یک عبارتی را می خوانیم، اما احساس ناراحتی می کنیم و بی صبرانه می خواهیم که از آنجا دور شویم. اما به زودی، خودمان هم دچار رنج و عذاب می شویم. فقط میزان درد تجربه های ما متفاوت است. تعجیبی ندارد که کتاب مقدس چیزهای زیادی در رابطه با واقعیت رنج و عذاب شخص می گوید.

1. کتاب مقدس به وضوح اعلام می کند که خدا به طور مطلق بر همه چیز سلطنت می کند، حتی بر رنج و عذاب. اکثریت ما، به اشتباه فکر می کنیم که خدا با چیزهای بدی که در دنیایی ما اتفاق می افتد، کاری ندارد. اما کتاب مقدس ما را به مسیر کاملاً متفاوت هدایت می کند. کتاب مقدس، امید ما را بر ریشه این حقیقت می گذارد که خدا نویسنده رنج و



عذاب ما نیست، اما او در رنج و عذاب با ماست (خروج ۴ : ۱۱ ؛ اول سموئیل ۲ : ۲ - ۷ ؛ دانیال ۴ : ۳۴ - ۳۵ ؛ امثال ۱۶ : ۹ ؛ مزامیر ۶۰ : ۳ ؛ اشعیا ۴۵ : ۷ ؛ مراثی ارمیا ۳ : ۲۸ ؛ عاموس ۳ : ۶ ؛ اعمال ۴ : ۲۷ - ۲۸ ؛ افسسیان ۱ : ۱۱).

2. کتاب مقدس به وضوح می گوید که خدا نیکوست. اشتباه است که بگوییم یک خدای کاملاً نیکو، هرگز اجازه نمی دهد که یک نفر رنج بکشد، یا اگر خدا واقعاً شما را دوست داشت، اجازه نمی داد که این اتفاق برای شما بیفتد. کتاب مقدس اعلام می کند که یک خدای بسیار نیکو، در دردناکترین تجربیات ما حضور دارد. (مزامیر ۲۵ : ۷ - ۸ ؛ ۳۴ : ۸ - ۱۰ ؛ ۳۳ : ۵ ؛ ۱۰۰ : ۵ ؛ ۱۳۶ : ۱۴۵ ؛ ۴ - ۹).

3. کتاب مقدس به وضوح می گوید که خدا برای رنج و عذاب ما هدف دارد. کتاب مقدس رنج و عذاب را به عنوان مانع برای نجات ما نمی بیند، بلکه به عنوان ابزاری که خدا برای هدف نجات بخش خود در ما به کار می برد. (رومیان ۸ : ۱۷ ؛ دوم قرنتیان ۱ : ۳ - ۶ ؛ فیلیپیان ۲ : ۵ - ۹ ؛ یعقوب ۱ : ۲ - ۸ ؛ ۵ : ۱۰ - ۱۱ ؛ اول پطرس).

4. کتاب مقدس دلایل نهایی رنج و عذاب ما را توضیح می دهد.
- ما رنج می کشیم چون در یک دنیایی سقوط کرده زندگی می کنیم که گرفتار بیماری، بلایای طبیعی، حیوانات خطرناک، سیستمها و تشکیلات شکسته و غیره شده است.
 - ما به خاطر جسم خودمان رنج می کشیم. بیشتر رنجهای ما در دست خودمان است. انتخاب هایی را می کنیم که زندگیمان را دردناک و دشوار می کند.
 - به خاطر گناه دیگران به ضدّ ما، رنج می کشیم. از غرض ورزی زیرکانه گرفته تا حملات شخصی؛ همه ما از دست دیگران رنج می کشیم.
 - به خاطر شریر رنج می کشیم. واقعاً دشمن در دنیایی ما وجود دارد، یک حیلۀ گر و دروغگویی که جدا می کند، نابود می کند و می بلعد. او با وعده حیات، ما را وسوسه می کند، اما درواقع این چیزها حیات ما را نابود می کنند.
 - ما به خاطر هدف نیکوی خدا رنج می کشیم. خدا فرزندان خود را فرامی خواند تا برای جلال او و خیریت نجات بخش خود، رنج بکشند.



- کتاب مقدس به وضوح می گوید که سلطنت مطلق خدا بر رنج و عذاب، هرگز:
- به معنای این نیست که رنج و عذاب واقعی نیست (دوم قرن تیان ۱ : ۳ - ۹؛ ۴ : ۱ - ۱۶).

- شخص بدکار را معاف نمی کند (حقوق؛ اعمال ۲ : ۲۲ - ۲۴؛ ۳ : ۱۴ - ۲۳).
و قتی که ما وارد رنجهای دیگران می شویم، می خواهیم که واکنشمان بر اساس طرز فکر رحیمانه کتاب مقدس باشد.

رنج ، عذاب و خدمت شخصی

- این مسأله، ما را به سوی جنبه سوم محبت سوق می دهد که کار خدا را در زندگی شخص رشد می دهد. در اینجا نیز مسیح الگوی ماست.



عنصر محبت ۳:

با رنج و عذاب همدردی کنید

آیا تابحال وارد یک دوره سخت شده و کاملاً احساس تنهایی کرده اید؟ آیا تابحال احساس کرده اید که انگار دو شخص متفاوت هستید- کسیکه در خلوت رنج می کشد و کسیکه اطرافیانش به شکل دیگری او را می شناسند؟ آیا می خواستید که داستان خود را مطرح کنید، اما از نظر دیگران می ترسیدید؟ آیا تابحال می خواستید که زندگی کسی را با زندگی خود عوض کنید؟ آیا تابحال رنج و عذاب شما، اشتیاقاتان را برای پرستش شخصی، تعلیم کلام خدا، یا مشارکت با بدن مسیح کاهش داده است؟ آیا هرگز به خاطر مشکلات که باید با آنها مواجه می شدید، آرزو می کردید که مجبور نبودید صبح از خواب بیدار شوید؟ آیا تابحال سعی کرده اید که با کسی در مورد رنج و عذاب خود صحبت کنید و بعد جرأت خود را از دست داده اید؟ آیا تابحال با پیشنهادات فوری مردم، پیش فرضهای غلط و مسائل پیش پا افتاده کتاب مقدس، اشتیاق خود را از دست داده اید؟ آیا تابحال در میان واقعیتهای خشن زندگی، برای دریافت کمک فریاد برآورده اید (در سکوت یا با صدای بلند)؟

اگر شما زنده اید، حداقل به تعداد از این سؤالات پاسخ مثبت می دهید. شما رنج دیده ای هستید که توسط خدا فراخوانده شده اید تا به افراد دیگری که در درد هستند، خدمت کنید. رنج و عذاب، نه تنها یک نقطه مشترک برای روابط انسانی می باشد، بلکه یکی از مفیدترین اتاق کارهای خدا می باشد. ما به عنوان سفیران خدا، باید یاد بگیریم که چگونه با افرادی که در رنج و عذاب هستند، همدردی کنیم. ما با یادگیری از الگوی مشاور فوق العاده در عباراتی مانند عبرانیان ۲: ۱۰ - ۱۲، این کار را انجام می دهیم.

"به جا بود خدا که همه چیز برای او و به واسطه او وجود دارد، برای اینکه پسران بسیار را به جلال برساند، قهرمان نجات ایشان را از راه تحمل رنج، کامل گرداند. زیرا او که مقدس می سازد و آنان که مقدس می شوند، همه از یک تبارند. از همین رو، عیسی عار ندارد ایشان را برادر بخواند. چنانکه می گوید: "نام تو را به برادرانم اعلام خواهم کرد؛ و در میان جماعت، تو را خواهم ستود."



این عبارت می گوید که چگونه مسیح، "نویسنده نجات ما"، با ما همدردی می کند. این عبارت به ما می گوید که با مسیح در یک خانواده هستیم. این خانواده، چیزی بیش از خانواده انسانی می باشد. نویسنده عبرانیان به یک هویت مشترک بسیار خاص اشاره می کند. ما با مسیح در خانواده افرادی هستیم که رنج می کشند. نباید فراموش کنیم که به یک نجات دهنده رنج دیده خدمت می کنیم. ما از کسی که تجربه ما را درک نمی کند، کمک نمی طلبیم. عیسی، رحم و شفقت دارد و درک می کند. او می تواند به ما کمک کند، به خاطر اینکه او مانند ماست. او با مسائل مواجه شده که ما اکنون مواجه می شویم. او ما و تجربه های ما را می شناسد، چون ما در یک خانواده هستیم، خانواده ای که رنج کشیده است.

اما چیزهای بیشتری وجود دارد. این عبارت می گوید که مسیح عار ندارد که ما را "برادران" بخواند. عنوان برادر، جایگاه خاصی را در خانواده نشان می دهد، یک رابطه برابر میان خواهر و برادر. مسیح نمی توانست اصطلاحی قدرتمندتر از این برای مرتبط شدن با ما انتخاب کند. سه جنبه از این همانندسازی به طور برجسته نمایان می شود:

1. ما در یک خانواده هستیم.
2. ما در این خانواده در جایگاه مشابهی هستیم.
3. ما به خاطر این جایگاه، تجربیات مشابهی در زندگی داریم.

این خصوصیت فروتنی در خدمت شخص را نشان می دهد. خدمت ما نباید این ویژگی را داشته باشد: "من بالاتر از تو هستم، تویی که تازه از راه رسیده ای". این خدمت از شناخت فروتنانه جاری می شود که ما هویت مشترک با افراد تحت خدمت خود داریم. کار خدا در من نیز به کمال نرسیده است. ما برادران و خواهران در وسط فرایند مادام العمر تغییر هستیم که خدا ایجاد می کند. من یک معلم مذهبی نیستم. فقط به خاطر اینکه یک نفر از حکمت و تجربه من استفاده می کند، تغییر ایجاد نمی شود. ما هویت و تجربه مشترک داریم و از یک خانواده هستیم.



این وضعیت، برای خدمت شخص جلال دهنده خدا، لازم است. اول، متوجه می شود که خدا مردم را سر راه من قرار می دهد، نه فقط برای تغییر آنها، بلکه برای تغییر خودم نیز می باشد. مشاور فوق العاده در همه افراد حاضر در اتاق، کار می کند. خدا به طور مکرر، از دشواریهای رابطه مربوط به خدمت و مکاشفه جلال نجات بخش خود استفاده می کند تا ایمان مرا به چالش بکشد، عمیقتر کند و تقویت کند. به خاطر اینکه من در کار تبدیل قلب، توسط خدا، جلوتر هستم، با امید و انتظار و جرأت بیشتری به دیگران خدمت می کنم. چیزهای دیگری نیز وجود دارد؛ اینکه من جرأت و امید بیشتری نسبت به زندگی خود دارم. هیچ شکی در این نیست که من بیشتر از همه، از خدمت خود سود می برم!

این وضعیت هویت مشترک، ما را از وابستگی ناسالم نیز حفظ می کند، آن نوع وابستگی که می تواند مشاوره، شاگردی و خدمت شخص را از مسیر خارج کند. ما آن چیزی نیستیم که مردم نیاز دارند. هدف ما این است که آنها را به مسیح زنده، فعال، نجات دهنده وصل کنیم. او نیازشان را برآورده می کند تا بتوانند در دشواریهای زندگی، کاری را انجام بدهند که برای آن فراخوانده شده اند. من چیزی بیش از یک برادر نیستم. در کنار شما می ایستم و شما را به سوی پدر هدایت می کنم. در کنار شما می ایستم و داستانهایی از محبت و مراقبت فوق العاده او تعریف می کنم. مطالب را که با نشستن در آغوش او و در نزد پاهای او یاد گرفته ام، با شما در میان می گذارم. دست شما را می گیرم و با شما به طرف او قدم برمی دارم. ما به عنوان برادران و خواهران، تمرکز را بر جای درست قرار می دهیم، بر پدری که حکیم مطلق، قادر مطلق و حاضر مطلق می باشد. برای ایجاد تغییر، به چیزی بیش از پذیرش یا تدابیر عملی نیاز داریم. به بخشش، رهایی و قدرت نیاز داریم که فقط فیض خدا می تواند آنرا به ما بدهد.

همچنین یک هویت فروتن، به عنوان برادری که در فرایند کار است، کمک می کند تا زندگی من یک نمونه باشد. گاهی اوقات مردم را بر روی سکوهایی قرار می دهند که قدرت داستانهای ما را می دزدد. آنها داستان ما را می شنوند، اما فراموش می کنند که ما هم گناهکارانی همچون خودشان هستیم. فراموش می کنند که ما تحت فشار روابط و کار زندگی می کنیم. ما باید افکار خود را کنترل کنیم و افسار خواسته های خود را در دست بگیریم. در نتیجه، کلمات را که برای تشویق و



تفکر می باشد، می شنوند و می گویند، این برای تو آسان است. زندگی تو هیچ شباهتی به وجود بی خاصیت من ندارد. توصیه تو خوب است، اما برای زندگی من کاربردی ندارد. هر چه بیشتر در هویت خود صادق باشیم، بیشتر می خواهیم که در کنار افراد بایستیم و بالاتر از آنها نباشیم، زندگی ما، بیشتر امید را عرضه خواهد کرد.

رنج کشیدن با یک هدف

به عبرانیان ۲ برگردید. مرکز برادری ما با مسیح و دیگران، رنج و عذاب می باشد. اما هدف از رنج و عذاب مشترک ما چیست؟

آیه ۱۰ مطلب بسیار جالبی را در مورد مسیح می گوید (و کمی گیج کننده). این آیه می گوید که او مثل ما، از راه تحمل رنج، کامل شد. نویسنده ارتباط میان زندگی مسیح و زندگی ما برقرار می کند. اگر ما این موضوع را درک کنیم، درک بهتری نسبت به دعوت او برای خدمت به دیگران خواهیم داشت. چگونه رنج و عذاب، مسیح را کامل کرد؟ آیا او کامل نبود؟ رنج و عذاب او بر روی زمین (همان فرایندی که روزانه با آن مواجه می شویم) چه چیزی به کمال او افزود؟

کتاب مقدس تعلیم می دهد که مسیح از ازل پسر- کامل خدا بود، با اینحال پیش از آنکه به عنوان برّه کامل برای قربانی بر روی صلیب برود، به عنوان پسر- انسان یک چیزی لازم داشت. او باید به عنوان آدم دوم بر روی زمین زندگی می کرد و تجربیات، آزمایشات و وسوسه های کامل زندگی در دنیای سقوط کرده را تحمل می کرد. آدم اول در این امتحان رد شد، بنابراین مسیح باید در زندگی خود، بدون گناه، با رنج و گناه مواجه می شد. پس مسیح چگونه کامل شد؟ نه تنها از طریق پسر- کامل خدا بودن، بلکه با اثبات خود به عنوان پسر- کامل انسان کمال او، با موفقیت، آزمون رنج و عذاب را متحمل شد.

نویسنده عبرانیان معتقد است که شباهت مستقیم میان زندگی مسیح و زندگی ما وجود دارد. همانطور که مسیح از ازل کامل بود، ما هم در مسیح کامل هستیم (عادل شمردگی). همانطور که رنج مسیح، عدالت او را بر روی زمین نشان داد، ما هم از طریق فرایند رنج (تقدیس) مقدس می



شویم. ما از طریق این فرایند که مسیح پشت سر گذاشت، کامل می شویم! (به تصویر ۱.۸ نگاه کنید)

همچنین این هویت مشترک ما با افرادی می باشد که می خواهیم به آنها محبت و کمک کنیم. حتی با غیرایماندارن، هدف ما، این برادری مشترک (یا خواهری) می باشد. ما در کنار یکدیگر می ایستیم. با هم برابریم. تجربیات یکسانی از رنج و عذاب داریم. تجربه ما، هدف مشترکِ قدوسیت را به همراه دارد. اجازه بدهید که با هم به تأثیر این هویت در خدمت شخصی بپردازیم.

تصویر ۱.۸

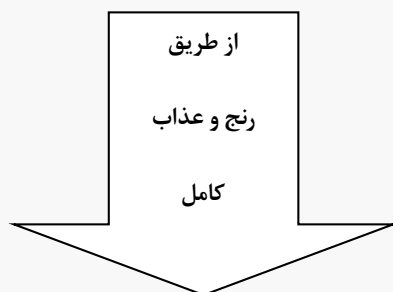
رنجدیدگان در مسیح (عبرانیان ۲ : ۱۰ - ۱۱)

ایمانداران

مسیح

در مسیح کامل شده است

پسر کامل خدا



قدوسیت شخصی

عدالت بر روی

واقعی

زمین را نشان داد

این به ما فرصت می دهد تا حقیقت را به شکل واقعی به مردم نشان بدهیم. غالباً حقایق ما قدرت ندارند، چون مردم نمی توانند در عمل آنها را ببینند. اما به خاطر اینکه ما هویت مشترک با افراد تحت خدمت خود داریم، این حقایق می توانند به عنوان واقعیت های حقیقی در زندگی نشان داده



شوند. ما باید حقایق خود را مجسم کنیم، آنها را از حالت انتزاعی به بخشهای آشنای زندگی روزانه ببریم.

این مسأله، مردم را تشویق می کند که به جای تکیه بر ما، به مسیح تکیه کنند. باید با وفاداری، خود را به عنوان افرادی نشان بدهیم که هر لحظه از روز به مسیح نیاز داریم. هرگز چیزی بیش از سفیران او، ابزارهای او برای ایجاد تغییر نیستیم.

این مسأله، فروتنی و صداقت را تقویت می کند. یکی از تفاوتهای اساسی میان درمان دنیوی و خدمت بر اساس کتاب مقدس، اهمیت مطرح کردن داستانهای مربوط به رنج خودمان می باشد. مسیح از من می خواهد که شاهد برای کار او باشم. وقتیکه با فروتنی، صادق هستم، نجات دهنده از داستان من استفاده می کند تا به دیگران امید ببخشد.

این داستان، مرا احیا می کند. خدا، مرا با گناه و رنج و درد مواجه می کند تا نه تنها مرا تغییر دهد، بلکه به من توانایی خدمت به دیگران را ببخشد. داستان من یک فصل کوچک از داستان بزرگ نجات است و مسیح در مرکز صحنه می باشد. داستان من بیشتر در مورد اوست، تا در مورد خودم. به این ترتیب، حتی شکستهای من باعث جلال او می شود. من در ضعفها، حماقت و ناتوانی خود، حقیقت وعده های او و واقعیت وجود او را دریافته ام. این مسأله، داستان مرا به وسیله ای برای تغییر در زندگی دیگران تبدیل می کند.

زندگی مرا، پنجره ای برای جلال مسیح می سازد. اغلب اوقات مردم به ما نگاه می کنند و می خواهند مثل ما باشند. شاید ما بالغتر از آنها باشیم و حکمت بیشتری داشته باشیم، اما ضرورتاً با افراد تحت حمایت خود، تفاوتی نداریم. اما وقتی تأکید می کنیم که برادران و خواهران هستیم، دیگر به عنوان الگوهای ایده آل دیده نمی شویم. به پنجره هایی تبدیل می شویم که مردم می توانند از پشت آن نگاه کنند و حضور، قدرت، محبت و فیض مسیح را ببینند. زندگی ما، زیبایی کار او را نشان می دهد.



نتیجه آن، پرستش مسیح می باشد. وقتی که شما پانزده دقیقه در مقابل مونه (نقاش معروف) می ایستید، شکرگزار هستید که او قلم موی نقاشی داشت، ولی از این بابت در حیرت نیستید. شما از دیدن مونه در حیرت هستید و از توانایی او به عنوان یک نقاش. این برادری، مسیح را به عنوان هنرمند نجات دهنده نشان می دهد. ما فقط قلم موهایی هستیم در دستهای او. تغییرات پرچال را که او بر قلبهای مردم ترسیم می کند، نتیجه کار قلم موهای خوب نیست، بلکه نتیجه مهارت نقاش است.

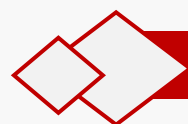
وقتی که مردم را به سوی مسیح هدایت می کنیم، او مرکز توجه و دریافت کننده ستایشهای ما می شود. حقیقتاً، خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، همیشه باعث افزایش پرستش کامل می شود.

تسلّی، رحم، شفقت و داستان شما

مفهوم تسلّی دادن رنجدیدگان چیست؟ چگونه با رحم و شفقت در کنار آنها حاضر می شویم؟ غالباً نمی دانیم که چه بگوییم. نمی دانیم که چگونه تسلّی دهنده شخص با شیم که عزیزش را از دست داده، یا شخص که در گذشته با تجربیاتی مواجه شده که هرگز قابل جبران نیست. ما نمی خواهیم که حقایق را به شکل بی ارزش و پیش پا افتاده مطرح کنیم. درحالی که این شخص رنج می کشد، می خواهیم لنگر او را به یک جای حقیقی متصل کنیم، اما به طریق که به او نشان بدهد که شدت سختی هایش را درک می کنیم. می خواهیم به او نشان بدهیم که حقایق ما، آنقدر قوی هستند که می توانند او را از این شرایط عبور بدهند. بیش از همه، می خواهیم که او بداند که تنها نیست، چون مسیح به عنوان مدد کننده او در سختیها، در کنارش می باشد. سؤال این است: "چگونه از این دامهای نهان دوری کنیم و به این اهداف برسیم؟"

یک پاسخ مفید در نامه دوم پولس به کلیسای قرنتس یافت می شود.

"متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که پدر رحمتها و خدای همه دلگرمیهاست؛ که به ما در همه سختیهایمان دلگرمی می بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی که از او یافته ایم، دیگران را که از سختیها می گذرند دلگرم سازیم. زیرا همان گونه که از رنجهای مسیح به فراوانی نصیب می



شویم، به همان میزان نیز به واسطهٔ مسیح از دلگرمی فراوان لبریز می شویم. اگر در سختی هستیم، به خاطر دلگرمی و نجات شماست، و اگر دلگرمیم، باز برای دلگرمی شماست، و این کارگر می افتد آنگاه که شما همان رنجها را که ما می کشیم با بردباری تحمل می کنید. امید ما دربارهٔ شما استوار است، زیرا می دانیم همان گونه که در رنجهای ما سهیم هستید، در دلگرمی ما نیز سهیم خواهید بود. ای برادران، نمی خواهیم از سختیهایی که در ایالت آسیا بر ما گذشت، بی خبر باشید. فشارهایی که بر ما آمد چنان سخت و فوق از طاقت ما بود که از زنده ماندن هم نومید گشتیم. در واقع احساس می کردیم حکم مرگمان صادر شده است. اما اینها همه روی داد تا نه بر خود، بلکه بر خدایی توکل کنیم که مردگان را برمی خیزاند. او ما را از چنین خطر مهلکی رها کنید و باز خواهد رها کنید. بر اوست که ما امید بسته ایم که همچنان ما را خواهد رها کند. بخصوص چون شما نیز با دعای خود یاری مان دهید. آنگاه بسیار کسان، برای فیض که در جواب دعای بسیاری به ما بخشیده شده است، از جانب ما شکر خواهند گزارد." (دوم قرن تیان ۱ : ۳ - ۱۱)

این عبارت ماهیت رحم و شفقت مسیح و فرایند ارتباط با دیگران را به طور خلاصه بیان می کند. می توان آنرا به سادگی به دو بخش تقسیم کرد: یک الگو یا نمونه (آیات ۳ - ۷) و یک فرایند یا اسلوب (آیات ۸ - ۱۱).

الگو: توجه به رنج و تسلی، از نقطه نظر نجات بخشی

اگر شما از همهٔ مطالب خود در مورد رنج و تسلی فهرست تهیه کنید، چه موضوعات در فهرست شما نمایان می شود؟ آیا برایتان دشوار است که محبت خدا را در کنار خواندگی او برای رنج کشیدن قرار دهید؟ آیا این دو با یکدیگر در تضاد هستند؟ در فرهنگ که تسلی را مقدس می شمارد و رنج را اختلال و حشتناک می داند، ما به نمونهٔ کتاب مقدس برای رنج و تسلی، نیاز داریم. پولس در اینجا آنرا مطرح می کند.

خدا منبع رحم و شفقت حقیقی می باشد. تسلی واقعی، بیش از تفکر در مورد مسائل درست در دشواریها می باشد. تسلی واقعی شامل این است که ریشهٔ هویت من در چیزی عمیقتر از روابط، سلامت یا توانایی من برای حل مشکلات می باشد. تسلی واقعی زمانی حاصل می شود که بدانم در



دستان کسی هستم که همه چیز را خلق کرده و بر آنها فرمانروایی می کند. باارزشترین چیز در زندگی من، محبت خداست، محبت که هیچ کس نمی تواند از من بگیرد. وقتی ریشه هویت من در او قرار دارد، طوفان مشکلات نمی تواند مرا از پا بیندازد.

این همان تسلی می باشد که به مردم می دهیم. ما با بیان اینکه همه چیز درست می شود، آنها را تسلی نمی دهیم. شاید چیزی درست نشود. شاید آدمهای اطرافشان عوض شوند، یا عوض نشوند. کتاب مقدس بارها به ما می گوید که همه چیزهای اطرافمان در حال نابودی می باشند. وقتی فرهنگها و پادشاهان طلوع کرده و سقوط می کنند، خدا و محبتش، تنها چیزهایی هستند که باقی می مانند. تسلی با ریشه انداختن در واقعیت نادیدنی محبت خدای امین و وفادار یافت می شود.

اما پولس مطالب بیشتری را در اینجا مطرح می کند. او می گوید که اگر رحم و شفقت خدا نبود، چیزی به عنوان رحم و شفقت بر روی زمین وجود نمی داشت. او منابع تمامی شفقت هاست. این نکته مهم است، چون اگر خدا منبع رحم و شفقت است، منطقی نیست که بچه هایش با دیگران همدردی نکنند. اگر ما اعضای خانواده او و در طبیعت الهی او سهیم هستیم، به طور فزاینده شبیه او می شویم، باید با رحم و شفقت مان شناخته شویم. باید چیزی بیش از دستگاہایی برای ارائه پاسخ الهیاتی باشیم. به خاطر ارتباط مان با پدر، می توانیم تسلی را به دنیایی بیاوریم که در آن، رنج یک واقعیت همیشگی می باشد. باید با افرادی که اشک می ریزند، اشک بریزیم و با افرادی که ناله می کنند، ناله کنیم و به این ترتیب، کسی را که رحم و شفقت می باشد، مجسم کنیم.

آن تسلی که از خداوند دریافت کرده ایم، خدمت را مد نظر دارد. خدا مرا انتخاب کرده تا نه تنها دریافت کننده فیض او باشم، بلکه فیض او را به دیگران منتقل کنم. من نباید آن تسلی را که دریافت کرده ام، مانند دارایی روحانی، برای خود ذخیره کنم. من فراخوانده شده ام تا یافته های خود را با دیگران قسمت کنم. آن تسلی را که ما با دیگران قسمت می کنیم، در یک الهیات انتزاعی ریشه نینداخته، بلکه بر اساس تجربه ما از آن تسلی می باشد که خود در زمانهای سختی از خداوند دریافت کرده ایم. ما می خواهیم که رنج دیدگان اطراف مان، آنچه را که خداوند به ما داده، تجربه کنند.



خدا از ما می خواهد که در رنجهای مسیح شریک شویم. منطق دوم قرن‌تیاں ساده است: شما خوانده شده اید که رنج بکشید، تا تسلّی خدا را تجربه کنید. شما تسلّی خدا را تجربه کرده اید، تا بتوانید دیگران را تسلّی بدهید. وقتی که آنها تسلّی خدا را از طریق شما دریافت می کنند، آنها نیز می توانند این تسلّی را به دیگران بدهند. رنج ما، شکاف در محبت خدا نیست، مانند اینکه وقتی خدا سرش را برگردانید، شریر داخل شد.

پطرس این چنین می گوید: "ای برادران، از این آتش که برای آزمودن شما در میان تان برپاست، در شگفت نباشید، که گویی چیزی غریب بر شما گذشته است. بلکه شاد باشید از اینکه در رنجهای مسیح سهیم می شویم، تا به هنگام ظهور جلال او به غایت شادمان گردید." (اول پطرس ۴: ۱۲ - ۱۳). رنج به معنای این نیست که نقشه خدا به شکست انجامید. این همان نقشه است. رنج، نشانه ای از این است که ما در خانواده مسیح هستیم و ارتش پادشاهی او هستیم. ما رنج می کشیم چون نام او را با خود حمل می کنیم. ما رنج می کشیم تا او را عمیقتر بشناسیم و به شکل کاملتری از فیض او قدردانی کنیم. ما رنج می کشیم تا بخش از کار خوب او در زندگی دیگران باشیم.

حتی رنج ما متعلّق به خودمان نیست، بلکه متعلّق به خداوند است. شاید دانستن اینکه برکات ما متعلّق به خداوند می باشد، راحت تر از دانستن این باشد که رنجهای ما نیز به او تعلّق دارد. اگر شما به کسی که در رنج است، نگاه کنید، متوجه می شوید که ما تمایل داریم که رنج را به عنوان چیزی متعلّق به خود بدانیم، چیزی که می توانیم هر طور که مایلیم با آن برخورد کنیم. می خواهیم بر خودمان متمرکز شویم. دنیای ما به اندازه دردمان کوچک می شود. کمی آزادی و رهایی می خواهیم، و کج خلق و متوّقع می شویم.

طول نمی کشد که یاد می گیرید که رنج و عذاب به شما قدرت می بخشد. وقتی که با درد گریه می کنید، مردم به کمک شما می آیند. آنها از نظر جسمانی به شما تسلّی می دهند، حرفهای خوبی به شما می زنند و شما را از وظایف تان مرخص می کنند. یکبار پسر کوچک را تماشا می کردم که کمی دورتر از خانه خودش، از دوچرخه اش افتاد. شروع کرد به گریه کردن، اما بعد به سرعت از گریه کردن دست کشید. دوچرخه اش را برداشت و در سکوت به طرف خانه اش رفت. وقتی که به ایوان



خانه رسید، از شدت درد، ناله و شیون کرد. معلوم بود که او به این نتیجه رسیده بود که اگر در آن مکانی که چند بلوک با خانه اش فاصله داشت، گریه می کرد، اشکهایش را هدر می داد. وقتی که مادرش به ایوان آمد، با گریه داستان حادثه ناگواری را تعریف کرد که شدیداً جنبه نمایشی داشت. به زخم کوچکش اشاره کرد و فریاد زد، مثل اینکه درد خیلی زیادی داشت. با خودم فکر کردم که این پسر کوچک از این لحظه لذت می برد!

وقتی ما با رنج به عنوان چیزی برخورد می کنیم که انگار به خودمان تعلق دارد، لشکر کامل از وسوسه های خودبینی به استقبال مان می آیند. این عبارت به ما یادآوری می کند که رنجهای ما به خداوند تعلق دارد. این وسیله ای از هدف خدا در ما و برای دیگران است. شیوه رنج کشیدن ما، باید مسیح را در مرکز صحنه قرار دهد. نجات دهنده، صاحب نومیدیها و ترسهای ماست. او صاحب درد جسمانی و روحانی ماست. او صاحب تجربه های بسیار بد گذشته ماست. او صاحب طرد شدگی و تنهایی ماست. او صاحب انتظارات و آرزوهای از بین رفته ماست. همه اینها برای هدف او، متعلق به اوست. وقتی احساس می کنیم که در حال مرگ هستیم، او ما را به سوی مرگ بزرگتری فرامی خواند. او ما را به سوی مرگ در رنجهای مان فرامی خواند، تا بتوانیم برای او زندگی کنیم.

این یک دعوت ترسناک به سوی مسیحیت نیست که در آن از رنج شکایت نکنید و احساسات خود را ابراز نکنید. بلکه یک دعوت به سوی این است که تمام رنجهای خود را به طور کامل نزد او ببرید. ما باید با صدای بلند گریه کنیم و کاملاً نزد او ناله کنیم، و بدانیم که تسلی حقیقی فقط در نزد پاهای او یافت می شود. باید ناله های خود را در دستان او قرار دهیم، تا برای اهداف او در زندگی مان و دیگران به کار برود. این یک وعده تسلی از جانب خداست که منبع تمام تسلی هاست.

هدف نجات بخش که در همه اینها وجود دارد، امیدی برای دنیای سقوط کرده می باشد. خدا می خواهد افرادی را برافرازد که با امید پُر شده اند. ریشه امید حقیقی، در موفقیتها یا چیزهای باارزش من نیست، بلکه در این است که می دانم که فرزند پادشاه هستم. او همیشه چنان مرا محبت می کند که هیچ چیز نمی تواند این محبت را از من بگیرد. او فیض بخشاینده و قدرت بخش خود را به من داده است. هر روزه مرا تغییر می دهد و بالغ می کند. به من وعده داده که نیازهایم را برآورده



می کند تا با آنچه سرِ راهم قرار می گیرد، مواجه شوم. وعده داده که من تا ابد با او در یک مکان بدون رنج، غم، یا گناه زندگی خواهم کرد. یعنی در سخت ترین لحظات زندگیم، هیچ چیز دائمی یا باارزشی در خطر نیست. آنچه که من به خاطرش زندگی می کنم، در امنیت می باشد. من نمی دانم که فردا چه اتفاقی خواهد افتاد، اما می دانم که در خانواده خدا هستم و تا ابد تحت مراقبت و محبت او قرار گرفته ام. این امید واقعی می باشد.

پس این نمونه ماست: رنج هدفمند، ما را به سوی تجربه تسلی خدا هدایت می کند، به ما این توانایی را می دهد تا دیگران را تسلی دهیم، نتیجه آن جماعتی مملو از امید می باشد. درحالی که حقیقت حضور خدا را در رنج مان می پذیریم، باید نمونه پولس را از رنج ← تسلی ← تسلی امید، در نظر داشته باشیم.

همچنین باید از خودمان بپرسیم: "در کجا خدا مرا برای رنج کشیدن فراخوانده است؟ خدا چگونه از مردم استفاده کرد تا تسلی خود را به من نشان بدهد؟ آنها چه گفتند و چه کار کردند؟ من چگونه می توانم از تجربه ام برای تسلی دیگران استفاده کنم؟ چگونه می توانم داستانم را به طریق مطرح کنم که امید ببخشد، امیدی که ریشه در واقعیت حضور و محبت مسیح دارد؟" ما می توانیم شکرگزار باشیم که پولس نه تنها یک نمونه ارائه می دهد، بلکه یک اسلوب شناسی نیز ارائه می دهد.

بیان داستانهایی که مسیح در مرکز آنهاست

در دوم قرن‌تیا ۱، پولس می گوید که نمی خواهد قرن‌تیا ۱ از سختی هایی که در آسیا بر او گذشت، بی خبر باشند. او می خواهد که داستانش به امید و ایمان قویتر و پرستش تازه در میان آنها ختم شود. تجربه های پولس، به وعده های خدا، خون و جسم می بخشد. در این تجربه ها، خدا را در عمل می بینید، که دقیقاً کاری را انجام می دهد که وعده اش را به فرزندانش داده بود. وقتی که مردم، خدا را در داستان پولس می بینند، به آنها چشم داده می شود تا خدا را در داستان خود ببینند و توسط آن تسلی یابند. این یکی از شخصی ترین و قدرتمندترین اسلوب شناسیهای تسلی می باشد. واقعیتهایی را نشان می دهد که در زمینه شرایط آشنای دنیای سقوط کرده، عمیقاً جنبه



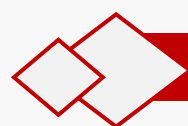
الهیاتی دارد. داستانهای ما، حقیقت خدا را وارد چالشهای زندگی می کند و دلایلی قوی برای تسلیم نشدن ارائه می دهد.

اگر خدا می خواهد که از رنج شما و تسلی خود برای تشویق دیگران استفاده کند، چگونه می توانید داستان خود را برای انجام این هدف تعریف کنید؟ نمونه پولس راهنمایی را در آیات ۸ - ۱۱ ارائه می دهد.

داستان خود را به گونه ای تعریف کنید تا این پیش فرض را بشکند که می گوید شما ضرورتاً متفاوت از شخصی هستید که به او کمک می کنید. آیا تابحال در کلاس درس یکشنبه ها شرکت کرده اید، جاییکه یک نفر دستش را بلند کرده و می گوید: "شاید این یک سؤال احمقانه باشد، اما من متعجبم از اینکه....؟" وقتی که این سؤال را می شنوید، شکرگزار می شوید، چون این دقیقاً سؤال شما بود، اما می ترسیدید که آنرا مطرح کنید. چنین چیزی در روابط نیز اتفاق می افتد. مردم تصور می کنند که تنها کسانی هستند که مشکلات خاص دارند؛ تصور می کنند که هیچ کس نمی تواند آنها را درک کند یا کمک کند. اما خدا می خواهد که به یاد بیاوریم که ما نیز مثل اطرافیان خود هستیم انسانهای معیوبی که با دشواریهای یکسانی مواجه می شویم. حقیقت نجات بخش زمان مؤثر و مفید است که مردم، راههای مواجهه با زندگی واقعی را نشان بدهند.

همیشه یک داستان کامل را تعریف کنید. داستان شما باید (۱) یک شرایط دشوار، (۲) چالش شما در این میان، (۳) چگونگی کمک خدا به شما را در بر داشته باشد. این بیان داستان به صورت، "بدبختی، برای خود شریک می خواهد"، نیست. این یک بدبختی برای کسب مهارت که شما را برتر از دیگری می سازد، نیست. داستانی را بگویید که آنقدر قدمت دارد که توانسته اید در مورد آن فکر کنید، اینکه چگونه خداوند در آن شرایط به شما تسلی داد و چگونه از دیگران برای این کار استفاده کرد.

وقتی که شما داستان خود را تعریف می کنید، در توصیف چالشها و شکستهای خود صادق باشید. داستانتان باید فیض خدا را در ضعفتان به طور برجسته نمایان کند، نه ایمان قهرمانانه شما را. مشتاق آشکار کردن گناه خود باشید تا جلال نجات بخش خداوند در گوش شنوندگان بماند. به



چیزهایی توجه کنید که پولس دربارهٔ خودش، مردی با ایمان عظیم، می گوید: "فشارهایی که بر ما آمد چنان سخت و فوق از طاقت ما بود که از زنده ماندن هم نومید گشتیم... به واقع احساس می کردیم حکم مرگمان صادر شده است." پولس، فوق از طاقتش تحمل کرد؟ تسلیمِ نومیدی شد؟ پولس می خواهد که پردهٔ شهرت و اعتبار عمومی را پاره کند و شما را به راهروهای خصوصی چالشهای خود ببرد.

وقتی داستان خود را تعریف می کنید، سنجیده و هدفمند عمل کنید. مقدار جزئیات "خشونت آمیز" را محدود کنید. تمرکز شما بر شرایط نیست، بلکه بر خدایی است که در این شرایط با شما ملاقات کرد. توجه کنید که پولس تقریباً هیچ جزئیات را در اینجا ارائه نمی دهد، با اینحال ما هنوز هم می توانیم جدّیت و شدّت شرایط او را احساس کنیم.

همیشه داستان خود را به شکل مطرح کنید که خدا را بازیگر کلیدی نمایش شما بسازد. اکثر اوقات، داستانهایی که ما از رنجهای مسیح تعریف می کنیم، به شکل باورنکردنی انسان را در مرکز قرار می دهند. حتی در هنگام بیان داستانهای عظیم کتاب مقدس، این کار را انجام می دهیم، بر واکنش قهرمانان موسی، داوود و دانیال تمرکز می کنیم، به جای اینکه بر خداوندی تمرکز کنیم که آنها را تقویت کرد. چنین کاری، داستانهای عظیم کتاب مقدس را به افسانه های اخلاقی تبدیل می کند که هیچ کاربردی به غیر از "شباهت داشتن به آنها"، ندارد. اما این داستانها فقط فصلهایی از یک داستان بزرگ کتاب مقدس هستند. خدا بازیگر است. این داستان اوست. داستانهای ما نیز، صرفاً بخش از داستان بزرگ نجات است. داستانهای ما به او تعلّق دارند و به او اشاره می کنند.

داستان خود را با فروتنی تعریف کنید، نیاز پیوستهٔ خود را به فیض بپذیرید. غالباً ما به طریق داستان خود را تعریف می کنیم که دارای خصوصیتِ "دانش آموز خوبی می باشد که درس نهایی را یاد می گیرد." این "دستیابی" به یک روحانیت را بیان می کند، به جای اینکه نیاز پیوسته را بیان کند. ما باید داستان خود را با شناخت جدیدی از درماندگی خود، به دور از منابع که فقط در مسیح یافت می شود، بیان کنیم. شاید حتی مناسب باشد که از شخص که به او خدمت می کنید، طلب



دعا کنید. غالباً، وقتی که من از مردم می‌پرسم که چه دعایی برای آنها بکنم، آنها هم در عوض همین سؤال را از من می‌پرسند.

همیشه مشخص کنید که شما شخص مورد نیاز او نیستید، بلکه خدا مورد نیاز اوست. در بهترین حالت، شما یکی از ابزارهای خدا هستید، سفیری که نیاز روزانه به رحمت و فیض خدا را مطرح می‌کند. بیان داستانهای شخص، راه طبیعی برای جلوگیری از تمایل شخص به وابستگی ناسالم به شما می‌باشد. اگر داستانان به درستی مطرح شود، این داستان مردم را تشویق می‌کند تا به طور فزاینده‌ای به مسیح اعتماد کنند.

باید همیشه پرستش، هدف داستان شما باشد. همه امیدها و تسلیهای حقیقی در شکرگزاری خدا، شخصیت او و کمک او ریشه دارند. امید بخشیدن این است که به شخص کمک کنید تا خداوند را ببیند. رنج و زحمت، توجه ما را به خود جلب می‌کند و دید ما را تیره و تاریک می‌کند، باعث می‌شود که به راحتی فراموش کنیم که چه چیزی تکیه‌گاه ایمان ماست. چون مشکلات چنان قدرت دارند که ما را نابینا و سردرگم می‌کنند، این فیض شیرین است که باعث می‌شود که یک نفر با ما همراه شود و ما را به سوی کسی هدایت کند که یک صخره، قلعه، ملجا، پناهگاه و سپر است. همه ما نیاز به کسی داریم تا به ما یادآوری کند که زندگی با دردهای ما تعریف نمی‌شود، بلکه با اتحاد ما با مسیح.

امید بخشیدن، چیزی فراتر از متقاعد کردن شخص به بهبودی شرایط، یا کمک به تصمیم‌گیری در انجام کاری می‌باشد. امید بخشیدن، آنها را به یک شخص معرفی می‌کند. به افرادی که در شرایط باورنکردنی می‌باشند، کمک می‌کند تا زندگی را از دیدگاه جلال و فیض خدا و از هویت خود به عنوان فرزندان خدا ببینند. شما با بیان داستان خود به مردم کمک می‌کنید تا ببینند رنج که به نظرشان توسط الهیات تیره و تاریک شده، در واقع با جزئیات بیشتری توضیح داده می‌شود. در شبهای تاریک، جلال محبت و فیض نجات‌دهنده، بیشتر می‌درخشد. امید، مردم را به سوی نور هدایت می‌کند.



همه اینها نباید فقط امید ببخشند، بلکه باید شکرگزاری عمیق را نیز به همراه داشته باشند. شاید هیچ چیز به اندازه رنج و زحمت، توان تولید پرستش حقیقی را نداشته باشد. سختیها، مسائل مهم را در مورد ما و مسائل فوق العاده ای را در مورد خدا آشکار می کنند. مردم متوجه قوت می شوند که در ضعف یافت می شود، محبت که در طرد شدگی یافت می شود، حکمت که در حماقت یافت می شود، و یک نفر در کنار آنهاست، حتی در تنهاترین لحظات. نتیجه آن، پرستش است که از تجربه نیکویی خدا جاری می شود. این دلیل نهایی برای بیان داستان شخصی مان می باشد.

به خاطر اینکه رنج و زحمت، یک تجربه مشترک میان انسانها می باشد، همدردی با رنج و زحمت، برای خدمت شخص اهمیت دارد. ما نباید از این لحظات با ترس استقبال کنیم، اینها لحظات از فرصتهای منحصر- به فرد می باشند. وقتی ما به عنوان رنجدیدگان به سراغ رنجدیدگان می رویم و آنها را به سوی نجات دهنده رنجدیده هدایت می کنیم، آنها می توانند با ایمان قویتر و تشکر قلبی عمیق تر نسبت به خداوند، به راهشان ادامه بدهند. رنج و زحمت، به افراد که یک دفعه زندگی راحت خود را از دست داده اند، دلیل برای توقف کردن، نگاه کردن و گوش دادن می دهد. به آنها کمک می کند که از محدوده دنیای خودبین خود به بزرگی و عظمت دنیایی بروند که خدا در مرکز آن است، جاییکه امید، ریشه در چیزهای نادیده دارد.

برقراری ارتباط برای پیشرفت کار خدا، به این معناست که به دنبال دروازه های ورودی فرصتها در زندگی افراد باشید که خدا سر راه تان قرار می دهد. به معنای مجسم کردن محبت مسیح و اشتیاق برای آشکار کردن داستان خودتان می باشد. یک عنصر- دیگری نیز در عملکرد محبت، در الگوی خدمت شخصی ما وجود دارد.



عنصر چهارم:

با برنامه ریزی بپذیرید

در اینجا دوباره نمونهٔ محبت مسیح را نسبت به خود دنبال می‌کنیم. فیض که مرا وارد خانوادهٔ مسیح می‌کند، فیض نیست که بگویم، من خوبم. در حقیقت، کتاب مقدس به وضوح می‌گوید که خدا فیض خود را به من می‌بخشد، چون من هر چیزی هستم، به غیر از خوب. وقتی که ما وارد خانوادهٔ خدا می‌شویم، نیاز به تغییر شخصی اساسی داریم. پذیرش خدا، خواندگی برای استراحت نیست، بلکه خواندگی برای کار است. پولس در تیتوس ۲: ۱۱ - ۱۲ می‌گوید: "زیرا فیض خدا به ظهور رسیده است، فیض که همگان را نجات بخش است. و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویشتنداری، پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم." فیض که خدا به ما می‌بخشد، همیشه فیض است که به سوی تغییر هدایت می‌کند. پذیرش او، پایان کار نیست؛ بلکه آغاز کار است! عادل شمردگی ما نباید هرگز از تقدیس ما جدا شود. اینها دو بخش از کار یکپارچهٔ نجات می‌باشند.

بنابراین، اشتباه است که با محکومیت، با روحی که معتقد به عدالت شخصی می‌باشد، به سراغ برادر و خواهری برویم که در زحمت است. این مانع از کار خداوند در زندگی آنها می‌شود. باید همان فیض و محبت را که از خداوند دریافت کرده‌اید، به آنها بدهید. همچنین نمی‌خواهید که این فیض مورد سوء تفاهم قرار بگیرد. فیض خدا، همیشه فیض است که به سوی تغییر هدایت می‌کند. چون هدف خدا این است که ما "شریک طبیعت الهی او شویم" (دوم پطرس ۱: ۴)، تغییر، جزئی از برنامهٔ اوست. وقتی که ما محبتِ فروتن، صبور، ملایم، بردبار و بخشاینده را عرضه می‌کنیم، نباید به آنها بگوییم که هیچ اشکال ندارد که به همان شکل که هستند باقی بمانند. تا زمانی که اثر گناه باقیست، تغییر خواندگی خدا می‌باشد. این مسأله هرگز نباید در روابط که خدا به ما می‌دهد، کنار گذاشته شود. چنین کاری، کناره‌گیری از سفیر بودن می‌باشد و مانع از کار خداوند در زندگی شخص می‌شود.



پس ما با عزم راسخ، محکومیت را رد می کنیم، اما چشم پوشی نمی کنیم. ما مردم را با فیض می پذیریم که برای کار خدا در تغییر قلب، به ما قدرت می بخشد. هر چیزی کمتر از این، فیض او را سبک می کند و شدت نیاز ما را انکار می کند.

درحالیکه می خواهیم با ورود به کشمکشهای مردم، خدمتشان کنیم، به دنبال راه هایی هستیم تا حضور و شخصیت مسیح را نیز مجسم کنیم. به عنوان برادران و خواهران از یک خانواده که با یک فرایند مشترک مواجه می شویم، در کنار مردم قرار می گیریم. به عنوان رنجدیدگانی که می خواهیم داستانهای خود را بیان کنیم، پنجره ای برای امید و جلال خدا می شویم. نهایتاً، به دیگران همان پذیرش را می دهیم که خودمان از خداوند دریافت کرده ایم. این فیض است که نمی توان کسب کرد، اما این فیض همیشه ما را برای کار فرا می خواند. خواندگی ما این است، تا زمانی که کاملاً شبیه پسر خدا شویم. روابط که به این شکل تشکیل می شوند، به جایی برای پیشرفت کار خدا تبدیل می شوند. مکانی که مردم، تازه، احیا، بازسازی و تصفیه می شوند؛ جاییکه خدا در مرکز قرار می گیرد و جلال که لایق اوست، به او داده می شود.

محبت کنید

◀ بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



شناخت مردم

همه احساس می کردند که بتی و برد را می شناختند. حضور آنها برای حیات کلیسای ما بسیار مهم بود، طوریکه هیچ گردهمایی بدون حضور آنها رسمی به نظر نمی رسید. من ساعت‌های زیادی را در جلسات با برد گذراندم. تحت تأثیر عملکرد کاربردی او بودم. با هم پیک نیک خانوادگی داشتیم، شام خورده بودیم و بر روی پروژه های مدرسه مسیحی کار کرده بودیم. ما بچه های آنها و اقوامشان را به خوبی می شناختیم.

در یک شب پاییزی، برد با من تماس گرفت که به صرف قهوه بیرون برویم، به وضوح گفت که می خواست در همان لحظه این کار را انجام بدهد. یک فوریت را در صدای او شنیدم، پس آماده شدم و در یک سالن غذاخوری محلی با هم ملاقات کردیم. اول من رسیدم و وقتی دیدم که برد وارد سالن غذاخوری شد، می دانستم که یک مشکل جدی وجود دارد.

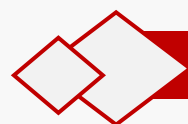
برد نشست و گفت: "من نمی دانم که از کجا شروع کنم. فکر کنم که باید قبلاً این کار را می کردم، اما دائماً فکر می کردم که می توانیم مسائل را حل کنیم. حالا ما اوضاع آشفته ای داریم و من نمی دانم که چه کار کنم." او دلسرد و عصبانی به نظر می رسید. او گفت: "من سالها با مسائل او کنار آمدم." این هر روزه اتفاق می افتد، دائماً توقع دارد و وقتی که کارها را به روش دلخواه او انجام نمی دهم، جهنمی به راه می افتد! روزی نیست که من به خاطر مسأله ای مشکل نداشته باشم. او در مقابل بچه ها، چیزهای افتضاحی به من گفته است. یکبار در ماه، مرا تهدید می کند که مرا ترک خواهد کرد. هفته گذشته بسیار افسرده بود و از روی تخت بلند نشد، به جز برای خوردن بیسکویت



ترد و نمکی یا رفتن به توال. بچه ها دائماً از من می پرسند که مشکل مامان چیست، و من هزارها داستان مختلف ساخته ام تا در مقابل دوستان مان تصویر بدی از او نسازم."

اما این بدترین بخش ماجرا نیست. برد ادامه داد: "چند سال پیش، بتی در حال آماده کردنِ شام بود و بسیار عصبانی بود که من نمی توانستم آن شب در یک پروژه به او کمک کنم. در وسط مشاجراتمان، او در ماهیتابه را به طرف من پرت کرد. من جا خالی دادم و در ماهیتابه از کنارم رد شد و پنجره آشپزخانه را شکست. وقتی که صدای شکستن پنجره را شنیدم، حدس زدم که این از کنارم رد شد. به طرفش دویدم و یک سیلی زدم. او در واکنش به این عمل، به کشاله رانم کوبید و ما وارد اولین زد و خورد فیزیکی خود، در میان زد و خوردهای بسیار شدیم. از آن زمان تا بحال، ما زد و خوردهای فیزیکی داشته ایم. ما اکثر ظروف سفالی و چراغها را شکسته و تقریباً همه دیوارهای خانه را سوراخ کرده ایم. من بتی را خیلی بد کتک زده ام، طوریکه او باید یک هفته خود را از دید دیگران مخفی می کرد تا کبودیها بهبود یابد. اکثر زخمهایی که شما فکر می کردید که در نتیجه بی دست و پا بودن من در تعمیرات خانه می باشد، در واقع به خاطر کار بتی بود."

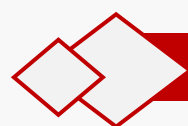
او ادامه داد: "این واقعاً روی بچه های ما تأثیر گذاشته است." سه پسرمان از ناله و توقع به ترس و کمرویی در نوسان می باشند. آنها هر وقت احساس می کنند که مشکل در حال وقوع است، مخفی می شوند. وقتی که من به خانه می رسم، تقریباً همیشه ناپدید می شوند. اخیراً، وقتی که ما دعوا می کنیم، فرزند هفت ساله مان، به هر یک از ما که نزدیکتر باشد، می کوبد و با فریاد می گوید: "من از شما متنفرم، از شما متنفرم، از شما متنفرم." بتی دائماً به من می گوید که من بچه ها را نابود می کنم، با اینحال او مرتباً با آنها در مورد کارهای اشتباه من صحبت می کند. من امشب اینجا هستم، چون نمی دانم که بتی کجاست. ما امشب بدترین دعوا را داشتیم. خانه مثل منطقه جنگی شده است. ما از یک اتاق به اتاق دیگر رفته و دعوا می کردیم. بدترین حرفهایی را که به ذهنمان می رسید، گفتیم و هر چیزی را که زیر دستان بود، پرت کردیم. او الان بیرون است، دیوانه وار عصبانی شده و همه کارتهای اعتباری و یک بطری شراب بزرگ با خود برده است."



برای من بسیار دشوار بود که به او توجه کنم، چون داستان برد بسیار گیج کننده بود. سالها این مرد را می شناختم، اما چیزی در مورد چیزهایی که الان به من می گفت، نمی دانستم. ذهنم به سمت ساعت‌های زیادی کشیده شد که با خانواده اش گذرانده بودم. فکر می کردم که آنها را می شناختم، به همین دلیل چیزی نپرسیده بودم تا به آنها فرصت بدهم که درباره وضعیت واقعی زندگی شخصی خود صحبت کنند. تعجب می کردم که چطور این ماجرا به مدت طولانی ادامه داشت، بدون اینکه کسی متوجه شود. در آن لحظه، متوجه شدم که شخصی ترین و مهمترین بخشهای زندگی ما، از دستگاه رادار روابط معمول ما در بدن مسیح می گریزد. ما انرژی زیادی را صرف اشتغال با دوستیهایی می کنیم که بر پایه فعالیتها می باشد، فقط برای مکالمات مختصر با یکدیگر، دست از کار می کشیم. اکنون من در مقابل دوست نشسته بودم که او را نمی شناختم.

گذر کردن از حالت سطحی

آیا تابحال فکر کرده اید که کسی را خیلی خوب می شناسید، ولی بعد متوجه جزئیات مهم شده اید که قبلاً نمی دانستید؟ آیا تابحال داستان از زندگی خود مطرح کرده اید که بعد یک نفر کلام شما را قطع کرده و گفته: "دقیقاً می دانم که منظور تو چیست؟" اما مشخص بود که منظورتان را درک نکرده است؟ به کسی فکر کنید که او را خوب می شناسید. سعی کنید که بعضی از شکافهای موجود در ادراکتان از داستان او را شناسایی کنید. چه اطلاع از خانواده اصلی این دوست دارید؟ آیا میدانید که در کدام بخش از رابطه خود با خدا یا درک خود از کتاب مقدس، در کشمکش می باشد؟ در مورد کیفیت ازدواجش یا کشمکشهایی که با شوهرش تجربه می کند، چه می دانید؟ اگر مجرد است، آیا می دانید که در تنهایی خود چه کار می کند؟ اگر مادر است، آیا فکر می کند که مادر ناموفقی می باشد؟ آیا دوست شما با روابط از هم پاشیده خود در محل کار یا با مشکلات مزمن با اقوامش، در کشمکش است؟ شاید قلبش تحت کنترل شهوت باشد یا تلخی او را فراگرفته باشد. شاید به خاطر تصمیم که در گذشته گرفته، پشیمانی عمیقی را در دل خود نگاه داشته یا به موفقیت‌های یک دوست حسادت می کند؟ آیا مشکلات مالی یا جسمانی دارد؟



ما دائماً تمایل داریم که روابط سطحی داشته باشیم، روابط که هرگز به صمیمیت و نزدیکی واقعی نمی‌رسد. مسائلی را دربارهٔ یکدیگر می‌دانیم، اما اینها ما را فریب می‌دهند تا فکر کنیم که انسانهایی را که در محدودهٔ این جزئیات زندگی می‌کنند، می‌شناسیم. بنابراین در پیگیری با سؤالات خوب کوتاهی می‌کنیم. این مسأله، صحنه را برای انواع سوء تفاهات آماده می‌کند. تأثیرگذاری ما به عنوان سفیر، به کُندی پیش می‌رود، چون به خوبی دیگران را نمی‌شناسیم تا بدانیم که در کجا نیاز به تغییر دارند یا خدا در کدام قسمت عملکرد فعال دارد.

به این موضوع فکر کنید. اکثر مکالمات امروزان، معمولی و روزمره و بیشتر برای محافظت از خودتان بود. بیشترین وقت خود را صرف گفتگو دربارهٔ مسائل می‌کنیم که نتیجهٔ شخصی کمی دارند، آب و هوا، سیاست، ورزش، سرگرمی. هیچ اشکال در این کار نیست، به جز اینکه به ما اجازه می‌دهد که هویت خود را مخفی کنیم. شاید یک نفر شدیداً در ازدواجش دچار مشکل شده، اما وقتی که مردم حالش را می‌پرسند، بلافاصله پاسخ می‌دهد: "خوبم، تو چطوری؟" شخص که این سؤال را می‌پرسد، واقعاً نمی‌خواهد چیزی بداند و شخص که پاسخ می‌دهد، نمی‌خواهد که چیزی بگوید. آنها خیانتکاران یک رابطهٔ سطحی می‌باشند. چه در پشت یک نیمکت در رابطه با وظایف مربوط به مدرسه باشد، یا به صورت تلفنی، همهٔ ما در مکالمات پُرخبری که محافظت شخص را به همراه دارد، مهارت زیادی داریم.

دلایل زیادی برای سطحی بودن روابط ما وجود دارد. یکی از دلایل این است که شدیداً سعی داریم که مکالمات ده دلاری را در لحظات ده سنتی جا بدهیم. گاهی اوقات تمایل داریم که داستان خود را تعریف کنیم، اما به نظر می‌رسد که فرصت برای این کار وجود ندارد. همهٔ ما با عدم ارتباط میان آبروی خود در ملأعام و چالشهای شخصی، سر و کار داریم. نمی‌دانیم که اگر مردم واقعاً ما را می‌شناختند، چه فکر می‌کردند.

دلیل دیگر برای سطحی نگاه داشتن روابط، پذیرفتن دروغ می‌باشد که می‌گوید فقط ما به این شکل هستیم و هیچ کس این کشمکشها را ندارد. نقابهای افراد در ملأعام، فریبمان می‌دهند و فراموش می‌کنیم که پشت درهای بسته، آنها نیز مثل ما یک زندگی واقعی دارند. فراموش می‌کنیم



که زندگی برای همه مملو از نومیدی، سختی، رنج، کشمکش، آزمایش و وسوسه می باشد. هیچ کس از یک خانواده کامل نیامده، هیچ کس شغل کامل ندارد، هیچ کس روابط کامل ندارد و هیچ کس همیشه کار درست را انجام نمی دهد. با اینحال، همه ما تمایل به پذیرش ضعفهای خود نداریم، در نتیجه آنرا به دیگران نمی گوئیم. ما نمی خواهیم با چالشهایی که وضعیت واقعی قلب مان را آشکار می کند، مواجه شویم.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که مردم تاریکی را بیشتر از نور دوست دارند، چون اعمالشان بد است. همه ما درمی یابیم که نور جستجوگر دوست حقیقی، کمی ترسناک است. دوست حقیقی، شما را از تاریکی خلوت شخصیتان بیرون آورده و به سوی مکالمه صادقانه محبت آمیز در ارتباط دوطرفه سوق می دهد. شما را از یک نامه مهر و موم شده، به سوی نامه باز سوق می دهد. بهترین روابط بر پایه ایجاد اعتماد و بیان حقیقت، به صورت دوطرفه بنا شده است.

دلیل دیگر برای اینکه از گفتگوی سطحی فراتر نمی رویم، این است که ما نمی بینیم. کتاب مقدس چیزهای زیادی در مورد نابینایی ما می گوید. گناه فریبنده است و باعث می شود که در مقایسه با خود، دیگران را با وضوح بیشتری ببینیم. به خاطر تمایل به باور کردن مباحثات خود و تسلیم شدن به بهانه های خود، غالباً نمی دانیم که چقدر نیاز به کمک داریم. ما نمی توانیم چیزی را که نمی بینیم، آشکار کنیم. ما فکر می کنیم که مشکل نداریم، اما متعجبیم که چطور شخص که در کنار ماست، از گناه خود آگاه نیست. این نه تنها دیدگاه ما را نسبت به خودمان تحریف می کند، بلکه روش بیان داستانمان را نیز شکل می دهد. حتی شاید ما را به سوی این سؤال هدایت کند که آیا لازم است که داستان خود را تعریف کنیم.

شاید ساده ترین دلیل ما برای عدم آشکارسازی خود با حرفهای بی پرده و صادقانه این باشد که هیچ کس سؤال نمی پرسد. ریتم و آهنگ معمول زندگی ما، به ضد حرکت به زیر سطح می باشد. با وجود مشغله های زندگی به نظر می رسد که سؤال در مورد مسائل که بدون افشای خود نمی توان به آنها پاسخ داد، فضولی می باشد. اما به نوع، همه ما خواهان چنین کیفیتی در روابط خود می باشیم. اینها روابط هستند که در آن نجات دهنده، کار خوب خود را انجام می دهد.



ما نباید با مسائل سطحی احساس راحتی کنیم، جاییکه خدمت، به ارائه قواعد کلی که در داستان همه می‌گنجد، محدود شده است. نبوغ خدمت شخص این است که یک کار شخصی می‌باشد. این خدمت می‌تواند موضوعات اصلی داستان بزرگ را به صورت کاملاً مشخص در قسمتهای مشخص از زندگی شخص به کار ببرد. خدمت شخص این نیست که به یک جماعت خیلی کوچک موعظه کنید. این خدمت محتاطانه مسیح و کلامش به چالشهای قلبی می‌باشد که با سؤالات خوبی از جانب یک دوست متعهد، نشان داده می‌شود. یعنی خدمت شخص مؤثر، جلال دهنده خدا، تغییردهنده قلب، به یک پایه غنی از اطلاعات شخص وابسته است. شما نمی‌توانید به خوبی به کسی که نمی‌شناسید، خدمت کنید.

مسیح، جمع آوری کننده اطلاعات

شاید با شناخت مسیح به عنوان الگویی برای جمع آوری اطلاعات، محدوده فکرتان گسترش یابد، اما این دقیقاً همان کاری است که او با زندگی در میان ما انجام داد. این به شکل قدرتمندی در عبرانیان ۴: ۱۴ - ۱۶ به ما نشان داده شده است.

"پس چون کاهن اعظم والامقام داریم که از آسمانها در گذشته است، یعنی عیسی پسر خدا، بیایید اعتراف خود را استوار نگاه داریم. زیرا کاهن اعظم ما چنان نیست که نتواند با ضعفهای ما همدردی کند، بلکه کسی است که از هر حیث همچون ما وسوسه شده است، بدون اینکه گناه کند. پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیض را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاری مان دهد."

این عبارت ما را تشویق می‌کند تا با تمام تجربیات خود و ضعفهایی که این تجربیات آشکار می‌کنند، به حضور مشاور فوق العاده برویم. می‌توانیم با این آگاهی برویم که فیض و رحمت مورد نیاز را در آن لحظه دریافت خواهیم کرد. این وعده کمک به صورت شخص می‌باشد. مسیح می‌تواند با هر یک از ضعفهای ما همدردی کند. کلمه یونانی که در اینجا "همدردی" ترجمه شده، چیزی بیش از رحم و شفقت فوری یا دلسوزی می‌باشد. تجربه ما از همدردی، معمولاً به احساس تأسف برای کسی و شکرگزاری برای اینکه به جای او نیستیم محدود می‌شود. اما در اینجا، همدردی یعنی



چیزی که دیگری را تکان داده، شما را نیز تکان بدهد. همدردی مسیح بسیار قوی است، طوریکه مشکلات ما به مشکلات او تبدیل می شود. این چیزی فراتر از احساس تأسف برای کسی است که در سختی می باشد. به معنای درک شرایط زندگی یک نفر به همراه تمایل به ارائه کمک می باشد که در توان شماست.

دو مورد منفی در این عبارت: "چنان نیست... که نتواند"، اطمینان مثبت از پاسخ مشاور فوق العاده به چالشهای زندگی مان می باشد. بسیار تسلی بخش است که بدانیم که کسیکه به سراغش می رویم، "ما را درک می کند". او کاملاً درک می کند که با چه چیزهایی مواجه می شویم و می خواهد به طور مناسب و صحیح به ما کمک کند. آیا این خواسته همه افراد نیست که در مشکل هستند؟ شما چیزی بیش از دلسوزی می خواهید، چیزی بیش از دست نوازش بر سرتان، یا چند کلمه مفید. شما کسی را می خواهید که حرفهای تان را درک کند و آنقدر اهمیت بدهد که به شما کمک کند تا بتوانید در این مورد کاری انجام بدهید. این فیض شیرین است که بدانید همه اینها را در مسیح می یابیم. او نه تنها مددکننده نهایی ماست، بلکه الگوی ما نیز می باشد. فقط در او یاد می گیریم که چگونه با نیازمندان ارتباط برقرار کنیم.

کلمه یونانی در این عبارت که "ضعفها" ترجمه شده، بسیار قدرتمند است. بهترین ادراک که می توان داشت، "وضعیت انسان" می باشد. نویسنده عبرانیان می گوید که عیسی واقعاً درک می کند که مفهوم زندگی در این دنیای سقوط کرده چیست. او کاتالوگ کامل و سوسه های ما را درک می کند. دشواری و پیچیدگی روابط ما را درک می کند. خیانت، طرد شدگی، درد جسمانی و تنهایی را درک می کند. عیسی می داند که مفهوم انسان بودن چیست. او ما را می شناسد!

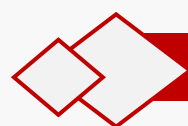
شاید فکر کنید: اما عیسی کامل بود! قطعاً او کامل بود، اما به این معنا نیست که او فشارهای کامل را که ما با آنها مواجه می شویم، تجربه نکرد. این یک سوء تفاهم متداول می باشد. به این تصویر توجه کنید. یک مرد قوی را تصور کنید که در یک نمایشگاه ایالتی با خم کردن میله های فلزی، نمایش را اجرا می کند. اولین میله ای را که برمی دارد، نیم اینچ (۱٫۲۷ سانت) ضخامت دارد. او نود درجه آنرا خم می کند و میله می شکند. بعد یک میله یک اینچی (۲٫۵۴ سانت) را برمی دارد و



خم می کند، تا جاییکه دو سرِ میله به هم برخورد می کند، اما نمی شکند. کدام میله بیشترین فشار را تحمل می کند؟ پاسخِ مشخص، میلهٔ دوم است. این میله، نیروی کامل قدرت انسان را جذب می کند و نمی شکند. بر روی زمین، مسیح، مانند میلهٔ دوم بود. چون هرگز تسلیم نشد، فرار نکرد، هرگز با هدایت و سوسه عمل نکرد، بلکه محکم و قوی ایستاد تا لحظهٔ و سوسه انگیز سپری شد، او قدرت کامل و سوسه را تحمل کرد. مسیح، استرس، درد، رنج و قربانی را با شدت تحمل کرد که ما هرگز متحمل نخواهیم شد، چونکه او شکست. او برای ما، محکم در مقابل گناه ایستاد. همهٔ چیزهایی را که دنیا به سویش پرتاب می کرد، تحمل کرد.

همهٔ اینها چه ارتباط با جمع آوری اطلاعات دارند؟ دوباره به عبرانیان ۴ : ۱۵ رجوع کنید: "کسی است که از هر حیث همچون ما و سوسه شده است، بدون اینکه گناه کند." عیسی ما را درک می کند، چون وارد دنیای ما شد. سی و سه سال در میان ما زندگی کرد، اطلاعات را دربارهٔ طبیعت و ماهیت تجربه هایمان جمع آوری کرد. حتی یک دقیقه از آن سالها به هدر نرفت. نه تنها در آزمایشی که آدم در آن شکست خورده بود، موفق شد، بلکه کاملاً با تمام چیزهایی مواجه شد که ما در زندگی و در انتظار برای بازگشت او مواجه می شویم. سالهای تجربهٔ او از آخوری در بیت لحم تا کوه به نام جلجتا، او را به کاهن اعظم تبدیل کرد که می تواند به طور کامل با ضعف های ما همدردی کند. او وارد دنیای ما شد و درکش دستِ اول و کامل است.

به خاطر اینکه مسیح، الگوی ما برای خدمت شخص می باشد، ما نیز می خواهیم مردم را درک کنیم تا بتوانیم او را در زندگی خود خدمت کنیم. ما هم باید متعهد شویم که وارد دنیای آنها شویم. با وقت گذاشتن برای پرسش سؤالات خوب و خوب گوش دادن، می توانیم این کار را آغاز کنیم. امید ما این است که دیگران در پی ما آمده و چالشهای حقیقی بیشتری را با ما مطرح کنند تا از طریق ما، خود خداوند را بیابند. ورود به دنیای شخص، به ما این توانایی را می بخشد تا حقایق انجیل را طوری به کار ببریم که مربوط به شخص و شرایط مشخص باشد.



اشکالِ پیشِ فرضها

چرا سؤالات بهتری را نمی پرسیم و واقعاً زمانی را به گوش دادن اختصاص نمی دهیم؟ چرا غالباً از مردم می پرسیم که منظورشان از این حرف چه بود، یا چرا چنین کاری را کردند؟ چرا از مردم نمی خواهیم که منظورشان را تعریف کرده یا منطق خود را توضیح بدهند؟ چرا بیشتر در مورد فکر و احساس شان سؤال نمی کنیم؟ چرا از آنها نمی خواهیم که بیشتر در مورد اهداف و خواسته های تصمیمات شان صحبت کنند؟ پاسخ های بسیاری به این سؤالات وجود دارد، اما به نظر می رسد که یکی از این پاسخ ها، به طور خاص مانع از این می شود که مطابق خواندگی خود به عنوان سفیران خداوند عمل کنیم. این مشکلِ پیشِ فرضها می باشد.

وقتی فرض می کنید، دیگر سؤال نمی کنید. اگر سؤال نکنید، خود را به سوی دنیایی از نتایج و سوء تفاهات بی اعتبار باز می کنید. شاید سعی کنید که ابرارِ خدا باشید، اما به هدف نمی رسید، چون شما دو و دو را با هم جمع می کنید و به پنج می رسید حتی متوجه این مطلب نمی شوید. خدا را شکر برای پیش فرضهای تان، اما شاید شخص که به نظرتان به او کمک می کنید، یک شخص خیالی می باشد.

دو دلیل اصلی برای پیش فرضهای بیش از حدّ ما وجود دارد. یکی دلیل الهیاتی می باشد و دیگری تجربی. اجازه بدهید که اول به دلیل الهیات پردازیم.

وقتی ما به خدمت شخص می رسیم، با دست خالی نمی رویم، بلکه با الهیات از کتاب مقدس می رویم. الهیات کلام، نه تنها نقشه نجات خدا را توصیف می کند، بلکه مردم را نیز توصیف می کند. کتاب مقدس، ما را می شناسد، حتی عمیقترین افکار و نیّات قلب ما را می داند. کتاب مقدس به طور چشمگیری، رنجها و خوشی ما را شرح می دهد، گره پیچیدگیهای روابط انسانی را باز می کند. احساس، دانش و ارتباطات انسانی را شرح می دهد. اگر کتاب مقدس را بخوانید، مردم را می شناسید و درک می کنید.

این بینش کتاب مقدس، هدیه بزرگی می باشد، اما درعین حال، همان نقطه ای می باشد که ما به مشکل برمی خوریم. شناخت مسائل اساسی و کلّ مردم نباید با شناخت افراد مشخص که خدا سر



راهتان قرار داده، اشتباه گرفته شود. پایه غنی الهیات ما، نباید ما را به افراد سست و بیحال تبدیل کند که فقط اطلاعات جمع آوری می کنیم. به هر حال، چون ما فکر می کنیم که مردم را می شناسیم، به راحتی می توانیم از پرسش سؤالات خوب غافل شویم.

باید به یاد داشته باشیم که خدا در کتاب مقدس، فقط خالق اشخاص و آشکار کننده هویت آنها نیست، بلکه بر همه جزئیات زندگیشان نیز سلطنت می کند. به خاطر سلطنت خدا، دو انسان، داستان کاملاً یکسان ندارند. مردم در عین حال که یکسان هستند، به طور چشمگیری متفاوت نیز می باشند. به عنوان مثال به بینی انسانها نگاه کنید. همه یک بینی دارند، اما حتی دو بینی کاملاً مثل هم نیستند. خلاقیت هنری خدا، تنوع و گوناگونی بی پایانی دارد. همه انسانها مشابه هستند، اما هر چه با دقت بیشتری نگاه کنید، بیشتر تحت تأثیر تفاوتها قرار می گیرید.

تنوع بی پایان بدن ما نیز استعاره ای از تنوع تفاوتهای درونی ما می باشد. به تنوع شخصیت بی پایانی که وجود دارد، یا به شیوه های گوناگون و غیرمنتظره عملکرد مغزهای گوناگون فکر کنید. عده ای مکانیکی هستند، درحالیکه دیگران (مثل من)، نه در ذهنشان چگونگی عملکرد وسایل را درک می کنند، و نه دستانشان توانایی تعمیر آنها را دارند. بعضیها تقریباً بی احساس و منطقی هستند، درحالیکه عده ای دیگر با احساسات، راه خود را در زندگی پیدا می کنند. تفاوت میان تجربیات زندگی یک مرد قد بلند را با یک مرد قد کوتاه تصور کنید، تفاوت میان یک شخص چاق و بسیار لاغر. به تفاوت زیاد تجربه زندگی یک مرد و یک زن فکر کنید، یا شخص که فکر می کند و شخص که عمل می کند. محدوده خلاقیت خدا بسیار وسیع است.

خدا نه تنها به شکل منحصر- به فردی هر یک از ما را خلق می کند، بلکه با سلطنت مطلق خود، داستان هر یک از ما را می نویسد و هدایت می کند. عناصر آشنایی در همه اینها وجود دارد، اما داستان هر شخص جزئیات پیچیده ای دارد که هر شخص را به طور چشمگیری از دیگری متفاوت می سازد. به همین دلیل، شما نمی توانید فقط با آنچه که کتاب مقدس در مورد من می گوید، مرا بشناسید. شما مطالب مفید و فوق العاده ای را به عنوان یک انسان در مورد من خواهید دانست، اما بدون سؤال کردن، نخواهید دانست که چگونه این حقایق به شکل منحصر به فردی در زندگی من



نمایان شده است. ما باید در پی این باشیم که یکدیگر را به گونه ای بشناسیم که هم خدا را به عنوان خالق ما می شناسد (حقایق جهانی در مورد انسان) و هم به عنوان خداوندی که بر ما سلطنت می کند (جزئیات منحصر به فرد و شخصی). این مسأله نه تنها باعث می شود که شکرگزار باشیم که با حقایق کتاب مقدس مجهز شده ایم، بلکه ما را به سوی شناخت بهتر شخص سوق می دهد که خدا سرِ راهمان قرار داده است.

دومین دلیل برای پیش فرضهای بیش از حد، تجربه ما می باشد. ما به یک زبان صحبت می کنیم، بسیاری از تجربیاتمان مشترک است، در یک جماعت زندگی می کنیم و غالباً به یک کلیسا می رویم، بنابراین به راحتی می توانیم تصور کنیم که مطالب زیادی در مورد یکدیگر می دانیم. مسأله خطرناکتر، تمایل به اشتباه گرفتن تجربیات مشابه با تجربیات یکسان می باشد. به عنوان نمونه، من به راحتی می توانم نتیجه بگیرم که شما به نوعی، یک خانواده دارید. اما وقتی می شنوم که شما کلمه "خانواده" را به زبان می آورید، در ست نیست که جزئیات مربوط به خانواده را بر اساس تجربه خودم در نظر بگیرم، نه تجربه شما. وقتی ما فرض می کنیم که افکار، خواسته ها و تجربیات کاملاً یکسانی را داریم، سوالاتی را برای مفید بودن در دستان خدا نمی پرسیم. به این ترتیب پیش فرضهای بی اعتباری درباره مردم خواهیم داشت و به گونه ای به مردم کمک می کنیم که نیاز واقعی آنها را برآورده نمی کند.

قاعده ای که خدمت شخص را مؤثر می سازد، ساده است: فرض نکنید، پرسید. این نه تنها برای یک مشاور خوب، بلکه برای یک معلم، شیخ، همسر، والدین، یا دوست حکیم نیز به کار می رود. تصوّر اینکه شما مطالب لازم را می دانید، همیشه باعث سوء تفاهم می شود که خدمت شخص را بی تأثیر می سازد و از مسیر خارج می کند. حتی اگر فکر می کنید که چیزی را چشم بسته می دانید، با اینحال باز هم سؤال کنید. فقط در این صورت می توانید مطمئن شوید که کمکتان، برای شرایط و روابط این شخص مناسب است.



مطمئن شوید که نتیجه گیری هایتان صحیح است

عادت به انجام سه کار در کشمکش با واقعیت تجربه ها و وسوسه های مشترک که فرض می کنیم، بسیار مهم است. شاید در ابتدا طاقت فرسا باشد، اما به زودی یاد می گیرید که به طور طبیعی آنها را انجام بدهید و شکرگزار خواهید بود که می توانید از پیش فرضهای اشتباه اجتناب کنید.

همیشه از مردم بخواهید که منظورشان را بیان کنند (چه چیزی؟). زبان بشر به هم ریخته است. هر چه از کلمات بیشتری استفاده شود، اختلافات جزئی بیشتری در مفهوم آن ایجاد می شود. ما با افراد صحبت می کنیم که از کلمات بسیار آشنایی استفاده می کنند، اما این کلمات تعاریف عملی بسیار متفاوتی دارند. به عنوان نمونه، وقتی یک خانم می گوید که او و شوهرش دیشب دعوای بزرگی داشتند، نباید فرض کنید که منظور او را درک می کنید. اگر از او بخواهید که "دعوی بزرگ" را تعریف کند، به سادگی این دعوا را با تجربه خود تعریف خواهید کرد. به این ترتیب، شاید سوء تفاهم کوچک، اما مهم را ایجاد کنید که می تواند بر مشاوره شما تأثیر بگذارد. به نظر می رسد که دعوی این خانم مثل مکالمات معمولی شما در ازدواج باشد، یا شاید مثل یک جنگ هسته ای داخلی باشد. من مرتباً به مردم می گویم: "من نمی خواهم با کلمات شما، تعاریف را برای خودم بسازم و نهایتاً به کسی مشاوره بدهم که وجود ندارد، بنابراین مرتباً از شما می خواهم که کلمات خود را تعریف کنید."

همیشه از مردم بخواهید که منظورشان را با نمونه هایی واقعی و حقیقی از زندگی، درباره کلمات که به کار برده اند، مشخص کنند (چگونه؟). اگر نکته ۱ درباره تعریف لغتنامه شخصی آنها سؤال می کند، پس نکته ۲ از مردم می خواهد که ویدئو را نشان بدهند. کلمات مورد استفاده مردم، بیان مختصر- و شفاهی شرایط مهم می باشد. من از این خانم می خواهم که قدم به قدم با من همراه شود، دیشب، در "دعوی بزرگ" با شوهرش چه اتفاق افتاد. گوش کردن به گزارش او، ادراک مرا واقعی و شخصی می سازد و به من احساس از این نمایش و احساسات موجود در آن لحظه را می دهد.



همیشه در نمونه ای که مردم به شما می دهند، از آنها بپرسید که چرا چنین واکنش را نشان داده اند (چرا؟). اکنون، شما نه تنها یک تعریف و شرایط واقعی دارید، بلکه می توانید تا حدودی، قلب را که در پس رفتار این شخص می باشد درک کنید. از او بخواهید که دلایل، ارزشها، اهداف و خواسته های خود را مطرح کند. از او بخواهید که به عقب برگردد و منظور خود را از بیان آن کلمات، آن تصمیمات و کارهایی که انجام داده، ارزیابی کند. به این ترتیب، شما دوربین را از روی صحنه برداشته و به سمت این شخص نشانه می گیرید.

وقتی با احتیاط از مردم می خواهید که تعریف کنند، مشخص کنند و توضیح بدهند، از سوء تفاهات و پیش فرضهای کاذب بسیاری که مانع از تأثیرگذاری خدمت شخص می شود، جلوگیری می کنید. به یاد داشته باشید که شما به دنبال این نیستید که قواعد کلام را به شکل کلی اعلام کنید. بلکه در این لحظه کلام را به صورت خصوصی و با تمرکز خاص به کار ببرید. وارد دنیای او شوید، بدانید که او با چه چیزهایی مواجه می شود و کمک کنید که منابع خود را در مسیح برای مواجهه با این شرایط خاص درک کند. چون شما مشتاق هستید که انجیل را برای این شخص به کار ببرید، پس فقط یک بار از او نمی خواهید که تعریف کند، مشخص کند و توضیح بدهد. بلکه بارها و بارها این کار را انجام بدهید و در پی این باشید که از سوء تفاهات کوچک خودداری کرده و به شکل عملی و واقعی با حقیقت مواجه شوید.

اهمیت بیانِ سؤالات خوب

ما وسوسه می شویم تا فکر کنیم که تمام پاسخهای درست در دست افراد می باشد که درک و آگاهی دارند، و این از یک نظر صحیح است. اما این نیز حقیقت دارد که بدون بیان سؤالات درست، نمی توانید به پاسخهای درست دست یابید.

مهندس که چهره یک تکنولوژی خاص را تغییر می دهد، به این دلیل قادر به انجام این کار می باشد، که اول دست نگاه داشته و سؤالات را پرسیده که کس دیگری نمی پرسد. فکر ما همیشه بر روی ریل سؤالات مان حرکت می کند. متفکران خوب، مایلند که در اطراف یک موضوع حرکت کنند

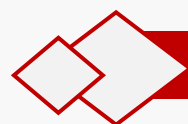


و از زوایای مختلف به آن نگاه کنند. آنها دوست دارند که سؤالات تازه بپرسند و سؤالات قدیمی را به روشهای جدیدی بپرسند. متفکران خوب پیش فرضهای تأیید نشده نمی سازند، و فکر نمی کنند که بیش از حد تصوّرشان می دانند.

اگر می خواهید به مردم کمک کنید که حقایق جدیدی را ببینند (حقایق قدیمی را به روشهای جدیدی ببینند) باید عادات متفکران خوب را داشته باشید. بیان سؤالات خوب، یکی از مهمترین عادات است. من دائماً می بینم که مردم در بن بست مفهوم سؤالات خود گیر می کنند. به عنوان نمونه، غالباً می شنوم که مردم می پرسند: "چرا خدا در زندگی من کاری نمی کند؟" این یک سؤال بد بر پایه پیش فرضهای بدی می باشد که فقط ما را از نظر الهیاتی سردرگم می کند و در نتیجه از نظر احساسی دلسرد می شویم.

پاسخ های معمول به سؤال اشتباه دوست مان چیست؟ بسیاری از افراد به این نتیجه می رسند که خدا دوست شان ندارد، یا به وعده های خود عمل نمی کند، یا پارتی بازی می کند، یا در سختیها حضور ندارد، یا کلام خدا حقیقت نیست یا اگر حقیقت است، پس بسیار عملی نیست. به یاد داشته باشید که مردم توسط خدا آفریده شده اند که تفسیرکنندگان باشند و سؤالات ما از خودمان (گاه اوقات تقریباً ناخودآگاه) سؤالاتی هستند که برای مفهوم بخشیدن به زندگی مان به کار می بریم. پاسخ های ما به طور برجسته بر مسیر زندگی مان تأثیر خواهند گذاشت. پس باید بدانید که وقتی سؤالات با ساختار خوب، خلاقانه، بر پایه کتاب مقدس را به زندگی شخص می آورید، کاری بیش از شناخت آنها و یافتن بخش که نیاز به تغییر دارد انجام می دهید. در حقیقت به آن شخص خدمت می کنید.

وقتی من از شما سؤالات را می پرسم که هرگز از خودتان نپرسیده اید، من به شما یاد می دهم که خودتان را با لنزهای کتاب مقدس ببینید. کاری را می کنم که خدا می تواند برای تغییر اساسی شما از آن استفاده کند. شاید سؤالات من به شما کمک کنند که خود را بهتر ببینید. وقتی سؤالات من چنین کاری را می کنند، من مسیحای را مجسم می سازم که برای بینا کردن چشمان نابینا آمده است. شاید سؤالات من به شما کمک کنند تا توصیف کتاب مقدس را در مورد زندگی خود بدانید.



وقتیکه سؤالات من چنین کاری را می کنند، من مسیحای را مجسم می کنم که آمده تا به شکل که مردم هرگز تعلیم نیافته بودند، به آنها تعلیم بدهد. شاید سؤالات من قلبتان را ملزم کند و شما را به سطوح تازه ای از توبه هدایت کند. وقتی این سؤالات چنین کاری را می کنند، من مسیحای را مجسم می کنم که روحش را فرستاد تا ما را به گناه ملزم و محکوم کند. شاید سؤالات من به شما کمک کند تا ببینید که کتاب مقدس واقعاً با عمیقترین مسائل و مشکلات تجربه شما صحبت کرده و باعث می شود که به طریقه های تازه ای گرسنه کلام شوید. به این ترتیب، من مسیحای را مجسم می کنم که نان آسمانی است که قومش را تغذیه می کند. به این ترتیب، حتی با بیان سؤالات، می توانیم به عنوان سفیران مسیحا عمل کنیم، او را در مقابل دیگران مجسم سازیم.

بیان سؤالات خوب، کار تغییر را انجام می دهد. به این ترتیب، کوران را بینا می کنیم و به ذهنهای گند ادراک می بخشیم، قلبهای سخت را نرم می کنیم، جانهای ضعیف و افتاده را تشویق می کنیم و گرسنگی ایجاد می کنیم، آن گرسنگی که فقط با حقیقت سیر می شود. این کار نه تنها سکویی برای کار مسیحا بنا می کند، بلکه همان کاری است که باید انجام بدهیم!

برادرم، تد، کسیکه همیشه راهنمای من بوده، بعد از یک کنفرانس در زمینه مشاوره ازدواج و خانواده، با من به سوی خانه رانندگی می کرد. ما حدود شصت و پنج مایل در ساعت رانندگی می کردیم که او به من گفت: "پُل می دانی، احتمالاً ما باید قواعد را که این آخر هفته یاد گرفتیم، در ازدواج خودمان به کار ببریم. چرا تو شروع نمی کنی؟" بعد در ادامه، یک سری سؤالات در مورد رابطه من با لوتلا پرسید. من هیچ یک از آن سؤالات را به طور مشخص به یاد نمی آورم، اما تأثیر عمیق آنها را به یاد می آورم. مثل اینکه خدا پرده های کلفت مخملی را که بین من و ادراک صحیحم از ازدواج وجود داشت، پاره می کرد. خودم را واضحت دیدم، و چیزی که دیدم زیبا نبود! از طریق این سؤالات، خودم را می دیدم که کارهایی را انجام می دادم و حرفهایی را می زدم که باورم نمی شد. از طریق این سؤالات، بالاخره تجربه لوتلا و کلافگیهای او را درک کردم. حالت دفاعی خود و تکیه بر عدالت شخصی را دیدم و متوجه شدم که به خاطر خداوند و برای خیریت ازدواج مان باید تغییر کنم. آن سؤالات واقعاً زندگیم را تغییر دادند.



وقتیکه تد از من سؤال می کرد، چیزی را به یاد آوردم که یکبار در مشاجره ای به لوئلا گفته بودم: "نود و پنج درصد از زنان کلیسایمان، عاشق این هستند که با مردی مثل من ازدواج کنند!" (او با محبت به من گفت که باید جزء پنج درصد اقلیت باشد!) از طریق سؤالات تد، خودم را دیدم که بارها با تجزیه و تحلیل حرفهای همسر و برگردانیدن تمرکز از روی خودم و متمرکز شدن بر همسر از خود دفاع می کردم. دیدم که خیلی بیشتر از آنچه تصور می کردم، به عدالت شخصی متکی بوده و عصبانی بودم. کاملاً به وضوح دیدم که چقدر از استانداردهایی که خدا برای یک شوهر در نظر دارد دور شده ام.

آن شب، دیر به خانه رسیدم و از لوئلا خواستم که صحبت کنیم. او از آهنگ صدای من متوجه شد که اتفاق مهم افتاده است. وقتیکه نشستیم، به او گفتم که متوجه شده ام که به مدت طولانی خدا سعی داشت تا چیزهایی را از طریق تو به من نشان بدهد ولی من نمی خواستم که گوش کنم. به او گفتم که شاید برای اولین بار آماده ام که بشنوم. او گریه کرد و گفت که عاشق من است و در ادامه حدود دو ساعت با من حرف زد. این صحبت به تغییری که سؤالات تد آغاز کرده بود، ادامه داد. گاه اوقات تعجب می کنم که اگر تد آن سؤالات را از من نمی پرسید، سؤالات که من هرگز از خود نمی پرسیدم؛ امروز ازدوایم به چه شکل می بود.

چند سؤال خوب

به خاطر اینکه فرایند سؤال و جواب، روش اولیه برای شناخت مردم می باشد، باید بدانید که چه سؤال خوب است و چه سؤال خوب نیست. در اینجا چهار قاعده مطرح شده که باید در نظر داشته باشید.

1. همیشه سؤالات نامحدود بپرسید که با یک "بله" یا "خیر" نتوان به آنها پاسخ داد. سؤالات بله و خیر، اطلاعات زیادی را به ما نمی دهند. سؤالات محدود (به سوی یک پاسخ بله یا خیر هدایت می کند) می توانند باعث ایجاد سوء تفاهم شوند، چون شما را مجبور می کنند تا به پیش فرضهای خود بازگردید تا بتوانید دلیل پاسخ شخص را دریابید. به عنوان نمونه: اگر از



یک نفر بپرسید که آیا ازدواج خوبی دارد و او پاسخ بدهد: "بله" شما چه چیزی را درمی یابید؟ چیز زیادی در نمی یابید؛ شما تعریف او را از ازدواج خوب نمی دانید. از طرف دیگر، سؤالات نامحدود نمی توانند بدون افشای افکار، خواسته ها و کارِ شخص پاسخ داده شوند. در اینجا نمونه های از سؤالات نامحدودِ مربوط به ازدواج مطرح شده است.

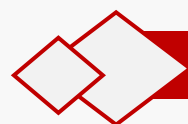
- شما در این شخص چه چیزهایی را دیدید که باعث شد با او ازدواج کنید؟
- وقتی که نامزد شدید، اهدافتان برای این ازدواج چه بود؟
- چه چیزهایی در ازدواج تان شما را غمگین می کند؟
- چه چیزهایی در ازدواج تان شما را خوشحال می کند؟
- اگر می توانستید دکمه ای را فشار داده و ازدواج تان را تغییر بدهید، چگونه تغییرش می دادید؟
- به نظرتان، خدا به چه شکل در ازدواج تان جلال یافته است؟
- چگونه ارتباط خود را با شوهرتان توصیف می کنید؟
- توصیف کنید که چگونه شما و شوهرتان تصمیم می گیرید.
- توصیف کنید که چگونه شما به عنوان یک زوج مشاجرات را برطرف می کنید.
- چگونه زندگی روحانی خود را به عنوان یک زوج توصیف می کنید؟
- آیا زوج های وجود دارند که مورد احترام شما باشند؟ چه چیزی در ازدواج شان مورد احترام شماست؟
- چرا فکر می کنید که به عنوان یک زوج دچار مشکل شده اید؟
- چه چیزهای را به عنوان نقاط قوت ازدواج تان می بینید؟
- چه چیزهای را به عنوان نقاط ضعف ازدواج تان می بینید؟
- به نظر شما، به عنوان یک زوج باید چه کار کنید تا از این جایی که هستید به جایی که باید باشید، برسید؟
- ازدواج رویایی خود را توصیف کنید.
- همسران چه کاری می توانست بکنند تا تغییر عظیم در ازدواج تان ایجاد کند؟



- چه مشکلات را در ازدواج تان می بینید که مسئولیت آن به عهده شماست؟
 - چه مسائل خاص باعث شد تا به این نتیجه برسید که ازدواج تان به کمک نیاز دارد؟
 - به نظر شما، خدا در حال حاضر در ازدواج تان چگونه عمل می کند؟
 - به نظر شما، به عنوان یک زوج، چه چیزی مانع از برطرف کردن مشکلات تان می شود؟
 - توصیف کنید که چگونه ازدواج تان در طول این سالها تغییر کرده است.
 - وقتی از دست همسران عصبانی یا آزرده هستید، چه کار می کنید؟
 - چگونه نارضایتی خود را به همسران نشان می دهید؟
 - بخش از ازدواج تان را که به نظرتان دچار مشکل شده، در نظر بگیرید. توصیف کنید که مشکل چیست و هر یک از شما برای برطرف کردن آن چه کار کرده اید.
 - چگونه تلاش کرده اید که به همسران محبت کنید و از او قدردانی کنید؟
 - بزرگترین مشاجرات شما در ازدواج به خاطر چیست؟
- این فهرست می تواند ادامه بیابد. نکته اینجاست که سؤالات را بپرسید که شخص خودش را بیازماید و با آشکار کردن خود، به این سؤالات پاسخ بدهد.

2. سؤالات را بپرسید که ترکیب از بررسی کردن و متمرکز بودن می باشد. ما به هر دو سؤال نیاز داریم، چون هر یک از آنها اطلاعات متفاوت را آشکار می کنند. فرض نمی کنیم که مشکل که در یک قسمت از زندگی شخص وجود دارد، فقط مربوط به آن قسمت می باشد، پس سؤالات بررسی کننده می پرسیم. می خواهیم رد مشکلات را تا ریشه آن در قلب شان دنبال کنیم، پس سؤالات متمرکز می پرسیم. به یاد داشته باشید که می خواهیم از حالت سطحی گذر کرده و به ضدّ پیش فرضهای غیر معتبر بایستیم تا بتوانیم به کسی که حقیقتاً او را می شناسیم کمک کنیم.

سؤالات بررسی کننده، بخشهای مختلف زندگی شخص را بررسی کرده و به کلّ وجود او نگاه می کنند. مسائل که به طور سطحی متفاوت به نظر می رسند، شاید بخش از موضوع بزرگتر افکار، انگیزه یا رفتاری باشند که می خواهید آنرا دریابید. به عنوان نمونه، جو، پسری بود که برای کسب



احترام از دیگران زندگی می‌کرد. روش او برای کسب احترام در خانه، به وسیله برقراری حکومت مطلق خشونت آمیز بود (اگرچه چیزی که دریافت می‌کرد، بیشتر ترس بود تا احترام). جو در خارج از منزل، به عنوان یک خادم واقعی شناخته شده بود، پسری که حتی لباس خود را به شما می‌بخشید. مردم در کلیسای جو و سارا، حرفهای سارا را در رابطه با کارهایی که او با سارا و بچه‌ها می‌کرد، باور نمی‌کردند. تا اینکه با پلیس تماس گرفته شد و سارا کمکی را که به مدت طولانی به آن نیاز داشت، دریافت کرد. نکته اینجاست که جو در ملأعام و زندگی خصوصی، شخص کاملاً متفاوت نبود. رفتار او در هر دو صحنه با انگیزه یکسان برای اشتیاق به کسب احترام بود.

سوالات بررسی کننده کمک می‌کنند تا موضوعات و الگوهای زندگی شخص را دریابید. شاید مشکلات که در یک ازدواج وجود دارد، بخش از موضوع بزرگتر در رابطه با گناه مرتبط با آن در زندگی شخص باشد. عدم کنترل شخص در زمینه رابطه جنسی نیز می‌تواند دلیل برای مقروض بودن عمیق او باشد. همچنین مشکل کنترل زبان که باعث از دست دادن کار یک مرد می‌شود، می‌تواند تو صیف برای بیگانگی او نسبت به پسر نوجوانش باشد. شاید ترس که یک دختر جوان را در بخش از زندگیش فلج می‌کند، عمیقتر از ظاهر اولیه آن است. از زاویه گسترده تری به شخص نگاه کنید؛ تصور نکنید که مشکل اعتراف شده، یک مسأله مجزا می‌باشد. از خودتان بپرسید که چگونه مسائل که متفاوت به نظر می‌رسند، می‌توانند جنبه‌های متفاوت از یک موضوع یکسان باشند.

سوالات متمرکز به شدت در یک بخش از زندگی شخص نگاه می‌کنند. در رابطه با جو، به این معناست که در اشتیاق دائمی او برای خدمت به دیگران کاوش کنید، قلب را که در پس این رفتار می‌باشد بشناسید. آیا واقعاً با انگیزه محبت به خدا می‌باشد که با محبت به دیگران ابراز می‌شود؟ یا چیز دیگری در قلب جو فرمانروایی می‌کند؟ هدف از سؤال متمرکز این است که ریشه‌ها و علت‌ها را دریابید.

برای اینکه واقعاً یک نفر را بشناسید، باید هر دو سؤال را بپرسید. برای تشریح این نکته، تصور کنید که در انتهای راهروی یک هتل هستید. این راهرویی که در هر چند قدم، چندین در دارد، نشاندهنده زندگی یک شخص است. اتاقهای که در پشت این درها قرار دارند، نشاندهنده جنبه



های گوناگونِ زندگی شخص می باشند (شغل، ازدواج، عملکرد به عنوان والدین، خانواده، زندگی روحانی، رابطه با بدن مسیح، رابطه با همسایه ها، امور مالی، رابطه جنسی، ارتباطات، حل مشکلات، اهداف، انگیزه ها، خواسته ها و غیره). هر چه که در مورد این شخص بدانید، در این راهرو و اتاقها قرار دارد. وقتی یک نفر را می شناسید، از این راهرو عبور می کند، به اتاقها نگاه می اندازد (سؤالات بررسی کننده). متوجه موضوعات خاص می شود (هر اتاق یک تخت، میز تحریر، موکت، صندلی دارد). شما وارد بعضی از اتاقها می شود (سؤالات متمرکز)، وقتی ببیند که مسأله ای ارزش توجه خاص را دارد، محتویات آنرا را از نزدیک بررسی می کند. این حکیمانه است که بداند، چه زمانی و چه سؤال را بپرسد.

3. به یاد داشته باشید که بعضی از سؤالات، انواع خاص از اطلاعات را آشکار می کنند. برای پُر کردن شکافها در رابطه با شناخت خود، باید به طور پیوسته از خود بپرسید که چه چیزی را نمی دانید. به عنوان نمونه، شاید من بدانم که آن شخص چه کار کرد، اما ندانم که چگونه این کار را کرد. یا شاید بدانم که چگونه این کار را کرد، اما ندانم که کجا یا چه زمانی این کار را کرد. شاید همه این چیزها را بدانم، اما هنوز ندانم که چرا این کار را کرد. برای اینکه کل تصویر را درک کنیم، باید از خودمان بپرسیم: "من باید در مورد این شخص چه چیزی را بدانم تا بتوانم به او کمک کنم؟ چه نوع سؤال این اطلاعات را آشکار می کند؟"

ضرورتاً پنج نوع سؤال وجود دارد:

- چه چیزی؟ ابتدایی ترین و اساسیترین سؤالات که اطلاعات کلی را آشکار می کنند. ("تو چه کار کردی؟" "من با زخم صحبت کردم.")
- چگونه؟ سؤالات که روش انجام کاری را آشکار می کنند. ("شما چگونه با او صحبت کردید؟" "من پانزده دقیقه سر او فریاد زدم!") توجه کنید که با پرسیدن "چگونه"، چقدر اطلاعات کسب کردیم.
- چرا؟ سؤالات که مقاصد، خواسته ها، اهداف یا انگیزه های شخص را آشکار می کنند. ("چرا اینقدر فریاد زدی؟" "می خواستم او بداند که چقدر از کاری که انجام داده، عصبانی بودم.")



در اینجا به چیزی فراتر از رفتار شوهر پرداخته ایم تا قلب را که در پس آن است مورد بررسی قرار دهیم.

- چقدر؟ و کجا؟ سؤالات که موضوعات و الگوهای زندگی شخص را آشکار می کنند. ("این در کجا اتفاق افتاد؟" "سرِ میزِ شام. شام خوردن خیلی سخت است. ما هر دو خسته ایم. بچه های کوچک داریم. غذا خوردن اصلاً آرامش بخش نیست! همیشه به نظر می رسد که شام خوردن برای ما دشوار است.")

- چه زمان؟ سؤالات که ترتیب وقایع را آشکار می کنند. ("به من بگو که دقیقاً چه زمان سرِ میز شام فریاد زدی." "در میان این هرج و مرج، زخمِ گفت: "خُب، روز تو چطور پیش رفت؟ ظاهراً او ناراحت بود، چون من این سؤال را از او پرسیده بودم. من گفتم: آیا واقعاً برایت مهم است یا فقط می خواهی که رفتار ناخوشایندی داشته باشی؟ او گفت: خُب، تو تنها کسی هستی که در اینجا جالبترین و مهمترین زندگی را داری درست است؟ در این لحظه بود که من منفجر شدم.")

هر سؤال، اطلاعات متفاوت را آشکار می کند، که هر کدام باید با سؤال بعدی دنبال شود. این کار، درک شما را از اتفاق که افتاد (شرایط) وسیعتر و عمیقتر می سازد، این شخص چگونه با آن برخورد کرد (افکار و نیتهای قلبی) و او در مقابل چه کار کرد (رفتار). چه زمانی که بر یک بخش تمرکز می کنید یا زندگی شخص را بررسی می کنید، از این سؤالات استفاده کنید.

وقتی که جیم با من تماس گرفت و نگرانی خود را در مورد رابطه با زنش، بُنی، مطرح کرد، این سؤالات بسیار مفید بود. صراحتاً، چنین تما سهای بسیار غیرعادی است؛ معمولاً تما سهای تلفنی از جانب زنهای کلافه و درمانده می باشد. جیم توجه مرا جلب کرد و موافقت کردم که با آنها ملاقات کنم. جیم، در کار خود بسیار موفق بود، او و بُنی، هر روز با هم کار می کردند و ظاهراً با خوشحالی کار می کردند. ظاهراً عملکرد خوبی داشتند. سبک زندگیشان، همه نشانه های موفقیت را به همراه داشت، در کلیسای خود شرکت می کردند و جمعی از دوستان مسیحی صمیمی داشتند.



جیم، آگاهانه به الهیات وابسته بود و توصیف می کرد که چگونه سالهای زیادی از زندگی خود را صرف تسلط بر تعالیم کلام خدا کرده است. بُنی یک نو ایمان بود، و ایمانش بیشتر جنبه خصوصی و حسی داشت. وقتیکه با هم نشستیم، جیم اندوهگین بود که هرگز ازدواج را که کتاب مقدس توصیف می کند، تجربه نکرده است. او گفت که بارها دعا کرده و از افراد زیادی مشورت گرفته، اما فایده ای نداشته است. او گفت هر کاری که می توانسته، انجام داده تا رابطه نزدیکی با بُنی داشته باشد، اما توسط او طرد شده است. او گفت وقتیکه ازدواجش سرد و مُرده است، اهمیتی به موفقیت در کارش نمی دهد.

این یک داستان متقاعد کننده بود، اما نگاه آزرده و عصبانی بُنی، حواس مرا پرت کرد. می دانستم که باید سؤالات بیشتری بپرسم، بنابراین از جیم و بُنی، سؤالات "چه چیزی" را پرسیدم، و به دنبال آن سؤالات "چگونه"، "چه زمان"، "چرا" و "کجا". بعد متوجه شدم که چه اتفاق افتاده بود. بله، جیم از نظر الهیاتی دانش و معرفت داشت، اما زندگیش تحت هدایت کارش بود، بنابراین کارش زندگی بُنی را نیز هدایت می کرد. برنامه روزانه آنها، کاملاً تحت کنترل کاری بود که از صبح زود آغاز می شد و تا آخر شب ادامه داشت. بُنی گفت که احساس می کند که فقط به عنوان یک کارمند سرسپرده مورد قدردانی قرار می گیرد (و اساساً بدون حقوق). وقتی به خانه می رسد، چیزی ندارد که صرف این ازدواج کند.

از جیم پرسیدم که در رابطه با نگرانش برای ازدواج، چه برخوردی با بُنی داشته است. او حرفهایش را تکرار کرد، ظاهراً بدون آگاهی از اینکه در این برخوردها، القابی را نسبت داده و محکومیت هایی ایجاد کرده است. بُنی از این فریادها و از اینکه از نظر روحانی نابالغ و در روابط عاشقانه، بی عرضه خوانده می شد، خسته شده بود. از کار سخت بدون پاداش و زندگی با کسی که ادعای نزدیکی به خدا می کرد، اما هرگز شکرگزار نبود، خسته شده بود. او در حال فروپاشی بود، اما نمی خواست که به جیم چیزی بگوید، چون با این کار فقط رفتارهای منفی او را تقویت می کرد. در عوض خود را از جیم دور می کرد، امیدوار بود که از مکالمات زشت، اتهامات و دوری عاطفی اجتناب کند.



سؤالات بالا، چه تصویر باورنکردنی و متفاوت را آشکار می کنند! آنها به زیر لایه عقیده خود در مورد یک شوهر دیندار و زنِ سرد و انتقادکننده می روند تا مرد سختکوش و محکوم کننده و زنی خسته از محافظت شخص را آشکار کنند. کمک من به آنها کاملاً متفاوت از کمک بود که بدون ادراکِ حاصل از این سؤالات ارائه می شد.

4. سؤالات پیشرفته تر برسید، سؤالات که بر پایه اطلاعات آشکار شده از طریق سؤالات قبلی می باشد. جریان سؤالات شما باید ترتیب و منطق را به همراه داشته باشد. هر سؤال باید به این دلیل پرسیده شود که شکاف میان دانش خود را از چیزهای که قبلاً آشکار شده، پُر کنید. به این ترتیب که دائماً از خود می پرسید که چه چیزی را در مورد مسأله ای که الان شنیدم، نمی دانم؟ این شما را به چالش می کشاند تا برای خود پیش فرضهای را نسازید یا به اطلاعات ناکامل راضی نشوید.

اهمیت نجات بخش سؤالات خوب

مطالب ما برای خدمت به عنوان یکی از ابزارهای خدا برای تغییر بسیار مهم است. بیان سؤالات خوب، امری حیاتی می باشد تا به مردم کمک کند که با خود واقعی و کارشان روبرو شوند. همه ما به عنوان افراد گناهکار تمایل داریم که تاریخچه خود را به طریق که در خدمت ما باشد، از نو تنظیم کنیم. ما در پسِ سختیها و فشارهای شرایط یا شکستهای دیگران پنهان می شویم. به دنبال توضیحات بیرونی هستیم، نه توضیحات درونی. بیشتر تحت تأثیر عدالت خود هستیم، به جای اینکه از گناه خود وحشت کنیم.

به همین دلیل، همه ما به افرادی نیاز داریم که آنقدر ما را دوست داشته باشند که از ما سؤال کنند، به ما گوش کنند و با گوش دادن به ما، سؤالات بیشتری را پرسند. این فضولی کردن نیست. بلکه کمک به افراد نابینا می باشد تا نیاز خود به مسیح را بپذیرند. این کمک به مردم می باشد تا شیوه های احمقانه خود را ببینند، اینکه برای جلال خود زندگی کرده اند و شیوه های ظریف را ببینند که در آن پرستش و خدمت به خالق را با پرستش و خدمت به خلقت مبادله کرده اند.



فیض بخشاینده و قدرت بخش مسیح، برای گناهکاران است، برای خطاکاران و ضعیفان، رنجدیدگان و گمشدگان. افرادی که نیاز خود را نمی بینند از او طلب کمک نخواهند کرد. اما در دستان مسیحا، سؤالات ما می توانند کلیدهای برای باز کردنِ درِ زندانهای افراد باشند و باعث شوند که آنها به طریقه‌های تازه و برجسته ای به مسیح تکیه کنند.

مسیح از طریق سؤالات ما، مردم را تغییر می دهد. کوبیده شدگان، افرادی قوی در ایمان می شوند. دزدان جلال، برای جلال خداوند زندگی می کنند. افراد خودبین آزاد می شوند تا خدا و همسایه را محبت کنند. درحالیکه روح القدس کار می کند، سؤالات ما می توانند کار اصولی خدا را برای ایجاد تغییر آغاز کنند. این سؤالات بخش ضروری برای مفهوم مجسم کردن خدا در اطرافیان مان می باشند.

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



بدانید که کدام قسمت نیاز به تغییر دارد

مایک و مارشا از من خواستند که صحبت کنیم، چون "همه چیز به هم ریخته بود." آنها هر دو آشفته به نظر می رسیدند، بنابراین ما خیلی زود با هم ملاقات کردیم. من کسی را که برای خدمت شخصی شاگردسازی می کردم، به همراه خود آوردم. وقتی که از آنها پرسیدم که چه خبر است، مایک گیج کننده ترین داستان خانوادگی را که تا آن زمان شنیده بودم، برایم تعریف کرد. آنها هر دو قبلاً ازدواج کرده بودند و بعد این دو خانواده را با هم ترکیب کردند، هر یک با چهار بچه بالغ. مارشا، گاه گاهی با جزئیاتی وارد گفتگو می شد که مرا بیشتر گیج می کرد. فکر نمی کنم که حتی در کلاسهای الهیات دانشکده مذهبی نیز به اندازه آن روز بعد از ظهر یادداشت برداری کرده باشم! داستان آنها پُر از داستانهای اصلی و فرعی بود. تلاش آنها برای حل مشکلات به شکل غیرقابل تغییری، آنها را بدتر کرده بود. به نظر می رسید که فرزندانشان هم تصمیمات کاملاً اشتباهی گرفته بودند. این یک آشوب و به هم ریختگی بود!

بعد از یک ساعت، مایک گفت: "پُل، همانطور که می بینید، ما شدیداً نیاز به کمک داریم." این یک نوع کتمان حقیقت بود. من در سکوت نشستم، به یادداشت‌هایم خیره شدم، و به چهره دو فرد آسیب دیده ای که به دنبال هر نوع کمک بودند که می توانستند دریافت کنند. این خارج از توانم بود، طوریکه نمی توانستم حرف هوشمندانه ای بزنم. احتمالاً فقط چند ثانیه سکوت کردم، اما به نظر می رسید که ساعتها سکوت کرده ام. نهایتاً به آنها گفتم که در مورد حرف‌هایشان فکر کرده و دعا می کنم و دوباره با هم جمع می شویم تا صحبت کنیم.



بعد از رفتن آنها، شخص که او را راهنمایی می کردم، به من گفت: "پسر، این دلگرم کننده بود! من می توانم خدمت شخص را انجام بدهم! تنها کاری که باید بکنید این است که به مردم اجازه بدهید که داستان خود را تعریف کنند و بعد به آنها قول بدهید که فکر کرده و دعا می کنید. فکر کردم که این کار خیلی سخت تر از اینها می باشد!"

خیلی وقتها به اولین بعدازظهری که با مایک و مارشا بودم، فکر می کنم. من امید زیادی به آنها ندادم و موفق به درک چالش هایشان نشدم. اما فکر می کنم که با وجود کوه جزئیات گیج کننده، انتخاب درستی کردم. خدمت شخص، شما را درگیر افرادی می کند که در هرج و مرج زندگی شان گم شده اند، افرادی که زندگی شان با تصمیمات احمقانه خود یا گناهان دیگران پیچیده شده است. اغلب اوقات می شنوید که سالها برای حل مشکل تلاش کرده اند ولی همه چیز بدتر شده است. عمل ویرانگر دشمن را می بینید که فریب می دهد، جدا می کند و می درد و تأثیر تفکر ضعیف و مشاوره ناکارآمد را می بینید.

اما خدمت شخصی به شما اجازه می دهد تا خدا را در عمل ببینید، درحالیکه افراد را به جای فراتر از قوت و حکمت خودشان هدایت می کند. شما شاهد نقشه نجات او در زمینه زندگی آن شخص خواهید بود. این افتخار را خواهید داشت که به طریق که تبدیل کننده قلبها و زندگیها می باشد، مردم را به منابع وصل کنید که در مسیح به آنها تعلق دارد. درحالیکه می خواهید محبت خداوند عیسی را مجسم کنید، وارد زندگی شخص دیگری شوید، تحت تأثیر رنجهای او قرار بگیرید و امید انجیل را اعلام کنید، سفیران او نیز خواهید بود. شما جزئی از کار عظیم ملکوت خدا خواهید بود.

خدمت شخصی همیشه این نیست که حرفی برای گفتن داشته باشید. این نیست که همه شکستگیها را در یک لحظه درست کنید. خدمت شخصی، مرتبط کردن افراد با مسیح است تا بتوانند مطابق خواسته او فکر کنند؛ چیزی را بطلبند که از نظر او بهترین است؛ و کاری را که مطابق خواسته او است، انجام بدهند، حتی اگر شرایطشان هرگز "درست نشود". خدمت شخصی شامل نشان دادن جلال خدا به افراد آسیب دیده، گمشده و سردرگم می باشد، تا آنها از طلب جلال خود دست کشیده و برای خدا زندگی کنند. خدمت شخصی، این است که کاملاً داستانهای شخصی



مردم را در داستان بزرگتر نجات قرار دهیم تا آنها با طرز فکر "داستان خدا" به سراغ هر شرایط و رابطه ای بروند. باید مبهور کاری شویم که خدا ما را برای آن فراخوانده است!

وقتی که به مایک و مارشا فکر کرده و دعا می کردم، دو چیز اتفاق افتاد. اول، می توانستم در این هرج و مرجها، خدا را در عمل ببینم. هیجان داشتم که به آنها کمک کنم تا خدا را ببینند. دوم، داستان آنها کمتر گیج کننده شد. دیدم که چگونه تکه های پازل در کنار هم قرار گرفت. سوالات بیشتری داشتم، اما حرفهای برای گفتن نیز داشتم. بر اساس کتاب مقدس به سمت چیزی هدایت شدم و این باعث شد که مشتاقانه منتظر ملاقات با مارشا و مایک باشم.

مفهوم بخشیدن به اطلاعات

خدمت شخصی فقط جمع آوری اطلاعات ضروری نیست، بلکه باید بر اساس کتاب مقدس به آنها مفهوم ببخشیم. در فصل ۳ دیدیم که مردم بر اساس حقایق تجربیات خود زندگی نمی کنند، بلکه بر اساس تفسیرهای خود از آن حقایق. این موضوع در مورد خدمت شخصی نیز حقیقت دارد. خدا ما را خلق کرده که مفسر باشیم، تا وقتی دیگران داستان خود را می گویند، به طور غریزی سعی کنیم که به شنیده های خود مفهوم ببخشیم. چیزی که در پاسخ می گوئیم یا انجام می دهیم، بر پایه حرفهای آن شخص نخواهد بود، بلکه بر پایه تفسیری که ما می کنیم.

خدمت شخصی بر اساس کتاب مقدس، فقط باید همین باشد، بر اساس کتاب مقدس. یعنی با دورنمای واضح از دیدگاه کتاب مقدس نسبت به دنیا، به زندگی مردم نگاه کنیم. ما نگران جلال خدا، گناهکار بودن انسان، شرایط دنیای سقوط کرده، واقعیت شریر، فیض انجیل و قطعیت ابدیت هستیم. خدمت شخصی بر اساس کتاب مقدس، بیشتر مربوط به دیدگاه فکری، هویت و خوانندگی می باشد، تا تعمیر چیزی که خراب شده است.

در رابطه با ازدواج، زوج هایی که در کشمکش هستند، به چه چیزی نیاز دارند؟ آیا تکنیکهای ارتباطی یا بحثهای صادقانه در مورد رابطه جنسی به آنها کمک می کند؟ آیا در رابطه با عملکرد خود به عنوان والدین، امور مالی و راه های سالم برای رسیدگی به مشاجرات، نیاز به اتحاد دارند؟ پاسخ



همه این سؤالات "بله" است! اما آنها به چیزهای بیشتری نیز نیاز دارند. آنها باید بر اساس ادراک حاصل از شناخت خود، شناخت خدا و کاری که خدا در ازدواج شان انجام می دهد، زندگی کنند. پولس در دوم قرنتیان ۱۱ : ۱ - ۳ به ما یادآوری می کند که زندگی کنونی ما محل تمرین برای ازدواج آینده می باشد. ما عروس مسیح هستیم. خدا ما را برای ازدواج کامل در آینده آماده می کند. به همین دلیل، سؤال بزرگ در رابطه با روابط کنونی ما این نیست که آیا خوشحال می شویم یا خیر؛ بلکه آیا محبت را که به داماد وعده داده شده، به کس دیگر یا چیز دیگری می دهیم.

شما نمی توانید به شکل دیگری، روابط مسیح، مخصوصاً ازدواج را درک کنید. چرا خدا مهمترین، طاقت فرساترین و مشکلترین رابطه بشری (ازدواج) را دقیقاً در مهمترین فرایند دنیا (تقدیس) قرار داده است؟ اگر این کار را کرده تا مردم رویاهای شخصی خود را بشناسند، پس منطقی تر بود که پیش از مواجهه با سختیهای ازدواج، آنها را تقدیس کند. اما خدا اشتباه نکرده است. او بر روی رویای بزرگتری کار می کند، پس ما را امتحان کرده و در مشکل می اندازد. اجازه می دهد که رویاهای ما از کنترل مان خارج شوند، تا درحین یادگیری محبت به یکدیگر، به شکل عمیق تری در محبت به او رشد کنیم.

وقتی اینگونه به ازدواج نگاه می کنید، دیگر همسرستان را مجبور به برآوردن رویاهای خود نمی کنید. حال می دانید که چه کسی هستید (نامزد مسیح) و خدا چه کار می کند (شما را برای ازدواج نهایی آماده می کند). درحالیکه با اضطرابهای مربوط به والدین، ارتباطات، رابطه جنسی و امور مالی مواجه می شوید، خوشی بزرگتری دارید، چیزی که تصور نمی کردید که بتوان در ازدواج ناکامل آنرا تجربه کرد. فقط از این دیدگاه است که قواعد کتاب مقدس برای زنان و شوهران معنا می یابد. اینها کاربردهای عملی مفهوم زندگی در ازدواج کنونی با تمرکز بر ازدواج آینده می باشند.

البته که این موضوع در مورد افراد مجرد نیز صحت دارد. شما هم از طریق روابط و شرایط که با خانواده، همسایه ها، همکاران و خانواده کلیسایی تجربه می کنید، به عنوان عروس مسیح آماده می شوید. شاید همسر-زمینی نداشته باشید، اما زندگی شما نیز در حال حاضر به اندازه اشخاص متأهل، یک آماده سازی کامل برای ازدواج آینده می باشد. شما هم نیاز به یک هویت، دیدگاه و



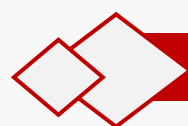
خواندگی بر اساس کتاب مقدس دارید و خدا متعهد شده که برای یافتن این چیزها به شما کمک کند.

اگر به مردم کمک نکنید که داستان خود را از دیدگاه واضح کتاب مقدس و مرکزیت مسیح ببینند، خدمت تان چیزی به جز پرتاب الهیات و قواعد پیش افتاده به سوی آنها نخواهد بود. قلبشان بی تغییر مانده و هر تغییری در رفتار، موقتی خواهد بود. آنها نه تنها به جنگ با دیگران ادامه می دهند، بلکه با خدایی در جنگ اند که از تعلق کامل قلب شان به خود، دست نمی کشد.

خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، زمان پیشرفت می کند که تفسیرهای خوب کتاب مقدس، ما را به سوی تفسیرهای صحیح زندگی شخص هدایت کند. این فرایند تفسیر دو جانبه، خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس را منحصر به فرد می سازد. بدون تفسیر صحیح کتاب مقدس، نمی توانیم درک صحیح از مردم داشته باشیم و بدون تفسیر صحیح مردم نمی توانیم کتاب مقدس را به شکل صحیح به کار ببریم. چون کتاب مقدس به ما می گوید که مردم بر اساس قلب شان زندگی می کنند، همیشه علاقه مندیم بدانیم که چگونه افکار و اشتیاقهای قلب افراد از طریق انتخابها، حرفها و کارهایشان آشکار می شود. در همگرایی این فرایند تفسیر دوجانبه، قلب و زندگی افراد به صورت دائمی تغییر می کند.

تنظیم اطلاعات بر اساس کتاب مقدس

ما نمی توانیم به خود اجازه بدهیم که با آمادگی کم یا بدون هیچ آمادگی، بلافاصله به کسی مشاوره بدهیم. تا زمانی که بر اساس کتاب مقدس به مسائل که دیگران مطرح کرده اند، فکر نکرده ایم، مانند کوری هستیم که عصا کش کوری دیگر است. باید از خود پرسیم: "چه اصطلاحات، دیدگاه وعده ها و فرمانهای کتاب مقدس برای این شخص منطقی بوده و در این شرایط چیزی را اعلام می کند؟" مشاوره ما فقط زمان بر اساس کتاب مقدس می باشد که شنیده های خود را از دریچه درست کتاب مقدس فیلتر کنیم.

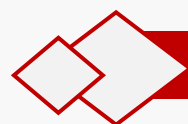


به یاد داشته باشید که هیچ روزی نیست که به یکدیگر مشاوره ندهیم. شاید یک زن در هنگام آماده شدن شوهرش برای رفتن به محل کار توصیه‌هایی بکند. شاید والدین به بچه یاد بدهند که چگونه در مدرسه با سختیها مواجه شود. شاید برادری به خواهرش کمک کند که در مورد بعضی از مشکلات با دوستانش صحبت کند. شاید یک رئیس با یک کارگر برخورد کند. ما هر روزه تفسیرهای خود را از زندگی به دیگران می‌گوییم، ادراک آنها را در مورد زندگیشان شکل می‌دهیم. سؤال اینجا است که آیا خدمت ما به یکدیگر بر اساس کتاب مقدس می‌باشد. در تمام این صحبتها، آیا از خود می‌پرسیم که کتاب مقدس در این مورد چه می‌گوید؟

شناخت یک شخص، مثل رفتن به گوشه و کنار خانه و جمع‌آوری لباسهای کثیف می‌باشد. طول نمی‌کشد که لباسهای متفاوت، با رنگهای مختلف خواهید داشت، اما بهتر است که قبل از ریختن آنها در ماشین لباسشویی، آنها را دسته‌بندی کنید، در غیر اینصورت جورابهایی با رنگهای مضحک خواهید داشت! همین امر در مورد شناخت دیگران نیز صحت دارد. هیچ کس نمی‌گوید: "توجه کنید؛ می‌خواهم بخش مهم از گذشته ام را با شما در میان بگذارم." هیچ کس نمی‌گوید: "با دقت گوش کنید، چون می‌خواهم نیتهای قلبی را برای شما آشکار کنم." بلکه، ما تاریخ را با شرایط کنونی و احساسات را با استدلال منطقی مخلوط می‌کنیم. در حین صحبت در مورد خود، رفتار دیگران را تفسیر می‌کنیم. در حال توصیف شرایط، مطالب را درباره خدا می‌گوییم. همه اینها به شکل دسته‌های به هم ریخته‌ای از حقایق جداگانه نمایان می‌شود که نیاز به نظم و تفسیر دارند.

اولین قدم در معنا دادن به مسائل این است که اطلاعات را در دسته‌های ساده کتاب مقدس تنظیم کنیم. این قدم مانند دسته‌بندی لباسهای کثیف یا درست کردن پازل می‌باشد. وقتی ما تکلیف را تمام می‌کنیم، می‌توانیم به عقب برگشته و پرسیم: "از نظر کتاب مقدس، باید در کدام قسمت از زندگی این شخص، در این شرایط، تغییری ایجاد شود؟"

اجازه بدهید که تنظیم اطلاعات بر اساس کتاب مقدس را به کار ببریم. تصور کنید که گرتا، یکی از خانمهای کلیساست که می‌خواهد با شما صحبت کند. او نگران شوهرش، جان می‌باشد، کسیکه دائماً، به سرعت عصبانی می‌شود. بی‌درنگ، سرزن و بچه‌هایش فریاد می‌زند. منتقد و پرتوقع



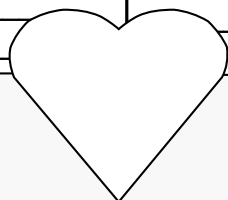
است. ساعات زیادی را در محل کارش می ماند و وقتی در خانه است، بیشترین زمانش صرف کامپیوتر می شود. وقتی که با جان در مورد این مشکل صحبت می کند، او می گوید که زندگی مشمئزکننده است. گرتا می گوید که پدر جان، مرد منفی گرایی بود که به نظرش مردم قصد گیر انداختن او را داشتند. وقتی ازدواج کردند، جان به این شکل نبود، اما گرتا می ترسد که او مثل پدرش شود. وقتی که گرتا از جان پرسید که چگونه می تواند کمکش کند، تنها چیزی که گفت این بود : "فقط به من فضایی بده تا بتوانم نفس بکشم."

تصویر ۱۰.۱ ابزار ساده ای برای تنظیم اطلاعات می باشد که به شما کمک می کند تا در حال شناخت یک نفر، اطلاعات خود را دسته بندی کنید. وقتی اطلاعات گرتا را تنظیم می کنید، به شما کمک می کند که به عقب برگشته و تصویر بزرگ را بر اساس کتاب مقدس ببینید. (در این مورد، شما فقط در حال جمع آوری اطلاعات هستید. برای کمک حقیقی به گرتا و جان باید با بیانِ سؤالات خوب، اطلاعات بیشتری را جمع آوری کنید.)



شناخت شخص بر اساس کتاب مقدس

این شخص از این اتفاق، چه می خواهد؟	این شخص در مورد این اتفاق، چه فکری می کند؟	این شخص در واکنش به این اتفاق، چه کار می کند؟	چه اتفاق افتاد/ چه اتفاق در حال وقوع است؟
_____	_____	_____	_____
_____	_____	_____	_____
_____	_____	_____	_____
_____	_____	_____	_____
_____	_____	_____	_____
_____	_____	_____	_____



شرایط واکنشها افکار انگیزه ها



شرایط (چه اتفاق در حال وقوع است؟) در اینجا تمام اطلاعاتی را قرار می دهیم که دنیای این شخص را توصیف می کند (اوضاع و شرایط او)، هم گذشته و هم آینده. اطلاعات کنونی ما در مورد جان این است که در گذشته او توسط پدری بزرگ شده که منفی و بدگمان بوده است. در حال حاضر او به شکل فزاینده ای، یک شوهرعصبانی، منتقد و دورو است.

واکنشها (این شخص در واکنش به این اتفاق چه کار می کند؟) در اینجا حقایقی را در مورد رفتار شخص مطرح می کنیم. ما متوجه شده ایم که جان بر سر خانواده خود فریاد می زند، زمان زیادی را در محل کار می گذراند و در خانه، پشت کامپیوتر می نشیند.



افکار (این شخص در مورد این اتفاق، چه فکری می کند؟) این شامل اطلاعاتی از تفسیر شخص از دنیای خود می باشد. تابحال تمام مطالب که در این دسته بندی در مورد جان می دانیم، این است که او می گوید: "زندگی مشمئز کننده است."

انگیزه ها (این شخص از این اتفاق یا در نهایت چه می خواهد؟) این شامل دانش شما از خواسته ها، اهداف، گنجها، انگیزه ها، ارزشها و بُتهای شخص می شود. او برای چه چیزی زندگی می کند؟ چه چیزی واقعاً در قلبش فرمانروایی می کند؟ اطلاعات کنونی ما در مورد جان این است که می گوید: "فقط به من فضایی بده تا بتوانم نفس بکشم." به هر حال، نمی دانیم که منظور او از "به من فضایی بده" چیست، یا چرا به چنین چیزی نیاز دارد.

این چهار مقوله، چهار قلاب ساده برای تنظیم اطلاعات که از جان ها و گرتهای این دنیا به دست آورده اید، فراهم می کنند. همچنین این چهار مقوله به شما کمک می کنند تا انواع اطلاعات را که هنوز به آنها نیاز دارید، شناسایی کنید.

درک و بکارگیری قلابها

اجازه بدهید که با آشنا کردن شما با یک زوج دیگر و تنظیم اطلاعات آنها با این ابزار توضیح بدهم که چگونه این چهار قلاب فرایند جمع آوری اطلاعات را ساده تر می کنند.

شارون، بعد از جلسه یکشنبه به سراغ من آمد. او گفت که ازدواجش یک بدبختی بود و باید بلافاصله صحبت کند. زمان را برای ملاقات تنظیم کردیم و از او خواستم که شوهرش، اد، را نیز دعوت کند. به هر حال، شارون تنها آمد، با احساسات و جزئیات فراوان، داستان خود را تعریف کرد. اد نمی خواست که بیاید، به او گفته بود: "خودت را درست کن" یا "من از اینجا می روم".

شارون در مورد رابطه خشونت آمیزشان که رو به افزایش بود، صحبت کرد. او و اد دیگر در یک اتاق با هم نمی خوابیدند یا دیگر با هم به جایی نمی رفتند. آنها حسابهای بانکی جداگانه ای داشتند و اخیراً توافق کرده بودند که بهتر است جداگانه شام بخورند. دو فرزند کوچکشان، به نوبت با یکی از والدین خود غذا می خوردند.



حتی قبل از ازدواج شان، مشکلات ارتباطی داشتند. اد احساس می کرد که شارون همیشه سعی دارد که او را کنترل کند. شارون احساس می کرد که اد هرگز به دیدگاهش توجهی نمی کند، مگر اینکه "واقعاً آنرا به طور واضح بیان کند." با اینحال اد می گفت که شارون زیباترین زن دنیاست و شارون می گفت که اد بهترین اتفاق زندگیش می باشد.

اد با کار وارداتی در حال گسترش که داشت، "شخص مهم در سازمانش" بود و شارون لذت می برد که در کنار افراد "مهم" باشد. او در تمام طول زندگیش در پرورشگاه زندگی کرده بود و هرگز والدین واقعی خود را نمی شناخت. اد در یک محیط شهری طبقه کارگری بزرگ شده بود. چند سال بود که اد می گفت، شارون کم کم مردانگی او را نابود می کند. شارون اعتراف کرد که در طول ازدواجش دو رابطه نامشروع داشته است. اد خیلی عصبانی بود و به نظر می رسید که شارون هم عصبانی است.

وقتی صحبت می کردیم، شارون تکلیف خود را مشخص کرد. او گفت: "من اینجا نیستم که در مورد من صحبت کنیم." "به نظرم، من مشکل ندارم. من اینجا هستم چون ازدوایم دچار مشکل شده است. آیا می توانید شوهرم را وادار کنید که با شما صحبت کند؟ او نیاز به کمک دارد!"

اجازه بدهید که از این چهار مقوله استفاده کنیم (شرایط، واکنشها، افکار، انگیزه ها) تا اطلاعات خود را در مورد شارون و اد، تنظیم کنیم.

شرایط

برای اینکه خدمت شخص مؤثر باشد، باید دنیای روزانه شارون را درک کنم. او روزانه با چه فشارها، فرصتها، مسئولیتها و وسوسه هایی مواجه می شود؟ افراد مهم در زندگی او چه کسانی هستند و چه کار می کنند؟ در مورد گذشته او چه می دانم؟ در حال مرور این حقایق، از خود می پرسم: "چه اتفاق در حال وقوع است یا (چه اتفاق افتاده است)؟" و همه اطلاعات مربوط به شرایط را بر روی این قلاب نصب می کنم.



در اینجا دو فهرست سؤال وجود دارد که می توانید برای دسته بندی اطلاعات مربوط به تاریخچه گذشته و شرایط حال از آنها استفاده کنید. اینها فهرستهای خسته کننده ای نیستند، بلکه "پُمپهایی" هستند که به شما این احساس را می دهند که بدانید به چه چیزهایی گوش کرده و چه سؤالات را بپرسید.

تاریخی

- خانواده یا اصل و نسب. من در مورد کودکی این شخص چه می دانم؟
 - وقایع بحرانی. چه رویدادهای مهم (مرگ در خانواده، طلاق، تصادف فلج کننده و غیره) بر زندگی این شخص تأثیر گذاشته است؟
 - روابط مهم. خارج از خانه، چه کسانی تأثیرگذارترین اشخاص در زندگی این شخص بوده اند (مربی، اقوام، دوست، معلم، کشیش)؟ آنها چگونه دیدگاه این شخص را نسبت به خودش و دنیایش شکل داده اند؟
 - تجربه های مهم. اینها وقایع بحرانی نیستند، اما تجربه های طولانی مدتی هستند که زندگی شخص را شکل داده اند (یک نقل و انتقال مهم خانوادگی، رفتن به کالج، ایمان آوردن به مسیح). تأثیر ماندگار این تجربه ها چیست؟
- به یاد داشته باشید که این فهرست خسته کننده نیست، بلکه فقط چیزهایی را پیشنهاد می کند که شاید برای درک گذشته آن شخص اهمیت داشته باشد.

زمان حال

- زمینه زندگی. این شخص هر روزه با چه شرایط و روابط مواجه می شود (فشارها، فرصتها، مسئولیتها، وسوسه ها)؟
- روابط مهم. چه کسانی افراد تأثیرگذار زندگی این شخص هستند؟ آنها چه تأثیری بر او می گذارند؟
- خانواده کنونی. من در مورد خانواده او چه چیزهایی می دانم؟



- بیان مشکل. این شخص چگونه کشمکش خود را توصیف می کند؟ به نظر او مشکل چیست؟

هدف این است که شارون را در دنیای خودش بشناسید. من باید جزئیات را بدانم، چون خواندگی من این است که پُل قابل درک را میان کلام خدا و جزئیات زندگی او بنا کنم، تا شارون وعده های خدا را برای خود درک کند و بداند که خدا او را برای انجام چه کاری فراخوانده است. اجازه بدهید که دسته بندی اطلاعات را با شارون آغاز کنیم.

شرایط شارون

- ازدواج مشکل دار
- شوهر نمی خواهد که کمک دریافت کند
- رابطه خشونت آمیز
- حسابهای بانکی جداگانه
- مشکلات ارتباطی
- شوهرش در تجارتِ رو به گسترش، "شخص مهم در سازمانش" می باشد
- شوهر عصبانی به او می گوید که یا تغییر کند یا برود
- پرورشگاههای بسیار زیاد هرگز والدین واقعی خود را نشاخت

واکنشها

در اینجا بر رفتار شارون تمرکز می کنم. تمام اطلاعات را جمع آوری می کنم که واکنشهای او را نسبت به اتفاق در حال وقوع، توصیف می کند. به دنبال اصطلاحات و الگوها هستم. واکنشهای معمول او نسبت به شرایط و مردم چیست؟ این اصطلاحات و الگوها، قلب او را به من نشان می دهند. هر اطلاعات که رفتار شارون را توصیف می کند، در زیر این سؤال قرار می گیرد: "این شخص در پاسخ به اتفاق که در حال وقوع است، چه کار می کند؟"



واکنشهای شارون

- برای کمک آمد (برای اد)
- با اد نمی خوابد
- حسابهای بانکی جداگانه دارد
- جدا از اد غذا می خورد، به نوبت بچه ها با یکی از آنها هستند
- دو رابطه نامشروع
- رابطه های نامشروع اعتراف شده
- از شما می خواهد که اد را به حرف وادارید
- از خانه نمی رود
- به حضور در کلیسا ادامه می دهد
- خواسته های خود را برای اد آشکار می سازد (و برای شما)

درحالیکه به فهرست واکنشهای شارون نگاه می کنید، به دنبال اصطلاحات و الگوهایی با شید که چگونگی برخورد او با مشکلاتش را نشان می دهد.

افکار

این مقوله به "قلب" نگاه می کند که هدایت کننده رفتار شارون می باشد. من می دانم که شارون به عنوان یک انسان، معنا و مفهوم می بخشد. او همیشه سعی دارد که به زندگی خود معنا ببخشد. او فقط نسبت به حقایق زندگی خود واکنش نشان نمی دهد، بلکه به تفسیرهای خود در مورد این حقایق نیز واکنش نشان می دهد. اگر تفسیرهای او بر اساس کتاب مقدس نیست، واکنشهای او نیز بر اساس کتاب مقدس نخواهد بود.



اگر من دیدگاه تحریف شده ای از گذشته، زمان حال، خدا، آینده و خودم داشته باشم، هیچ راهی وجود ندارد که بتوانم واکنش صحیح نسبت به آنچه که خدا در زندگیم قرار داده، داشته باشم. این یکی از مهمترین مشکلات شارون می باشد. درحالیکه می خواهیم به افرادی مانند او کمک کنیم، باید به دنبال دانه های رفتار اشتباه در افکار غیر کتاب مقدسی و تحریف شده باشیم. با شناسایی حقایق آغاز می کنیم که چگونگی تفکر او را در مورد زندگی توصیف می کنند و آنها را در زیر این سؤال قرار می دهیم: "این شخص در مورد این اتفاق چه فکر می کند؟"

افکار شارون

- ازدواج من دچار مشکل شده است.
- اد به دیدگاه من توجه نمی کند.
- اد بهترین اتفاق زندگی من بود.
- من دوست دارم با افراد مهم باشم.
- من مشکلی ندارم.
- اد تنها کسی است که نیاز به کمک دارد.

انگیزه ها

همیشه یک چیزی یا کسی بر قلب ما فرمانروایی می کند، و چیزی که بر قلب ما فرمانروایی می کند، رفتار ما را کنترل خواهد کرد. در این مقوله، تمام اطلاعات مربوط به خواسته های شارون، خواسته هایی که بر قلبش فرمانروایی می کنند و بتهایی که او را کنترل می کنند، را جمع آوری می کنیم. به خاطر اینکه رفتار شارون، تلاش برای یافتن چیزی است که او از مردم و شرایط می خواهد، باید انگیزه های او را شناسایی کرده و همه این اطلاعات را در زیر این سؤال قرار دهیم: "این شخص از این اتفاق یا در نهایت چه می خواهد؟"



انگیزه های شارون

- می خواهد بلافاصله در مورد ازدواج صحبت کند
- می خواهد خودش را از اد جدا کند
- نمی خواهد که تحت کنترل باشد
- دوست دارد با افراد مهم باشد
- می خواهد که اد تغییر کند
- می خواهد که شما بدانید که او مشکل ندارد
- می خواهد که شما بدانید که اد نیاز به کمک دارد

در اینجا چه چیزهایی به دست آورده ایم؟ به جای اینکه بلافاصله به توده حقایق آشفته ای که شارون مطرح کرده، واکنش نشان بدهیم، سعی کرده ایم که آنها را بر اساس کتاب مقدس دسته بندی کنیم. اکنون این اطلاعات با ما صحبت می کنند و در بسیاری از موارد، باید سؤالات بیشتری از شارون و اد پرسیده شود. این به طور خاص در مقوله انگیزه ها صحت دارد؛ باید بیشتر بدانیم که چرا شارون این چیزها را می خواهد. به هر حال، حتی در زمان اولیه رابطه مان برای خدمت، مقوله ها به ما کمک می کنند تا قطعات پازل را در کنار هم قرار داده و ببینیم که کدام قسمت از زندگی شارون و ازدواجش نیاز به تغییر دارد.

احساسات و عواطف چه می شوند؟

شاید متوجه شده باشید که احساسات و عواطف، یکی از چهار مقوله در نظم بخشیدن نیست. دقیقاً تا چه اندازه باید به نقش احساسات در زندگی مان فکر کنیم؟

کتاب مقدس، احساسات انسانی را با رنگهای غنی و عمیقی ترسیم می کند. از مشاجره خانوادگی گرفته تا توطئه های سیاسی، از کشاورزی در روستا گرفته تا زندگی در شهر بزرگ، از دوران صلح ملی گرفته تا نسلهای زیادی از جنگ بین المللی، از وفاداری و دوستی گرفته تا طردشدگی و خیانت، از وفور و فراوانی گرفته تا خشکی و فقر، از زیبایی یک باغ گرفته تا ترس از بلایای طبیعی،



از آزادی و آسایش گرفته تا بردگی خشونت آمیز و از پرستش خالص خدا گرفته تا همه نوع بت پرستی؛ کتاب مقدس گستره کامل از تجربه بشر را نشان می دهد. کتاب مقدس پُر از داستانهایی می باشد که می توانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم و پُر از شخصیت‌هایی همچون خودمان می باشد. جدا از تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی، دنیای کتاب مقدس در همنوایی تجربیات روزانه، دقیقاً مانند دنیای ماست.

همچنین کتاب مقدس به شکل بی رحمانه ای صادق است؛ مردم و شرایط را با چنان وضوحی نشان می دهد که احتمالاً اگر ما نویسنده آن بودیم، آنها را لطیف تر می کردیم. از صحبت در مورد تأثیر گناه بر ما و دنیای ما اجتناب نمی کند. اما به یک دلیل دیگر نیز صادق می باشد: نشان می دهد که چگونه حکمت خداوند و فیض تبدیل کننده مسیح آنقدر قدرتمند است که به عمیقترین مشکل تجربه انسان اشاره می کند. اگر کتاب مقدس را با دقت بخوانید هرگز این نظر را نخواهید داشت که کار مسیح برای افراد متعادل و سازگاری می باشد که فقط به کمی کمک و تشویق نجات بخش نیاز دارند. هرگز شرایط یا وضعیت دشوار انسان را به عنوان چیزی خارج از انجیل نشان نمی دهد. نجات، چیزی کمتر از نجات افراد درمانده ای نیست که به دور از محبت خدا، با عذاب ابدی مواجه می شوند.

این چه ارتباطی با عواطف و احساسات دارد؟ خیلی ارتباط دارد. کتاب مقدس با قرار دادن تجربه های واقعی زندگی در هر صفحه، محدوده کامل از احساسات انسانی را نشان می دهد. حسادت خشونت آمیز قائن را نشان می دهد، اشکهای تلخ حنای نازا و ترس اسرائیل وقتی که اربابهای مصریشان در دریای سرخ به آنها نزدیک می شدند. خوشی پیروزی ملی، لذت پرستش خالصانه و غم و اندوه خرد کننده داوود به خاطر مرگ پسر— شیرش ایشالوم را نشان می دهد. آرزوی مرگ دلسرد کننده ایلیا، بی عاطفگی فریسیها و التماسهای عاجزانه گدایانی که درخواست کمک می کردند را نشان می دهد. خشم مسیح را در معبدی که مورد بی حرمتی قرار گرفته نشان می دهد، اندوه و دردش برای جدایی از پدر و دلسوزی او که بعد از قیام در جستجوی شاگردان ترسان و سرگردان خود بود. زکریا را نشان می دهد که تولد پسرش را جشن گرفته و مریم و مرتا که به خاطر



مرگ برادرشان ناله و شیون می کنند. رنگین کمان کامل احساسات انسانی به گونه ای در کتاب مقدس نشان داده شده که فقط کسیکه قلبها را می شناسد، می تواند چنین کاری را انجام بدهد.

احساسات بر همه جنبه های زندگیمان نفوذ کرده است، به همین دلیل در دسته بندی اطلاعات شخص، یک مقوله جداگانه را به آن اختصاص نداده ایم. احساسات، جنبه مهم این چهار مقوله می باشد. هر حقیقتی در مورد مردم، آغشته به احساسات است. در تار و پود شرایط، واکنش، افکار و انگیزه های ما تنیده شده است. احساسات مانند آب و هوای روابط و شرایط ماست. شاید ما در طوفان خشم یک نفر یا در گرمای حسادت دیگری زندگی کنیم. شاید خود را در شب سرد و تاریک غم و اندوه یا در گرمای تابستان زندگی، در سلامتی و آرامش بیابیم. احساسات بخش ضروری در هر رابطه و شرایطی می باشد که خدا با سلطنت مطلق خود، ما را در آنجا قرار داده است.

اعمال، افکار و کلام ما نیز اجزای عاطفی دارند. درک صحیح اصطلاحات و الگوهای رفتاری یک نفر، شامل تشخیص رنگ عاطفی همه مسائل مطرح شده و انجام شده می باشد. افکار نیز عاری از احساسات نیست. اگر فکر کنیم که چیزی غیرممکن است با کلافگی و دلسردی با آن تکلیف برخورد می کنیم. اگر در دلمان، نیکویی، فیض و جلال خداوند را درک کنیم، با خوشی و امید زندگی می کنیم. شما نمی توانید کاملاً درک کنید که مردم چه فکری می کنند، مگر اینکه بدانید که چه احساسی دارند. احساسات ما، واکنش هایمان را نسبت به تفسیرات خودمان نشان می دهند و ما دوباره احساسات خود را نیز تفسیر می کنیم.

انگیزه ها نیز هیچ تفاوت ندارند. احساسات من یکی از راههای قلبم برای نشان دادن خواسته ام می باشد، برای چه چیزی ارزش قائلم و چه چیزی را خدمت می کنم. اگر برای جلب توجه و محبت شما زندگی کنم، و شما مرا طرد کنید، احساس غم و خشم، زندگی مرا تحریک می کند. اگر برای پیشرفت و موفقیت شخص ارزش قائلم، با وجود شادی زودگذر و عدم خوشی، خوشحال خواهم بود. اگر می خواهیم خواسته واقعی مردم را بشناسیم، باید زندگی عاطفی آنها را بشناسیم. شادی نتیجه دستیابی به خواسته قلبم می باشد. وقتی هدف زندگیم از من دور شود، دلسردی، واکنش عاطفی قلبم می شود. وقتی یکدفعه چیزی را که معتقدم که به آن نیاز دارم، از دست بدهم، قلبم پُر از ترس



می شود. به طور خلاصه، احساسات ما، انعکاس از چیزی است که پرستش می کنیم. آنها نشان می دهند که چه چیزی قلب ما را تسخیر کرده است. خدا ما را به شباهت خود آفریده و به ما احساسات داده که به ما کمک کنند تا در مشارکت با خدا زندگی کنیم. احساسات به عنوان یک شاخص کلیدی نشاندهنده این است که آیا در مشارکت عهد شاد با او زندگی می کنیم یا در خدمت چیز دیگری هستیم.

الگوی تنظیم اطلاعات (شرایط، واکنشها، افکار و انگیزه ها) احساسات را نادیده نمی گیرد. بلکه می داند که احساسات در هر شرایط، واکنش، فکر و انگیزه ای حضور دارد.

آنقدر خدا و مردم را دوست داشته باشید که زمان را به آنها اختصاص بدهید

اگر داستان نجات را درک کنید می دانید که خدا به خاطر ترس با عجله عمل نمی کند، چیزی که غالباً باعث می شود که به دیگران کمک کنیم پیروی از الگوی او به این معناست که زمان را به سؤال کردن، گوش دادن، تفکر، تفسیر و دعا اختصاص دهیم. نباید فرض کنیم که دانش ما در مورد دیگران، بیش از اطلاعات واقعی ما در مورد آنها می باشد. پیروی از الگوی خدا، ما را تشویق می کند که زمان را به بیانِ سؤالات بر اساس کتاب مقدس اختصاص دهیم، سؤالات که به مردم کمک می کند تا نگاه عمیق به خود و زندگی‌شان داشته باشند. ما را تشویق می کند که سؤال را با سؤال دنبال کنیم، آنها را متقاعد کنیم که واقعاً می خواهیم که درکشان کنیم و به آموخته های خود نظم ببخشیم تا بتوانیم با دیدگاه دقیق کتاب مقدس در مورد آنها فکر کنیم. همه این کارها را می کنیم تا در این مسائل که مردم با آن مواجه می شوند، فیض تبدیل کننده مسیح را ارائه بدهیم.

شناخت مردم به بهترین شکل از دو فرمان بزرگ عیسی که در متی ۲۲: ۳۷ - ۴۰ خلاصه شده، نیرو می گیرد:

" خداوند خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام فکر خود محبت نما. این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما. تمام شریعت موسی و نوشته های پیامبران بر این دو حکم استوار است."



چون خدا را دوست دارم، می‌خواهم به درستی، به وضوح و به طور مشخص با حقیقت او برخورد کنم. می‌خواهم پُل میان درک حکمت کلام و جزئیات زندگی مردم بنا کنم. و چون مردم را دوست دارم راضی نمی‌شوم که نارنجک حقیقت کلّی را به سوی آنها پرتاب کنم. بلکه، با سؤالات خوب سرسپردگی در گوش دادن و تفسیر دقیق با چنان ادراک وارد زندگیشان می‌شوم که برای ارائه کمک مسیح به قسمتهایی که واقعاً نیاز به کمک دارد ضروری می‌باشد. به همین دلیل، حتی مسائل که تخصّصی به نظر می‌رسند مانند جمع‌آوری اطلاعات شخصی؛ با محبت تقویت شده و به فرصت برای مجسم کردن حضور و فیض کسی که محبت می‌باشد تبدیل می‌شود.

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



اهداف اعلام حقیقت در محبت

از لحظه ای که سالی وارد دفترم شد، معلوم بود که آماده جنگ است. با عصبانیت وارد اتاق شد و صحبت کوتاه پُر تنش با من داشت، تا اینکه من دعا کردم. من مدیر مدرسه مسیحی بودم که دخترش در آن درس می خواند، از سالی و شوهرش خواسته بودم که بیایند تا در مورد مشکلات دخترشان در مدرسه صحبت کنیم. من به عنوان یک دوست و هم پیمان در آنجا بودم. درواقع طرفدار دخترشان بودم و نگران اینکه به نوع فرصت کمک به او را از دست بدهیم.

من بیانیه اول خود را عنوان کرده و سعی کردم با قاطعیت و صمیمانه، مشکلات موجود را توصیف کنم. متعجب شدم که سالی سر من فریاد زد و مرا متهم به بی محبتی نسبت به دخترش کرد و گفت که فقط می خواهم "مشکلات" مدرسه را رفع کنم. دوباره سعی کردم که به آرامی، محبت و نگرانی خود را مطرح کنم، ولی سالی دوباره سرم فریاد زد؛ این بار درحالی که روی صندلی خود نشسته بود به سمت من آمده و به میزم نزدیک شد، یکبار دیگر تلاش کردم که به او کمک کنم تا بداند که دخترش را متهم به چیزی نمی کنم (یا سالی را متهم نمی کنم)؛ هدفم این بود که نگرانیهای خود را مطرح کرده و به دنبال راه حل باشم. وقتی او برای سومین بار فریاد زد، شوهرش زانوی او را گرفته و گفت: "عزیزم، او با تو نمی جنگد."

یک لحظه، سالی به من نگاه کرد، انگار که گیج شده بود. با صدای آهسته گفت: "متأسفم. فقط از این نوع جلسات متنفرم. مطمئن بودم که می خواستید به ما بگویید که چه والدین بدی هستیم." شاید سالی خیلی هم غیرعادی نیست. شاید اکثر ما با ترس و وحشت به سراغ لحظات بیان حقیقت می رویم. شاید برای بسیاری از ما، کلمات مانند رو در رویی و توبیخ، تصاویری را به یادمان می آورد



که شبیه هر چیزی به غیر از محبت می باشد. ظاهراً سالی در رو در رویهای قبلی آسیب دیده بود و این بار آماده دفاع از خود بود.

توبیخ، کلمه ای است که کتاب مقدس برای بیان حقیقت در قسمت که نیاز به تغییر دارد، استفاده می کند، با اینحال اکثر ما وقتی این کلمه را می شنویم عکس العمل مثبت نشان نمی دهیم. به عنوان نمونه، اگر من یک شب با شما تماس گرفته و می گفتم که فردا صبح به خانه شما می آیم تا توبیختان کنم، چه واکنش نشان می دادید؟ آیا به سراغ یکی از دوستانتان می رفتید و می گفتید: "فردا قرار است که اتفاق فوق العاده ای بیفتد! پُل به خانه من می آید تا توبیخم کند. من بی صبرانه منتظرم! خیلی وقت بود که توبیخ نشده بودم." شما چنین واکنش نشان نمی دادید. اکثر ما وقتی در مورد توبیخ، کلمات خشن، چهره های برافروخته، اتهام حجت ها، و تهدیدها فکر می کنیم، ترجیح می دهیم که به دندانپزشکی برویم و بدون داروی بی حسی دندانمان را بتراشیم. به نظر ما این محبت صبورانه و متعهد نیست. بنابراین باید توجه کنیم که الگوی کتاب مقدس برای توبیخ به چه شکل می باشد. این بخش از اجزای اعلام کردن در خدمت شخص می باشد و باید بدانیم که چگونه "با محبت، حقیقت را اعلام کنیم".

لاویان ۱۹ : ۱۵ - ۱۸ در مورد اهداف خدا برای این جنبه از روابط و خدمت شخص صحبت می کند.

"در داوری بی انصافی مکن: نه جانب فقیر را بگیر و نه بزرگ را حرمت دار. همسایه خویش را به انصاف داوری کن. در میان قوم خود به قصد سخن چینی مگرد. جان همسایه خویش را وسیله منفعت جویی مگردان. من یهوه هستم.

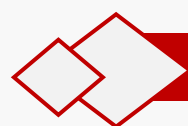
در دل خویش از برادر خود نفرت مدار. همسایه ات را به یقین توبیخ کن، مبادا به سبب او متحمل گناه شوی. از فرزندان قوم خویش انتقام مکش و از آنان کینه به دل مگیر، بلکه همسایه ات را همچون خویشان محبت کن: من یهوه هستم."

قواعد این عبارت، نقطه آغازی برای مفهوم رو در رویی بر اساس کتاب مقدس می باشد.



ریشهٔ رو در رویی در تسلیم شدن در مقابل اولین فرمان بزرگ می باشد. این فرمان از ما می خواهد: "خداوند خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام فکر خود محبت نما." (متی ۲۲ : ۳۷). دو بار، این عبارت در لاویان می گوید: "من خداوند هستم." خدا می خواهد که رو در رویی ما در روابط مان با دیگران بر اساس تسلیم شدن در مقابل او باشد. از دیدگاه خدا تنها دلیل که ما برای رو در رو کردن یکدیگر، این است که خداوند را دوست داریم و می خواهیم از او اطاعت کنیم. دلیل عدم موفقیت ما در رو در رو کردن یکدیگر بر اساس کتاب مقدس، باید مورد توجه قرار بگیرد: چیزی در تمایلات ما ریشه انداخته که به دنبال جایگزین کردن خدا هستیم. به طریقی که برخلاف کتاب مقدس می باشد، رو در رو می کنیم (یا اصلاً رو در رو نمی کنیم)، چون چیزی غیر از خدا را دوست داریم. شاید آنقدر رابطه با این شخص را دوست داریم که نمی خواهیم آنرا به خطر بیندازیم. شاید ترجیح می دهیم که از فداکاری و پیچیدگیهای که رو در رویی ایجاد می کند، اجتناب کنیم. شاید بیش از حد، عاشق آرامش، احترام و قدردانی هستیم. این یک قاعده است: به همان اندازه که به کسی یا چیزی قلباً محبت می کنیم، به همان اندازه انگیزهٔ اولیهٔ خود را برای رو در رویی از دست می دهیم. اما اگر خدا را بیش از هر چیز دوست داشته باشیم، رو در رویی، تعمیم و تجلی آن محبت خواهد شد.

اول یوحنا به ما تعلیم می دهد (۳ : ۱۱ - ۲۰ ؛ ۴ : ۷ - ۲۱) که یکی از قابل اعتمادترین شاخصهای محبت ما نسبت به خدا، کیفیت محبت مان نسبت به همسایه مان می باشد. پایهٔ دومین فرمان بزرگ، اولین فرمان بزرگ می باشد، شما نمی توانید همسایهٔ خود را همچون خویشتن محبت کنید، اگر اول خدا را بیش از هر چیزی محبت نکنید. اشتیاق برای غیبت کردن، زندگی با خشم، آراستن حقیقت، چیزی عمیقتر از عدم محبت به مردم را نشان می دهد. این عدم محبت به خدا را نشان می دهد. ما دیگر به عنوان سفیران خدا در روابط خدمت نمی کنیم، بلکه از روابط برای رسیدن به اهداف خود استفاده می کنیم. آنها به مکانی برای برآوردن نیازهایمان تبدیل می شوند. سپس، به خاطر ترس از دست دادن خواسته های خود، وقتی همسایه مان از حریمهای خدا خارج می شود، سکوت می کنیم.



محبت به خدا، تنها پایه قابل اعتماد برای خدمت اعلام حقیقت می باشد. هر انگیزه دیگر این فرایند را خراب می کند. نمی توانیم با خشم، کلافگی یا روح انتقام وارد عمل شویم. به خاطر محبت به خدا، وارد عمل می شویم و از جانب او با کسیکه همراه شده، صحبت می کنیم. رو در رویی ارتباط کمی با ما دارد. تماماً مربوط به خداوند است، با این انگیزه که می خواهیم مردم را به رابطه نزدیک، مطیع و پرمحبت با خدا برگردانیم.

رو در رویی، ریشه در دومین فرمان بزرگ دارد، فرمانی که از ما می خواهد: "همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما." (متی ۲۲ : ۳۹) آیا جالب نیست که دعوت عهدعتیق به محبت کردن همسایه خود همچون خویشتن، به دعوت به توبیخ صریح و بی پرده متصل است؟ توبیخی که عاری از خشم ناعادلانه است، نشانه ای آشکار از محبت بر اساس کتاب مقدس می باشد، اما ترس من از این است که ما محبت در روابط را جایگزین "خوب و دلپسند" بودن کرده ایم. خوب بودن با عملکرد محبت آمیز یکی نیست. فرهنگ ما پاداش زیادی به بردباری و ادب می دهد. می خواهیم از لحظات ناخوشایند اجتناب کنیم، بنابراین چیزی را می بینیم، اما حرفی نمی زنیم. تا جاییکه خود را متقاعد می کنیم که به خاطر دوست داشتنِ شخص مقابل حرفی نمی زنیم، درحالیکه در واقع، به خاطر بی محبتی، حرفی نمی زنیم.

لطفاً اشتباه درک نکنید. محبت حقیقی، فضولی آزاردهنده یا بی ادبی نیست. اما کتاب مقدس منکر پوشانیدن گناه با سکوت می شود. کتاب مقدس به ما تعلیم می دهد که افراد با محبت حرف می زنند، حتی اگر باعث تنش و ناراحتی شود. اگر مردم را محبت می کنیم و بهترینها را از جانب خدا برای آنها می خواهیم، چگونه می توانیم ناظر گمراهی آنها باشیم؟ چگونه می توانیم اجازه بدهیم که خود را با بهانه ها، سرزنشها و توجیهات فریب بدهند؟ چگونه می توانیم ناظر این باشیم که بیشتر و بیشتر اسیر لذتهای زودگذر گناه شوند؟ چگونه می توانیم اجازه بدهیم که شخص که در عذاب است، با واکنش به تجربه خود، به رنج و عذابش بیفزاید؟ محبت حقیقی، نه تنبل است و نه ترسو، بلکه بر دیگران تمرکز دارد و فعال است.



حقیقت این است که عدم رو در رویی ما به خاطر دوست داشتنِ دیگران نیست، بلکه به خاطر دوست داشتنِ خودمان است. می ترسیم که دیگران به درستی درکمان نکنند یا از دستان عصبانی شوند. از نظر دیگران راجع به خودمان می ترسیم. نمی خواهیم که سختیهای صداقت را تحمل کنیم، چون خودمان را بیشتر از همسایه مان دوست داریم. اما می دانیم که عمق محبت در یک رابطه، با میزان صداقت موجود در آن رابطه سنجیده می شود. توبیخ بر اساس کتاب مقدس، از دومین فرمان بزرگ انگیزه می گیرد.

رو در رویی، مسئولیت اخلاقی ما در هر رابطه ای می باشد. این عبارت می گوید: "همسایه خود را صریحاً توبیخ کنید." این خواندگی به جایی فراتر از مرزهای مشاوره رسمی، شاگردی و روابط مربوط به خدمت می رود. این دعوت به واکنش در برابر همه افرادی می باشد که در کنار ما زندگی می کنند. توبیخ، چیزی خارج از یک رابطه خوب نیست که فقط در لحظات بحرانی به کار برده شود. کتاب مقدس، رو در رویی را به عنوان یکی از ریسمانهای رابطه محکم و قوی نشان می دهد، بخش طبیعی در ارتباطات، که یک رابطه واقعی را می سازد.

غالباً وقتی مردم کلمات توبیخ و رو در رویی را می شنوند، به یک لحظه اصلاح اساسی برای بیان حقیقت فکر می کنند، فهرست بلندی از کیفرخواست سخت به ضد شخص که به شکل قابل توجهی سرکش می باشد یا کسی که به شکل غم انگیزی گمراه شده است. با اینحال الگویی که در اینجا مطرح شده، الگویی از صداقت پیوسته در یک رابطه پیوسته می باشد. به جای لحظه بزرگ رو در رویی، این الگو شامل تعداد زیادی از رو در روییهای کوچک می باشد. الگوی کتاب مقدس تصدیق می کند که در حال کار و زندگی با دیگران قلبمان به شکل فزاینده ای آشکار می شود. به این ترتیب باید به مسائل که خدا آشکار می کند، رسیدگی کنیم. در لحظات کوچک بیان حقیقت، پیشرفت گناه گند شده و رشد روحانی تقویت می شود. الگوی لاویان، کاملاً با الگوی تقدیس تدریجی رشد و خدمت در عهد جدید تطابق دارد. در اینجا نیز به مشکلات که هنوز مانند طفل هستند، اشاره می شود، پیش از اینکه به دوره بلوغ برسند و عواقب غم انگیزی به همراه داشته باشند.



همچنین توجه داشته باشید که این عبارت می گوید: "... مبدا به سبب او متحمل گناه شوی." هیچ بیانیه ای به این و ضوح نمی توانست مسئولیت اخلاقی ما را نشان بدهد. هریک از روابط ما باید با تسلیم کامل به اراده و روش خداوند باشد. ما فراخوانده شده ایم تا به عنوان سفیران تنها کسی که خداوند همه روابط می باشد، خدمت کنیم. هرگز نباید به عنوان پادشاهان کوچک عمل کنیم؛ قوانین خود را تنظیم کرده و روش خود را به کار ببریم.

توبیخ به معنای محبت شرطی نیست. به هر حال، محبت فداکارانه در این عبارت با فیض صبور و عدم تحمل گناه در تقاطع می باشد. به این معنا که تو را دوست دارم و با دیدن اولین نشانه ضعف یا گناه، از تو دوری نمی کنم. فیض را که دریافت کرده ام، به تو نیز خواهم داد. به هر حال، به طور همزمان، محبت من نسبت به تو، از خطا چشم پوشی نمی کند. وقتی گناه فرصت رشد می یابد، این محبت، ساکت نمی ماند. محبت که من برای نمایاندن آن فراخوانده شده ام، محبت صلیب مسیح است، محبت که در تقاطع فیض خدا و عدم تحمل گناه می ایستد. عدم تحمل خدا باعث نمی شود که او از من دوری کند. او با محبت نجات بخش به سمت من می آید، تا روزی که من در حضور او بدون گناه بایستم. ما فراخوانده شده ایم تا چنین چیزی را در روابط خود مجسم سازیم. هر چیزی کمتر از این شراکت اخلاقی با گناه است.

چند موعظه در رابطه با عمل غیر اخلاقی سکوت خودبینانه شنیده اید؟ چند مرتبه، عدم تمایل خود به رو در رویی را به عنوان سرکشی دیده اید؟ آیا تابحال متوجه شده اید که چند مرتبه سکوت را انتخاب کرده اید، وقتی که خدا می خواست که بخش از کار نجات او باشید؟ ما فراخوانده شده ایم تا مسئولیت اخلاقی مسائل را که خدا در مورد دیگران به ما نشان می دهد، به عهده بگیریم. حرف نزدن، سرکشی به ضد خداوند است که می گوییم دوستش داریم و خدمتش می کنیم.

با بیان این مطلب، باید بگوییم که این عبارت به شما اجازه نمی دهد که به عنوان وجدان دیگران عمل کنید. و شما را به سوی عدالت شخص که روح گستاخ و قضاوت کننده دارد، فرامی خواند. این عبارت، همه آنها را رد می کند. این یک عبارت هم سایه به هم سایه می باشد. دو طبقه متفاوت را در نظر ندارد، "توبیخ کننده" و "همسایگان". توبیخ کنندگان، همسایگان هستند و همسایگان،



توبیخ کنندگان. من به عنوان یک همسایه، شدیداً به ممانعت محبت آمیزی که خدا از طریق همسایگانم می دهد نیاز دارم و به عنوان یک همسایه فراخوانده شده ام تا دیگران را به همین طریق خدمت کنم. تا زمانی که گناه در ما ساکن است، همه به کمک نیاز داریم و همه باید به دیگران کمک کنیم. گناهکاران با کمک خدا، به گناهکاران خدمت می کنند.

رو در رویی باید بیشتر سبک زندگی باشد تا واقعه غیرعادی. رو در رویی زمانی دشوار است که بخش عادی تجربه مان نباشد. به ندرت اتفاق می افتد که ادراک، انتظارات و مهارتهای لازم را نداشته باشیم. اما اشتباه کرده و شکست می خوریم و باعث می شویم که دفعه بعد مردم مثل سالی، هراس داشته باشند. اما از دیدگاه کتاب مقدس، رابطه خوب همیشه در توانایی برای تشخیص، رو در رویی و اقدام کردن با حقیقت، رشد می کند. هر بار که حقیقت را اعلام می کنیم، در ادراک خود از خواندگی و مهارتمان در اجرای آن رشد می کنیم.

غالباً مکالمات صادقانه کمی در رابطه با توبیخ میان والدین و نوجوانان وجود دارد که به شدت ناخوشایند نباشد. زمان در خانواده ما، چیزهایی مهم بود که باید در موردش با دخترمان صحبت می کردیم. تصمیم گرفتیم که قرار ملاقات هفتگی تنظیم کنیم تا با او در مورد آنها صحبت کنیم. اولین بار بسیار دشوار بود، اما هر بار راحت تر شد. به سرعت، فضایی ایجاد شد که به مکالمات غیر رسمی کشیده شد. ارتباطات ما راحت تر و صادقانه تر شد. این عبارت، الگویی از "مکالمه دائمی" را مجسم می کند که در آن مداخلات روزانه توبیخ صادقانه، بخش منظم از تمام روابط می باشد.

همچنین، شاگردی رسمی و شرایط مشاوره به نتیجه می رسد. شخص که توبیخ صادقانه، فروتنانه و محبت آمیز را بخش از روابط روزانه خود ساخته (به عنوان دهنده و دریافت کننده)، وقتی با یک نفر، در محیط سازمان یافته تر رو در رو می شود، راحت تر و شفاف تر عمل می کند. مهارتهای رهبری خانواده و خدمت نیز، ما را در کلیسای مسیح، تأثیرگذار می کند. شاید به شکل بدی رو در رو کنیم یا اصلاً این کار را نکنیم، چون در خانه، طرز فکر خدمت یا بلوغ مربوط به ارتباطات را نداریم. اگر از رو در رویی اجتناب کرده یا در توبیخهای خود بیشتر عصبانی بوده ایم تا سازنده، وقتی خدا در کلیسا فرصت های را به ما می دهد، چگونه می توانیم انتظار آمادگی را داشته باشیم ؟



ما نمی‌توانیم با محبت دیگران را رو در رو کنیم، چون تسلیم شیوه‌های زیرکانه و منفعلانه تنفر شده ایم. مطلب موجود در این عبارت، تضاد میان محبت و تنفر می‌باشد. اگر سعی می‌کردید که این عبارت را ترسیم کنید، اینگونه می‌شد: در مرکز، فلات محبت قرار دارد، بر پایه تعهد به توبیخ صادقانه. در دو طرف آن، دره تاریک تنفر می‌باشد. یکی از آنها دره تنفر منفعل (مطیع و تسلیم) و دیگری دره تنفر فعال می‌باشد. هر دو، وسوسه هستند و اشتباه! لایوان ۱۹ به وضوح می‌گوید که باید راه پیدا کنیم که وقتی گناه را در دیگری می‌بینیم، با محبت با آن برخورد کنیم. اگر موفق به انجام این کار نشویم، نمی‌توانیم با بیان: "شاید مطابق خواسته خدا به این شخص محبت نمی‌کنم، اما حداقل از او متنفر نیستم!"، خود را تسلّی بدهیم. هیچ نقطه بیطرف بین محبت و تنفر وجود ندارد. واکنش ما نسبت به گناه دیگران، یا با انگیزه محبت دومین فرمان بزرگ می‌باشد، یا با نوع تنفر.

یکی از اشکال زیرکانه تنفر، طرفداری کردن می‌باشد، به خاطر استانداردهای ذهن خود، از یک نفر طرفداری کرده و آنرا از دیگری دریغ می‌کنیم. شاید بر پایه وضعیت اقتصادی، ظاهر جسمانی، نژاد یا قومیت، تفاوت‌های تعلیمی، عدالت شخصی، تنفر شدید نسبت به گناهان خاص، یا مسائل دیگر باشد. بعضی‌ها خارج از دایره طرفداری ما هستند (و بنابراین خارج از خدمت ما هستند)، فقط به خاطر هویت شان. این حتی در خانواده‌ها نیز اتفاق می‌افتد. از این هراسانم که بیش از تصورمان، در خانواده‌ها و کلیساهای ما، تنفر وجود دارد.

شکل دوم تنفر منفعل، کینه توزی است. گزارش کار دیگران را به ضدّ خود نگاه می‌داریم. چندین مرتبه آنرا مرور می‌کنیم، هر بار عصبانیت بیشتری می‌شویم و دلایل بیشتری برای خوار شمردن شخص خطاکار پیدا می‌کنیم. خشم ما بیشتر می‌شود، حتی وقتی هیچ گناه دیگری انجام نشده؛ این شبکه تفسیر می‌شود که از طریق آن، همه کارهای او را ارزیابی می‌کنیم. مهم نیست که چه کار می‌کند، فقط نمی‌تواند از نظر ما، کار درستی انجام بدهد. همه چیز به خاطر نگاه خشمگین و تلخی ما، از شکل طبیعی خارج شده و احتمال رسیدگی به گناه به روش الهی را از بین می‌برد.



این عبارت بحث و گفتگوی جامع را در مورد تنفر منفعل بیان نمی کند، بلکه دربارهٔ اسطورهٔ "زمین خنثی" هشدار داده و چگونگی تنفر منفعل را نشان می دهد. ما دائماً در رابطه با دیگران، با گناهانشان برخورد می کنیم. مسأله اینجاست که آیا واکنش های ما با انگیزهٔ محبت بر اساس کتاب مقدس می باشد، یا با انگیزهٔ عدالت شخصی، پیش داوری و تنفر کینه توزانه.

به خاطر تسلیم شدن در برابر نوعِ فعالیت از تنفر، رو در رو نمی کنیم. در اینجا نه تنها به عنوان قاضی، بلکه به عنوان زندانی و جلاد نیز عمل می کنیم. این عبارت سه راه را برای نشان دادن تنفر فعال بیان می کند: بیعدالتی، غیبت و انتقام. به نوع هر سه تنفر در تمام زندگیمان وجود داشته و هر سه واکنش، خدمتِ توبیخ بر اساس کتاب مقدس را نابود کرده یا حداقل تحریف می کنند. خدا، توبیخ را مقدر کرده که تا زمانِ تکمیلِ نجاتمان، از گناه جلوگیری کند. خواه در جایگاه قرار بگیریم که بخش از این کار شویم یا مانع از انجام آن شویم.

بیعدالتی، سیستم خدا را برای ممانعت، منحرف می کند. از گناهکار محافظت نمی کند، او را اصلاح یا توقیف نمی کند. بلکه به او آسیب می رساند و با او بدرفتاری می کند.

غیبت، شخص را به سوی اعتراف فروتنانه در حضور خدا یا دیگران هدایت نمی کند. وقتی غیبت می کنم، گناه دیگری را در حضور کسی که ارتباط با این مسأله ندارد، اعتراف می کنم. غیبت از گناه جلوگیری نمی کند؛ بلکه آنرا تقویت می کند. شخصیت شخص را بنا نمی کند؛ بلکه آبروی او را می برد. غیبت، شخص را به سوی بصیرت و دانش فروتنانه هدایت نمی کند؛ بلکه خشم و حالت دفاعی ایجاد می کند.

انتقام، برخلاف خدمت می باشد. خدمت با انگیزهٔ اشتیاق برای خیریت دیگری می باشد؛ انتقام با انگیزهٔ اشتیاق برای آسیب رساندن به دیگری. به این ترتیب، ما خواندگی خود را برای بردن شخص به حضور خداوند و مواجه کردن او با شخصیت واقعی، ترک کرده و در عوض تسلیمِ تلاش برای تلافی کردن شده ایم.

موضوع بسیار جدی در تمام این مسائل، این است که ما فراخوانده شده ایم تا جلال محبت مسیح را بر روی زمین مجسم کنیم، همانطور که او ما را محبت کرد، دیگران را محبت کنیم تا مردم بدانند



که شاگردان او هستیم. دفاعیه نهایی از واقعیت انجیل، اتحاد محبت آمیز بدن مسیح، یک اتحاد بسیار عمیق، انعطاف پذیر و فراگیر می باشد که فقط با اتحاد تثلیث قابل مقایسه می باشد. (به یوحنا ۱۳ - ۱۷ نگاه بیندازید) خواندگی ما این است که از روابط مان راضی باشیم، نه به خاطر اینکه مردم ما را خشنود می کنند، بلکه به خاطر اینکه ما از نشان دادن محبت خدا به دنیای درمانده لذت می بریم.

چه می شود اگر گناه دیگران نسبت به خود را به عنوان فرصت برای انتقام جویی نبینیم، بلکه به عنوان فرصت برای آشکار کردن خدا! به جای اینکه خدا را به عنوان یک قاضی ببینیم، می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم محبت او را به افرادی که در این شرایط آزاردهنده دخالت داشته اند، نشان بدهیم. اکثر اوقات فراموش می کنیم که چیزی فوق العاده تر از سفیر مسیح بودن، وجود ندارد. ما در مهمترین کار جهان هستی حضور داریم.

با اتحاد در حیات، مرگ و رستاخیز مسیح، تسلط گناه — ما از بین رفته (رومیان ۶ : ۱ - ۱۴) و توسط روح القدس که از طرف ما با جسم می جنگد و در ما ساکن شده (غلاطیان ۵ : ۱۶ - ۲۶؛ رومیان ۸ : ۱ - ۱۱) می توانیم این کار را انجام بدهیم. به همین دلیل می توانیم عواطف قدرتمند (هوای نفس) و تمایلات اجباری (غلاطیان ۵ : ۲۴) را رد کنیم و به سوی مسیر جدیدی حرکت کنیم. مجبور نیستیم که بخش از جسم خود را تسلیم طرفداری، کینه ورزی، غیبت، ناعدالتی و انتقام کنیم. بلکه، می توانیم خود را تسلیم کار خداوند کنیم. صلیب مسیح، نه تنها نجات را فراهم می کند، بلکه منابع موردنیاز را نیز فراهم می کند تا بخش از کار او باشیم.

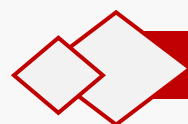
رو در رویی از شناخت هویت مان به عنوان فرزندان خدا جاری می شود. این قطعه تکرار این عبارت است: "من خداوند هستم." این به ما یادآوری می کند که توسط او انتخاب شده ایم و زندگیمان متعلق به خودمان نیست. هر آنچه هستیم و هر آنچه داریم، به او تعلق دارد و زمان در روابط عمیقاً خوشحال خواهیم بود که بدانیم این روابط نیز متعلق به اوست. ما متعلق به خداوند هستیم. آنها متعلق به خداوند هستند. این شرایط متعلق به خداوند است. رو در رویی محبت آمیز، ریشه در این



آگاهی دارد که ما فرزندان خدا هستیم و هدف مان این است که در اهداف او برای خود، فعال باشیم. انجام کاری کمتر از این، به معنای فراموش کردن هویت مان می باشد.

رو در رویی صحیح بر اساس کتاب مقدس، هرگز با انگیزه بی حوصلگی، کلافگی، آزار رساندن یا خشم نمی باشد، بلکه یکی از راه های خدا برای جلوگیری از مسائل است که به روابط مان آسیب می رساند. عدم پذیرش توبیخ محبت آمیز به عنوان بخش از روابط مان، فرصت بزرگی را به شریر می دهد. زوج های بسیاری را ملاقات کرده ام که لطافت، قدردانی، صبر، احترام، حساسیت و روابط عاشقانه را از دست داده اند. این مسائل مفید و ارزشمند، بواسطه عدم مواجهه با گناه بر اساس کتاب مقدس، نابود شده بود. ازدواج شان به چرخه ای از اتهام، تهمت متقابل و انتقام تبدیل شده بود. تلخی و خشم، سرزندگی محبت شان را از بین برده بود، تا جاییکه به سختی به یاد می آوردند که چه چیزی در ابتدا آنها را جذب یکدیگر کرده بود. هرگز چنین قصدی نداشتند، اما عدم مواجهه با گناه به روش خدا و عادت روزانه دریدن یکدیگر، رابطه شان را شدیداً به یأس و ناامیدی کشانیده بود. این زوج شیرین و امیدوار گذشته، به دو شخص منزوی، عصبانی و ناامید تبدیل شده بودند که می خواستند از این ازدواج خلاص شوند.

یک سبک زندگی که توبیخ فروتنانه و صادقانه، جزء از آن است، از ما در برابر خودمان محافظت می کند. ما به عنوان گناهکارانی که با گناهکاران زندگی می کنیم، به چیزی نیاز داریم که پیشرفت گناه را در روابط مان به تعویق بیندازد. در اوایل ازدواج مان، من و لوثلا تصمیم گرفتیم که اجازه ندهیم که روزمان با خشم به پایان برسد. (افسیان ۴ : ۲۶) به یکدیگر قول دادیم که با عصبانیت به تختخواب نرویم. اوایل، روی تخت دراز می کشیدیم، چشمان خود را باز نگاه داشته و منتظر می شدیم تا طرف مقابل طلب بخشش کند که ما مجبور به انجام این کار نباشیم. اما به مرور زمان، متوجه شدیم که چطور این قاعده، مانع از گناه کردن ما شد و به رابطه مان قوت بخشید، از محبت ما محافظت کرد و هر دوی ما را بالغ ساخت. اکنون بیش از سی سال است که با هم ازدواج کرده ایم و هنوز گناهکار هستیم، اما یکدیگر را بیش از پیش دوست داریم و کوله بار دیروز را وارد ملاقات های فردا نمی کنیم. در هریک از سالگردهای ازدواج مان، از خداوند تشکر می کنیم که ما را از خودمان نجات داد.

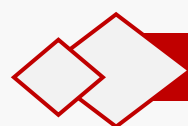


رو در رویی، شخص را به انجام عملی وادار نمی کند، بلکه او را در مقابل خداوند قرار می دهد. مهمترین رویارویی در برخوردها، رویارویی شخص با شما نیست، بلکه رویارویی شخص با مسیح است. توبیخ، شخص را مجبور نمی کند که با داوری شما مواجه شود؛ بلکه به او فرصت می دهد که با خدا سر و کار داشته باشد. با چنین اشتیاق، شخص فیض ملزم شدن، اعتراف، بخشش و توبه را دریافت می کند، تا فیض را که ما دریافت کرده ایم، تجربه کند. رو در رویی، شریعت گرایی را اجرا نمی کند؛ بلکه فیض ممانعت کننده، بخشاینده، احیا کننده مسیح را به کسی که از او رو بر گردانیده، نشان می دهد. با انگیزه تنبیه کردن نیست، بلکه با امید به اینکه خداوند این شخص را از زندان گناهش آزاد می کند تا آزادی زندگی در مشارکت با خدا را بشناسد.

رو در رویی بر اساس کتاب مقدس به این معناست که از قلب خود آغاز کنید

چون خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، شامل بنای روابط می باشد که کار خدا را در قلبها تقویت و حمایت می کند، غیرممکن است که بتوانیم بدون تأثیرگذاری بر گناه و کشمکش افرادی که تحت خدمت ما هستند، این کار را انجام بدهیم. شخص عصبانی از دست شما عصبانی خواهد شد؛ شخص بی اعتماد، قابل اعتماد بودن شما را زیر سؤال خواهد برد؛ و شخص دلسرد، احتمالاً بهترین مشاوره شما را با بدگمانی و شک دریافت خواهد کرد. به خاطر اینکه خدمت شخص، مجسم ساختن حضور مسیح است، می خواهیم واکنش درستی نسبت به مسائل موجود در رابطه داشته باشیم.

اگر می خواهیم در چنین شرایط، نسبت به مسیح امین باشیم، باید با آزمودن قلب خود آغاز کنیم. آیا افکار، انگیزه ها، یا رفتارهای (عدالت شخصی، خشم، تلخی، روح محکومیت، انتقام) وجود دارد که مانع از کار خدا می شود؟ ما به عنوان سفیران فیض مسیح، باید اعتراف کنیم که به اندازه افراد که به آنها کمک می کنیم، به این فیض نیاز داریم. ما به خدا احتیاج داریم تا این محبت، شجاعت، رحم و شفقت و حکمت را که برای نشان دادن او نیاز داریم، برایمان فراهم کند.



متأسفانه، این قدمِ آمادگی، غالباً نادیده گرفته می شود. در نتیجه توبیخ، مؤثر نمی باشد، نه فقط به خاطر اینکه شخص دریافت کننده، تعلیم پذیر نیست، بلکه به خاطر اینکه سفیر آماده نیست. اگر از قلب خودم آغاز نکنم، به این مسائل گرایش خواهم یافت:

ساعات خدمت را به ساعات خشم تبدیل کنم. اگر با عمل که باعث عصبانیتم شده برخورد نکنم، کلماتم بر اساس خشمم خواهد بود تا بر اساس کار نیکویی که خدا می خواهد از طریق من انجام بدهد.

شخصی کردنِ مسائل که مربوط به من نیست. اگر به قلبم رسیدگی نکنم، احتمالاً حملات افقی (به ضدّ من)، مهمتر از زندگی عمودی شخص (رابطه با خدا) خواهد شد. شدیداً نسبت به رفتاری که شخص با من دارد، حسّاس خواهم شد. طول نمی کشد که از مسائل ناراحت می شوم که مربوط به من نیست، بلکه فقط شاخص های برای نشان دادن بخش های از قلب شخص می باشد که نیاز به تغییر دارد.

با خصومت برخورد خواهم کرد. این دقیقاً بعد از شخصی کردنِ مسائل می آید که مربوط به من نیست. هر چه بیشتر آسیب ببینم و به آن رسیدگی نکنم، در رویارویی با شخص که به من آسیب رسانده، بیشتر حالت کسی را خواهم داشت که "به ضدّ شخص ایستاده"، تا حالت کسی که "در کنار شخص ایستاده" است. این غم انگیز است، اما حقیقت دارد: گاهی اوقات دشمنِ افراد می شویم که برای کمک به آنها فراخوانده شده ایم. این در رابطه با دوستان، همسران، والدین و فرزندان، کشیشان و جماعت شان اتفاق می افتد. در اینصورت، ما مانع از کار مشاور فوق العاده می شویم.

نظر خود را با اراده خدا قاطی می کنم. آخرین چیزی که شخص در رو در رویی نیاز دارد، نظر من است. او نیاز دارد که خودش را از دیدگاه کتاب مقدس ببیند و نیاز به احساس خواندگی دارد. (خدا از او می خواهد که چه واکنش به مسائل درون و اطرافش داشته باشد؟) کار من این است که آینه کلام خدا را در مقابلش نگاه دارم تا خودش را به درستی ببیند. به هر حال، وقتی در رسیدگی به



قلب خودم کوتاهی می کنم، کلامم برگرفته از احساسات، خواسته ها و نظرات خودم خواهد بود. اگر با آزمودن قلبم آغاز کنم، مطمئن می شوم که برنامه من با برنامه خداوند یکی می باشد.

پذیرش راه حل های سریع که به قلب اشاره نمی کند. وقتی با رفتارهای گناه آلود خود برخورد نمی کنم، خدمتم به این شخص، کمتر بر اساس محبت مسیح گونه و بیشتر بر اساس رفتارهای دیگر خواهد بود. کمتر نسبت به کار خدا (و با افتخار به اینکه در این کار سهم داشته ام)، هیجانزده می شوم، و بیشتر مشتاق خروج از این رابطه خواهم بود. به جای اینکه انگیزه استقامت داشته باشم تا کار مورد نظر خدا به اتمام برسد، از دست او کلافه می شوم و این رابطه مثل یک بار سنگین می شود. مجذوب راه حل های سریع و سطحی می شوم که باعث می شود از این موضوع عبور کرده و پیش بروم. واکنش هایم بر اساس محبت به خدا یا آن شخص نخواهد بود، بلکه بر اساس محبت به خودم.

با دقت به قلب خود نگاه کنید. این مسائل، در خدمت اتفاق می افتد. اینها بر مشارکت بدن مسیح تأثیر گذاشته و کار خوب خدا را در خانواده های ما متوقف می کند. آیا رفتارهای گناه آلود وجود دارد که هنوز با آن برخورد نکرده اید و می تواند مانع از خدمتی شود که خدا برای شما در نظر گرفته است؟ ای والدین، آیا ارتباط روزانه شما با فرزندان بر اساس صبر مسیح می باشد؟ ای مشاوران، آیا شخصیت خداوند را مجسم می سازید؟ ای کشیشان، آیا افرادی در کلیسا هستند که از آنها منصرف شده و آنها را به حال خودشان رها کرده اید؟ ای برادران و خواهران، آیا دوست های دارید که آزاردهنده یا شکسته هستند؟ ای شوهران و زنان، آیا ازدواج شما تا حد مکالمات سطحی و برنامه های خانگی کاهش یافته است؟ اگر به افکار، احساسات، خواسته ها و رفتارهای که سرِ راهم قرار گرفته، رسیدگی نکنم، غیرممکن است که بتوانم حقیقت را با محبت اعلام کنم.

به یاد داشته باشید که خدا مقدر کرده تا این شخص دشوار در زندگی تان باشد. این نشانه بی توجه خدا نیست، بلکه مراقبت و توجه است که با وفای به عهد انجام می دهد. با فروتنی این حقیقت را بپذیرید که مشاور فوق العاده در همه افراد که دخیل هستند، کار می کند. با فروتنی راه های را که خدا توسط این شخص برای نشان دادن قسمت های که نیاز به رشد دارد، به کار می برد، شناسایی



کنید. این حقیقت را بپذیرید که خدا می تواند قلب او را بدون نادیده گرفتن شما تبدیل کند و برعکس! بیش از همه، جشن بگیرید! شما فیض حسود و جلال خداوند را تجربه می کنید. خدا از طریق شما، برای تسخیر قلب او می جنگد و از طریق او، محکم به قلب شما چسبیده است. او اجازه نمی دهد که هیچ یک از شما بروید و کار خود را در هر یک از شما، رها نخواهد کرد. به یاد داشته باشید که بدون اعتراف نیاز به چیزهای بیشتر، کار تبدیل خدا را جشن بگیرید. هیچ کس به اندازه شخص که با نیاز شدید خود برای فیض خدا مواجه شده، برای انتقال این فیض آماده نیست.

رو در رویی بر اساس کتاب مقدس با اهداف درست آغاز می شود

وقتی قلب مان را آماده کردیم، در هنگام رو در رو کردن دیگران می توانیم کار خدا را در نظر بگیریم. خدا می خواهد از طریق توبیخ فروتنانه، محبت آمیز و صادقانه ما چه کار کند؟ بهترین راه برای پاسخ به این سؤالات این است که پرسیم: "چرا مردم باید رو در رو شوند؟" پاسخها، ما را به سمت یک سری اهداف صحیح هدایت می کنند.

همه ما به خدمت محبت آمیز و صادقانه توبیخ نیاز داریم، به خاطر:

فریبنده بودن گناه. گناه، قلب ما را کور می کند. شاید در بعضی شرایط، نقطه کوری داشته باشیم یا کاملاً در تاریکی روحانی باشیم، اما تا وقتی که گناه در ما ساکن است، به یکدیگر نیاز داریم تا بتوانیم خود را به وضوح ببینیم.

طرز تفکر اشتباه و برخلاف کتاب مقدس (اعداد ۱۱؛ مزامیر ۷۳). هیچ یک از ما، خالصانه بر اساس کتاب مقدس فکر نمی کنیم. دیدگاههای تحریف شده، خود بزرگ بینی یا تبرئه شخصی نسبت به خدا، دیگران و خودمان داریم. نمی توانیم به درستی گذشته و حال خود را درک کنیم و همه این مسائل رفتار ما را شکل می دهند.

طرز فکر عاطفی. در کشمکش ها، سختی ها و پریشانی ها، به بهترین شکل فکر نمی کنیم. وقتی احساسات مان برانگیخته می شود، تفکر واضح و روشنی نداریم. وقتی دچار مشکل می شویم،



آموخته های خود در مورد خدا و خودمان را فراموش می کنیم. این یک فیض شیرین است که یک نفر در کنار ما قرار می گیرد و کمک می کند تا آنچه را که لازم است به یاد بیاوریم.

معمولاً نگاه من به زندگی (خدا، خودم، دیگران، راه حل) بر اساس انتظاراتم می باشد. چون من همان کسی هستم که تجربیاتم را تفسیر می کنم، نتیجه گیریهام بر اساس شرایط جدید تقویت می شود. شرایط جدید را به گونه ای تفسیر می کنم که مرا متقاعد کند که به درستی به مسائل نگاه می کنم، نسبت به تأثیر نابینایی روحانی، تمایلات گناه آلود و طرز تفکر اشتباه، بی توجه می شوم. نیاز دارم که حقیقت از جانب کسیکه واقعاً دوستم دارد، وارد شود، کسیکه بتواند مرا نسبت به نگاه منحرفم به زندگی ملزم کرده و اصلاح کند.

اگر ما به دنبال دو هدف باشیم، توبیخ محبت آمیز و صادقانه ما می تواند این چالشها را به همراه داشته باشد. اولین هدف اینکه به عنوان یکی از ابزارهای خدا برای دیدن زندگی دیگران مورد استفاده قرار بگیریم. من سعی نمی کنم که نظر خودم را پیش ببرم. بلکه می خواهم به مردم کمک کنم تا خود را در آینه کلام خدا ببینند. می خواهم به آنها کمک کند تا چیزی را ببینند که خدا می بیند.

دومین هدف این است که توسط خدا به عنوان نماینده توبه مورد استفاده قرار بگیرم. تعریف توبه بر اساس کتاب مقدس، تغییر قلب می باشد که به سوی تغییر در مسیر زندگی پیش می رود. یوئیل ۲ : ۱۲ - ۱۳، این مطلب را این گونه ترسیم می کند که جامه های خویش را چاک زنید (رفتار ظاهری برای نشان دادن پشیمانی در فرهنگ عهدعتیق)، بلکه قلبهای خود را (پشیمانی قلبی برای گناه که به همراه اشتیاق برای ایجاد تغییر می باشد). هدف ما این نیست که مردم را تحت فشار قرار دهیم تا رفتارشان را تغییر دهند، بلکه می خواهیم آنها را تشویق به ایجاد تغییر در قلبشان کنیم که بر زندگیشان تأثیر می گذارد. توبه یعنی به سمت مسیر دیگری روگردانید، و این رو گرداندن باید از قلب آغاز شود.

هدف من این است که خدا از طریق حرفهایم (پیغام)، روش بیان (سبکها) و رفتارم (شخصیت)، قلب این شخص را تغییر دهد. به این موضوع فکر کنید! در نظر داشته باشید که خدا شما را به دیگران

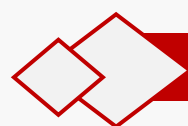


وصل می کند تا کار خود را در زندگی آنها تکمیل کند! شما فراخوانده شده اید که چیزی بیش از یک شوهر، زن، والدین، مشاور، همسایه یا دوست باشید. شما هویتِ کارگر ملکوت را دارید. انتخاب شده اید تا با حسّ از خواندگی نجات بخش، روابط را پیگیری کنید. به شما این فرصت داده شده تا از نزدیک و شخصاً کار تبدیل معجزه آسای خدا را در مردم ببینید. اجازه بدهید که این خواندگی به شما انگیزه بدهد تا خودتان را تسلیمِ کارِ ملکوت کنید. در پی راه های باشید که مردم را به سوی توبه قلبی و حقیقی بکشاند و ناظرِ تغییر باشید که خداوند ایجاد می کند.

انجیل را پشتِ دربِ رها نکنید

غالباً اشتباه ما در هدایت اشخاص به توبه، این است که بر شریعت، بیش از انجیل تأکید می کنیم. با اینحال پولس می گوید: (رومیان ۲ : ۴) مهربانی (نیکویی) خداست که ما را به توبه می کشاند. همچنین می گوید: (دوم قرنتیان ۵ : ۱۴) محبت مسیح، ما را وادار می کند که برای خود زندگی نکنیم، بلکه برای مسیح. فیضِ انجیل، قلب ما را تبدیل می کند، چون انجیل، وعده باشکوه خدا برای بخشش در مسیح می باشد. این مسأله ما را از مخفیگاه به نور حقیقت می کشاند، جایکه اعتراف حقیقی و توبه اتفاق می افتد.

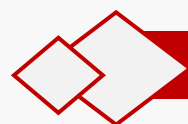
نباید رو در رو کردنِ مردم، فقط مواجه کردنِ آنها با شکست و گناه باشد، بلکه باید رو در رویی با انجیل نیز باشد. ما نمی توانیم این موضوع را فراموش کنیم! باید به مردم یادآوری کنیم که در مسیح چه هویت دارند. (دوم پطرس ۱ : ۳ - ۹؛ اول یوحنا ۳ : ۱ - ۳) باید وعده شگفت انگیز بخشش خدا (اول یوحنا ۱ : ۵ - ۱۰) و عطیه فوق العاده سکونت روح القدس را (افسیان ۳ : ۲۰) به آنها یادآوری کنیم، روح القدس که به ما قوّت می بخشد تا اطاعت کنیم. این حقایق به ایمانداران جرأت می بخشد تا قلبهای خود را بیازمایند، به گناه خود اعتراف کنند و به سوی مسیح روگردانند. اگر به عنوان نمایندگان توبه صحبت می کنیم، شریعت کافی نیست. بلکه باید با انجیل نیز حضور داشته باشیم.



در رومیان ۸ : ۱ - ۱۷، پولس، انجیل را به عنوان تسلی و خواندگی نشان می دهد.

"پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیت نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد؛ چون آنچه شریعت قادر به انجامش نبود، از آن رو که به سبب انسان نفسانی ناتوان بود، خدا به انجام رسانید. او پسر خود را به شباهت انسان گناهکار فرستاد تا قربانی گناه باشد و بدین سان در پیکری بشری، حکم محکومیت گناه را اجرا کرد تا آنچه شریعت مطالبه می کند، در ما تحقق یابد، در ما که نه بر طبق نفس، بلکه بر طبق روح رفتار می کنیم. آنان که نفسانی هستند، به آنچه از نفس است می اندیشند، اما آنان که روحانی اند، به آنچه از روح است. طرز فکر انسان نفسانی، مرگ است، اما طرز فکری که در حاکمیت روح قرار دارد، حیات و سلامتی است. زیرا طرز فکر انسان نفسانی با خدا دشمنی می ورزد، چرا که از شریعت خدا فرمان نمی برد و نمی تواند هم ببرد، و کسانی که در حاکمیت نفس هستند، نمی توانند خدا را خشنود سازند. اما شما نه در حاکمیت نفس، بلکه در حاکمیت روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، او از آن مسیح نیست. اما اگر مسیح در شماست، هر چند بدن شما به علت گناه مرده است، اما چون پارسا شمرده شده اید، روح برای شما حیات است. و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، حتی به بدنهای فانی شما نیز حیات خواهد بخشید. او این را به واسطه روح خود انجام خواهد داد که در شما ساکن است. پس ای برادران، ما مدیونیم، اما نه به نفس، تا بر طبق آن زندگی کنیم. زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد؛ اما اگر به واسطه روح، اعمال گناه آلود بدن را بکشید، خواهید زیست. زیرا آنان که از روح خدا هدایت می شوند، پسران خداوند. چرا که شما روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان باشید، بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید که به واسطه آن ندا در می دهیم: "آبا، پدر". و روح خود با روح ما شهادت می دهد که ما فرزندان خداییم. و اگر فرزندانیم، پس وارثان نیز هستیم، یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح. زیرا اگر در رنجهای مسیح شریک باشیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود."

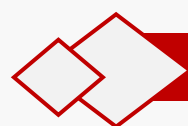
در ابتدا پولس، ما را با تسلی انجیل دلگرم می کند. (آیات ۱ - ۱۱) ریشه این تسلی در دو واقعیت قدرتمند می باشد. اول، کار مسیح، حکم محکومیت گناهمان را برداشت. عیسی به طور کامل



جزای گناه ما را پرداخت، گذشته، حال و آینده. این تسلی به جرم گناه می پردازد و باید ما را از تاریکی مخفیگاه خارج کرده و به نور فیض خدا هدایت کند. نباید به ترس، انکار، مقصر- دانستن دیگری، عدالت شخصی یا بازنویسی تاریخچه خود تسلیم شویم. همه اینها تلاش برای کفاره شخصی می باشد، که دیگر به آن نیاز نداریم، چون مسیح کفاره کامل گناه ما شد. وقتی با اعتراف نزد مسیح می رویم، لازم نیست که از خشم او و طردشدگی بترسیم. چون مسیح، شریعت را بجا آورد و به عنوان قربانی گناهی که قابل پذیرش بود، مُرد. هرگز با محکومیت مواجه نخواهیم شد! درحین کمک به مردم برای دیدن سنگینی گناه شان، آنها را با این حقیقت تسلی می دهیم که کار مسیح، خشم خدا را فرونشاند.

مردم نیاز دارند که تسلی انجیل را مکرراً بشنوند. باید به آنها یادآوری کنیم که در مسیح کیستند و در حیات، مرگ و رستاخیز او چه چیزی دریافت کرده اند. نباید تصور کنیم که یک مسیحی که به کلیسای خوبی می رود، این مسائل را درک می کند. غالباً مردم شکافهای عظیم در درک خود از انجیل دارند. یک شکاف، در درک این مطلب وجود دارد که چگونه تسلی انجیل به شکل اساسی، برخورد ما با زندگی در اینجا و در این زمان را تغییر می دهد. اعتراف روزانه گناه برای سبک زندگی بر اساس انجیل، ضروری می باشد. منطقی نیست که توجیه کرده، دیگری را مقصر بدانم یا تاریخ را بازنویسی کنم تا تصویر بهتری از خود نشان بدهم. این انکار انجیل است. آزمون شخصی و اعتراف، از این اعتماد عمیق جاری می شود که امروز، کار مسیح برای من مؤثر است. با این اعتماد نزد او می روم که او مرا می بخشد.

تسلی دوم انجیل، روح القدس است، کسی که در هر ایمانداری ساکن است تا با طریق که گناهمان مانع از انجام عمل نیکو می شود، بجنگد. ما قبل از نجات، تحت کنترل طبیعت گناهکارمان بودیم. نمی توانستیم طبق نقشه خدا فکر کرده و انتخاب کنیم، چیزی بخواهیم، عمل کرده یا صحبت کنیم. اما اکنون همه چیز متفاوت است، چون خدا در درون ما ساکن است! دیگر تحت کنترل طبیعت گناه آلود نیستیم. خدا می داند که شرایط ما آنقدر ناامیدکننده بود که بخشش به تنهایی کافی نبود. بلکه باید با تمام قدرت، فیض و جلال خود، در درون ما ساکن می شد تا دیگر مجبور

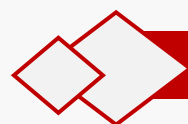


نباشیم که مثل بردگانِ شهوات و تمایلات گناه زندگی کنیم. به خاطر اینکه روح القدس قلبهای ما را کنترل می کند، می توانیم گناه را رد کنیم و به سوی مسیر دیگری روگردانیم.

پولس آنرا به این شکل بیان می کند: "روح به بدنهای فانی شما حیات می بخشد." اکنون ما نسبت به قدرت کنترل کننده گناه مُرده و نسبت به هدفِ اطاعت کردن زنده ایم. می توانیم از خدا پیروی کنیم، چون روح به ما حیات، قدرت و اشتیاقِ اطاعت کردن می بخشد. کار ما این است که به عنوان سفیران مسیح، این حقایق را به مردم برسانیم تا مبادا تحت کنترل این ترس باشند که خدا از آنها چیزهای را می خواهد که قادر به انجامش نیستند. گاهی اوقات خدا، مردم را به سوی تغییر عظیم در زندگی فرامی خواند. چنانکه مردی می گفت: "منظورِ تو این است که دیگر نمی توانم خودم باشم!" در واقع او درست می گفت. خدا از او می خواست که تقریباً تمام قسمتهای زندگیش را به سوی مسیر جدیدی برگرداند. این بسیار ترسناک است، مگر اینکه به مردم کمک کنیم که با لنزهای انجیل به خواندگی خدا نگاه کنند.

اما این تمام خواستهٔ پولس برای درک انجیل نیست. انجیل، نه تنها یک تسلی است، بلکه یک خواندگی نیز می باشد، چنانکه در آیات ۱۲ تا ۱۷ به طور خلاصه بیان می کند. پولس به ما یادآوری می کند که کارِ مسیح و حضور روح القدس، ما را ملزم می کند که با گناه به طور جدی برخورد کنیم و مثل خدا به آن نگاه کنیم، به عنوان موضوعِ مرگ و زندگی. حق نداریم بگوییم که چون تحت پوششِ بخشش هستیم، مهم نیست که چطور زندگی می کنیم. از نظر پولس، فیض، ما را ملزم می کند که با عدالت با گناه که فیض به آن اشاره می کند، برخورد کنیم. اگر گناه برای خدا آنقدر جدی بود که پسر—خود را قربانی کرد و ما را با روح خود پُر کرد، چگونه می توانیم با جدیت کمتری با گناهان قلبی و رفتاری خود برخورد کنیم؟

کار دائمی خدا در زندگی ایمانداران، ریشه کن کردنِ گناه است ("اعمال گناه آلود بدن را بکشید"). من به عنوان ایماندار باید در مأموریت روح القدس برای جستجو و نابودی شرکت کنم. حق ندارم که دیگر "مطابق طبیعت گناه آلود" زندگی کنم. این کار، انجیل و هویت من به عنوان فرزند خدا را انکار می کند. هرگز نمی توانم بگویم: "من نمی خواهم؛" "اگر می توانستم این کار را می کردم؛" "این

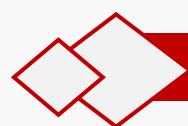


بیش از حد سخت است؛ یا "اشکال ندارد، چون من بخشیده شده ام". تنها واکنش صحیح به تسلی انجیل این است که خواندگی آن را بپذیرید و با اطاعت از مسیح پیروی کنید. من فراخوانده شده ام تا فرزندخواندگی خود را بپذیرم، بدانم که فرزندان حقیقی خدا، افرادی "تحت هدایت روح القدس" هستند، نه تحت هدایت طبیعت گناه آلود.

درحالیکه ریشهٔ اعلام حقیقت (رو در رویی و توبیخ) را در انجیل می گذاریم، هدف مان این است که قلبها با کار مسیح که انجیل اعلامش می کند، تغییر کند. اول می خواهیم که وعده های بخشش و قدرت به مردم امید حقیقی برای تغییر بدهد. دوم می خواهیم که دعوت انجیل باعث شود که مردم مسئولیت گناه خود را بپذیرند و دعوت خدا به اطاعت را بپذیرند. قلب که امید (تسلی) و الزام (خواندگی) را پذیرفته، می تواند کلام صادقانهٔ رو در رویی را دریافت کند. این شخص می تواند سنگینی گناه خود و بزرگی خواندگی خدا برای اطاعت در نور حقایق انجیل را ببیند. این شخص آماده است که به عنوان فرزند حقیقی خدا زندگی کند، به عنوان کسی که با خودش صادق است و با ایمان و اطاعت از خدا پیروی می کند.

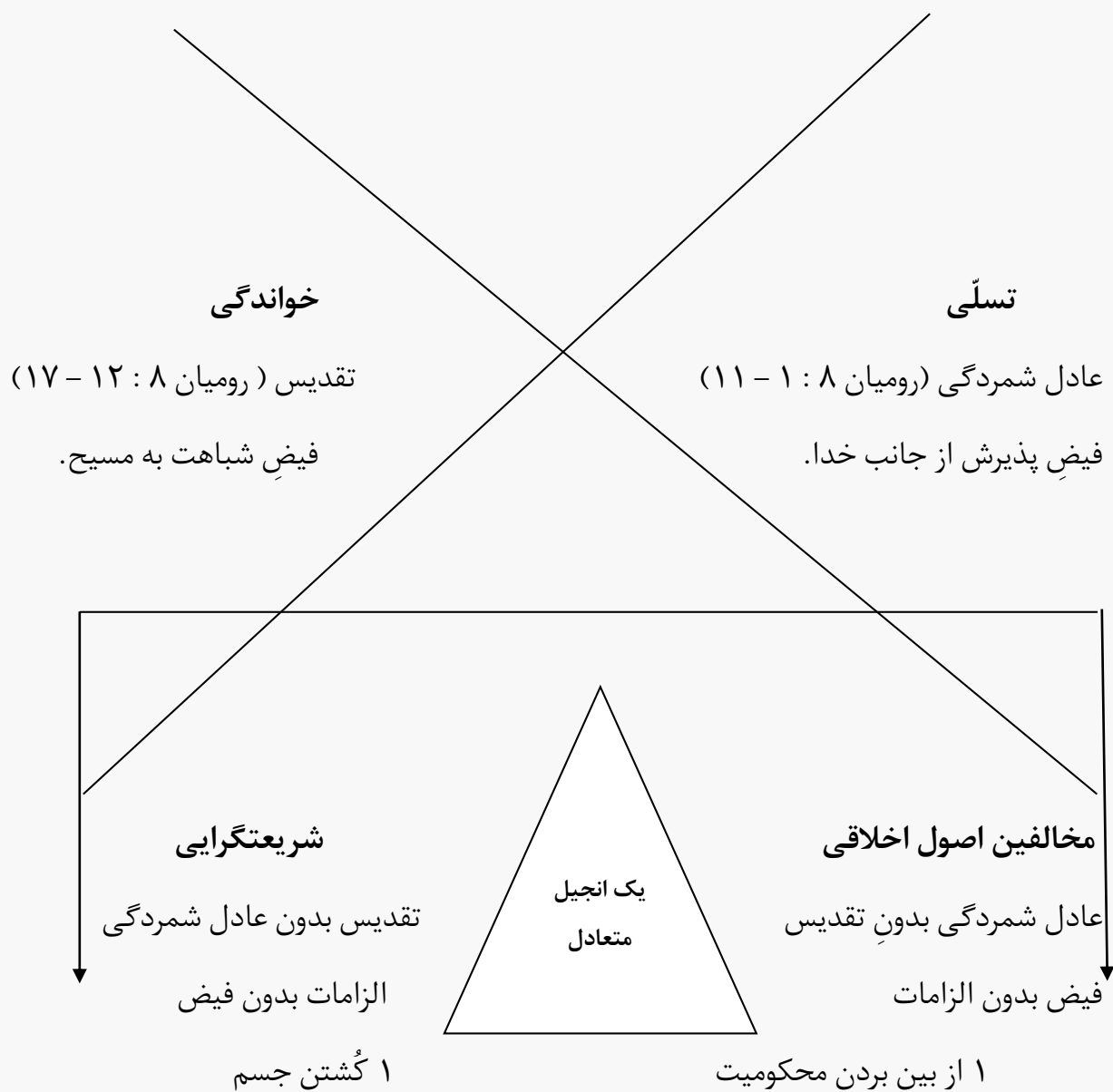
در کشمکش و فشار خدمت شخصی، به راحتی می توان بر یک طرف انجیل، بیش از دیگری تأکید کرد. به عنوان مثال، اگر با شوهری صحبت می کنید که سالها با حرفهایش به زنش آسیب رسانده، وسوسه می شوید که بر خواندگی انجیل، بیش از تسلی آن تأکید کنید. به هر حال، تسلی انجیل به این مرد شهادت می دهد تا از انکار و توجیه دست کشیده و به گناه خود اعتراف کند.

از طرف دیگر، اگر با زن او صحبت می کردید، شاید وسوسه می شدید که آنقدر بر تسلی انجیل تأکید کنید که خواندگی را حذف کنید. اما دعوت انجیل، تلخی، عدالت شخصی و انتقام را نمایان می کند، اینها وسوسه های قدرتمند افرادی می باشند که دیگران نسبت به آنها گناه ورزیده اند. همه به دو طرف انجیل نیاز دارند، همیشه! این دو جنبهٔ انجیل (فیض عادل شمردگی و فیض تقدیس) به ضد یکدیگر نیستند؛ بلکه یکدیگر را تکمیل و کامل می کنند. با هم فیض خدا را در مسیح نشان می دهند؛ فیض که انجیل در افراد که در نورش زندگی می کنند، تولید می کند. تصویر ۱۱ . ۱ انجیل متعادل و خطرات انجیل نامتعادل را به تصویر می کشد.



تصویر ۱.۱۱

یک دیدگاه متعادل از انجیل



این هدف رو در رویی می باشد: نه برای اینکه تغییر در رفتار ایجاد کند، بلکه برای رویارویی طبیعت تازه افراد با انجیل. ما می خواهیم که مردم با دیدن سنگینی گناه خود، چشمشان به جلال کامل



فیض مسیح باز شود. انجیل، بُت پرستان را به پرستندگان خدا تبدیل می کند. این مسأله افراد را که خود را عادل می شمردند، فروتن کرده و مایل به شنیدن می کند. انجیل به ترسندگان و افراد دلسرد، شجاعت عمل می بخشد و به ضعیفان کمک می کند که با پشتکار و دلگرمی زندگی کنند. انجیل، قربانیها را به مدد کنندگان و افراد خودبین را به عاشقان خدمت تبدیل می کند. رو در روی حقیقی بر اساس کتاب مقدس، مردم را با چیزی بیش از گناهان و شکستهای شان مواجه می کند. رو در روی حقیقی، مردم را با مسیح مواجه می کند. او واقعاً "راه، راستی و حیات!" است. همیشه در او، امید برای تغییر وجود دارد.

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



فرایند اعلام حقیقت با محبت

شما نمی‌توانید بدون وجود نوع رو در رویی، رابطه‌ای داشته باشید. این مسأله هر روزه اتفاق می‌افتد. مادری که دخترش را برای رفتن به مدرسه بیدار می‌کند و در مورد شرایط اتاقش با او صحبت می‌کند. برادری که با خواهرش برخورد می‌کند، خواهری که بدون اجازه وسایلش را برداشته است. زنی که درباره مشغولیت خود با شوهرش صحبت می‌کند. کشیش که با مردی خودسر در جماعتش برخورد می‌کند. پسر-متأهل که به خاطر دخالت مادرش در زندگی زناشویی، با او برخورد می‌کند. شیخ که به خاطر رفتار توهین آمیز یک شماس با او برخورد می‌کند. زنی که در مورد تمایل به غیبت کردن با دوستش صحبت می‌کند. مرد سالخورده‌ای با پسرش که به ندرت به ملاقات‌شان می‌رود، برخورد می‌کند.

ما هر روزه با یکدیگر رو در رو می‌شویم، اما سؤال این است: رو در رویی ما، برگرفته از برنامه‌چه کسی می‌باشد؟ آیا سعی داریم که مردم را وادار به انجام کاری کنیم که باعث خشنودی ما می‌شود؟ یا به عنوان سفیر با آنها رو در رو می‌شویم، از کلام خدا برای هدایت آنها به توبه استفاده می‌کنیم؟

غالباً رو در رویی مؤثر بر اساس کتاب مقدس، پیش از صحبت آغاز می‌شود. شیوه زندگی روزانه ما با یکدیگر، صحنه را برای دریافت کلام ما تنظیم می‌کند. زندگی روزانه ما، از کار نجات بخش خدا، جدا نیست. ما خواسته‌های خود را در شرایط "طبیعی" و با "خدمت" آگاهانه به خداوند پیش نمی‌بریم. این دنیای تقسیم شده، نتیجه کار دشمن است.

خداوند صاحب تمام روابط ماست. او برای پیشرفت ملکوت و به خاطر جلالش، هر یک از ما را در زندگی یکدیگر قرار داده است. برنامه او بسیار بزرگتر و بهتر از برنامه ماست! او با فیض خود،



گمشدگان، رنجدیدگان، نابینایان، فریب خوردگان، افراد خودبین، ترسو و سرکش را گرفته و به شباهت پسر خود درمی آورد. او جلالش را با تبدیل افکار و اهداف قلب ما ظاهر می کند.

این نمایش جلال، در هر جاییکه فرزندان، سفیرانش، زندگی و کار کرده و ارتباط برقرار می کنند، نمایان می شود. هر شرایطی، مکالمه ای، رابطه ای، آزمایش یا برکت متعلق به اوست. هیچ یک از آنها به ما تعلق ندارند. نمی توانیم به خشنودی خود در حرفها و اعمالمان راضی شویم، بلکه باید بپرسیم که چه چیزی خدا را خشنود می کند.

افرادی که به این شکل زندگی می کنند، آماده خدمت به عنوان سفیران خدا برای ایجاد تغییر هستند. آنها چیزی فراتر از برنامه خود را می بینند و با انگیزه های او برانگیخته می شوند. آنها متقاعد شده اند که چیزی باارزشتر از این در زندگی وجود ندارد. افرادی که به این شکل زندگی می کنند، با توجه به نیاز خود و با شکرگزاری برای کمک که خدا با وفاداری برایشان فرستاده، حقیقت را به دیگران اعلام می کنند.

قدمهای فرایند رو در رویی را درک کنید

هدف ما این است که کاری بیش از خواندن فهرست از تغییرات در کتاب مقدس یا بیان نظرات خود انجام دهیم. می خواهیم به مردم کمک کنیم تا اشتباهات خود را درک کنند و آنها را به سوی توبه هدایت کنیم. برای دستیابی به این هدف، با در نظر داشتن شرایط زندگی حقیقی، چهار قدم را در فرایند رو در رویی در نظر می گیریم.

جیم و دان دوستان نزدیکی هستند. دان با این نگرانی به سراغتان می آید که جیم کارهای را انجام می دهد که شایسته یک مسیحی نیست. او در ساعت کاری خود تقلب می کند و گاهگاهی وسایل اداره را "قرض می گیرد". او در مورد "استراحت کردن" به همراه همکارانش، در کلپهای محلی که به نظر دان باید خارج از محدوده یک مسیحی باشد، صحبت کرده است. همچنین دان از دست جیم ناراحت شده، چون در هنگام بیان مسائل شخصی، اعتمادش را از بین برده است. دان سعی کرده که با او در مورد رابطه اش با خدا صحبت کند، اما جیم مقاومت کرده و می گوید که در حال



حاضر" از خدا دلسرد شده است". جیم بیش از یک بار گفته که می خواهد کلیساها را عوض کند و تغییر ایجاد کند. شما نگران جیم هستید، او را به خوبی می شناسید، و رابطه ای بر پایه اعتماد متقابل دارید. تصمیم می گیرید که با او صحبت کنید.

به او چه خواهید گفت؟ هدایت جیم به سوی توبه، به چه صورت می باشد؟ چگونه حقیقت کتاب مقدس را در جاهای خاص که نیاز به تغییر دارد، به کار می برید؟ چگونه گرسنگی لازم را برای ایجاد تغییر در قلب تقویت می کنید، نه فقط تغییر در شرایط؟ چگونه جیم را با توبیخ فروتنانه، صادقانه، بی‌نا کننده، توبه کننده، محبت می کنید؟

چهار قدم زیر، فرایند رو در رویی را شکل می دهد:

1. توجه کردن

سؤال که می توانید از خود بپرسید: "این شخص باید چه چیزی را ببیند که خودش قادر به دیدن آن نیست (در مورد خودش، خدا، دیگران، زندگی، حقیقت، تغییر) و من چگونه می توانم به او کمک کنم تا آنرا ببیند؟" این سؤال به تنهایی می تواند رو در رویی ما را دوباره مورد توجه قرار دهد. هدف ما این نیست که فهرست از تقصیرات به آنها بدهیم، بلکه می خواهیم به مردم کمک کنیم که خودشان را ببینند. غالباً وقتی که مردم داستانهایشان را مطرح می کنند، خودشان در آن داستان نیستند! آنها بر سخیتهای شرایط، رفتار و نگرش دیگران تمرکز می کنند. افکار، خواسته ها، انتخابها و اعمال خود را وارد ماجرا نمی کنند. با حساسیت نسبت به واقعیت رنج و گناه که به ضدمان انجام شده، هدف مان این است که مردم را به دیدن رفتارشان و آزمودن قلبشان با چشمان کتاب مقدس، تشویق کنیم.

تصور کنید که مادری به خاطر تمیز کردن اتاق با دخترش رو در رو می شود. قدم مربوط به توجه کردن، او را تشویق می کند که کاری بیش از ابراز کلافگی یا اتمام حجت، انجام دهد. این مادر می خواهد به دخترش کمک کند تا او بداند که رفتاری که با متعلقاتش دارد، انعکاس از قلبش می باشد. این تمرکز می تواند به رو در رویی یک شیخ با شماس که رفتار بدی داشته، کمک کند. او می



خواهد کاری برای این مرد بکند، نه اینکه فقط به او بگوید که اندوهش را در سینه حبس کند. می خواهد به این مرد کمک کند تا خشم و ناشکیبایی خود را شناسایی کرده، اقرار و توبه کند.

قدم اول از من می خواهد که برنامه خود را ترک کرده و برنامه خدا را بپذیرم. من نمی توانم حرفهای همیشگی را بزنم، همه چیز را سر تو خالی کرده یا فقط شکایت کنم. همه حرفها و شیوه بیان آنها، باید به منظور ایجاد تغییر الهی باشد. درغیر اینصورت، هویت و خواندگی خود را رها کرده ام.

این پنج سؤال به مردم کمک می کند تا خواسته خدا را ببینند. ترتیب آنها مهم است، چون به ما یاد می دهد که بر اساس کتاب مقدس به دلیل کارها و شیوه تغییر که خدا ایجاد می کند، فکر کنیم. این سؤالات برای بچه های کوچک و افراد بالغ و برای خدمت رسمی و غیررسمی مناسب است.

1. چه اتفاق افتاد؟ این سؤال بر شرایط یا موقعیت های تمرکز می کند که مردم با آنها مواجه می شوند. واکنش های آنها به دو دلیل مهم است. اول، می خواهید آنها ببینند که موقعیت ها، آنها را وادار به انجام چنین کاری نکرده است. دوم، می خواهید آنها جزئیات دنیای خود را درک کنند تا حقیقت را بر آن اعلام کنند. "شناخت" یک نفر، به معنای درک تمام چالش های او نیست. اگر پیش فرض های داشته باشید، بر اساس تجربه خود، شکاف های مربوط به شناخت خود از این شخص را پر می کنید، نه بر اساس تجربه آن شخص.

2. در حین وقوع این اتفاق، چه فکر و احساس داشتید؟ این سؤال نگاه افراد را از شرایط برداشته و از آنها می خواهد که قلبشان را بیازمایند. به آنها یادآوری می کند که همیشه قلب مان با اتفاقات اطراف مان، رابطه برقرار می کند. هیچ وقت فقط یک قربانی نیستیم، بلکه مفسران دائمی هستیم که تفسیرهایمان سبقت گرفته و اعمالمان را شکل می دهد. همچنین احساسات نیرومندی را تجربه می کنیم که رفتارمان را هدایت می کند.

3. شما چه واکنش نشان دادید؟ این سؤال بعد از سؤال بالا می آید، چون واکنش قلبی مان نسبت به شرایط، رفتارمان را شکل می دهد. وقتی اطلاعات حاصل از دو سؤال اول را با هم ترکیب کنید، می توانید به مردم کمک کنید تا ارتباط میان تفسیر و واکنش خود در مورد شرایط را ببینند. در این زمان، با این سؤال به مردم کمک می کنید تا بپذیرند که تحت فشار

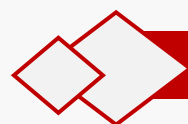


شرایط ("این تنها کاری بود که می توانستم انجام بدهم!") یا دیگران ("او مرا خیلی عصبانی کرد!") چنین رفتاری نداشته اند. تغییر پایدار، به دیدن این ارتباط وابسته است. بدون آن، مردم، دیگران را مقصر می دانند.

اگر نتوانیم ارتباط میان تفسیر و واکنش را نشان بدهیم، به شیطان فرصت بزرگی می دهیم. او دروغهای قابل پذیرش می گوید. شیطان، مانند باغ عدن، از حقایق ناتمام یا تحریف شده استفاده می کند. دروغهای او قدرت دارد، چون با یک حقیقت آغاز می شوند. به عنوان نمونه، من نمی توانم وارد اتاق پُر از افراد غریبه شوم و آنها را متقاعد کنم که یک ژیمناست المپیک بودم. این یک دروغ است، اما نه یک دروغ قابل پذیرش. به هر حال، اگر لباس مناسب بپوشم، کیف چرمی خوب به همراه داشته باشم و چند کلمه تخصصی یاد بگیرم، احتمالاً می توانم غریبه ها را متقاعد کنم که یک معمار هستم. رفتار و حرفهایم، دومین دروغ را قابل پذیرش می ساخت. این نوع دروغ، تخصص دشمن می باشد.

به مثال خود بازگردیم، درست است که همه چیز طبق رویای جیم پیش نرفته بود. او با شرایط سخت و افراد دشواری مواجه شده بود. دشمن، و سایل برای کار دارد. او می تواند جیم را و سوسه کند تا باور کند که رفتارش تحت تأثیر این فشارها بوده است. اگر شیطان موفق به انجام این کار شود، به راحتی جیم را متقاعد می کند که نیازی به تغییر ندارد، بلکه مردم و شرایط اطرافش باید تغییر کنند.

با این سؤالات که به ترتیب پرسیده می شوند، سعی می کنیم که قلعه های محافظت شده قلب شخص را بشکنیم. می خواهیم بحثهای تبریئه شخصی و دروغهای مربوط به توجیه عمل را نمایان کنیم و به مردم کمک کنیم که شاید برای اولین بار ببینند که رفتارشان بیشتر نشاندهنده قلبشان است تا سختی های شرایط شان. اگر مردم، اینگونه به مسائل نگاه نکنند، شاید تصمیم بگیرند که عملکرد متفاوت داشته باشند، اما هنوز در قلبشان معتقد باشند که اکثر تغییرات باید در بیرون اتفاق بیفتد. این تغییر، موقتی می باشد، چون در قلبشان ریشه نینداخته است.



4. چرا این کار را انجام دادید؟ می خواستید به چه نتیجه ای برسید؟ اگر سؤال دوم افکار را آشکار می کند، این سؤال، انگیزه ها را آشکار می کند. با بیان این سؤال یاد می دهیم که قلب همیشه در خدمت چیزی می باشد. در متی ۶، مسیح از استعاره گنج استفاده می کند تا گرایش پرستش را نشان دهد. زندگی انسان، یک گنج یاب بزرگ می باشد. همه ما چیزهای ارزشمند داریم (پذیرش، متعلقات، موفقیت، سبک زندگی خاص، جلال خدا، انتقام، محبت، استقلال، سلامت). به نوع می خواهیم این چیزها را از شرایط و روابط خود به دست آوریم. همیشه رفتارمان، این انگیزه های قلبی را نشان می دهد، یا بُتهای قلبی را توجه کنید که سؤال دوم و چهارم، رفتار را به افکار و انگیزه های قلبی متصل می کنند. (عبرانیان ۴: ۱۲)

در حال برقراری این ارتباطات، به جیم کمک می کنید تا بداند که آنچه در قلبش می باشد، شکل دهنده واکنشش نسبت به رنج و برکت می باشد. جیم به طریقه های بسیاری با برکت در کشمکش می باشد. او برای یک شرکت پایدار کار می کند. در بدن مسیح با افرادی احاطه شده که واقعاً دوستش دارند، افرادی که می تواند با آنها صحبت کند. با اینحال، به خواسته اش نرسیده و عبوس و ناراضی است، حتی از دست خدا، عصبانی است. جیم باید چالش خود را ضرورتاً به عنوان چالش در پرستش ببیند. به هر میزان که حیات را در خلقت جستجو کند، به همان میزان از خدا ناراضی و عصبانی خواهد بود. تغییر، فقط زمان ایجاد می شود که جیم، چیزهای را که جای خدا را در قلبش گرفته، شناسایی کند، چیزهای که بر قلبش فرمانروایی می کنند، احساساتش را تحت تأثیر قرار می دهند و رفتارشان را کنترل می کنند. آگاهی، اعتراف و توبه او باید از ته دل باشد.

بالاخره جیم باید اعتراف کند که برای جلال خود زندگی کرده، نه برای جلال خداوند. تغییر پایدار زمان ایجاد می شود که مردم نه تنها از شرارت دنیای خود، بلکه از زندگی کردن به عنوان دزدان جلال و تقاضای چیزی که فقط متعلق به خداوند است، شوکه شوند. نیکویی پایدار چه کار می کند تا به بت پرستان خودبین کمک کند که همزیستی مسالمت آمیزی در ازدواج شان داشته باشند؟ این چه نیکویی پایداری است که شخص افسرده را برمی خیزاند و به حرکت وامی دارد، درحالیکه به ریشه این افسردگی رسیدگی نمی کند؟



مشاور فوق العاده، یک خدای حسود است. او راضی نمی شود که بیرون ظرف پاک شود، ولی درون آن بدون تغییر بماند. (متی ۲۳ : ۲۵) همیشه خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، به مشکل جلال و پرستش اشاره می کند. اساسیترین سؤال در تمام خدمتهای شخص این است: "شما برای جلال چه کسی زندگی می کنید؟"

5. نتیجه چه بود؟ این سؤال نه تنها عواقب را آشکار می کنند (غلاطیان ۶ : ۷)، بلکه طریق را که این عواقب، نتیجه مستقیم افکار و انگیزه های قلبی می باشند. دانه کاشته شده در قلب، میوه ای را در زندگی شخص نمایان می کند. همه ما در انکار محصول خود مهارت داریم. ("اگر اینها بچه های شما بودند، شما هم سر آنها فریاد می زدید!") "او مرا تحت فشار گذاشت!" "منظوری از این حرف نداشتم." ما باید به مردم کمک کنیم تا ثمره زندگی خود را بیازمایند و ارتباط میان محصول و افکار و انگیزه های قلبی خود را ببینند.

ما می خواهیم توسط خدا مورد استفاده قرار بگیریم تا دو چیز را به مردم بدهیم. اولین چیز، طرز فکر محصول می باشد، زمانیکه مردم درک کنند که هر روز دانه های را می کارند و از این دانه ها، میوه ای را برداشت می کنند. دوم، طرز فکر سرمایه گذاری می باشد که تعلیم مسیح را تصدیق می کند، اینکه زندگیمان مطابق چیزی می باشد که گنج خود را بر آن سرمایه گذاری کرده ایم. ما هر روزه بر روی چیزی سرمایه گذاری می کنیم و با محصول سرمایه گذاری قبلی زندگی می کنیم. هدف ما این است که مردم محصول شان و عایدی حاصل از سرمایه هایشان را "از آن خود بدانند".

در حال کمک به مردم برای توجه به این مسائل، باید به یاد داشته باشیم که به طور کلی، آگاهی شخصی، فرایندی را در پی دارد. شاید در یک نشست یا حتی در حضور شما اتفاق نیفتد. تا زمانیکه مردم می خواهند که بخش از این فرایند باشند، می توانید کاری کنید که توجه شان به قلب و میوه هایش جلب شود.

خوب است که مردم به شکل گزارش روزانه به این سؤالات پاسخ بدهند. من معمولاً از مردم می خواهم که دو یا سه شرایط یا رابطه ای که دائماً کشمکش ایجاد می کند، شناسایی کنند. سپس از آنها می خواهم که در رابطه با این چالشها با استفاده از پنج سؤال بالا، به مدت دو یا سه هفته



گزارش تهیه کنند. سپس این گزارش را از آنها گرفته و می خوانم، موضوعات و الگوها را به شکل برجسته ای مشخص می کنم. در ملاقات بعدی، این گزارش را به آنها برگردانده و از آنها می خواهم که در حضور من آنرا بخوانند و پاسخ بدهند. خدا بارها از این روش ساده استفاده کرده تا چشم مردم را نسبت به چیزی که در قلبشان می باشد، باز کند.

یکبار با یک مرد بسیار عصبانی صحبت می کردم، که خودش این عصبانیت را نمی دید. او همه دوستان، خانواده و همکارانش را از خود رانده بود، با اینحال خودش را به عنوان کسی می دید که ناعادلانه رها شده است. هر وقت سعی می کردم در مورد خشمش صحبت کنم، آزرده و عصبانی می شد. بنابراین از او خواستم که به مدت سه هفته، گزارش از این پنج سؤال تهیه کند. وقتی که این گزارش را برای من آورد، من زیر تمام ریشه ها و وقایع مربوط به خشم، با مایک قرمز خط کشیدم. وقتی کارم تمام شد، این گزارش کاملاً قرمز شده بود! در ملاقات بعدی، چند دقیقه این گزارش را خواند و بعد با چشمهای اشک آلود گفت: "مردی که این گزارش را نوشته، بسیار عصبانی می باشد!" این پنجره آگاهی شخصی، به درب برای تغییر این مرد تبدیل شد. او می توانست زندگی خودخواهانه و متوقع خود را ببیند، که هرگز به مردم اجازه برآوردن انتظاراتش را نمی داد. متوجه شد که چطور رفتار قضاوت کننده اش، او را به شخص تبدیل کرده که تحمل کردنش دشوار بود. بعد از سالها، برای اولین بار، زندگی با چشمان کاملاً باز را آغاز کرد.

وقتی شما این نوع تغییر را تقویت می کنید، کار یک سفیر را انجام می دهید. حضور مسیح را مجسم می کنید، مسیح که به افرادی که در تاریکی روحانی هستند، بینایی می بخشد. وقتی مسیح، در طول زندگی بر روی زمین، کوران را بینا کرد، به ما این استعاره را برای کار با هر گناهکار نابینایی داد که با فروتنی نزد او می آیند. دیدن، آغاز فرایند تغییر است. آغاز غم و اندوه است، نه فقط برای تجربه های که داشته ام، بلکه برای روش های که توسط آن، جلال متعلق به خدا را دزدیده و می خواستم در مرکز دنیای خود و دیگران باشم. این نوع آگاهی، بُتهای ما را له کرده و بحث ها و دروغ های را که به نفع ما عمل کرده و به مدت طولانی بُت پرستی ما را مخفی کرده بودند، نمایان می سازد.



فرایند رو در رویی با آگاهی دادن به افراد آغاز می شود، نه فقط نسبت به رفتارشان، بلکه نسبت به سیستم پرستش که آنها را هدایت می کند. این قدم، یک قدم ضروری می باشد و نباید با عجله انجام شود.

2. اعتراف

این قدم منطقی بعدی در فرایند رو در رویی می باشد. اگر مردم در آینه کتاب مقدس به خود نگاه می کردند، باید گناهان قلب و رفتار خود را که نیاز به اعتراف داشت، شناسایی می کردند. جیم باید روح مستحق بودن را می دید که به او اجازه می داد که بدون احساس گناه از کارش دزدی کند. باید متوجه می شد که چطور به زندگی پُربرتک نگاه کرده و چیزی غیر از نیاز ندیده است. در کنار این آگاهی های قلبی، باید بسیاری از واکنش های حاصل از آن را می دید.

مشکل این است که اعتراف برای گناهکاران دشوار است. همه ما راه های برای آزادی خود از بندها داریم. وقتی نور حقیقت بر ما می تابد، به طور غریزی انکار کرده، تاریخ را از نو طراحی کرده، دلیل تراشی کرده، متهم کرده، سرزنش، دفاع، بحث و توجیه می کنیم، یا پنهان می شویم. با اینحال اعتراف برای فرایند تغییر ضروری است. این زمان اتفاق می افتد که مردم بالاخره چیزی را که در قلبشان می باشد و مسئولیت کاری را که انجام داده اند، می پذیرند. بنابراین، هرگز نباید تصوّر کنیم که مردم نزد خداوند اعتراف می کنند و نباید اجازه بدهیم که رو در رویی ما، کار اعتراف را برای آنها انجام بدهد. باید از مردم بخواهیم که اعترافشان را با "اماها" و "اگرها" ضعیف نکنند. اعتراف، به مردم یادآوری می کند که قلب و زندگیشان متعلق به خداوند است و پرستش نامناسب حاصل گناهان رفتار می باشد. اعتراف حقیقی از پرستش جاری می شود و نتیجه آن پرستش عمیقتر و کاملتر خداست.

ما به عنوان سفیران مسیح می خواهیم مردم را به سوی اعتراف فروتنانه و مشخص در نزد خداوند هدایت کنیم. همچنین باید آنها را تشویق کنیم که افراد را که تحت تأثیر گناهشان قرار گرفته اند،



شنا سایی کرده و طلب بخشش کنند. باید آنها را به سوی دعا، پذیرش گناهشان و طلب بخشش و کمک خدا هدایت کنیم.

برای این کار باید به قلب خود نیز رسیدگی کنیم. چنانکه مشاهده کردیم، ما تحت تأثیر گناهان افرادی قرار می گیریم که به آنها خدمت می کنیم. در جلسات مشاوره رسمی تر، کسیکه خود را دانا می داند، فرد کنترلگر و مجادله کننده، با بی ادبی، تحقیر و خصومت رفتار می کند. بعد از چند جلسه، به راحتی می توان انتظار لغو شدن جلسات را داشت! یا شاید برادر یا خواهر در مسیح، به طور پیوسته خواهان توصیه شماس است اما هرگز آنها را به کار نمی برد، ولی همچنان در شرایط اضطراری آسیب شخص تماس می گیرند. باید بپذیریم که خودمان هم گناهکاریم و واکنشهای ما همیشه انعکاس از شخصیت مسیح نیست. تا زمانیکه صادق نباشیم و از گناه خود توبه نکنیم، نمی توانیم کسی را از گناهش دور کنیم؛ بلکه به شکل زیرکانه ای، بخش از این چرخه می شویم.

اگر به وسوسه های رایج در خدمت رسیدگی نکنیم (عدالت شخصی، قضاوت و محکومیت غیر کتاب مقدس، تلخی و خشم، ناشکیبایی، عدم ملائمت)، فرایند اعتراف را واژگون می کنیم. آیا تابحال توجه کرده اید که گناه که در خدمت، به ضد مردم مرتکب می شویم، خاصیت اعتراف کاذب را دارد؟ تلخی نسبت به دیگران، در واقع اعتراف مکرر گناهان آنها به خودم می باشد. خشم، وابسته به اعتراف گناه شان به خدا می باشد، نارضایتی از کاری که او انجام نداده و خودم را به عنوان قاضی در جایگاه او قرار می دهم. غیبت، اعتراف گناه آنها به شخص دیگر می باشد. هر یک از اینها می تواند به شکل ظریف در قلب مان باشد و خدمت خدا را از طریق ما خراب کند. ما همیشه به این حقیقت امید نداریم که خدا مردم را ملزم کرده، به توبه واداشته و می بخشد و به سوی ارتباط تازه ای با خود هدایت می کند. گاهی اوقات ما مثل یونس هستیم که بعد از توبه مردم نینوا عصبانی شد.

"اما این در نظر یونس بسیار بد آمد و خشمش افروخته شده، به درگاه خداوند دعا کرده، گفت: "ای خداوند، آیا همین نبود سخن من، آنگاه که هنوز در ولایت خود بودم؟ از همین رو، شتابان به



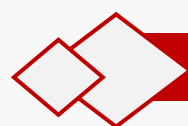
ترشیش گریختم. می دانستم تو خدایی هستی فیاض و رحیم و دیرخشم، که محبت را پایانی نیست و از فرستادن بلا منصرف می شوی. اکنون ای خداوند، جانم را بستان که مردن برایم بهتر از زیستن است." (یونس ۴ : ۱ - ۳)

ا سا سا، یونس می گوید: "دقیقاً به همین دلیل نمی خواستم به نینوا بروم. می دانستم که تو آنها را می بخشی! آنها لایق بخشش نیستند؛ آنها لایق داوری هستند! اکنون آنها بدون هیچ آسیبی تبرئه شده اند!" ای کاش می توانستم بگویم که هرگز چنین احساس را نسبت به مردم نداشته ام، اما اینطور نیست. غالباً افرادی که به خدمت ما نیاز دارند، افرادی هستند که خدمت به آنها دشوار است. در این هنگام، به راحتی می توان مانع نقشه خدا برای هدایت آنها به سوی توبه قلبی شد، به جای اینکه بخش از این نقشه باشیم. وقتی دیگران را به توبه دعوت می کنیم، باید به گناهایی که همزمان در قلب خود داریم، اعتراف کنیم.

3. تعهد

توجه و اعتراف، قسمت "در آوردن" را در فرایند رو در رویی می سازد (به افسسیان ۴: ۲۲-۲۴ نگاهی بیندازید). تعهد، قدم اول برای مرحله "انجام" عمل توبه می باشد. شاید سؤالاتی که بتوان در اینجا پرسید، شامل این سؤالات باشد: "خدا به طور خاص در کدام قسمت این شخص را به سوی راه های اساسی جدید در زندگی و طرز فکرش فرا می خواند؟ خدا می خواهد که چه تمایلاتی بر اساس کتاب مقدس، قلب جیم را در برخورد با روابط کلیسایی و شغلش کنترل کند؟ خدا به چه طریق های تازه ای از او دعوت می کند که به دیگران محبت و خدمت کند؟ خدا از جیم می خواهد که چه قدم های را برای جبران کردن بردارد؟ چه عادات تازه ای را باید در برنامه منظم روزانه خود به کار ببندد؟ آیا او نسبت به این چیزها متعهد است؟"

سختی دعوت خدا را برای تعهدات محکم در قلب و زندگی کاهش ندهید. تعهدات مردم باید نسبت به خدا باشد، نه فقط معاملات افقی با هدف داشتن زندگی راحت تر و بهتر. خدا لایق پرستش



آنهاست، حتی اگر شرایطشان به همان شکل باقی بماند. اگر گناه اعتراف شده به ضدّ خدا می باشد، تعهدات نیز باید نسبت به او باشد. اگر شخص برای جلال خود زندگی کرده، ریشهٔ روش تازهٔ زندگی باید در غیرت برای جلال خدا و تصمیم گیری برای زندگی به خاطر خدا باشد. تعهد کتاب مقدس عمیق تر از شناخت مسائل است که باعث نابودی من شده و عمیق تر از تلاش برای بهبودی آنها. تعهداتی که می گوید: "برای من چه نفع دارد"، ضرورتاً همان بُت پرستی قدیمی به شکل تازه می باشد.

خدا در عهدعتیق و عهدجدید، این نوع تعهد سطحی را رد می کند. او نمی خواهد به چیزی کمتر از قلب ما قانع شود. (به اشعیا ۱ : ۱۰ - ۲۰؛ ۲۹: ۱۳؛ و متی ۲۳ نگاه بیندازید).

4. تغییر

به خاطر بصیرت و تعهدات جدیدِ شخص، به راحتی می توان تصوّر کرد که تغییر ایجاد شده است. شاید و سوسه شویم که فرایند رویارویی را ناکامل متوقف کنیم. اما تا زمانیکه تغییری ایجاد نشده، تغییر اتفاق نیفتاده است! هدفِ رو در رویی، تغییر، نه بصیرت یا تعهد شخص می باشد. بصیرت و تعهد، فقط قدم های به سوی زندگی در پرستش خدا می باشد. ما باید به مردم کمک کنیم که بصیرت و تعهد را در زندگی خود به کار ببندند. اگر تعهد بر "چه چیزی" تمرکز می کند، تغییر بر "چگونه" تمرکز دارد.

جیم چگونه شکرگزاری خود را نسبت به خدا و دیگران نشان خواهد داد؟ چگونه عادات جدید را وارد برنامهٔ منظم روزانه می کند تا فاصلهٔ میان دوستان و خانوادهٔ کلیسایی خود را از بین ببرد؟ تغییر، تعهدات جدید را در شرایط و روابط زندگی روزانه به کار می برد.

اگر می خواهیم که کلام ما، ابزارهایی برای ایجاد تغییر در رو در رویی باشد، باید هدف داشته باشیم. این چهار قدم، نقشه ای را فراهم می کنند.

1. توجه: خدا می خواهد که این شخص چه چیزی را ببیند؟



2. اعتراف: خدا می خواهد که این شخص چه چیزی را بپذیرد و اعتراف کند؟

3. تعهد: خدا این شخص را به سوی چه روشهای تازه ای فرا می خواند؟

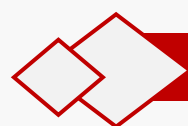
4. تغییر: این تعهدات جدید چگونه باید در زندگی روزانه به کار بروند؟

چگونه بر اساس کتاب مقدس رو در رو کنیم

رو در رویی نیز مانند تمام جنبه های دیگر خدمت شخص نباید فقط بر اساس اهداف کتاب مقدس باشد، بلکه باید بر اساس سبکهای کتاب مقدس نیز باشد. باید دائماً کتاب مقدس را برای یافتن الهیات و سبک خدمت که به ما نشان می دهد، جستجو کنیم. به عنوان نمونه، وقتی پولس اعضای بدن مسیح را برای خدمت به یکدیگر هدایت می کرد، گفت: "حقیقت (محتویات) را با محبت (سبک) اعلام کنید." این دو از اهمیت یکسان برخوردارند. حقیقتی که با محبت اعلام نشده، حقیقت نیست، چون توسط برنامه های انسانی دیگر منحرف شده است. محبت که با هدایت حقیقت نمی باشد، محبت نیست، چون از برنامه خدا خارج شده است. وقتی اهداف رو در رویی و قدم های این فرایند را درک کنیم، می توانیم بی‌رسیم که کتاب مقدس چگونه ما را برای رو در رویی با یکدیگر فرامی خواند.

باید تکرار کنم که ما از رو در رویی به روش "مجبور کردن شخص به انجام ندادن کاری"، که در آن دریافت کننده سکوت کرده و رو در رو کننده، فهرست خطاها را اعلام می کند، طرفداری نمی کنیم. در کتاب مقدس، سبک متداول تر رو در رویی، ارتباط متقابل می باشد. رو در رو کننده در کنار شخص می ماند، به او کمک می کند تا ببیند، داستان های را تعریف می کند و بعد سؤالات را پرسیده و خواهان جواب می باشد و سپس واکنش آنها را می طلبد. بیشتر به صورت مکالمه می باشد. مسیح به شکل مناسب این سبک رو در رویی را در مَثلهای خود به کار برد. (به لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰؛ ۱۴: ۱ - ۱۴ نگاهی بیندازید). او صحبت کرد، تا شاید مردم ببینند، و با دیدن، شاید اعتراف کنند، و با اعتراف، شاید توبه کنند. او با رفتارها، اعتقادات و اعمال قدرتمند برخورد کرد، اما روش رو در رویی او بسیار متفاوت از صحنه های پُرتنش رو در رویی ما می باشد.

نمونه دیگری از رو در رویی به صورت رابطه متقابل در دوم سموئیل ۱۲: ۱ - ۷ می باشد.



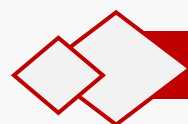
"و اما خداوند ناتان را نزد داوود فرستاد. پس نزد وی آمده، او را گفت: "در شهری دو مرد بودند؛ یکی ثروتمند بود و دیگری فقیر. مرد ثروتمند گوسفندان و گاوان بسیار زیاد داشت، اما فقیر را چیزی نبود مگر ماده بره ای کوچک که آن را خریده و پرورش داده بود و در کنار او و فرزندانش بزرگ شده بود. بره از طعام او می خورد، از پیاله اش می نوشید، در آغوشش می خفت و او را همچون دختری بود. روزی مسافری نزد مرد ثروتمند آمد، اما او را دریغ آمد که از گوسفندان و گاوان خودش یکی را بگیرد و برای مسافری که نزدش آمده بود، مهیا سازد. پس بره آن فقیر را بگرفت و آن را برای مردی که نزدش آمده بود، مهیا ساخت." آنگاه خشم داوود به شدت بر آن مرد افروخته شده، ناتان را گفت: "به حیات خداوند قسم که سزای مردی که این کار را کرده، مرگ است. چون چنین کرده و هیچ ترحم ننموده است، باید چهار برابر ارزش بره تاوان دهد."

ناتان به داوود گفت: "آن مرد تو هستی!"

ناتان باید با قتل و زنا پادشاه برخورد می کرد، اما یکدفعه به حضور تخت پادشاهی رفت تا فهرست از اتهامات را بخواند. هدفش این بود که به داوود کمک کند تا عملش را ببیند و او را به توبه هدایت کند، بنابراین روش برخورد او، بسیار متفاوت از کاری است که ما غالباً انجام می دهیم. روش ناتان، حداقل از چند لحاظ، قابل توجه است.

1. به سختی این مسائل توجه کنید. ناتان فقط "از نظر روحانی، هدایت" نمی کند. داوود مرتکب قتل و زنا شده است.

2. به میزان نابینایی روحانی توجه کنید. داوود، پادشاه مسح شده خداست، اما او نه تنها مرتکب زنا با بتشبع شده و شوهرش را به قتل رسانیده، بلکه بتشبع را به قصر خود آورده تا با او زندگی کند. هر چه گناه ظالمانه تر باشد، نابینایی پوشاننده این گناه، اساسی تر است. به همین دلیل نباید به اعلام یا بیان اتهامات قانع شوید. شما فقط با گناه شخص برخورد نمی کنید، بلکه با نابینایی محافظت کننده ای برخورد می کنید که گناه را از نظر شخص پنهان می کند. شخص که برای رو در رو کردنش فراخوانده شده اید، تمایل دارد که خودسرانه کور



- باشد و کورکورانه خودسر. اگر می خواهد اعتراف کند و روگرداند، باید ببیند که مرتکب چه عمل شده است. ما به سبک از رو در رویی نیاز داریم که در انجام این کار به او کمک کند.
3. هیچ مدرک وجود ندارد تا نشان دهد که ناتان با چشمان برافروخته، رگهای برآمده، انگشت اتهام و کلمات آتشین به حضور تخت پادشاه رفت. ("داوود، تو قاتل و زناکار هستی!") در حقیقت، شاید رفتار صبورانه ناتان شما را عصبانی کند.
4. ناتان در مقابل داوود می ایستد و داستانی را برایش تعریف می کند، استعاره گسترده ای برای باز کردن چشم دل داوود.
5. توجه کنید که این داستان بر اساس موضوع می باشد که مربوط به زندگی داوود است (گوسفند).

اگر توجه کنیم، می توانیم چیزهای زیادی درباره شخص بدانیم که در رو در رویی به ما کمک می کند. این استعاره ها نباید چشمگیر یا تکاندهنده باشند. گاه اوقات استفاده از یک اصل کوچک در زندگی شخص برای نشان دادن یک قاعده کتاب مقدس یا افشای یک گناه، مؤثرتر از یک داستان طولانی و چشمگیر می باشد.

این مرد عصبانی که قبلاً در موردش صحبت کردم، نمی دید که با خانواده اش چه کار می کند. او رئیس بخش کامپیوتر یک شرکت بزرگ بود و می خواست همان واکنش را از خانواده اش دریافت کند که از کامپیوتر دریافت می کرد. مکالمه یا رابطه نمی خواست، بلکه فقط واکنش فوری به فرمانهای مشخص را می خواست. من از استعاره "کلید زدن" استفاده کردم تا او عمل خود را ببیند. روش زندگی او در خانه، عاری از محبت فداکارانه و صبری بود که خدا از شوهران و پدران می خواهد، اما او این چیزها را نمی دید، چون خانواده اش "منظم" بود. خدا از استعاره دکمه استفاده کرد تا چشمان او را باز کند.

چند هفته بعد از استفاده از این استعاره، این مرد به من گفت: "می دانی، تو واقعاً شغلم را در نظرم خراب کردی! هر بار که پشت کامپیوتر می نشینم، به عمل که نسبت به خانواده ام مرتکب شده ام،



فکر می کنم و از خداوند کمک می طلبم." پاسخ من این بود: "خدا را شکر!" وقتی شما از بخش های از زندگی شخص به عنوان ابزارهای برای کمک به دیدن استفاده می کنید، این ابزارها تا مدت ها بعد از پایان مکالمه تان، به این شخص کمک می کنند. این کار به مردم کمک می کند تا دائماً نسبت به چیزی که خدا نشان می دهد، متعهد شوند.

6. در سبک ارتباط متقابل که ناتان برای رو در رویی به کار برد، تمرکز بر روی داستان است، با این هدف که داوود را تحریک به دیدن چیزی کند که ندیده است.

7. توجه کنید که این داستان جزئیات کمی را در بر دارد، اما کاربرد مشخص دارد. داستان، هدف ما نیست؛ بلکه داستان و سیله ای برای رسیدن به هدف می باشد. باید نکات کافی داشته باشد تا از میان لایه های نابینایی عبور کرده و قلب شخص را نمایان سازد.

8. این داستان، به هدفش می رسد و نتیجه آن واکنش قلبی می باشد: "خشم داوود به شدت افروخته شد" (آیه ۵).

9. توجه کنید که بعد از پایان داستان، داوود اولین کسی است که صحبت می کند. او نکته مورد نظر این داستان را درک کرده و می گوید: "سزای مردی که این کار را کرده، مرگ است!" (آیه ۵). این داستان، داوود را با خودش رو در رو می کند، حتی پیش از آنکه متوجه کاربرد آن در زندگی خود شود.

10. ناتان در پی رو در رویی شخص داوود، این داستان را به طور خاص برای گناه زنا و قتل او به کار برد. (آیات ۷ - ۱۲)

11. سپس، داوود به وضوح اعتراف کرد که عاری از بهانه تراشی یا مقصر دانستن دیگران است. (آیه ۱۳)

12. ناتان با مطمئن کردن داوود از بخشش خدا و عواقب گناهش، خاتمه می دهد. (آیات ۱۳ - ۱۴).



خدمت حکیمانهٔ این نبی، الگوی فوق العاده ای برای رو در رویی بر اساس کتاب مقدس می باشد. اناجیل نیز این الگو را در خدمت مسیح، به ما نشان می دهند. چون عیسی می خواهد که چشمان مردم را باز کند و آنها را به توبه سوق دهد، رو در رویی یک ارتباط متقابل است. او داستان های را می گوید، سؤالات را پرسیده و پاسخ می دهد، افکار شخص را هدایت می کند، وارد مکالمه می شود، استعاره های تخیلی به کار می برد و منتظر واکنشهای حاصل از رویارویی با خود می شود، همهٔ اینها با هدف بصیرت شخصی و توبهٔ قلبی می باشد.

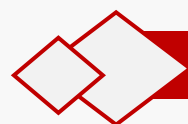
این قاعده باید در اعلام حقیقت با برقراری رابطهٔ متقابل آغاز شود. از جمله:

ارتباط دو طرفه: شخص رو در رو شونده باید برای صحبت کردن دعوت شود. این تنها راه است که می فهمیم که او مسألهٔ مورد نظر را درک کرده و چیزی را که نیاز به پذیرش و اعتراف دارد، قبول کرده و به راههای جدید زندگی متعهد شده است.

استفاده از استعاره: یک استعاره، موضوع آشنایی برای ارتباط با مسائل ناآشنا می باشد. خدا از استعارات گسترده ای استفاده می کند تا در دیدن و شناختن او به ما کمک کند. استعاراتی همچون صخره، قلعه، خورشید، سپر، درب و نور به ما یاد می دهند که خدا محکم، باثبات، جنبش ناپذیر، تغییرناپذیر است، کسیکه می توانیم به او تکیه کنیم.

ما در رو در رویی می خواهیم مسائل را در زندگی شخص پیدا کنیم که حقایق را نشان داده و گناهان را نمایان سازند. باید بپرسیم: "من دربارهٔ پیش زمینهٔ این شخص، شغل، علایق و تجربیات او چه می دانم که می تواند استعاراتی را برای من فراهم کند؟" شاید این استعاره یک تشبیه باشد ("تو دوباره این دکمه را زدی!") یا یک داستان گسترده ("ملکوت خدا مانند مردی است که دانه می کارد...").

بیانیه های رو در رویی با خود: در اینجا شخص را تشویق می کنید که مثالهای شما را با زندگی خود مرتبط کند. شما این ارتباطات را برقرار نکنید! قلب او باید، بدون فشار، آنچه را که خدا نشان می دهد، بپذیرد و آمادهٔ اعتراف باشد و از گناه روگرداند.



خلاصه: در اینجا تمام مطالب را که خدا به این شخص یاد می دهد، خلاصه کرده و از او می خواهید که با تعهد قلبی پاسخ دهد. مطمئن شوید که مسائل، واضح و آشکار می باشند و فرض نکنید که شخص موافقت کرده است. قواعد کلی کتاب مقدس را به صورت کاملاً عملی برای او بیان کنید، تا نه تنها با الزام واضح و روشن، بلکه با دعوت مشخص، از نزدتان برود.

رو در رویی همیشه باید با ارتباط متقابل آغاز شود، اما زمان فرا می رسد که برای خدمت به یک شخص لجباز، سرکش و مغرور فراخوانده می شوید. این شخص در رو در رویی متقابل که "بده و بستان" می باشد، شرکت نمی کند، بنابراین باید اراده خدا را بشنود و برای پاسخگویی ترغیب شود. این سبک از رو در رویی، اعلام، اکثر اوقات با رو در رویی همراه می شود، اما باید فقط برای افرادی به کار برود که مایل به آزمودن خود بر اساس ارتباط متقابل که لازمه رو در رویی می باشد، نیستند. این برای گردنکشان و سختدلان می باشد. همیشه باید با ارتباط متقابل آغاز کنیم (مداخله شخص در آزمودن قلب خود) و فقط زمان به سراغ اعلام می رویم ("از این رو خداوند می گوید توبه کن") که شخص حاضر به گوش دادن و توجه کردن نباشد. (به متی ۱۸: ۱۵ - ۲۰؛ ۲۳: ۱۳ - ۳۹؛ عاموس ۶ نگاه بیندازید).

این فیض شیرین است که با افراد احاطه شویم که آنقدر ما را دوست دارند که با ما رو در رو می شوند، افراد که به ما اجازه نمی دهند که گمشده، نابینا، گیج، سرکش، سرگردان و گمراه بمانیم. این نشانه وفاداری خدا به عهدش می باشد که افراد را به کمک ما می فرستد تا ببینیم و توبه کنیم. اکثر اوقات نابینایی روحانی ما را در آگاهی روزانه در حال رشد و الزام پیش رونده شفا می دهد. از شوهران و زنان، برادران و خواهران، پدران و مادران، مشایخ و شماسان، همسایگان و دوستان استفاده می کند تا کار ملکوتش را انجام دهند. ما را در هر جاییکه هستیم، فرامی خواند تا به یکدیگر در دیدن کمک کنیم و زندگی در ایمان را پیروی کنیم.

متأسفانه آنقدر مشغولیم که نمی توانیم نیاز اطراف مان را ببینیم. وحشتناک است که عمل خطا را می بینیم، اما حقیقت را کوچک و آراسته می کنیم، چون توبیخ محبت آمیز و فروتنانه، فراتر از



مرزهای زندگی امن و روابط سطحی ما عمل می کند. این واکنشها، ثمرهٔ محبت به خود می باشد که جایگزین محبت به خدا شده است. خدمت اعلام حقیقت با محبت، فروتنی، بر اساس کتاب مقدس، همیشه با آزمودن قلب خودمان آغاز می شود.

ما فراخوانده شده ایم تا در مهمترین فعالیت جهان هستی شرکت کنیم. خدا، افراد سرکش و خودبین را به افرادی تبدیل می کند که به دنبال قدّوسیت برای جلال خدا می باشند، حتی وقتی در این دنیای سقوط کرده رنج می کشند. برای رسیدن به این جایگاه، ما را فراخوانده تا گناهکاران را به توبه دعوت کرده، کار و حضور او را مجسم کنیم.^۲

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

انجام بدهید



تنظیم برنامه و تعیین مسئولیت

فقط هجده سال داشتم که از همسرم خواستگاری کردم. واقعاً عاشق او بودم، اما هنوز نمی دانستم که چطور او را محبت کنم. ما مسیحیان متعهد بودیم و می خواستیم به روش خدا ازدواج کنیم، اما حکمت و بلوغ نداشتیم. نیاز داشتیم که یک نفر قواعد کتاب مقدس را در واقعیت رابطه خاص ما به کار ببرد. خوشبختانه، درباره مسائل که خدا در مورد ازدواج می گوید و بکارگیری آنها در زندگی با یکدیگر، مشورتهای زیادی دریافت کردیم. اکنون، بیش از سی سال است که هر روز مطالب بیشتری در مورد بکارگیری حقیقت خدا در زندگیمان یاد می گیریم.

تغییر، همیشه خواهان درک عمیقتر از مسائل مربوط به خدا و بکارگیری دقیقتر این حقایق در زندگیمان می باشد. به خاطر اینکه تغییر یک فرایند مادام العمر می باشد، تا وقتی که به حضور خداوند نرفته ایم، تمام نمی شود. بنابراین، وقتی مردم را به سوی تغییر تشویق می کنیم، اولویت ما، رسیدگی به نیازهای این لحظه نیست؛ بلکه پاسخ به دعوت خدا به "مقدس باشید، زیرا که من قدوسم." (لاویان ۱۱ : ۴۴) می باشد. وقتی مردم را دعوت به انجام کاری می کنیم که خدا از آنها می خواهد، باید این مقصد نهایی را مدنظر داشته باشیم.

پس از سی سال، هنوز در حال یادگیری مفهوم محبت کردن به لوثلا، "آن گونه که مسیح کلیسا را محبت کرد" می باشم (افسیان ۵ : ۲۵). هنوز در حال یادگیری قرار دادن داستان خود در داستان بزرگتر نجات هستیم. هنوز از لوثلا طلب بخشش می کنم و هنوز سوء تفاهات داریم. هنوز نیاز به توبیخ داریم و هنوز از پاسخگو بودن بهره می بریم. هنوز به یکدیگر کمک می کنیم که نابینایی روحانی را در قسمت های که از حریم خدا خارج شده ایم، شناسایی کنیم.



همزمان، حکیمتر شده و زندگی زناشویی مان راحت تر شده است. با اعتماد زندگی می کنیم که در سالهای اولیه نداشتیم. حقیقی بودن کلام و وفاداری خداوندمان را تجربه کرده ایم. بارها شاهد بوده ایم که در ضعیفترین لحظات زندگیمان، فیض او کافیست. یاد گرفته ایم که زندگی برای جلال او، به خیریت ماست. یکی یکی بُتهای خود و تأثیرات آنها را بر رابطه مان شناسایی کرده ایم. با اینحال، با وجود تمام این تغییرات، هنوز در حال تغییر هستیم! یاد گرفته ایم که در نظر گرفتن مقصد نهایی، تنها راه حل برای مشکلات امروز است.

اغلب اوقات، این قاعده را در خدمت شخص خواهید دید. به ندرت با مشکل اصلی شخص برخورد می کنید؛ بیشتر با لایه های از سختی مواجه می شوید که به وسیله "راه حل های" که مربوط به نیاز کنونی شخص می باشد، به وجود آمده، اما هدف نهایی خدا را مدّ نظر قرار نداده است. وقتی با مشکل، یأس یا بحران مواجه می شوید، به راحتی می توانید اسیر مشکل شوید که پیش روی شماست. وقتیکه در حال خاموش کردن آتش هستید، به سختی می توانید متعهد به اهداف طولانی مدت شوید. به همین دلیل، نه تنها به حکمت عملی کاربرد خاص نیاز داریم، بلکه به کسی نیاز داریم که با وفاداری، مقصد نهایی را به ما یادآوری کند.

پولس، قاعده "مدّ نظر قرار دادن اهداف طولانی مدت" را در دوم قرنیتان ۱۱ : ۱ - ۳ نشان می دهد. "امیدوارم اندک حماقت را در من تحمل کنید، و چنین نیز کرده اید! من غیرت خدایی نسبت به شما دارم، زیرا شما را به یک شوهر، یعنی مسیح، نامزد ساختم، تا همچون باکره ای پاکدامن به او تقدیم تان کنم. اما بیم دارم همان گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالص که به مسیح دارید، منحرف شود."

پولس، زندگی مسیحی را از نظر آخرت شناسی درک می کند. به این معنا که امروز، آمادگی برای فرداست، و فردا، آمادگی برای چیزی که در حال آمدن است. پولس می گوید: "می دانم که در مورد شما مردّد بوده ام، اما باید دلیل آنرا درک کنید. می ترسم که شما هویت خود را فراموش کرده و فراموش کنید که به چه کسی سپرده شده اید." از نظر پولس، تنها راه زندگی شایسته، درک نامزد



بودنِ ما می باشد. ما نامزد مسیح شده ایم و زندگی کنونی ما آمادگی برای جشن عروسی بزرگی است که در پیش روست.

همهٔ سختیها، رنجها، یأسها و برکات کنونی، آمادگی برای جشن عروسی آینده است. تجربه های امروز ما، انعکاس از بی توجهی یا عدم وفاداری خدا نیست، بلکه نشاندهندهٔ محبت است که حسد می ورزد. او قلبهای سرگردان و افکار احمقانه و اعتماد به شور و شوق خود، بیش از قواعد کلام را آشکار می کند. از ما می خواهد که جلال خود را برای نمایاندن جلال او رها کنیم و به ما می گوید که بُتهایی که پیروی می کنیم، هرگز ما را راضی نخواهند کرد. در برابر وسوسه به ما حکمت می بخشد و نسبت به دشمن که در کمین است، هوشیارمان می سازد. به ما تعلیم می دهد که برای گنج های زندگی کنیم که بید و زنگ به آنها آسیبی نمی رسانند و دزدان نَقَب نمی زنند و سرقت نمی کنند. به ما تعلیم می دهد که زندگی بر اساس تشخیص هویت مان به عنوان فرزندان او، به چه معناست. به ما تعلیم می دهد که زندگی باز، قابل دسترس و فروتن داشته باشیم.

به عبارت دیگر، کلّ زندگی شما، مشاورهٔ پیش از ازدواج است! شما به داماد تعلق دارید که نامش عمانوئیل می باشد و خدا شما را برای آن جشن عروسی آماده می کند که برای آن خلق شده و نجات یافته اید. مسائل که امروز با آنها مواجه می شوید، آمادگی پیش از ازدواج است، زندگی در زمان حال، با در نظر داشتن آینده.

در مقابل، گناه در همهٔ ما، تمایل نسبت به "اکنون گرایی" ایجاد می کند، یعنی ما سه چیز را فراموش می کنیم: هویت مان (نامزد مسیح)؛ کاری که او اکنون انجام می دهد (آماده کردن ما برای جشن عروسی نهایی)؛ و کاری که باید انجام بدهیم (نسبت به او امین باشیم). وقتی بر خواسته های کنونی تمرکز می کنیم، موفق به حلّ مشکلات مان نمی شویم و مشکلات بیشتری را ایجاد می کنیم. یک عامل مشترک در افسردگی، اکنون گراییِ خودبین می باشد. اغلب اوقات، خشم توسط یک اکنون گراییِ معتقد به عدالت خود، تقویت می شود. ترس و نگرانی، با وسواس به اینجا و اکنون، تقویت می شود. بلوغ و پشتکار، با طرز فکر "زمان حال" تضعیف می شود.



تعلیمِ چگونگی برطرف کردنِ مشکلاتِ زمان حال با در نظر داشتنِ آینده، یکی از مهمترین کارهایی است که می توانیم انجام بدهیم، چون این کاری نیست که ما گناهکاران بتوانیم به خوبی از عهده اش برآیم. تمایل داریم که کوتاه بین و خودبین باشیم. فراموش می کنیم که هدفِ اولیهٔ خدا تغییرِ شرایط و روابط برای خوشحالی ما نیست، بلکه از طریق شرایط و روابط، ما را تغییر می دهد تا مقدّس شویم. ما به افراد نیاز داریم که آنقدر خدا و ما را دوست دارند که در کنارمان قرار می گیرند و به ما کمک می کنند تا به نزدیک بینی روحانی خود رسیدگی کنیم.

این یکی از دلایل است که کتاب مقدس، طلاق را به عنوان راه حل برای مشکلات ازدواج نمی داند، اگرچه می تواند یکی از نتایج آن باشد. شاید زنایی توبه نشده، براساس کتاب مقدس، فضایی برای رهایی از عهد ازدواج فراهم کند، اما طلاق، مشکلات حاصل از این مسائل را برطرف نمی کند. طلاق، روابط، شرایط و مکان را تغییر می دهد، اما قلب را تغییر نمی دهد. افراد که از طلاق به عنوان راه حل استفاده می کنند، غالباً همان مشکلات را در روابط بعدی تکرار می کنند، چون تنها چیزی که باید تغییر می کرد، بی تغییر مانده است: خودشان! آنها با اکنون گرایی خود کور شده اند. اما اگر اکنون ازدواج خود را به عنوان زمین تمرینی برای ازدواج بعدی ببینند، آزمایشات که خدا سرِ راه شان قرار می دهد، معنادار می شوند. وقتی مشکلات ازدواج را با در نظر گرفتنِ آینده برطرف می کنید، با جدایی از همسران به این مشکل رسیدگی نخواهید کرد. بلکه درمی یابید که خدا چه تغییر در شما ایجاد می کند تا با همسران زندگی بهتر داشته باشید. پاسخِ اکنون شما با در نظر گرفتنِ آینده خواهد بود.

تسلیمِ زود هنگام

اکثراً با این فکر وسوسه می شویم که تغییر ایجاد شده، درحالیکه واقعاً تغییر ایجاد نشده است. ما رشد در شناخت و بصیرت را با تغییر خالص در زندگی اشتباه می گیریم. اما بصیرت، تغییر نیست و شناخت نباید با حکمت عملی، فعال و کتاب مقدس اشتباه گرفته شود. در طول چهارده سال تعلیم در دانشکدهٔ مذهبی، دانشجویان بسیار درخشان و از نظر الهیاتی بسیار هوشیاری را دیده ام که به شکل باورنکردنی در زندگی روزانهٔ خود نابالغ بوده اند. غالباً شکاف عظیم میان الهیات اعتراف و



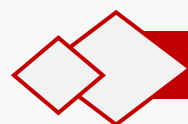
عملی آنها وجود داشت. دانشجویانی که می توانستند سلطنت و فرمانروایی خدا را تفسیر کنند، تحت تسلطِ نگرانی بودند. دانشجویانی که می توانستند جلال خدا را تفسیر کنند، به خاطر هوای نفسِ خود بر بحث و گفتگوی کلاس حکمرانی می کردند. با دانشجویانی مشاوره کرده ام که می توانستند تعلیم کتاب مقدس را در رابطه با قدّوسیت پیشرونده توضیح بدهند، در حالیکه دنیای مخفی شهوت و گناه جنسی را تقویت می کردند. مردان بسیاری را دیده ام که ماه ها برای خدمت، از خانه دور بودند ولی یاد نگرفته بودند که چطور به مردم محبت کنند. دانشجویانی که می توانستند تعلیم کتاب مقدس را در مورد فیض خدا توضیح بدهند، ولی خودشان افرادی خشن و شریعتگرای دآوری کننده بودند.

به طور خلاصه، نباید بصیرت و تغییر را با هم اشتباه بگیریم. بصیرت، یک آغاز است، بخش از یک کلّ، اما یک کلّ نیست. می خواهیم مردم ببینند، بدانند و درک کنند، اما می خواهیم که آنها این بصیرت را در زندگی روزانه خود نیز به کار ببرند. خدا چشمان ما را باز می کند تا با دیدن او، در رابطه نزدیکتر از او پیروی کنیم. به این معنا که خدمت شخص نباید خیلی زود تمام شود. اگر هدف خدا، قدّوسیت می باشد، باید از طریق فرایند تغییر، به دیگران کمک کنیم.

برای عدّه زیادی، دیدن اشتباهات، راحت تر از تغییر آنهاست. شاید اعتراف کنم که قلب خودخواه و بت پرست دارم، و میوه آنرا در رابطه با هم سرم بینم. اما خیلی سخت است که با وضوح و خلاقانه فکر کنم که چطور توبه کرده و واقعاً او را به طریق های خاص محبت کنم. شاید موضوعات اصلی کتاب مقدس را درک کنم، اما ندانم که چگونه از آنها در شرایط و روابط خاص استفاده کنم. همه ما نیاز به افرادی داریم که درحین بکارگیری کلام خدا در زندگیمان، در کنار ما بایستند.

عناصر مورد نیاز برای پیشبرد تغییر

آیا تابحال شده که بینش شخص، شما را به سوی تغییر پایدار هدایت نکند؟ آیا الهیاتی که آموخته اید، همیشه تأثیر عملی بر شما داشته است؟ آیا تابحال شده که به چیزی متعهد شوید و بعد به نوع، در مسیر آشفته زندگی گم شوید؟ آیا تابحال متوجه شده اید که باید تغییرات خاص ایجاد شود، اما نمی دانستید که چگونه این تغییرات را ایجاد کنید؟ آیا تابحال در میان فشارها، آزمایشات یا رنجها،



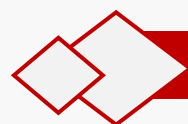
هویت خود را در مسیح گم کرده اید؟ آیا تابحال از کسیکه شما را پاسخگو نگاه داشته، بهره برده اید؟

جنبه نهایی الگوی ما، یاد می دهد که چگونه حقایق آموخته شده، بینشهای شخصی کسب شده و تعهدات داده شده را در زندگی روزانه خود به کار ببریم. در اینجا به مردم تعلیم می دهیم که به شکاف میان الهیات اعترافی و عملی خود راضی نشوند. آنها را هدایت می کنیم که با هویت خود به عنوان فرزندان خدا زندگی کرده، حق و حقوق و امتیازات انجیل را مطالبه کنند. مردم را در تصمیمات، اعمال، روابط و مهارتهای مسیح محور، زندگی بر اساس کتاب مقدس، پرورش می دهیم. فرصت فوق العاده ای داریم تا نه تنها به مردم تعلیم بدهیم که چگونه مشکلات خود را بر اساس کتاب مقدس برطرف کنند، بلکه تغییرات طولان مدتی را در زندگی خود ایجاد کنند.

در اینجا، مثل همیشه، در نظر داشتن قلب، یک امر حیاتی می باشد. افرادی که مسیح را با ایمان و به صورت عملی پیروی می کنند، به شکل فزاینده ای قلب خود را نمایان می سازند. اگر خود را بیازمایند، متوجه می شوند که در کدام قسمت، تمایل به شک دارند یا بر اساس کتاب مقدس فکر نمی کنند. متوجه می شوند که در کدام قسمت ها وسوسه می شوند که به دنبال جایگزینی خدا با چیزهای دیگر باشند و برای جلال خود زندگی کنند. درمی یابند که آیا آمادگی دریافت امید و کمک در مسیح را دارند یا ترجیح می دهند که تسلیم الگوهای کفاره شخصی شده و بهانه تراشی کنند، دیگران را مقصر- بدانند و تاریخچه خود را از نو بنویسند. وقتی قلب آشکار می شود، مردم یاد می گیرند که چگونه می توانند یک زندگی "تغییر یافته و درحال تغییر" داشته باشند.

برای کمک در این قسمتها، به دنبال چهار هدف باشید:

1. برنامه خدمت شخصی خود را داشته باشید. این مسأله، هدف و مقصدی را فراهم می کند.
2. مسئولیت را مشخص کنید. در حال بکارگیری حقیقت در زندگی، همیشه این مشکل ایجاد می شود که چه کسی مسئول چه کاری می باشد.
3. هویت در مسیح را قابل درک کنید. تغییر، فرایند دشواری است و باید منابع مردم را به عنوان فرزندان خدا، به آنها یادآوری کنیم.



4. پاسخگویی را فراهم کنید. تغییر نیاز به صبر و پشتکار دارد، پس همه ما به تشویق، بصیرت و همداری نیاز داریم که یک سیستم نظارت، آنرا فراهم می کند.

در این بخش، به دو هدف اول نگاه می اندازیم.

بدانید که به کجا می روید

اگر در یک جای جدید رانندگی کرده و گم می شوید، نمی خواهید که توسط شخص که تازه وارد این جماعت شده و این منطقه را نمی شناسد، هدایت شوید. همچنین از شخص که آشنایی خیلی زیادی با این منطقه دارد و جزئیات مورد نیاز برای یافتن راه را به شما نمی دهد، هدایت نمی طلبید. درحالیکه به مردم کمک می کنیم تا یک دوره تغییر را در زندگی خود ترسیم کنند، باید از دامهای مشابه جلوگیری کنیم. باید به یاد بیاوریم که اگر خودمان نمی دانیم که به کجا می رویم، غیرممکن است که بتوانیم یک نفر را به سوی تغییر هدایت کنیم و شاید آنچه برای ما واضح و مشخص است، برای دیگری واضح و مشخص نباشد.

هدف ۱:

برنامه خدمت شخصی خود را داشته باشید.

این موضوع در خدمت شخصی غیررسمی به اندازه شرایط مشاوره رسمی اهمیت دارد. یک برنامه، نقشه ای برای رسیدن به یک هدف می باشد، نقشه ای که مقصد (تغییراتی که باید ایجاد شود) و چگونگی دستیابی به آن (چگونه؟ کجا؟ چه زمان؟ با چه کسی؟) را به ما نشان می دهد. هدف ما، چیزی بیش از تقبیح گناه یا حل مشکل در آن لحظه می باشد. باید بدانیم که خدا این شخص را به سوی چه تغییر خاص در این شرایط فرامی خواند.

هری باید در رابطه با شغل که هشتاد ساعت در هفته او را از خانواده دور می کند و در نتیجه ازدواجش را تهدید می کند، چه کار کند؟ جُرج چگونه به اسارت خود در تما شای تصاویر مستهجن



رسیدگی کند؟ آیتا چگونه به خاطر آزاری که از پدرش دیده، با او رو در رو شود؟ چگونه می تواند یاد بگیرد که پدرش را ببخشد؟ باب در رابطه با این طرز فکری که عمیقاً در او نفوذ کرده و او را به سوی افسردگی خودکشی کننده سوق می دهد، چه کار کند؟ فرَن چگونه یاد می گیرد که به عنوان فرزند خدا زندگی کند، به جای اینکه یک " شکست خورده و بازنده" باشد؟ بیل و دُروتی باید برای محافظت از پسر— سرکش خود چه کار کنند؟ آندی چگونه می تواند اعتمادی را که در ازدواجش از بین برده، احیا کند؟ لیساً چگونه می تواند این ترس فلج کننده را شکست بدهد؟ دیک چگونه می تواند با انجیل زندگی کند و بعد از یک جراحی فلج کننده، امیدوار باشد؟ محبت، رهبری و والد سه کودک نوپای نیازمند بودن، برای استفان به چه صورت خواهد بود؟

خدمت شخصی بر اساس کتاب مقدس، نیاز به پاسخگویی به چنین سؤالاتی دارد. باید قواعد، دیدگاهها، فرمانها و موضوعات داستان عظیم نجات خدا را در واقعیات زندگی شخصی به کار ببریم. نمی توانیم مردم را به حال خود رها کنیم یا از دور آنها را نصیحت کنیم. اکثر اوقات، چنین خدمت بسیار ضعیف می باشد. متوجه نیستیم که غالباً مردم، به سختی می توانند حقایق کتاب مقدس را در زندگی شخصی خود، به تنهایی به کار ببرند. باید برای خدمت در این مرحله، بر اساس کتاب مقدس هدایت شویم (برنامه). در غیر اینصورت، این مسائل، مشاوره ما را تضعیف می کنند:

- تعصب شخصی
- جهالت
- الهیات ضعیف
- درک نادرست کتاب مقدس
- کاربرد نادرست کتاب مقدس
- ترس از انسان
- طرز فکر احساسی
- فشار آنی



خدا ما را برگزیده تا سفیرانی در زندگی این شخص باشیم! روح القدس به قلب این شخص حیات و به کلام ما قدرت می بخشد. نجات دهنده از طریق ما، دیگران را تغییر داده و محبت می کند. کار ما مهمتر از این نیست یا نتیجه ای پایدارتر از این نخواهد داشت. با در نظر داشتنِ قدوسیت خواندگی خود، نباید بدون آمادگی صحبت کنیم. باید سؤالاتی را بپرسیم که به ما کمک می کنند تا به وضوح دربارهٔ چگونگی اجرای اهداف خدا برای تغییر در این شخص فکر کنیم. در اینجا سه سؤال برای تنظیم برنامه مطرح شده است.

کتاب مقدس در مورد اطلاعاتی که جمع آوری شده، چه می گوید؟ فقط به معنای بیانِ این سؤال نیست: "من در کجا می توانم آیه ای در مورد.... پیدا کنم؟" بلکه می خواهیم مسائل را از دیدگاه موضوعات عظیم کتاب مقدس بررسی کنیم تا بدانیم که چگونه یک جهان بینی مشخص کتاب مقدسی، واکنش ما را نسبت به مسائل زندگی شخص شکل می دهد. می پرسیم: "خدا چه تعلیم، وعده، فرمان، هشدار، تشویق و کاری انجام داده که به این شرایط اشاره می کند؟" این امر، از خدمت ما در برابر تعصب شخصی، طرز تفکر غیر کتاب مقدسی و واکنش فوری نسبت به بحران که می تواند مشکل ساز شود، محافظت می کند.

سپری کردنِ این فرایند، نیازمند فروتنی از جانب ما است. یکی از آسیب زننده ترین خطاهایی که در خدمت مرتکب می شویم، تصوّر این است که از نظر روحانی و الهیاتی به مقصد "رسیده ایم". هیچ کس کاملاً عظمت و عملی بودنِ کتاب مقدس را درک نکرده است. هیچ کس، کاملاً جهان بینی مسیحی بی نقص ندارد یا بر تمام کاربردها و استنباطهای انجیل تسلط ندارد. همه، افرادی در یک فرایند هستیم، خوانده شده ایم تا در طول یک فرایند به دیگران خدمت کنیم. در حال هدایتِ دیگران به تشخیص نابیناییشان، باید به نابینایی خود اعتراف کنیم. همهٔ ما به اندازهٔ روز اول که ایمان آوردیم، به روح القدس به عنوان معلم خود نیاز داریم. کشفیات غنی و قدرتمند کتاب مقدس، منتظر همهٔ ماست، حتی کشفیات جدیدی در میان عبارات آشنا و قدیمی.

زمانِ خدمت، فرصت برای نشستن نزد پاهای خداوند است تا مطالب عمیقتر و جدیدتر یاد بگیریم. نیاز افرادی که به آنها خدمت می کنیم، ما را به عمقهای کتاب مقدس می برد تا گنجهای جدیدی را

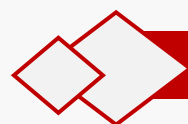


کشف کنیم. باید برای فرصت های دیگر شکرگزار باشیم تا از ابزارهای که خدا به ما داده با احتیاط، مهارت و تأثیرگذاری بیشتری استفاده کنیم. نباید فرض کنیم که به مقصد رسیده ایم!

اهداف خدا برای تغییر در این شخص، در این شرایط چیست؟ این سؤال در خواندگی خدا به "در آوردن" و "پوشیدن" (افسیان ۴ : ۲۲ - ۲۴)، در مسائل مشخص در افکار، انگیزه ها و رفتار شخص کاربرد دارد. خدا می خواهد که این شخص چه فکری، اشتیاقی داشته باشد و چه کاری انجام بدهد؟ پاسخ این سؤالات، مقصد ما را مشخص می کند. در این لحظه باید بدانیم که همیشه برنامه ما با برنامه خداوند یکی نیست. به عنوان نمونه، شاید خواسته من متفاوت از خواسته خدا برای این شخص کودک آزاری باشد که به او کمک می کنم. شاید خواسته من متفاوت از خواسته خدا برای این شخص باشد که بسیار خودبین و نسبت به دنیا تلخ است. شاید خواسته من متفاوت از خواسته خدا برای این شخص عصبانی باشد که خشمش را سر من خالی می کند. شاید یک یونس هستم که از رحمت خدا به اهل نینوایی که در دنیای امروز برای خدمت به آنها فرا خوانده شده ام، می رنجم. بیان این سؤال مانع از اشتباه گرفتن برنامه خدا با برنامه خودم می شود. نمی توانم بدون آگاهی از مقصد، یک نفر را هدایت کنم، و فقط باید افراد را هدایت کنم که خدا آنها را فرا خوانده است.

این سؤال نیاز به فرمانها، موضوعات، دیدگاهها و قواعد کلی کتاب مقدس دارد و قدمهای خاص و مشخصی را برای تغییر، ایجاد می کند. اهداف ما برای تغییر، باید به چه چیزی؟ چگونه؟ چه زمان؟ و کجا؟ اشاره کند. باید اهداف از کتاب مقدس داشته باشیم که در زمینه زندگی و کار شخص، قرار می گیرد. فقط زمان می توانید این کار را بکنید که با تفکر درست کتاب مقدس و تنظیم هدف محکم و استوار، به شرایط شخص بپردازید.

روش کتاب مقدس برای اجرای اهداف خدا برای تغییر چیست؟ بعد از تنظیم اهداف بر اساس کتاب مقدس، باید بهترین روشهای کتاب مقدس برای انجام این اهداف را تعیین کنیم. غالباً مردم، اشتباهات را حس می کنند، اما روش اصلاحشان، مسائل را پیچیده تر می کند. فرض کنید به شوهری خدمت می کنید که معترف است که زنش را آنطور که باید تشویق نکرده است. کتاب



مقدس توصیه نمی کند که به او بگوییم که زنش را با کلمات تملّق آمیز و ریاکارانه بمباران کند. برای رسیدن به چگونه، باید از کلام خدا، شرایط و نیت قلبی شخص به خوبی آگاه باشید.

خدا غالباً ما را در این قسمت متعجب می کند. کتاب مقدس، سبک از زندگی را نشان می دهد که اساساً متفاوت از سبک خودمان می باشد. کتاب مقدس نه تنها تصویر تعجب آوری از مشکلمان نشان می دهد، بلکه برنامه تعجب آوری برای اصلاح نیز ارائه می دهد. همیشه باید بپرسیم: این شخص چگونه باید چیزهای مورد نیاز را درآورد و چیزهای مورد نیاز را بپوشد؟ خدا او را به سوی چه قدمهایی در اطاعت فرامی خواند؟

بکارگیری سه سؤال

اجازه بدهید که به نمونه "شارون و اد" در فصل ۱۰ برگردیم تا بدانیم که چگونه این سه سؤال به ما کمک می کنند تا اهداف را بر اساس کتاب مقدس تنظیم کنیم. متوجه شدیم که رابطه شارون و اد با آزار و اذیت، خیانت، انزوا، دستکاری کردن مسائل برای تحت نفوذ درآوردن طرف متقابل و تلافی، آسیب دیده بود. اگرچه شارون برای اد "زیباترین زن دنیا بود"، و اد برای شارون "بهترین اتفاق زندگیش بود"، ولی ازدواج شان در حال فروپاشی بود. بیش از یک راه برای خدمت به شارون و اد وجود دارد، اما کارهای ما باید بر اساس تفکر و اهداف پایدار کتاب مقدس باشد. در اینجا برای رسیدن به هدف، تمرکز سؤالات را بر روی شارون می گذاریم.

کتاب مقدس در مورد این اطلاعات جمع آوری شده چه می گوید؟

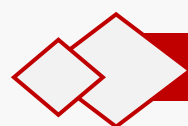
- ازدواج شارون، اولین رابطه بشری اوست (پیدایش ۲؛ افسسیان ۵). آیا او به این شکل زندگی می کند؟
- چالشهای مربوط به روابط، قلب ما را آشکار می کنند (لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵؛ مرقس ۷).
- خطاهای دیگران را راحت تر از خطاهای خودمان می توانیم ببینیم. (متی ۷: ۳ - ۵؛ عبرانیان ۳: ۱۲ - ۱۳)
- خدا ما را به صلح و آرامش فرامی خواند (متی ۵: ۹؛ رومیان: ۱۴ - ۲۱).



- خدا از ما می خواهد که نمایندگان صلح و آشتی باشیم (دوم قرن تیان ۵ : ۱۶ - ۲۱)
- بخشش راه به سوی آرامش و آشتی است (لوقا ۱۷ : ۳ - ۴؛ افسسیان ۴ : ۲۹ - ۵ : ۲).
- خدا به شارون و اد همه چیزهای مورد نیاز را می دهد تا به ازدواج شان رسیدگی کنند (دوم پطرس ۱ : ۳ - ۹).
- خدا به وضوح توصیف می کند که یک زن و شوهر چگونه باید با یکدیگر ارتباط برقرار کنند (افسسیان ۵ : ۲۲ - ۲۳).
- مشکل اصلی ازدواج، خواسته شارون و بهترین راه برای رسیدن به آن نیست، بلکه خواسته خدا و بهترین راه برای رسیدن به آن چیست.

در هر یک از این قواعد و موضوعات، مطالب وجود دارد که می تواند این ازدواج را منقلب کند. تصور کنید که چه می شد اگر شارون و اد از مقصر - دانستن یکدیگر دست برداشته و با فروتنی می پذیرفتند که اعمالشان، نشاندهنده افکار و تمایلات حقیقی قلبشان می باشد. تصور کنید که چه تغییرات اساسی ایجاد می شد، اگر چیزی را که واقعاً بر قلبشان حکمرانی کرده و برنامه ازدواج شان را تنظیم می کند، می پذیرفتند. حتی مسأله بهتر اینکه تصور کنید چه اتفاق می افتاد اگر نگرش کتاب مقدس را به عنوان برنامه شخصی روزانه خود می پذیرفتند. وقتی واقعاً دیدگاه کتاب مقدس را برای زندگی روزانه افراد به کار می بریم، آنها زندگی خود را مجدداً از درون به بیرون تنظیم می کنند. در حال کمک به شارون و اد، این دیدگاهها عمق مشکلات این ازدواج را به شما یادآوری می کنند. کمک به رشد این زوج در مهارتهای برقراری ارتباط، چیزی را بهتر نمی کند. تقریباً چیزی در این ازدواج نیست که باید از نو بنا شود! مشکلات، در ابتدا عمودی هستند و بعد افقی. خدا فرمانروای قلب شارون و اد و تنظیم کننده برنامه ازدواج شان نیست. بیشترین تعهدشان نسبت به شادی خودشان می باشد و چون جفت شان این هدف را برآورده نکرده، عصبانی هستند! وقتی مطابق کتاب مقدس به این ازدواج نگاه می کنید، می دانید که باید با دعوت به توبه از جایگزینی خدا با چیزهای دیگر آغاز کنید، چیزی که قلبشان را تحت کنترل گرفته و ازدواج شان را شکل می دهد.

اهداف خدا برای ایجاد تغییر در شارون چیست؟



- او را از نابینایی عدالت شخصی به سوی فروتنی خودآگاهی سوق دهد.
- از تلخی به بخشش سوق دهد.
- از انتقام طلبی به انجام کارهای نیک سوق دهد.
- از محافظت شخصی به خدمت محبت آمیز و فداکارانه سوق دهد.
- از کناره گیری خشمگینانه به ارتباط ثمربخش سوق دهد.
- از جدایی به طلب صلح و آشتی سوق دهد.
- اِد را به دستان خدا بسپارد و برای اِد به عنوان "مسیحا" عمل نکند.

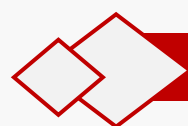
هر یک از این موارد بیشتر به صورت یک مقوله می باشد تا یک هدف، و هر یک شامل تغییرات مشخص بسیاری می باشد. به عنوان نمونه، شارون شریک مشتاق در ازدواج انتقام جویانه "اوه آره؟ نشانت می دهم!" بوده است. خدا او را فرا می خواند تا در پی راه های باشد که حتی در مواجهه با بدیها، خوبی کند. این برنامه، او را به سوی تغییرات زیادی در واکنش نسبت به اِد سوق می دهد.

روشهای کتاب مقدس برای اجرای اهداف خدا برای تغییر چیست؟

- به شارون کمک کنید تا خود را در آینه کلام خدا ببیند.
- از شارون بخواهید که یادداشتهای روزانه خود را با تمرکز بر سؤالاتی که در فصل ۱۰ مطرح شد، بنویسد. این مسأله به او کمک می کند تا دریابد که چگونه مسائل قلبیش در اعمال و عکس العملهایش دیده می شوند.
- شارون را تشویق کنید که تمرین دو دایره (تصویر ۱۳.۱) را با تمرکز خاص بر رابطه خود با اِد انجام دهد. این به شارون ادراک واضح از "دستور کار" خدا و مسائل می دهد که باید به خدا بسپارد.
- مزامیر ۷۳ و اول پطرس ۱ را با شارون بخوانید تا به او کمک کنید که از دلسردی، خشم و ترس بگریزد، چیزی که نه تنها حاصل شکست اِد می باشد، بلکه حاصل خودبینی و اکنون گریایی خود. به او یاد بدهید که چگونه به چیزهای نادیده و ابدی بنگرد.



در حال تقویت تغییر در قلب و زندگی دیگران، می خواهیم به آنها کمک کنیم تا نه تنها به گناه خود اعتراف کنند، بلکه از آنها توبه کنند. به همین دلیل می پرسیم: "چگونه می توانم تغییر مورد نیاز در این شخص را برانگیزانم؟" این سه سؤال، الگوی ساده ای را فراهم می کند که اهداف را برای همگرایی موضوعات وسیع کتاب مقدس و کاربرد شخصی تنظیم می کند. این سؤالات به ما کمک می کنند تا به فرایند خدمت توجه کنیم. ما بیش از یک نگرهبانی هستیم که هشدار می دهد؛ در واقع ابزارهای برای ایجاد تغییر در دستهای نجات دهنده هستیم.



تصویر ۱.۱۳

مشخص کردن مسئولیتها

این تیرها نشاندهنده افرادی است که

در حین تلاش برای انجام کار خدا،

دایره درونی خود را گسترش می دهند



هدف ۲:

مشخص کردن مسئولیتها

یکی از مهمترین سؤالات در زندگی این است: "چه کسی مسئول چه چیزی است؟" درحالیکه در خدمت خود به این سؤال می پردازید، معمولاً با سه دسته از افراد برخورد می کنید.

دسته اول شامل افراد بی مسئولیت است. آنها نمی توانند مسئولیتهای خدادادی خود را شناسایی کرده و برعهده بگیرند. سپس با افرادی مواجه می شوید که بیش از اندازه مسئولیت پذیر هستند. این افراد مسئولیت مسائل را برعهده می گیرند که خدا به آنها نداده یا برای انجام آنها تجهیزشان نکرده است. دسته سوم، احتمالاً بزرگترین دسته در بین این سه دسته می باشد. این افراد واقعاً گیج شده اند که چه مسائل به صورت خدادادی به آنها سپرده شده و چه مسائل را باید به خدا بسپارند. گاهی اوقات آنها مسیحای کوچک هستند، سعی می کنند کارهای را انجام بدهند که فقط خدا می تواند انجام بدهد. گاهی اوقات نیز از خدا می خواهند که مسئولیت کارهای را که به و وضوح به آنها سپرده شده، برعهده بگیرد. هر سه دسته باید مسئولیتهای خود را درک کنند تا بتوانند تغییر منطقی در زندگی خود ایجاد کنند.

تصویر ۱۳.۱ ابزار ساده ای برای مشخص کردن مسئولیت می باشد. اجازه بدهید که با دایره درونی آغاز کنیم، دایره مسئولیت. این دایره نشاندهنده دستور کار مشخص شخص بر اساس کتاب مقدس می باشد. اینها مسائل است که خدا در کلامش، از این شخص می خواهد که در شرایط و روابط کنونی خود انجام بدهد. به عنوان نمونه، مردی که باید بداند که خدا به وضوح از او می خواهد که به عنوان شوهر، پدر، همسایه، خویشاوند، پسر، کارگر و عضو بدن مسیح چه کار کند. خدا از او می خواهد که خود را انکار کند، صلیبش را بردارد و از مسیح پیروی کند (لوقا ۹: ۲۳ - ۲۵)، و دیگر برای خودش زندگی نکند، بلکه برای خداوند (دوم قرنتیان ۵: ۱۴ - ۱۵). پاسخ ایمان در این مورد، اطاعت است. کار ما این است که به این شخص کمک کنیم تا راه های مشخص را برای پاسخ به اطاعت ایمان برای دعوت به شاگردی پیدا کند.



در این دایره، از این شخص می‌خواهیم که تکالیف را که خدا در هر نقشی (به عنوان پدر، کارمند و غیره) به او داده، بنویسد. سپس، به او کمک می‌کنیم تا فهرستش را با علم بر کتاب مقدس بیازماید، تا دریابد که آیا این مطالب که نوشته، واقعاً مطالب است که خدا از او می‌خواهد. اغلب اوقات اختلافات میان فهرست ما و خدا وجود دارد! وقتی این اختلافات را می‌بینیم، می‌توانیم حس بهتری نسبت به انتظارات واقعی خدا داشته باشیم و به این ترتیب می‌توانیم با فیض خدا این کارها را انجام دهیم.

دایره بیرونی، دایره نگرانی، نشاندهنده مسائل مهم برای این شخص است (عشق همسر، نجات فرزند)، اما دستیابی به آنها، فوق از توان اوست. بنابراین، این مسائل در مسئولیت او نیست. در اینجا از شخص می‌خواهیم که محدودیت‌های خود را شناسایی کند و خدا را به یاد بیاورد، خدایی که نسبت به وعده‌های خود امین است (مزامیر ۱۴۵: ۱۳) و بر همه چیز حاکم است (اعمال ۱۷: ۲۴ - ۲۸). پاسخ ایمان در این مورد، این است که این مسائل را در دعا به خدا بسپارید.

مردم این دایره‌ها را به دو شکل مهم اشتباه می‌گیرند. اول، اجازه می‌دهند که دایره درونی گسترش یافته و به دایره بیرونی برسد، تا بتوانند به عنوان مسیحای کوچک عمل کنند، سعی می‌کنند کاری را انجام بدهند که فقط خدا می‌تواند انجام بدهد. دوم، دایره درونی را با نقاب اعتماد به خدا، نادیده گرفتن کاری که خدا می‌خواهد، کوچک می‌کنند. ما می‌خواهیم به این افراد کمک کنیم که از هر دو تله دوری کنند.

تصور کنید که این تمرین چه کمک مفیدی به شارون می‌کرد، کسیکه به وضوح در مورد مسئولیت گیج و سردرگم شده بود. گاهی اوقات به گونه‌ای عمل می‌کرد که انگار خداوند، ارباب و مسیحا می‌باشد، تلاش برای انجام کاری که فقط خدا می‌تواند انجام بدهد (گسترش دایره مسئولیت خود به شکل نادرست). گاهی اوقات نیز برخلاف کتاب مقدس، منفعل و منتظر بود تا خدا کاری را که به وضوح به او سپرده شده بود، انجام دهد (کوچک کردن دایره مسئولیت به شکل نادرست). اگر مسئله مسئولیت برای شارون مشخص می‌شد، بهره زیادی از آن می‌برد.



اگر شارون به عنوان یک مسیحای کوچک عمل کند (با دو دایره بزرگ مسئولیت)، دو تأثیر منفی بر جای خواهد گذاشت. اول، به خاطر اینکه سعی دارد که کار خدا را انجام بدهد، دلسرد و کلافه شده و شکست خواهد خورد. به هر حال، او واجد شرایط نیست! دوم، به خاطر اینکه بر کار خدا تمرکز کرده، متمایل می شود تا کارهایی را که خدا در کلامش به او سپرده، ناتمام بگذارد. درحالیکه او در پی ایجاد تغییر در ازدواجش می باشد، با هر دو مشکل مواجه شده است.

نمونه دیگر آلیشیا می باشد که نگران پسر نوجوانش، مت است. او شدیداً سرکش، بی مسئولیت، نامهربان و خودخواه است. روزهای غیبتش در مدرسه بیشتر از روزهای حضور در مدرسه می باشد. آلیشیا به مت و دوستان نزدیکش گفته که هدفش این است که "اگر این آخرین کار در زندگیم باشد، می خواهم مت را به یک مسیحی مسئول تبدیل کنم." این هدف مسیحای کوچک است، اگرچه آلیشیا متوجه این موضوع نیست. او به شکل نادرستی دایره مسئولیت خود را گسترش داده تا مسائل را که در دایره نگرانی او می باشد، تحت پوشش قرار دهد. اگرچه می تواند کارهای خاص برای کمک، به چالش کشاندن، تأدیب و تشویق مت انجام بدهد (مسائل که در دایره مسئولیت او می باشد)، اما نمی تواند قلب مت را کنترل کند (مسأله ای که متعلق به دایره نگرانی او می باشد). فقط خدا می تواند این کار را انجام بدهد. آلیشیا کار خدا را به عنوان کار خود برعهده گرفته و در نتیجه با شکست و کلافگی مواجه خواهد شد.

یک دایره درونی بسیار کوچک تلاش برای واگذار کردن کارهایی که خدا از من می خواهد، دو نتیجه منفی به دنبال خواهد داشت. اول، اگر منتظر شوم تا خدا کارهای را انجام بدهد که مرا به انجام آنها مکلف کرده، وقت و دعای خود را تلف می کنم. در اینصورت فکر می کنم که خدا نسبت به من کوتاهی کرده، درحالیکه حقیقتاً من نسبت به او کوتاهی کرده ام! اگر افراد بیش از حد مسئول، مسیحای کوچک هستند؛ افرادی که دایره درونی خود را کوچک می کنند، افرادی در "مرخصی روحانی" می باشند. آنها تکلیف را که خدا به آنها سپرده، ترک کرده و در حال استراحت هستند و انتظار دارند که خدا کارشان را انجام بدهد. خدا به من قدرت می بخشد تا کارهایی را که به من سپرده، انجام بدهم، اما این کارها را برای من انجام نمی دهد! بنابراین، منتظر چیزی می



شوم که دریافت نخواهم کرد. درحالیکه صبر می کنم، دومین نتیجه منفی ظاهر می شود: چون یک سری کارها را ناتمام گذاشته ام، مشکلات بدتر می شوند.

به عنوان نمونه، چه می شد اگر آلیشیا عکس العمل متضادی نسبت به سرکشی مَت داشت و دایره مسئولیت خود را بیش از اندازه کوچک می کرد؟ چه می شد اگر آلیشیا به دوستان خود می گفت: "تصمیم گرفته ام که مَت را رها کنم و اجازه بدهم که خدا به او رسیدگی کند. دیگر نمی توانم والدِ او باشم؛ باید خدا معجزه کند." درست است که فقط خدا می تواند قلب مَت را عوض کند، اما این هم درست است که خدا افرادی را تعیین کرده و از آنها استفاده می کند تا نقشه معجزه آسای خود را اجرا کند. او به مَت، یک مادر داده، چون مَت به مادر نیاز دارد، چون خدا می خواهد حقیقت خود را از طریق این مادر به مَت برساند. آلیشیا باید هر روزه مَت را به دوستان خداوند بسپارد، درحالیکه کارهای را که خدا به عنوان یک والد به او سپرده، انجام می دهد. خدا از آلیشیا می خواهد که اعتماد فعال و مطیع داشته باشد، نه یک اعتماد منفعل.

شاید واکنش منفعل و بی اراده، "روحانی" به نظر برسد، اما به اندازه زندگی به عنوان مسیحی کوچک، برخلاف کتاب مقدس می باشد. غالباً این واکنش مردم در مواجهه با روابط شکسته شده می باشد. تصور کنید که دیو می داند که رابطه شکسته ای با دوستش اَلک دارد. اَلک به ندرت با او تماس می گیرد و چند ماه است که مثل گذشته، از دیو نخواسته که برای او دعا کند. دیو می داند که مشکلات آنها مربوط به عدم توافق است که یک سال پیش در ملاعام با اَلک داشته است. دیو می گوید که "در قلبش به این موضوع رسیدگی کرده" و اکنون منتظر خداست تا این رابطه را احیا کند. این واکنش نشان می دهد که دایره مسئولیت دیو بیش از اندازه کوچک است. کتاب مقدس به وضوح از او می خواهد که قدم های برای آشتی با اَلک بردارد. (متی ۵: ۲۳ - ۲۴).

بسیاری از مسیحیان نیز برای دریافت هدایت و راهنمایی از خداوند، از روش "اعتماد منفعل" استفاده می کنند. آنها فکر می کنند که خدا با آشکار کردن نقشه های مخفی خود، اراده اش را به آنها نشان می دهد؛ به این ترتیب می فهمند که باید چه کار کنند. اما راهنمایی، در رابطه با اطاعت و اعتماد فعال است. من با استفاده از اصول و قواعد، موضوعات و دیدگاههای کتاب مقدس، فرصت



های پیش رو را مورد آزمایش قرار می دهیم. سپس، با نهایت دانش و توان خود، حکمت کتاب مقدس را به کار می برم و تصمیم می گیرم. تصمیم من بر پایه خواندن ذهن خدا نیست، بلکه بر پایه مسائل است که به وضوح در کلامش آشکار کرده است. درحالیکه رو به جلو قدم برمی دارم، خود را به دستان خداوند می سپارم، می دانم که او بر همه چیز حاکم است و مرا در جاییکه برایم در نظر گرفته، قرار می دهد. این الگوی کتاب مقدس برای هدایت و راهنمایی می باشد. بسیاری از افراد، "عصای الهی مسیحی" خود را در دست گرفته و امیدوارند که راز اراده خدا را دریابند. درعین حال، کتاب مقدس خود را بسته اند. چیزی که خدا به آنها گفته، "چراغ برای پایهای شان و نوری برای راه شان" خواهد بود!

اعتماد و اطاعت

حقیقتاً زندگی مسیحی در دو کلمه خلاصه می شود: اعتماد و اطاعت. من همیشه باید مسائل را که خارج از کنترل من باشد به خدا بسپارم (دایره نگرانیها) و باید با امانتداری از فرمانهای واضح و مشخص او اطاعت کنم، (دایره مسئولیت). رومیان ۱۲ : ۱۴ - ۲۱ یک عبارت فوق العاده ای می باشد که می توان برای توضیح زندگی در "اعتماد و اطاعت" به کار برد.

"برای کسانی که به شما آزار می رسانند، برکت بطلبید؛ برکت بطلبید و لعن نکنید! با کسانی که شاد مانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید. برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید! مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید. خود را برتر از دیگران مپندارید. به هیچ کس به سزای بدی، بدی نکنید. دقت کنید که آنچه را در نظر همگان پسندیده است، به جای آورید. اگر امکان دارد، تا آنجا که به شما مربوط می شود، با همه در صلح و صفا زندگی کنید. ای عزیزان، انتقام مگیرید، بلکه آن را به غضب خدا واگذارید. زیرا نوشته شده که "خداوند می گوید: انتقام از آن من است؛ من هستم که سزا خواهم داد." برعکس "اگر دشمنت گرسنه است، به او خوراک بده! و اگر تشنه است، به او آب بنوشان! اگر چنین کنی، اخگرهای سوزان بر سرش خواهی انباشت." مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز."



مطلب که در این عبارت قدرتمند می باشد، سبک زندگی در "اعتماد و اطاعت" را در زمینه بدرفتاری نشان می دهد. خدا به وضوح تکالیف ما را در مواجهه با خطاها توضیح می دهد:

- برای کسانی که به شما آزار می رسانند، برکت بطلبید (آیه ۱۴).
- ملایم و غمخوار باشید (آیه ۱۵).
- در هماهنگی زندگی کنید (آیه ۱۶).
- تا جاییکه می توانید، با همه در صلح و صفا زندگی کنید (آیه ۱۹).
- نیازهای دشمن خود را برآورده کنید. (آیه ۲۰).
- بدی را با نیکویی مغلوب سازید (آیه ۲۱).

برای مشخص کردن مسئولیت خود در زمینه بدرفتاری، پولس نیز به وضوح می گوید که چه مسائل را نباید به عنوان مسئولیت خود برعهده بگیریم. به عنوان نمونه، نباید تلافی کنم یا به دنبال انتقام باشم. اینها مسائل است که فقط خدا، حق انجام و قدرت انجام آنها دارد. درحقیقت، اینها مسائل است که او وعده انجام آنها را داده است. من نباید آنها را بر دوش خود حمل کنم.

درعین حال، نباید در مواجهه با بدرفتاری، منفعل باشیم و منتظر خدا شویم تا کاری انجام بدهد. خدا از ما می خواهد که فعالانه اطاعت کنیم، به دنبال راه های برای انجام عمل نیکو، ایجاد صلح و آرامش و برآوردن نیازها باشیم. در این فرایند، همچنان شخص را که نسبت به ما مرتکب خطا شده به دستان عادل و رحیم خدا می سپاریم. به طور خلاصه، باید کاری را که خدا از ما خواسته، با روح تسلیم و فرمانبرداری شادی بخش انجام دهیم و با روح اعتماد فروتنانه اجازه بدهیم که خدا کاری را که فقط از عهده خودش بر می آید، انجام بدهد.

برای مردم، بعضی از قسمت ها گیج کننده تر از مسئولیت شخصی می باشد. آنها نیاز به وضوح عملی دارند تا در فرایند تغییر به آنها کمک کنند. درحالی که مطابق کتاب مقدس به برنامه خدا فکر می کنیم، اول، می توانیم با هدایت واضح به آنها کمک کنیم. دوم، با مشخص کردن مسئولیت و بکارگیری سبک زندگی در "اعتماد و اطاعت"، در شرایط و روابط زندگی روزانه، به آنها کمک کنیم.



تکیه به فیض و جلال خدا، تنها راه برخورد با یأس، ضرر و زیانی می باشد که بخش بزرگی از زندگی است. درحالیکه این مسائل را در مقابل مردم می گذاریم، نه تنها در کار ملکوت خدا برای ایجاد تغییر پایدار شرکت می کنیم، بلکه آنها را به کسی معرفی می کنیم که بیشترین رضایت را در زندگی انسان ایجاد می کند.

محبت کنید

بشناسید

اعلام کنید

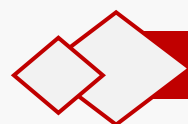
انجام بدهید



درکِ تدریجی هویت در مسیح و پاسخگو بودن

درحالی‌که به بررسی راه‌های خدا برای استفاده از ما، در ایجاد تغییر در زندگی دیگران ادامه می‌دهیم، لحظه‌ای به زندگی خود فکر کنید. آیا شما همان شخص نیستید که نیاز به خدمت دارد؟ شما چه رهبر مسیحی بانفوذ با شید یا یک نوایمان، اگر زندگی خود را بیازمایید، متوجه می‌شوید که شما نیز به خدمت دیگران نیاز دارید.

این فصل به این حقیقت می‌پردازد که تشویق و پاسخگویی، بخش‌های مهم فرایند کاربرد حقیقت می‌باشند. کتاب مقدس به وضوح نشان می‌دهد که ما آفریده نشده ایم تا در انزوا زندگی کنیم، بلکه خدا ما را خلق کرده تا در جمع زندگی کنیم، اول با او و بعد با دیگران. مطابق کتاب مقدس، تغییر شخص، یک پروژه جمعی می‌باشد. درحقیقت در فرایند تغییر، ما واقعاً نیاز خود را به یکدیگر می‌بینیم. نیاز من به دیگری، به این دلیل نیست که من در دنیای افراد سالم، یک معلول اخلاقی یا ذهنی هستم. بلکه، خدا ما را خلق کرده تا برای زندگی عادلانه، به یکدیگر وابسته باشیم، همانطور که ما را خلق کرده تا به مکاشفه او وابسته باشیم تا زندگی را به درستی تفسیر کنیم.



هدف ۳:

هویت در مسیح را به صورت تدریجی بفهمانید

اهمیت شناخت خود

مردم درحین پیگیری کار سخت‌تغییر، به تشویق نیاز دارند. آنها به حقایق نیاز دارند که انگیزه و قوّت می‌بخشد. انجیل، نه تنها با حضور مسیح و قطعیت وعده‌های او، بلکه با هویت جدیدمان به ما انگیزه می‌بخشد. در عبارات مانند رومیان ۶: ۱۵ - ۱۷ و اول یوحنا ۳: ۱ - ۳، کتاب مقدس این هویت جدید را به ما می‌بخشد. ما می‌فهمیم که نه تنها بخشیده شده ایم، بلکه درحقیقت در خانواده خدا به فرزندخواندگی پذیرفته شده ایم. فرزندان شاه شاهان هستیم! خدای عالم هستی پدر ماست!

روش دیگرعهدجدید برای توصیف این هویت جدید و برجسته، بیان این مطلب است که ما "در مسیح" هستیم. به این معنا که کاملاً با او متحد شده و تمام چیزهایی را که به ما وعده داده، دریافت کرده ایم. این فراتر از حقیقت بخشیده شدن و رفتن به آسمان است. کار اساسیتری اتفاق افتاده است. پولس آثرا در افسسیان ۲: ۶ - ۷ توصیف می‌کند: "و با مسیح برخیزانید و در جایهای آسمانی با مسیح عیسی نشانید، تا در عصر آینده، فیض غنی و بی مانند خود را در مسیح عیسی، به واسطه مهربانی خود نسبت به ما نشان دهد." یوحنا ۱۵ این هویت را با یک استعاره نشان می‌دهد، با بیان اینکه به عنوان ایماندار، مثل شاخه‌هایی هستیم که به تاک متصل است. فقط به خاطر اتحادمان با مسیح که تاک است، می‌توانیم میوه بیاوریم. ما حیات داریم، چون "در" این تاک هستیم.

همه اینها در هنگام وقوع تغییر مهم است، چون همیشه با یک نوع هویت زندگی می‌کنیم، و هویت‌های که برای خود مقرر می‌کنیم، به شکل قدرتمندی بر واکنش ما نسبت به زندگی تأثیر می‌گذارند. وقتی مردم فرایند تغییر مادام‌العمر را دنبال می‌کنند، باید بر اساس یک هویت انجیلی زندگی کنند. آنها مثل ما، باید هویت خود را مکرراً به یاد بیاورند.



تحت فشار زندگی روزانه، به راحتی می توان هویت خود را فراموش کرد. درحالیکه سعی داریم که رفتارهای جدید را جایگزین رفتارهای قدیمی کنیم، به راحتی می توانیم از موقعیت کنونی خود به عنوان فرزندان خدا چشم پوشی کنیم. در حقیقت، هر چه بیشتر با این مشکل در کشمکش باشیم، بیشتر خودمان را با آن مشکل (طلاق، اعتیاد، افسردگی، وابستگی، اختلال در عدم تمرکز) تعریف می کنیم. ما معتقدیم که مشکل ما، هویت مان است. شاید این برچسبها، روشهای خاص کشمکش ما به عنوان گناهکاران در این دنیای سقوط کرده را توصیف کنند، اما هویت ما نیستند! اگر به آنها اجازه بدهیم که ما را تعریف کنند، در حریم آنها محصور می شویم. این روش زندگی فرزند خدا نیست.

یک فرق اساسی در بیان: "من یک شخص افسرده هستم"، و بیان: "من در مسیح فرزند خدا هستم و با افسردگی در کشمکش هستم"، وجود دارد. بیانیۀ دوم وانمود نمی کند که جنگی در کار نیست، بلکه تحت تأثیر امید می باشد. می گوید: "بله، من هر روز با افسردگی دست و پنجه نرم می کنم، اما تنها نیستم. به قوت و حکمت خود تکیه نمی کنم. می دانم که خالق و نجات دهنده ام، پدر من نیز می باشد. درک می کنم که به خاطر جایگاهم در خانواده او، واقعاً غنی هستم و یاد می گیرم که مطابق این دولتمندی که او فراهم کرده، زندگی کنم، به جای زندگی در فقر هویت های که برای خود مقرر کرده ام." این ائتلاف وقت نیست که به مردم یادآوری کنیم که در مسیح چه هویتی دارند. این کار، امید، شجاعت و ایمان را برمی انگیزاند.

یکی از بهترین عبارات مربوط به هویت در عهدجدید در دوم پطرس ۱: ۳ - ۹ می باشد. آنرا آنقدر مطالعه کنید تا بر شما تسلط یابد! این عبارت باید ابزاری باشد که با حکمت، به طور عملی و به خوبی برای دیگران به کار ببرید.

"قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است. او به واسطه اینها وعده های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید. از همین رو، به سعی تمام بکوشید تا



به واسطه ایمان خود نیکویی بار آورید و به واسطه نیکویی، شناخت و به واسطه شناخت، خویش‌تنداری و به واسطه خویش‌تنداری، پایداری و به واسطه پایداری، دینداری، و به واسطه دینداری، مهر برادرانه و به واسطه مهر برادرانه، محبت. زیرا چون اینها در شما باشد و فزونی یابد، نخواهد گذاشت در شناخت خداوند ما عیسی مسیح، بی فایده و بی ثمر باشید. اما آن که عاری از اینهاست، کور است و کوتاه بین، و از یاد برده که از گناهان گذشته خویش پاک شده است."

اجازه بدهید که نکات مهم این عبارت را بررسی کنیم.

- پطرس در آیه ۸ تصدیق می کند که عده ای از افراد، خداوند را می شناسند، اما زندگیشان بی فایده و بی ثمر است. شاید خانه شان یک منطقه جنگی است. شاید پُر از تلخی هستند یا با افراد صاحب اقتدار مقاومت می کنند. مشکل هر چه که باشد، زندگیشان، نشاندهنده ثمره خوبی نیست که از یک فرزند خدا که از تمام حق و حقوق و امتیازات برخوردار است، انتظار می رود.
- پطرس در آیات ۵ - ۸ می گوید که این افراد ثمره مورد انتظار را ندارد، چون خصوصیات اخلاقی ضروری را ندارند (ایمان، نیکویی، شناخت، خویش‌تنداری، پشتکار (پایداری)، دینداری، مهر برادرانه و محبت). اما مسیح زیست، مُرد و قیام کرد تا آنها این خصوصیات را داشته باشند.
- وقتی مسیحیان را می بینیم که صفات مسیحی یا میوه خوبی ندارند، باید بپرسیم چرا. چه کمبودی وجود دارد؟ پاسخ پطرس این است: "این افراد فراموش کرده اند که چه کسی هستند" (آیه ۹). آنها نگاه خود را به هویت شان در مسیح از دست داده اند، بنابراین به منابع که متعلق به آنهاست، توجه نمی کنند. به همین دلیل، نمی توانند با امید، ایمان و شجاعت زندگی کنند. مشکلات آنها بدتر شده و لایه های جدیدی از مشکلات به آنها افزوده می شود. این پتانسیلشان را برای زندگی با هویت مشکل دار افزایش می دهد. احتمالاً افرادی که به این شکل زندگی می کنند بیشتر از حد تصورمان می باشند. وقتی با دیگران به این عبارت



می پردازم، دائماً تحت تأثیر واکنش آنها قرار می گیرم، واکنش که انگار هرگز این حقایق را قبلاً نشنیده بودند. هویت شان معمولاً بر اساس مشکلات شان شکل گرفته است.

- جنبه مهم دیگر، درباره هویت این است که در مسیح "هرآنچه را که برای حیات و دینداری نیاز داریم" (آیه ۳) به ما داده شده است. به عنوان فرزندان خدا، غنی هستیم! فقط یک سری چیزها نداریم؛ همه چیزهای لازم را داریم! خدا به فرزندان خود همه چیزهای لازم را داده تا کاری را که از آنها خواسته، انجام بدهند.

به زمان فعل در آیه ۳ توجه کنید. پطرس می گوید که همه چیز را "ارزانی داشته است". این فعل در زمان کامل است، که به عملی در گذشته اشاره می کند که نتیجه آن تا زمان آینده ادامه دارد. عمل دادن انجام شده است؛ چیزی نیست که باید منتظرش باشیم. در نتیجه کار مسیح، هر آنچه نیاز داریم، "حیات و دینداری"، در انبار ما قرار داده شده است. دو کلمه ای که به کار رفته، اضافه و زائد نیست؛ پطرس تفاوت مهم را قائل می شود. خدا نه تنها هر آنچه را که برای حیات ابدی نیاز داریم، برای ما فراهم کرده، بلکه برای دینداری نیز فراهم کرده است. دینداری یعنی از زمانیکه در خانواده الهی پذیرفته شده ام تا زمانیکه در ابدیت به او می پیوندم، برای جلال و احترام به خدا زندگی کنم. هر آنچه که برای تفکر، خواستن، حرف زدن، و رفتار کردن برای جلال خدا، نیاز داریم، به ما داده شده است. چه تدارک شگفت انگیزی!

هویت بر اساس انجیل و منابع فوق العاده آن، دفاع قدرتمندی در جنگ بر علیه قلب مان می باشد. وقتی مردم در اطاعت جدید قدم بر می دارند، دشمن به سراغ آنها می آید و می گوید: "تو چیزهای لازم را برای این کار نداری. اگر این... یا... را داشتی، شاید می توانستی کاری بکنی، اما تو اینها را نداری." در این هنگام، جنگ که بر علیه قلب می باشد، یک جنگ هویت است. چگونگی واکنش افراد در برابر حملات شیطان بستگی به هویت دارد که پذیرفته اند. متأسفانه، بسیاری از افراد وقتی در مورد مشکلات شان صحبت می کنند، خدا را از داستان خارج می کنند. به خاطر گناهان دیگران و سختیهای شرایط، پریشان و آشفته هستند. اما اگر خدایی در داستانشان نیست، هیچ هویت نیز مطابق کتاب مقدس نخواهد بود، چون همیشه ریشه هویت کتاب مقدس در خداست. دشمن می



داند که برای پیروزی بر ما لازم نیست تا ما را و سوسه کند که ایمان خود را ترک کنیم. بلکه هر روزه با مبهم کردن یا حمله به هویت مان، با ما می جنگد.

وقتی هویت و دولتمندی خود را در مسیح فراموش کنید، مثل افراد فقیر زندگی می کنید. در فیلادلفیا گزارش شده بود که ۳۵۰۰ بی خانمان در خیابانها زندگی می کنند. زندگیشان چیزی بیش از یافتن غذایی برای خوردن و جایی برای خوابیدن نبود. در پایان روز، فقط خوشحال بودند که جایی را دارند که می توانند در آرامش سر خود را بر زمین بگذارند. آنها چیز بیشتری نمی خواستند.

بسیاری از افراد در چالشها، به گونه ای زندگی می کنند که انگار از نظر روحانی بی خانمان هستند. آنها فقط برای زنده ماندن زندگی می کنند، آشفته، ترسان، فراری و "در لحظه" زندگی می کنند. به رشد و تغییر یا پیگیری مسائل خوبی که به عنوان فرزندان خدا به ارث برده اند، فکر نمی کنند. فقط سعی دارند که روزگار بگذرانند. به گونه ای زندگی می کنند که انگار فقیر هستند، درحالیکه فوق العاده ثروتمند هستند.

وقتی با هویت فقیرانه زندگی می کنیم، مشکل این نیست که چیزهای زیادی از پدر می طلبیم، بلکه به چیزهای خیلی کم قانع می شویم. همچنین با نوع بقای روحانی زندگی کنیم، با این امید که همه چیز در ابدیت بهتر می شود. اما کتاب مقدس هرگز زندگی ما بر روی زمین را به عنوان زمان بیهوده در انتظار چیزهای خوب آینده، نشان نمی دهد. صبر کردن در کتاب مقدس فقط برای چیزهای نیست که در پایان این انتظار به دست می آوریم، بلکه برای تبدیل شدن به شخص است که با انتظار ایجاد می شود. خدا به شما وعده حیات واقعی و فراوان را در اینجا و در زمان حال داده است. ما پدری داریم. خانه ای داریم. غنی هستیم. با مسائل زیادی در کشمکش هستیم، اما می توانیم انتظار چیزهای زیادی را نیز داشته باشیم.

- در آیه ۴، پطرس به ما می گوید که از تدارک عظیم که خدا در مسیح برای ما مهیا کرده، چه انتظاری داشته باشیم. هدف خدا این نیست که شخصاً شادی (شغل، ازدواج، خانواده، کلیسا، همسایگی، تعطیلات، بازنشستگی خوب) داشته باشیم، بلکه در طبیعت الهی او



سهیم می شویم! به این ترتیب، خدا به مهمترین نیازمان اشاره می کند. این نیاز، یک نیاز بیرونی یا عاطفی نیست، بلکه یک نیاز اخلاقی است. آنچه که بیش از همه به آن نیاز داریم، قلبی است که تحت حاکمیت خداوند می باشد، نه "تمایلات بد". باید به طور فزاینده از بردگی خود به جایگزین کردن خدا آزاد شویم، چیزی که ما را در این خودبینی اسیر کرده که به دنبال جلال خود باشیم.

نکته پطرس این است که اگر قلب من تحت حاکمیت تمایلات بد باشد، به جای شراکت در کار مسیح، در "فساد و تباهی دنیا" شریک می شوم. محصول خوبی نخواهم داشت. مسیحیان زیادی فکر می کنند که به خاطر تجربیات شان، یک سری کارها را انجام می دهند. پطرس این ترتیب را وارونه می کند. به جای اینکه دنیای فاسد، تمایلات بد را در ما ایجاد کند، پطرس می گوید که تمایلات بد ما باعث ایجاد تباهی و فساد در دنیا می شود! کتاب مقدس، با صداقت دنیوی، همیشه در رابطه با مشکلات که در این دنیا تجربه می کنیم، ما را به قلب بازمی گرداند. و با وعده انجیل در مورد فیض عیسی مسیح که تبدیل کننده قلب و تغییردهنده زندگی است، به ما تسلّی می دهد.

هنوز رهبانیت ظریف در کلیسای امروز وجود دارد. الهیات صومعه تعلیم می داد: "دنیای بیرون، بد است، بنابراین راه خالص شدن این است که از آن جدا شوید." با اینحال تاریخ گزارش می دهد که صومعه تمام بیماریهای جامعه را تکثیر کرده است. چرا؟ به خاطر اینکه مرتکب اشتباه غم انگیزی شد: آنها اجازه دادند که مردم داخل شوند! وقتی مردم گناهکار وارد شدند، انواع مختلف از تمایلات بد را با خود وارد کردند و همان محیط را که امید خالص شدن آنها بود، تباه کردند.

الگوی پطرس بسیار متفاوت است. این یک الگوی درون به بیرون است. خدا تدارکات فراوان را برای تغییر فزاینده قلبم فراهم کرده تا وقتی به مشکلات زندگی در دنیای سقوط کرده می پردازم، کار درست را انجام بدهم و محصول خوب را درو کنم. پطرس می گوید که مهمترین چیزی که خدا ما را از آن نجات می دهد، خودمان هستیم! ما به خاطر فیض فراوان او، دیگر نباید برده خودمان باشیم، بلکه "برای آن کس زیست کنیم که به خاطر ما مرد و برخاست". (دوم قرنتیان ۵ : ۱۵)



اگر این حقایق را در مورد شارون و اد (در فصل ۱۰) به کار ببریم، متوجه می شویم که آنها، هر دو، در قلب شان به دام افتاده اند. شارون معتقد است که اد بزرگترین مشکلش می باشد؛ اد معتقد است که شارون بزرگترین مشکلش می باشد. هیچ یک از آنها برای خود طلب کمک نمی کنند. مشکل این نیست که آنها چیزهای زیادی از پدرشان می خواهند؛ بلکه آنها به چیزهای خیلی کم قانع شده اند! ازدواج شان به خاطر خواسته هایشان تباه شده، چیزهای که پیش از ازدواج در جای خود قرار داشتند. اگر آنها نتوانند به این مسائل قلبی رسیدگی کنند، ازدواج شان در چرخه سرزنش و اتهام متقابل گیر می کند، یا طلاق گرفته و این اشتباهات را در روابط جدید تکرار می کنند. به همین دلیل، مسائل مربوط به هویت بسیار مهم است. آنها خامه روی کیک نیستند. بلکه خود کیک هستند.

- نهایتاً، پطرس به ما می گوید که وقتی مطابق هویت خود در مسیح زندگی کنیم (آیات ۵ - ۸) چه اتفاق می افتد. روش زندگی ما تغییر می کند. به مقدار اندکی از خصوصیات مسیحی قانع نمی شویم. روابط و شرایط خود را خطرناک نمی بینیم که بخواهیم از آنها اجتناب کنیم، بلکه به عنوان فرصت های برای تجربه مسائل می بینیم که در مسیح به ما تعلق دارند. چون الگوی رشد فزاینده ای برای زندگی داریم، منتظر و فعال می شویم. تسلیم الگوهای اجتناب، فرار یا دفاع نمی شویم. به یک ازدواج نسبتاً خوب یا روابط نسبتاً صادقانه قانع نمی شویم. هر روزه در طلب این هستیم که چیزهای بیشتری را از منابع که به عنوان فرزندان خدا به ما تعلق دارد، تجربه کنیم. این الگوی تغییر که منتظر و پیشرونده است، برای افرادی که بصیرت و تعهد تازه ای را در زندگی خود به کار می برند، بسیار مهم است. اجازه بدهید که توضیح بدهم.

تصور کنید که من یک روز بعدازظهر از یک کارمند بانک تماس را دریافت کنم که به من بگوید که ۵۰ میلیون دلار از یک خویشاوند دور به ارث برده ام. تلفن را قطع کرده و با هیجان خبر بخت و اقبال تازه خود را به لوئلا می دهم. بعد به طرف بانک می دوم، مدارک درخواستی را تهیه می کنم و ۱۰۰۰۰ دلار برداشت می کنم تا لوئلا را برای صرف غذا بیرون ببرم (در پاریس، برای تعطیلات آخر



هفتهٔ زندگیش!). شش هفته بعد، لوئلا که به امور مالی خانواده رسیدگی می کند، هنوز در کشمکش است تا کاری کند که ده سنت به اندازهٔ یک دلار کار کند. او با سردرگمی به من می گوید: "پُل، فکر کردم که تو گفتی که ما فوق از تصورمان ثروتمند هستیم. اما هنوز طوری زندگی می کنیم که انگار مثل همیشه فقیر هستیم. چرا مطابق میراث دریافتی تو زندگی نمی کنیم؟"

تصور کنید که من به لوئلا بگویم: "می دانی چقدر سخت است که به آن بانک بروم و پول را برداشت کنم؟ اول اینکه، این بانک در مرکز شهر است. ترافیک وحشتناک است و پارکینگ هم که از آن بدتر. وقتی وارد بانک می شوی، باید در یکی از صفهای طولانی، مثل صفهای پارک دیزنی وُرد بایستی و وقتی بالاخره به پیشخوان می رسی، بیشتر مثل یک مجرم با تو برخورد می کنند تا یک مشتری. {این بانک برای افرادی که برداشت زیادی می کنند، یک صفحه انگشت نگاری در کنار هر یک از پیشخوانها دارد.} این بسیار آزار دهنده است!"

اگر شما به جای لوئلا بودید، آیا فکر نمی کردید که ثروتمند هستید! چه چیزی می تواند شما را از میراث و حیات که به شما داده شده، محروم کند؟ شما باید دائماً به آن بانک بروید تا همهٔ آنچه را که به حق از آن شماس، دریافت کنید!

پطرس، توانایی ما در تحمل سختی ها را به درک ما از هویت مان در مسیح و منابع حاصل از آن مربوط می سازد. اگر ما واقعاً آنرا درک کنیم، هر کاری می کنیم تا بیشتر و بیشتر آنچه را که در مسیح به ما تعلق دارد، دریافت کنیم. او وعده داده که به طور فزاینده، قلبهای گناه آلود ما را به شباهت نجات دهنده مان، عیسی مسیح درمی آورد.

در حال بکارگیری بینشهای تازه و برقراری تعهدات جدید، به این هویت نیاز داریم. اما مانند قهرمانان ایمان، معمولاً فراموش می کنیم که چه کسی هستیم. موسی گفت: "من کیستم، که باید بروم؟" و جدعون گفت: "اما خداوندا، من چگونه می توانم اسرائیل را نجات بدهم؟" ما باید دائماً موقعیت کنونی خود به عنوان فرزندان خدا و منابع روحانی خود را در مسیح به یاد بیاوریم.



فیلیپیان ۲ : ۱ - ۱۲ یک عبارت مفید دیگری در مورد هویت می باشد، مخصوصاً به خاطر ترکیب " اگر- پس". آیه ۱ با بیان چهار واقعیت نجات بخش در زندگی هر ایماندار، "اگرها" را به ما می دهد:

- اگر در مسیح دلگرمید
- اگر محبت او مایه تسلی شماست
- اگر در روح رفاقت دارید
- اگر از رحم و شفقت برخوردارید

آیات ۲ - ۱۲ با بیان جزئیات از طرز زندگی با علم بر فیض که به عنوان فرزندان خدا به ما داده شده، "پس ها" را به ما می دهد:

- پس با یکدیگر وحدت نظر و محبت متقابل داشته، یکدل و یکرأی باشید (آیه ۲).
- پس هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید (آیه ۳)
- پس با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. (آیه ۳)
- پس هیچ یک از شما تنها به فکر خود نباشد، بلکه به دیگران نیز بیندیشد. (آیه ۴)
- پس همان طرز فکر را داشته باشید که مسیح عیسی داشت (آیات ۵ - ۸).

ساختار اگر پس در این عبارت، توصیف مشخص از مفهوم زندگی، با آگاهی از هویت خود در مسیح می باشد و شامل تغییر اساسی در قلب است که خدا به طور فزاینده از طریق فیضش در ما عمل می کند. تصور کنید که چه اتفاق در زندگی زناشویی شارون و اد می افتاد، اگر اینگونه زندگی می کردند! تصور کنید که چه تغییرات ایجاد می شد اگر خدمت فروتنانه، متحد و محبت آمیز، جایگزین غرور، علائق شخصی، عدم اتحادِ طاقت فرسا می شد. آنها مجبور نیستند که اینگونه زندگی کنند. چیز بهتری در مسیح به آنها داده شده است.



هدف ۴:

شرایط را برای پاسخگویی فراهم کنید.

هدیه پاسخگویی محبت آمیز

همچون رو در رویی، معمولاً پاسخگویی نیز دلالت بر مفاهیم منفی دارد. وقتی مردم این کلمه را می شنوند، شاید تصویر فضولی کردن به ذهنشان برسد. با اینحال تصویر کتاب مقدس حداقل به دو طریق، بسیار محبت آمیز است. اول، در هنگام کمک به مردم برای بازگشت به جایگاهی که خدا در نظر گرفته، خواننده شده ایم که "بارهای یکدیگر را حمل کنیم." (غلاطیان ۶ : ۲). همچنین به ما گفته شده: "هر روز یکدیگر را تشویق کنیم" تا با فریب گناه بجنگیم. (عبرانیان ۳ : ۱۳) ما باید آنقدر مردم را دوست داشته باشیم که کاری بیش از آشکارسازی خطا، اعلام اعمال درست و رها کردن آنها، انجام دهیم. پاسخگویی، نیاز به اشتیاق برای آستین بالا زدن و همراه شدن با افرادی دارد که بین گناه و عدالت در جنگ هستند.

ما در خدمت شخصی از مردم می خواهیم که ایمان را به شکلهای جدید و عمیقتری به کار ببرند، چیزهای را که سالها مشغول انجام آن بودند، رها کنند و کارهای را انجام دهند که قبلاً انجام نداده بودند. آنها را به سوی انگیزه ها، اهداف و مقاصد جدید فرامی خوانیم. از آنها می خواهیم که در هر کجا که جنگ بود، صلح ایجاد کنند؛ در هر کجا که تقاضا و کنترل بود، خدمت کنند. از آنها دعوت می کنیم که چیزهای ارزشمند را تسلیم کنند و همه این کارها را نه فقط یکبار، بلکه با تعهد و پشتکار طولانی مدت انجام دهند.

با اینحال وقتی مردم با ایمان قدم برمی دارند، اغلب اوقات همچنان سردرگم و هراسان می مانند. آنها نسبت به یک راه جدید و بهتر متعهد شده اند، اما هنوز آماده نیستند که به حال خود رها شوند. شاگردان نمونه فوق العاده ای از این پدیده را نشان می دهند. آنها به مدت سه سال با عیسی بودند و جلال و قدرت حضور او را دیده بودند. چیزهای زیادی در مورد ملکوت خدا آموخته بودند، اما به طریقه های زیادی، هنوز لرزان و مردد بودند. عیسی در آخرین لحظات که پیش از صلیب با آنها بود،



متوجه شد که هنوز آمادگی تنهایی را ندارند. (به یوحنا ۱۶ : ۱۲ - ۱۶ نگاه بیندازید). ترس و سردرگمی آنها از مصلوب شدن عیسی (چیزی که عیسی وقوع آن را به آنها هشدار داده بود) نشان می دهد که تا چه اندازه نوزادان روحانی بودند. سردرگم و هراسان، با هم مخفی شدند، حیران بودند که چه کار کنند. حتی بعد از دیدن مسیح قیام کرده، همچنان سؤالات اشتباهی را می پرسیدند. (اعمال ۱ : ۷ - ۱۱) اما عیسی شاگردان لرزان خود را تنها نگذاشت. او روح القدس را برای راهنمایی، تعلیم، تشویق، هشدار دادن، ملزم کردن و قوت بخشیدن به آنها فرستاد.

خدا با قدرت روح القدس، ما را به این خدمت فرامی خواند. او از ما دعوت می کند که در کنار افرادی که با ایمان، اطاعت و جرأت قدم برمی دارند، بایستیم. این خدمت پاسخگویی می باشد. به این معنا نیست که منتظر باشیم تا آنها را در حین ارتکاب خطا گیر بیندازیم. هدف از پاسخگویی این است که به مردم کمک کنیم تا به مدت طولانی، عملکرد درستی داشته باشند. به این ترتیب محیط فراهم می شود که آنها را مسئول، آگاه، مصمم و هشیار نگاه می دارد تا زمانیکه بتوانند خود به تنهایی این کار را انجام بدهند. این کار، چشمانی را که تازه بینایی یافته، هدایت می کند و زانوهای ضعیف و بازوهای ناتوان را قوت می بخشد. ما می خواهیم ایمان متزلزل را تقویت کنیم و اهداف خدا را به مردم یادآوری کنیم. به آنها کمک کنیم که بدانند چه زمانی باید از گناه فرار کنند و چه زمان بایستند و بجنگند.

مانند تمام خدمت های شخصی، پاسخگویی نیز، مجسم کردن می باشد. ما با ایستادن در کنار مردم، حضور روح القدس را که نه تنها با آنهاست، بلکه در آنهاست، مجسم می سازیم. انجیل نجات بخش و زنده را که فقط فرمان نمی دهد، بلکه توانایی می بخشد، موعظه می کنیم. او فقط ملزم نمی کند؛ بلکه می بخشد و احیا می کند. پاسخگویی بر اساس کتاب مقدس، ترسناک، آزاردهنده یا فضولی کردن نیست. بلکه محبت آمیز، فداکارانه، سفیرانه، مجسم کننده و مقدس است. ما چگونه می توانیم به عمانوئیل خدمت کنیم ("خدا با ما") و کاری کمتر از این انجام دهیم؟

برعکس، پاسخگویی این نیست که یک کارآگاه مخفی باشیم و سعی کنیم که کار روح القدس را انجام بدهیم، به عنوان وجدان شخص عمل کنیم، کسی را مجبور به اطاعت کنیم، شخص فراری را



تعقیب کنیم، یا به دنبال کسی باشیم که خود را مخفی کرده است. پاسخگویی، ساختار محبت آمیز، هدایت، تشویق و هشدار را برای افرادی فراهم می کند که کاملاً متعهد به تغییری هستند که خدا در زندگی آن شخص ایجاد می کند. شخص که عمل پاسخگویی را انجام می دهد، همیشه خودش نیز پاسخگو می باشد. او حضور و کمک ما را عمل ترسناک یا فضولی نمی داند. فرار نمی کند و خود را پنهان نمی کند. بلکه با خوشحالی می داند که درحین همراهی دیگران، خدا نیز در کنارش ایستاده است. پاسخگویی به این دلیل عمل می کند که این شخص جوینده است، نه گریزنده. شخص گریزان نیاز به پاسخگویی ندارد؛ بلکه نیاز به توبیخ دارد. پاسخگویی به افراد کمک می کند که متعهد به تغییر هستند.

پاسخگویی چه چیزی را فراهم می کند

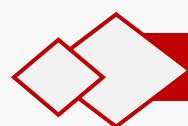
عملاً، پاسخگویی به این شکل کمک می کند:

پاسخگویی، ساختاری را فراهم می کند. غالباً زندگی به هم ریخته و آشفته است. ظاهراً حرف زدن در مورد تغییر، راحت تر از ایجاد تغییر می باشد، بنابراین پاسخگویی یک سیستم خارجی برای ساختار فراهم می کند ("این کارها را در این مدت انجام دهید") که برای کسیکه اولین بار کاری را انجام می دهد، بسیار مفید می باشد.

پاسخگویی، هدایت می کند. غالباً وقتی یک نفر می خواهد که کار درستی را انجام دهد اما از چگونگی انجام آن مطمئن نیست، بسیار مفید است که یک نفر حکمت عملی و پیوسته را ارائه کند و به او بگوید که در کجا، چه زمان و چگونه تغییر ایجاد کند.

پاسخگویی، کمک می کند. گاهی اوقات شخص می ترسد که تغییر موردنیاز را به تنهایی ایجاد کند (به عنوان نمونه، مکالمه دشوار با زن، دوست، یا بچه) و به کمک یک نفر نیاز دارد.

پاسخگویی، تشویق می کند. تغییر، بسیار دشوار است، با مرز ایمان، جرأت و امید اشخاص برخورد می کند. اغلب اوقات مردم وسوسه می شوند که تعهدات خود را مورد سؤال قرار دهند یا حتی کناره گیری کنند. آنها به یک همراه نیاز دارند، کسیکه به او اعتماد کنند، کسیکه از چالشهای درونی آنها



آگاه باشد و آنها را برای ادامه کار تشویق کند. آنها به یک نفر نیاز دارند تا حضور مددکار و امیدشان را مجسم سازد.

پاسخگویی، هشدار می دهد. گاهی اوقات مردم اعتراف می کنند که نیاز به تغییر دارند، اما وقتی از بها و عمل موردنیاز آگاه می شوند، به ضد آن، سرکشی و طغیان می کنند. این افراد باید از عواقب ناطاعتی و سرکشی خود آگاه شوند. باید به آنها یادآوری کرد که چیزی را که بکارند، درو خواهند کرد. (غلاطیان ۶ : ۷)

پاسخگویی، به فردی که کاملاً متعهد به فرایند "در آوردن / پوشیدن" می باشد، به طور پیوسته کمک می کند. در حالیکه می خواهید این نوع پاسخگویی را فراهم کنید، سه سؤال از خود بپرسید:

1. این شخص به چه کمک پیوسته ای نیاز دارد؟
2. من چند وقت یکبار باید تماس بگیرم تا این تغییر ادامه بیابد؟
3. آیا منابع دیگری در بدن مسیح وجود دارد که در طول این مدت مفید باشد؟ چگونه می توانم این شخص را به این منابع متصل کنم؟

تغییر در دنیای سقوط کرده دشوار است. در حالیکه مردم بینشها و تعهدات جدید را وارد زندگی خود می کنند، باید هویت خود را در مسیح و حضور روح القدس را که در آنها ساکن است، به یاد بیاورند.

سادگی و عظمت خدمت شخصی

اگر قرار بود که این کتاب را به طور خلاصه بیان کنید، چه می گفتید؟ شاید این کتاب را به عنوان استراتژی برای تغییر شخص توصیف می کردید. شاید می گفتید که در مورد مشاوره در کلیسای محلی می باشد. شاید عده ای بگویند که این کتاب، شرح چگونگی بکارگیری قواعد کتاب مقدس در مشکلات زندگی می باشد. شاید عده ای دیگر بگویند که در مورد ضرورت خدمت شخص در بدن مسیح می باشد.



همه این پاسخها صحیح است، اما این کتاب، اول از همه دعوت به سبک از زندگی بر اساس خدمت روزانه می باشد که ریشه در کلام خدا دارد. ما سبک زندگی بر اساس کل کتاب مقدس، کل زندگی و کل بدن را مطرح کرده ایم. این سبک زندگی، کتاب مقدس را به عنوان دایرة المعارف حل مشکلات نمی داند، بلکه دورنمایی از داستان بزرگ خدا را در آن می یابد که روش برخورد ما را با شرایط و موقعیت زندگی تبدیل می کند.

دوم، ریشه این کتاب بر این اعتقاد می باشد که خدا همه فرزندان خود را فراخوانده و در جایگاهی قرار داده که به عنوان سفیرانش زندگی کنند. در حال خدمت به عنوان نماینده، او همه وقت و روابط ما را می خواهد.

نهایتاً، این سبک زندگی فقط برای عده کمی از افراد نیست که شغلشان، خدمت کردن می باشد. کار ملکوت خدا شامل هر عضوی از بدن مسیح می شود. به عنوان یک بچه، همسر، همسایه، قوم و خویش، کشیش، کارمند یا کارفرما، معلم، دانش آموز، یا یک دوست، تمام روابط تان باید انعکاس از خواندگی تان به عنوان سفیر باشد. همیشه باید وفادارانه، پیغام، سبکها و شخصیت او را نشان بدهید. خدا افراد ناتمام را با پیغام فیض خود به سراغ افراد ناتمام می فرستد تا بتواند هر قلب را برای جلالش بازپس بگیرد.

حقایق مرکزی زندگی کردن به عنوان سفیر

ما هشت قاعده و دیدگاه را که این نوع زندگی در خدمت را نشان می دهد، مورد مشاهده قرار داده ایم.

حقیقت ۱. ما به خدا و حقیقتش نیاز داریم تا مطابق هدف او زندگی کنیم (پیدایش ۱ : ۲۶؛ دوم تیموتائوس ۳ : ۱۶ - ۱۷). باید هر اغفال خودمختاری یا خودکفایی را ترک کنیم. نمی توانیم به تنهایی از عهده زندگی خود و خواندگی خدا برای زندگی مان برآییم. ریشه وابستگی کامل ما به خداوند در سقوط نمی باشد، بلکه ریشه آن در بشریت ما می باشد. ما آفریده شده ایم تا خداوند را پرستش کرده و به او وابسته باشیم.

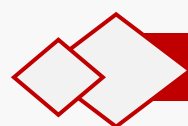


حقیقت ۲. هر یک از ما توسط خدا فراخوانده شده ایم تا ابزارهای او برای تغییر در زندگی دیگران باشیم، که از خانواده و کلیسایمان آغاز می شود (افسسیان ۴ : ۱۱ - ۱۶؛ کولسیان ۳ : ۱۵ - ۱۷). خدمت فعالیت خارج از روابط اولیه ما نیست. بلکه خدا می خواهد در حال انجام عمل نجات بخش خود، در این روابط از ما استفاده کند.

حقیقت ۳. رفتار ما ریشه در افکار و نیات قلبی ما دارد. مردم و شرایط فقط قلب ما را برمی انگیزانند تا با کلمات و اعمال خود را نشان بدهیم (امثال ۴ : ۲۳؛ لوقا ۶ : ۴۳ - ۴۵؛ مرقس ۷ : ۲۰ - ۲۳؛ متی ۲۳ : ۲۵؛ یعقوب ۴ : ۱ - ۱۰). ما باید بدون انکار واقعیت‌های غمناک رنج و مورد خطا قرار گرفتن، هر دیدگاه نسبت به رفتار انسان را که قلب را نادیده می گیرد، رد کنیم. در عوض تأیید می کنیم که خدا تغییردهنده زندگی مردم است، درعین حال که فیضش قلب آنها را تبدیل می کند. بنابراین در خدمت شخص مهم نیست که چه مشکل وجود دارد، هدف ما همیشه قلب شخص می باشد.

حقیقت ۴. مسیح ما را فراخوانده تا سفیران او باشیم، از پیغام، سبکها و شخصیت او پیروی کنیم. (دوم قرنتیان ۵ : ۱۴ - ۲۱) خواندگی ما اجازه می دهد تا خداوند جهان هستی را به اطرافیان خود نشان بدهیم! خدا افراد گمشده، سردرگم، دلسرد، سرکش و خودبین را به افرادی تبدیل می کند که با فیضش قدرت یافته و با جلالش برانگیخته می شوند. چیزی مهمتر از این نیست!

حقیقت ۵. ابزاری برای تغییر، شامل مجسم ساختن محبت مسیح توسط شراکت در چالشهای مردم، همدردی با رنجهایشان و نشان دادن فیض خدا در حال فراخواندن آنها به سوی تغییر می باشد. باید خواهان روابط باشیم که شامل رضایت متقابل می باشد. باید روابط را برقرار کنیم که در آن، کار تبدیل شخص خدا پیش برود. با بیان محبت که مسیح در ما جاری کرد، این کار را انجام می دهیم. به عنوان رنجدیدگان به سراغ رنجدیدگان می رویم و تسلی و شفقت خدا را ارائه می دهیم. به عنوان گناهکاران به سراغ گناهکاران دیگر می رویم، فیض را که قلب ما را تبدیل کرده به آنها می دهیم فیض که می تواند قلب آنها را نیز تبدیل کند.



حقیقت ۶. ابزاری برای تغییر، به این معناست که با اجتناب از پیش فرض‌های کاذب، مردم را شناخته، سؤالات خوبی بپرسیم و اطلاعات را بطور مشخص، بر اساس کتاب مقدس تفسیر کنیم (امثال ۲۰ : ۵؛ عبرانیان ۴ : ۱۴ - ۱۶). نمی‌توانیم به روابط سطحی در میان قوم خدا قانع شویم. واقعاً می‌خواهیم که مردم را بشناسیم و بدانیم که در کجا نیاز به تغییر دارند. یاد می‌گیریم که سؤالات را بپرسیم که بدون افشای خود نمی‌توان به آنها پاسخ داد. و دانسته‌های خود را در رابطه با مردم، از فیلتر کتاب مقدس رد می‌کنیم. تنها هدف ما این نیست که دیگران را بر اساس کتاب مقدس بشناسیم، بلکه می‌خواهیم به آنها کمک کنیم تا خودشان را به این شکل بشناسند.

حقیقت ۷. ابزاری برای تغییر، به این معناست که حقیقت را با محبت اعلام کنیم. با انجیل که تسلی و دعوت ماست، می‌توانیم به مردم کمک کنیم تا خود را در کلام خدا ببینند و آنها را به سوی توبه هدایت کنیم (رومیان ۸ : ۱ - ۱۷؛ غلاطیان ۶ : ۱ - ۲؛ یعقوب ۱ : ۲۲ - ۲۵). وقتی مردم را با حقیقت مواجه می‌کنیم، می‌خواهیم ابزارهای برای دیدن و نمایندگانی برای توبه باشیم. مردم به راحتی می‌توانند مشکلات را در دیگران و شرایط ببینند، به جایی اینکه مشکلات را در خودشان ببینند. به همین دلیل ما با محبت کلام خدا را در مقابلشان می‌گذاریم تا خود را به وضوح دیده و توبه کنند. دعای ما این است که کلام ما قلبشان را نمایان ساخته و تغییر دهد، چنانکه آنها به تسلی و دعوت انجیل پاسخ می‌دهند.

حقیقت ۸. ابزاری برای تغییر، به این معناست که با مشخص کردن مسئولیت، ارائه پاسخگویی محبت آمیز و یادآوری هویت افراد در مسیح به آنها کمک کنیم تا کاری را که خدا می‌خواهد انجام بدهند. (فیلیپیان ۱ : ۲ - ۱۴؛ دوم پطرس ۱ : ۳ - ۹؛ اول یوحنا ۳ : ۱ - ۳؛ غلاطیان ۶ : ۲). ما نباید بصیرت را با تغییر قلب و زندگی اشتباه بگیریم. دریافت بصیرت کتاب مقدس، بخش ضروری این فرایند می‌باشد، اما این به تنهایی، یک تغییر نیست. تغییر زمان اتفاق می‌افتد که مردم کارهای مشخص را که خدا می‌خواهد، شناسایی کرده و با ایمان انجام بدهند. ما با همراهی کردن مردم، ارائه حکمت، هدایت و تشویق از طریق پاسخگویی بر اساس کتاب مقدس، این فرایند را تقویت می‌کنیم. نهایتاً، با کمک به مردم برای زندگی بر اساس احساس صحیح نسبت به هویت

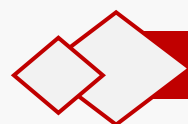


شان به عنوان فرزندان خدا، با تمام حق و حقوق و امتیازات که این هویت به آنها می بخشد، کار تغییر را پیش می بریم.

اینها قواعد و دیدگاه کتاب مقدس هستند که خدمت ما در برابر دیگران را شکل می دهند. پادشاه ما را فراخوانده و برای کار خود آماده می کند. ما به بهایی خریداری شده ایم و زندگی مان متعلق به خودمان نیست. دریافت فیض به این معناست که مجرای فیض برای دیگران باشیم. رنج و عذاب، به ما این مأموریت را می دهد تا رنج‌دیدگان دیگر را تسلی دهیم. تغییر یافتن به این معناست که سفیری برای ایجاد تغییر در دیگران شویم. در این بخش از جلال، مفهوم بالاتر از این نیست باید عمیقاً شکرگزار باشیم که در این نقشه سهم داریم. اما شاید نمی دانید که آیا می توانید به روش که این کتاب توصیف می کند، زندگی کنید. شاید به خاطر تمام این جزئیات، استراتژیها و مهارتها، دچار سرگیجه شده اید. شاید چیزهای که در قلب تان دیده اید، فوق از تحمل تان می باشد.

در حال اتمام آموزش این مطالب، همیشه دو چیز به یاد می آید. اول، سادگی زیاد خدمت شخص بر اساس کتاب مقدس، مرا تحت تأثیر قرار می دهد. این یک تکنولوژی مرموز نیست که نیاز به مداخله نخبگان داشته باشد، بلکه یک خواندگی ساده برای هر یک از فرزندان خدا می باشد تا بخش از کار خدا در زندگی دیگران باشند. این زندگی فروتنانه، صادقانه، نجات بخش در جمع دیگران می باشد، مانند مسیح محبت کردن و عبور از مرز مسائل عادی و سطحی، برای شناخت واقعی افراد می باشد. اینکه آنقدر دیگران را دوست داشته باشید که حقیقت را به آنها اعلام کنید، به آنها کمک کنید تا خود را در آینه کلام خدا ببینند. همراهی کردن دیگران کمک به آنها در انجام کاری که خدا خواسته می باشد. اساساً فقط یک خواندگی برای دوستی بر اساس کتاب مقدس می باشد، تقریباً به شکل خجالت آوری ساده می باشد، مردم را محبت کنید، آنها را بشناسید، حقیقت را بر زندگی آنها اعلام کنید. به آنها کمک کنید تا کاری را که خدا خواسته انجام بدهند.

همزمان، چنان عظمت و شکوه در خدمت شخصی وجود دارد که نمی توان با کلمات توصیفش کرد. خدا، فیضش را بر بوم جانهای بشری نقش می کند. یک روز با او در جلال ایستاده و این بوم را به طور کامل می بینیم و نمی توانیم کاری غیر از پرستش انجام بدهیم. سهم ما در همه اینها چیست؟



ما قلم موهای خدا هستیم. او می خواهد ما را بر روی پالت (وسیله ای برای قرار دادن رنگها در نقاشی بر روی بوم) فیض خود خیس کند و نیکویی بیشتر خود را بر جان دیگر نقش کند. سؤال این است: "آیا ما قلم موهای نرم در دستان او هستیم؟" یک قلم موی سخت و بد، رنگ را به خوبی نمی گیرد و به جای زیبا کردنِ سطح، به آن آسیب می رساند. امیدوارم که این کتاب به شما کمک کند که یک قلم موی نرم باشید که به نقاشی کردن ادامه بدهید تا زمانیکه بوم او تکمیل شود.

درحالیکه در روز آخر نزد خدا می ایستیم و زیبایی مهیب پرچالترین بوم جهان هستی را می بینیم، صدای خدا با این کلمات فوق العاده و مرموز، در صدای پرستشهای ما نفوذ می کند: "آفرین ای غلام نیکو و امین!" سپس متوجه می شویم که هر لحظه خدمت ارزش چنین چیزی را داشت. ما متوجه می شویم که بخش از مهمترین، ماندگارترین و زیباترین چیزی بودیم که تابحال اتفاق افتاده، نجات ما واقعیت کلمات این سرود را تجربه می کنیم:

اینها کیستند که مثل ستارگان ظاهر می شوند،

کسانیکه در مقابل تخت خدا می ایستند؟

هر یک از آنها تاج طلایی بر سر دارند؛

این گروه موسیقی پرچال کیست؟

هلولویا! گوش کنید، آنها می سرایند،

با صدای بلند، شاه آسمانی خود را ستایش می کنند.

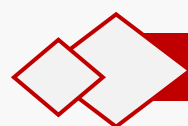
این افراد در روشنایی خیره کننده، کیستند،

کسانیکه در حقیقت خدا آراسته شده اند،

با سفیدترین رداها ملبس شده اند،

رداهایی که درخشندگی شان را از دست نمی دهند،

هرگز دست خشن زمانه به آنها نخواهد رسید؟



این گروه موسیقی پر جلال از کجا می آید؟
 اینها کسانی هستند که برای جلالِ نجات دهندهٔ خود جنگیده اند،
 تا آخر عُمر دست و پنجه نرم کرده اند،
 از جمعیت گناهکار پیروی نکرده اند؛
 اینها افراد هستند که متحمل جنگ شده اند،
 پیروزی از طریق برّه حاصل شده است.
 اینها کسانی هستند که قلبشان شکافته شده،
 با اندوه و اضطراب زخمی شده،
 کسانی که مرتباً در دعا با خدایی که
 جلالش داده اند، در کشمکش بوده اند؛
 حال، مشاجرهٔ دردناکشان به پایان رسیده،
 خدا به آنها فرموده که دیگر گریه نکنند.
 اینها، مانند کاهنان، مراقب و منتظر بودند،
 ارادهٔ خود را به مسیح سپرده اند؛
 جان و بدن خود را تقدیس کرده اند،
 روز و شب دائماً او را خدمت کرده اند؛
 اکنون در قدس الاقداس خدا
 با سعادت، در مقابل روی او می ایستند.^۱
 این پاداش است که در انتظار امانت داران خدا می باشد. با شد که اینها مشوّق شما در خدمت به
 پادشاه باشند!



ضمیمه ۱: بینا کردن چشمان نابینا: نگاهی دیگر بر جمع آوری اطلاعات

سلیا برای مشاوره آمده بود تا "برای رابطه اش کمک دریافت کند." او خود را، "یک طردشدگی که بالاخره اتفاق می افتد"، می نامید و با چشمان اشک آلود، ناتوانی خود را در یافتن یک "دوست امین" توصیف می کرد. به نظر می رسد که خدا دور است، با اینحال سلیا با ناله ادامه داد که "آدم بدی نبوده"، قطعاً آنقدر بد نبوده که لایق این باشد که "با مشیت به شکمش بکوبند"، چیزی که او دریافت کرده بود.

من با سلیا همدردی کردم، اما سعی کردم به او کمک کنم که به خودش نگاه کند. چون مشکل زندگیش، طردشدگی بود، گفتم که باید بپرسیم که آیا کاری کرده که در این مشکل سهم داشته باشد. سلیا بلافاصله حالت دفاعی به خود گرفت. من به عنوان مشاور باید چه کار می کردم؟ باید بیشتر سلیا را می شناختم. اما مسأله مهمتر این بود که سلیا باید خودش را بهتر می دید. باید دیوارهای نابینایی شخصی در زندگیش فرومی ریخت، درغیراینصورت هرگز نمی توانست یک مشاوره حقیقی دریافت کند. سلیا آسیب دیده، کلافه و خسته بود، اما به خاطر نابینایی خود هنوز یک جوینده نبود.

یکی از تأثیرات غم انگیز سقوط، نابینایی روحانی قلب می باشد، این یک امر جهانی است. این یکی از مسائل است که مشاوره کتاب مقدس را بسیار دشوار می سازد. اساساً فرایند جمع آوری اطلاعات را تغییر می دهد.

به خاطر فریبده بودن گناه و اینکه افراد سقوط کرده طبیعتاً نسبت به مسائل و مشکلات خود نابینا هستند، همیشه جمع آوری اطلاعات باید به دنبال دو هدف باشد. اول، این فرایند باید برای مشاوره حکیمانه بر اساس کتاب مقدس، اطلاعات مورد نیاز را به مشاور بدهد. اما هدف اصلی این است که ابزارهای مسیحا برای بینایی چشمان باشیم که به مدت طولانی نابینا شده اند.

بینا کردن چشمان نابینا، قلب مأموریت مسیحایی مسیح می باشد. اشعیا با انتظار برای آمدن مسیحا می گوید: "آنگاه چشمان نابینایان گشوده خواهد شد، و گوشهای ناشنوایان باز خواهد گشت." (اشعیا ۳۵: ۵) خدا وعده های بیشتری می دهد: "نابینایان را به راه که نمی دانند رهبری



خواهم کرد و در طریق های نا آشنا هدایت خواهم نمود. تاریکی را در برابر ایشان به نور بدل خواهم کرد، ناهمواری ها را به زمین هموار. آری، این همه را به جا خواهم آورد، و ایشان را و نخواهم نهاد. (اشعیا ۴۲: ۱۶)

مسیحا، تنها کسی است که می تواند چشم گناهکاران نابینا را باز کرده و بینا کند. اشعیا، گناهکاران را به این شکل توصیف می کند:

"از این رو انصاف از ما دور است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می کشیم و اینک ظلمت است؛ منتظر روشنایی هستیم، اما در تاریکی گام می زنیم! چون نابینایان با لمس دیوار قدم برمی داریم؛ مانند کسانی که چشم ندارند کورمال راه می رویم. در نیمه روز همچون شامگاهان می لغزیم؛ ... (اشعیا ۵۹: ۹ - ۱۰)

در موعظه بالای کوه، مسیح به ما مأموریت می دهد تا بخش از مأموریت مسیحایی او برای تابانیدن نور حقیقت بر تاریکی گناه باشیم. این دقیقاً همان کاری است که باید در مشاوره انجام بدهیم. هدف ما این نیست که فقط تاریکی روابط و شرایط را نمایان کنیم، بلکه باید تاریکی قلب را نمایان کنیم، تا بتوانیم انجیل را به کار ببریم.

تمام افرادی که برای دریافت مشاوره می آیند به نوعی "کورمال راه می روند... چون نابینایان با لمس دیوار قدم برمی دارند." جمع آوری اطلاعات باید این نیاز را جدی بگیرد. من می خواهم به جویندگان مشورت کمک کنم تا خود شان را در آینه کلام خدا ببینند. سؤالات را می پرسم که هرگز از خود نپرسیده اند و مسائل را بررسی می کنم که هرگز نمی دانستند که باید بررسی شود. سؤالات من بر اساس دیدگاه کتاب مقدس در مورد مردم و مشکلات شان می باشد. در اینجا، درحال پایان بخشیدن به کورمال رفتن در تاریکی، مسیحا را نشان می دهم. من فقط نتیجه گیریهای خود را اعلام نمی کنم بلکه به نابینایان کمک می کنم که با وضوح و عمق کتاب مقدس، افکار و نیات قلب را ببینند.



این ضمیمه بر عملکرد جمع آوری اطلاعات برای "بینا کردن" تمرکز می کند. ما طبیعت نابینایی را که تمام گناهکاران تجربه می کنند، مورد بررسی قرار داده و به نقش خود به عنوان ابزارهای خدا می پردازیم.

نقابهای نابینایی روحانی

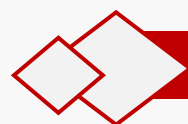
تفاوت میان نابینایی جسمانی و روحانی در این است که اولی کاملاً آشکار است، درحالیکه دومی غالباً مورد بی توجهی قرار می گیرد. شخص که از نظر جسمانی نابینا است، بلافاصله با شرایط خود مواجه می شود. غالباً، شخص که از نظر روحانی نابینا است، معتقد است که بینایی خیلی خوبی دارد. بخش اساسی نابینایی روحانی این است که شما نسبت به نابینایی خود نابینا هستید.

نابینایی روحانی، وضعیت هر گناهکار و دریافت کننده مشاوره می باشد. با اینحال عده کمی متوجه تأثیر آن بر دیدگاه شان نسبت به خود، خدا، دیگران و شرایط شان می شوند. آنها مانند افراد هستند که در رومیان ۱ توصیف شده است، افراد که خود را حکیم می دانند، درحالیکه واقعاً احمق می باشند، تصور می کنند که دانا هستند، درحالیکه افکار قلبشان واقعاً احمقانه و باطل است.

نابینایی روحانی فریبنده است. چنانکه یوحنا به کلیسای لائودیکیه نوشت: "می گویی: دولتمندم؛ مال اندوخته ام و به چیزی محتاج نیستم. و غافل که تیره بخت، اسف انگیز، مستمند، کور و عریان." (مکاشفه ۳: ۱۷) نابینایی روحانی به این دلیل فریبنده می باشد که مانند چیزهای دیگر، لباس مبدل می پوشد. اگر قرار است که ابزارهای خدا برای بینا کردن چشمان نابینا باشیم، باید نقابهای بارز نابینایی روحانی را شناسایی کنیم. موارد زیر فهرست از این نمونه ها می باشند.

نقاب حس درست نسبت به خود

سلیا فکر می کرد که خودش را می شناسد. او از این پیشنهاد که باید مسئولیت اتفاقات زندگیش را برعهده بگیرد، ناراحت شد. فقط وقتی که شخص به طور هدفمند به آینه کامل کتاب مقدس نگاه کند، می تواند خودش را به شکل واقعی ببیند. (یعقوب ۱: ۲۲ - ۲۵)



اکثر افراد که برای مشاوره نزد ما می آیند، دیدگاه تحریف شده ای نسبت به خود دارند، چون آینه های که به آن نگاه می کنند، مانند آینه های کارناوال هستند. آنها انعکاس واقعی شما را با تحریف نشان می دهند. شما خودتان را می بینید، اما نه به شکل واقعی.

در مورد بسیاری از افراد که برای مشاوره می آیند (مراجع) نیز به همین شکل است. حسّ که نسبت به خود دارند با نگاه کردن بر آینه کارناوال نظرات دیگران، یا دیدگاه فرهنگی نسبت به موفقیت، یا روانشناسی بی مقدمه مردم عادی یا تجربه گذشته (این فهرست می تواند ادامه بیابد)، شکل گرفته است. شخص مراجع نمی داند که حسّ تحریف شده ای نسبت به خود دارد. او کلام خدا را دارد، اما بیشتر به عنوان دایرة المعارف افکار مذهبی یا ابزاری برای عبادت از آن استفاده می کند. حتی وقتی به موعظه کلام گوش می کند، مکاشفه ای را که در مورد خودش می باشد، متوجه نمی شود. داستانها یا قواعد مشروح را می شنود، اما خودش را در آینه این عبارات نمی بیند.

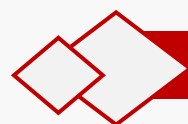
نقاب کسی که نسبت به او مرتکب گناه شده اند

سلیا می توانست داستانهای مربوط به آزار همیشگی از جانب دیگران را بازگو کند با جزئیات رنگارنگ. تمرکزش بر چگونگی رفتار دیگران نسبت به او بود.

برای تو صیف اینکه چگونه نابینایی روحانی، لباس مبدل کسی را می پوشد که نسبت به او مرتکب گناه شده اند، هیچ استعاره ای قدرتمندتر از استعاره "پَر کاه و چوب" در متی ۷ نیست. شخص را تصور کنید که واقعاً از ذره غباری که در چشم دیگری می باشد، آزرده شده، درحالیکه خودش با یک تکه چوب در چشمش به هر طرف می رود! او حسّ می کند که نسبت به او گناه کرده اند، نه اینکه خودش گناهکار است. بنابراین از نظر او، تغییر مورد نیاز، تغییر خارج از خودش می باشد.

نقاب محاکمات و آزمایشات

سلیا حسّ درستی نسبت به خود و گناهش نداشت، بنابراین تمایل داشت که عواقب طبیعی انتخابها و اعمالش را محاکمه بنامد. پولس می گوید: "فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد.



انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید. کسی که برای نفس خود می کارد، از نفس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح می کارد، از روح حیات جاویدان خواهد دروید. (غلاطیان ۶: ۷-۸).

چون اکثر مراجعین مشاوره طرز فکر درویدن را ندارند، معمولاً محصولات خود را نتیجه کاشته های شان نمی دانند، بلکه آنها را به عنوان محاکمات دردناکی می دانند که لایقش نیستند.

همچنین به خاطر اینکه گناهکاران، پرستش و خدمت به مخلوقات را جایگزین پرستش و خدمت به خالق کرده اند (به رومیان ۱: ۲۵ نگاه بیندازید)، معمولاً کارهای خوب خالق را در این شرایط نمی بینند. بلکه بر از دست دادن مخلوقات تمرکز می کنند. یک محاکمه به این دلیل برای من محاکمه است که چیزهای ارزشمند مرا به خطر می اندازد. من آسمانی که بر زمین می ریخت، به محاکمه ای برای اسرائیلیان تبدیل شد، چون آنها بر عهد محبت که مهیا می کرد، تمرکز نمی کردند، بلکه بر مزه آن در مقایسه با لیست غذایی که در مصر داشتند!

مراجعین مشاوره، به خاطر نابینایی خود، عواقب رفتارشان را "محاکمات" و خوبی های را که از خدا دریافت می کنند، "آزمایشات" می نامند. آنها نسبت به این حقیقت نابینا هستند، که خدا محاکمات را برای خیریت نجات بخش آنها می فرستد. به جای اینکه خود را مورد محبت خدا ببینند و از طریق شرایط و موقعیتها به شباهت پسر- خدا درآیند، خود را برگزیده سختی و دشواریها می بینند. برای آنها زندگی، منصفانه نیست. رنج و عذاب، عاری از هدف نجات بخش و نشانه بی محبتی خدا می باشد.

نقاب نیازها

سلیا، خود را به عنوان یک شخص نیازمند می دید. او خود را به عنوان کسی می دید که اکثر روزهای زندگیش با نداشته ها سپری شده بود. غالباً می گفت: "اگر این... داشتم، می توانستم...". ادراک او از نیازها، به اندازه فرهنگ اطرافش تیره و تار بود. با اینحال تفسیرش از زندگی، شدیداً بر این اصطلاح تکیه داشت. ضرورتاً می گفت که مشکلات زندگیش، نتیجه مستقیم نیازمندی اوست. او این عبارت کلاسیک: "اگر این را داشتم..." را به عنوان تفسیری از زندگی، با خود حمل می کرد.



سلیا نمی دید که نیازمندیش، حاصلِ تأثیرِ غم انگیز گناهش می باشد، گناه که ما را از پرستش کنندگان خدا به افراد تبدیل می کند که "از هوای نفس خود پیروی می کردیم و خواسته ها و افکار آن را به جا می آوردیم." (افسسیان ۲ : ۳). نیازمندی او بیشتر هویتش را آشکار می کرد تا کاستی هایش را در زندگی. احساس نیاز سلیا، شهوت قلبش را بیشتر از خیانت دیگران آشکار می کرد. نیاز واقعی او چیزی بود که هرگز مشتاقش نبود خدا. اگر واقعاً می خواهید بدانید که چه چیزی برای یک نفر اهمیت دارد، ببینید که در کجا احساس نیاز می کند. ارزشها به خواسته ها تبدیل می شوند، خواسته ها به تقاضاها و تقاضاها در مشاوره به عنوان "نیازها" مطرح می شوند.

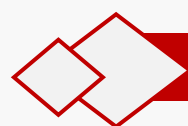
سلیا نسبت به این حقیقت نابینا بود که خود را خورشیدی در مرکز دنیای خود می دید و با دیدگاه مزیت طلبی به دنیا نگاه می کرد. آنقدر کور بود که دیدگاه "نیازها" را با خود وارد هر اتاقی می کرد و این همه شرایط و روابطش را شکل می داد. او با خواسته های خاموش وارد شرایطش می شد و با انتقاد خشمناک نسبت به افرادی که ظاهراً نیازهایش را نادیده می گرفتند، واکنش نشان می داد. فکر می کرد که نیازمندیش، خودخواهی و بی میلی اطرافیانش را ثابت می کند، درحالیکه عمق خودمحوری خودش را نشان می دادند.

نقاب مشاوره حکیمانه

سلیا نیز مانند همه مراجعین مشاوره، صداها و زیادهای زیادی در اطرافش داشت. او هم مانند ایوب، مشورت‌های بیهوده دریافت کرده بود؛ و دلیل بیهودگی آنها این بود که بر اساس کتاب مقدس نبودند. با اینحال سلیا حداقل یک مدت، از کلام مشاورانش تسلی می یافت.

اگرچه سلیا برای مشاوره می آمد، غالباً "حکمتی" را که از اطرافیانش دریافت کرده بود، برای من بازگو می کرد. اما فقط از افراد نقل قول می کرد که با دیدگاه او نسبت به زندگی موافق بودند و از تصمیماتش حمایت می کردند. از افرادی که با او موافق نبودند، نقل قول نمی کرد.

یک اصطلاح دیگر کتاب مقدس برای نابینایی روحانی، "احمق" می باشد. مشاوره حکیمانه سلیا، واقعاً حماقت بود. فقط به این دلیل از نظر او حکیمانه بود که چون نسبت به مسائل واقعی زندگیش



نابینا بود. امثال می گوید که احمق، "اشتیاقی برای دریافت حکمت ندارد". (امثال ۱۷ : ۱۶) سلینا فکر می کرد که در تلاش برای دریافت مشورت حکیمانه می باشد، درحالیکه واقعاً به دنبال حمایت از نقطه نظر خودش بود.

نقاب بصیرت شخصی

سلینا نیز مانند تمام انسانها، همیشه به دنبال معنا بخشیدن به زندگیش بود. او می خواست زندگیش را به مقوله های تقسیم بندی کند تا بداند که چه اتفاق افتاده و باید چه کاری در این رابطه انجام بدهد. بیشترین زمان خود را صرف تجزیه و تحلیل مسائل می کرد و احساس می کرد که این کار مفید است. اما جستجوی او نامحدود نبود: اگر تفسیرهایش را مورد سؤال قرار می دادم، خیلی سریع تنش در اتاق ایجاد می شد.

نابینایی روحانی، حتی می تواند به عنوان حکمت، خود را نشان بدهد! اگر از نظر عقلانی باهوش باشید و به صورت فعال تجزیه و تحلیل کنید، ضرورتاً به این معنا نیست که حکیم هستید. حکمت حقیقی با فروتنی آغاز می شود، دانستن اینکه همه نیازهایتان را نمی توانید برآورده کنید. باید جوینده حقیقت باشیم که فقط در کلام خدا یافت می شود. بصیرت واقعی حاصل تجزیه و تحلیل نیست، بلکه حاصل تفکر بر اساس کتاب مقدس می باشد. به کلام مزموور نویس گوش کنید:

"فرمان تو مرا از دشمنانم حکیم تر می سازد، زیرا که همواره نزد من است.

از همه آموزگارانم خردمندتر گشته ام، زیرا که در شهادات تو تأمل می کنم.

از ریش سپیدان فهیم تر شده ام، زیرا که احکام تو را نگاه می دارم.

"(مزامیر ۱۱۹: ۹۸ - ۱۰۰)

سلینا نسبت به این حقیقت نابینا بود که بصیرتش، بیشتر آشکار کننده قلبش بود تا شرایطش. بصیرت او حاصل خواسته های بود که تفسیراتش را در مورد اتفاقات اطرافش تحریف کرده بود. این بیشتر یک دیدگاه برگرفته از خواسته ها بود تا تجزیه و تحلیل بیطرفانه. بنابراین، بیشتر نشاندهنده



بت پرستی بود تا ایمان. با اینحال هیچ یک از این مسائل برای سلیا واضح و مشخص نبود، چون غالباً نابینایی نقاب بصیرت را می پوشد.

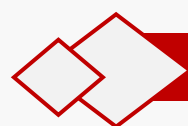
نقاب حسّ ارزشمندی

سلیا فکر می کرد که از مسائل مهم آگاه است، اما هرچه بیشتر به او گوش می کردم، بیشتر متقاعد می شدم که مسائل بسیار مهم او را به حرکت و انمی داشت. در اینجا سلیا دوباره نابینا بود. او شرایطش را ارزیابی کرده و مطابق ارزشهایش عمل می کرد، اما مشکلاتش ادامه داشتند. این مسأله او را کلافه و سردرگم کرده بود.

گنجینه های انگیزه بخش سلیا، تماماً مربوط به روابط انسانی بود. او دوستی، احترام، پذیرش و محبت را به عنوان مهمترین مسائل می دانست و هر کاری می کرد تا از طردشدگی، تنهایی و تحقیر حاصل از آن، اجتناب کند. اما هرچه بیشتر مردم و عکس العملشان را مورد آزمایش قرار می داد، بیشتر سعی می کرد که آنها را خشنود کند و خودش بیشتر عصبانی می شد. او با یک فهرست طولانی از خواسته های خاموش وارد روابط می شد، اما نمی دانست که وقتی مردم خواسته های او را برآورده نمی کنند، چقدر قضاوت و داوری می کند و با عدم بخشش برخورد می کند. متی ۶ می گوید که گنج من، قلبم را کنترل خواهد کرد و چیزی که قلبم را کنترل کند، رفتارم را کنترل خواهد کرد. به عبارت دیگر، طوری زندگی می کنم تا چیزهای را که برایم ارزشمند است، به دست آورده، نگاه دارم و از آنها لذت ببرم.

مشکل سلیا، ارزشهایش بود. او هویتش را به مردم سپرده بود. دائماً با ناکامی و شکست مواجه می شد، چون خدایی که او را به سوی خود فرامی خواند، در حال انجام کار متفاوت بود. تمرکز خدا بر روابط سلیا نبود، بلکه بر خود سلیا بود تا او شبیه پسر خدا شود.

غالباً مراجعین مشاوره متوجه نابینایی خود نمی شوند، چون این نابینایی با حسّ شدیدی از درست و غلط پوشانیده شده است. آن مرد عصبی که سالها خانواده اش را با واکنشهای خشنونت آمیزش آزرده بود، فقط چیزهایی را می دید که به خاطر جدایی از آنها، از دست داده بود. چیزی که برایش



مهم بود، حق دیدن بچه‌ها و زندگی در خانه‌ای که هزینه‌اش را می‌پرداخت. دائماً در مشاوره می‌گفت: "این درست نیست اصلاً درست نیست!" با اینحال نسبت به تغییرات که باید در خود ایجاد می‌کرد تا خانواده‌اش به درستی احیا شود نابینا بود.

زنی که تمرکزش بر سردی و دوری شوهرش می‌باشد، از مشاور می‌خواهد که شوهرش را به مردی تبدیل کند که او را گرمی بدارد، ولی نسبت به انتقادهای دائمی خود که باعث دوری شوهرش شده کور است. او از دست مشاور عصبانی می‌شود، زیرا بر او به عنوان شخص که نیاز به تغییر دارد تمرکز می‌کند. او کاملاً نسبت به کارهای ابدی و ارزشمندی که خدا در او انجام می‌دهد کور است.

نقاب دانش الهیاتی

سلیا خیلی چیزها در مورد کتاب مقدس و تعالیم ایمان می‌دانست. اصطلاحات الهیاتی و کتاب مقدسی کمی وجود داشت که می‌توانستم استفاده کنم که او با آنها آشنایی نداشته باشد.

متأسفانه دانش الهیاتی سلیا، چهار کار برای او انجام داده بود. اول، سطح اعتماد او را نسبت به تفسیرهایش در مورد زندگی بالا برده بود. تصور می‌کرد که نظرات و اعمالش مطابق اعتقاداتش می‌باشد. دوم، ارزیابی خاص نسبت به بلوغ در او ایجاد کرده بود. سلیا خود را به عنوان یک ایماندار بالغ می‌دانست و ناراحت می‌شد از اینکه کسی رفتاری را می‌کرد که انگار او به تعالیم ابتدایی کتاب مقدس نیاز دارد. سوم، دانش سلیا، نگرش: "این را می‌دانستم و این کار را انجام داده‌ام"، را در مشاوره به او می‌داد. چهارم، حس در او ایجاد کرده بود که خود را برای مشکلاتش مقصر نمی‌دانست. او "می‌دانست که چه چیزی درست است و بهترین کار را انجام داده بود." از این رو، دلیل مشکلات باید در جایی خارج از خودش باشد. دانش او، مسئولیت شخصی و الزام به گناه را در او تیره و تار کرده بود.

حقیقت این بود که سلیا نتوانسته بود الهیاتش را در زندگی روزانه، طوری به کار ببرد که به چالش‌هایش معنا ببخشد. او زن بی‌حکمتی بود، نسبت به عدم بلوغ روحانی خود، نابینا بود. بلوغ روحانی، حاصل بکارگیری حقیقت در زندگی روزانه می‌باشد، نه دانستن حقیقت در ذهن. (عبرانیان



۵ : ۱۱ - ۱۴). اما او معتقد بود که مشاوران مسیحی دائماً چیزهای را به او می گویند که قبلاً می دانست.

در کنار این حس شایستگی الهیاتی، تمایل سلیا به بیانِ سؤالات اشتباه قرار داشت. سؤالات سلیا، او را به درک عمیقتر از شرایطش، امید کاملتر به خدا، یا برنامه عملی برای ایجاد تغییر، هدایت نمی کرد. در اینجا قاعده ای وجود دارد که به شکل کاملتر، در مقاله بعدی به آن می پردازیم. قاعده این است: بصیرت و آگاهی افراد به خاطر پاسخهای درست آنها نیست، بلکه به خاطر سؤالات درست می باشد. اگر شما سؤالات درست را نپرسید، هرگز به پاسخهای درست دست نخواهید یافت. سلیا دائماً خودش را در یک تنگنای تحلیلی می دید، که او را به سوی از دست دادن امید و چالش با افسردگی سوق می داد.

این نمونه ای از سؤالات اشتباه سلیا می باشد. او می گفت: "من دعا می کنم و دعا می کنم. کتاب مقدس را می خوانم. اما خدا به من کمک نمی کند. او به دعاها من پاسخ نمی دهد." بعد این سؤال را می پرسید: "چرا خدا در زندگی من کار نمی کند؟" این سؤال بدی است، بر اساس تصویری برخلاف کتاب مقدس می باشد، که نمی تواند شخص را به سوی مسیر خوبی هدایت کند.

سؤال سلیا او را به سوی دو پاسخ سوق می داد. گاهی اوقات به این نتیجه می رسید که خدا کاری نمی کند، چون او را دوست ندارد. خدا کارهای بهتری برای انجام دادن دارد و نمی خواهد نگران زندگی بی ارزش او باشد. در موقعیتهای دیگر، به این نتیجه می رسید که خدا به این دلیل در زندگیش کار نمی کند، چون او گناهکار بیچاره ای است و عدم فعالیت خدا، تنبیهی برای شرارت او می باشد. پاسخهای بد به سؤال بد، محصول بدی را تولید می کند. مانند مشاوران بدنام ایوب، سلیا نیز میان الهیات خود و شرایطش، پُل را ایجاد نکرد که او را به سوی تفسیرات کتاب مقدس در مورد زندگی سوق دهد.

برای بیان سؤال سلیا مطابق کتاب مقدس، شخص باید با پیروی از پیش فرض کتاب مقدس آغاز کند: خدا همیشه در زندگی من عمل می کند (مزامیر ۴۶؛ رومیان ۸ : ۱۸ - ۳۹). برای پرسیدن اینکه چرا او کاری نمی کند، باید تصوّر نادرست داشته باشیم. نتیجه گیریهای حقیقی حاصل پیش



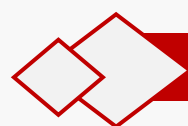
فرضهای غلط نیست. راه بهتر برای بیان این سؤال این است که بگوییم: "خدا به شکل نجات بخش در زندگی من عمل می کند، بنابراین او چه کار می کند و چرا من آنرا تشخیص نمی دهم؟" این سؤال می تواند ما را به سوی بصیرت عظیم تر، تغییر بر اساس کتاب مقدس و محصول خوب هدایت کند.

نقاب قدوسیت شخصی

اگرچه سلیا در مورد خودش با استفاده از زبان کتاب مقدس در رابطه با قدوسیت، صحبت نمی کرد، اما از نظر او این دقیقاً همان چیزی بود که داشت. او معتقد بود که چیزهای درستی می خواهد و کارهای درستی انجام داده؛ نمی فهمید که چرا همه چیز خراب می شود. باور او نسبت به قدوسیت شخصی با تکیه بر عدالت شخصی شریعتگرایی بود که به خواندگی خدا برای "مقدس با شید، زیرا که من قدوسم." (لاویان ۱۱ : ۴۴)، ارتباط نداشت.

سلیا نسبت به اینکه یک فریسی کلاسیک می باشد، نابینا بود. او نیز مانند یک فریسی، شریعت خدا را تا سرحدّ استاندارد انسانی تنزل می داد. مسائل که سلیا بر آنها تأکید می کرد، نیازی به توکل بر مسیح نداشت، اینها استانداردهای رفتاری بودند که خواستار چیزی در قلب نبودند. سلیا، انجیل را به عنوان چیزی مربوط به بهشت و جهنم می دانست. نسبت به قدرت نجات بخش مسیح در زندگی کنونی خود، احساس نیاز نمی کرد، چون "عدالتی" را که کسب کرده بود، توسط انسان قابل دستیابی بود.

سلیا دائماً بر مسائل کمی تأکید می کرد و از انجامشان به خود می بالید، در حالیکه مسائل سنگین شریعت را نادیده گرفته بود. او به خاطر خانه تمیزش، وقت شناسی، حافظه خوبش برای یادآوری تولد دوستانش، کتابهای مسیحی که خوانده بود، مراقبت و احتیاط در امور مالی و اشتیاق برای داوطلب شدن، به خود می بالید. در حالیکه حسود، عصبانی، قضاوت کننده، تلخ، انتقامجو و عاری از رحمت بود.



مسیح به شاگردانش گفت: "تا پارسایی شما برتر از پارسایی علمای دین و فریسیان نباشد، هرگز به پادشاهی آسمان راه نخواهید یافت." (متی ۵ : ۲۰) او به فریسیان گفت: "شما از نعناع، شوید و زیره ده یک می دهید، اما احکام مهمتر شریعت را که همانا عدالت و رحمت و امانت است، نادیده می گیرید. اینها را می بایست به جای می آوردید و آنها را نیز فراموش نمی کردید." (متی ۲۳ : ۲۳) عدالت کاتبان و فریسیان کافی نبود، چون عدالت نبود. عدالت شخص زشت، مغرور و انسانی بود. این نوع عدالت همیشه تأکید بر انجام کارهای دارد که توسط انسان قابل اجراست و آنچه را که فقط از طریق نهرهای فیض فراوان مسیح انجام می شود نادیده می گیرد.

شاید این نقطه مرکزی در نابینایی روحانی باشد. نقطه مرکزی نابینایی روحانی این است که فکر کنید عادل هستید، درحالیکه واقعاً عادل نیستید. این باعث می شود که فیض خدا و الزام به تغییر بی اهمیت شود. اگر من عادل هستم (مطابق تفکر خودم)، به مسیح و تغییر نیازی ندارم. این به وضوح، از طریق داستان دو مرد در معبد، در لوقا ۱۸ توضیح داده شده است. فریسی در معبد ایستاد و به خدا گفت که به او نیاز ندارد. او آمده بود تا بگوید که مشکل ندارد و خودش را متمایز از گناهکاران می دانست و فهرست اعمال عادلانه خود را نزد خدا اعلام می کرد.

به همین شکل، سلیا به مشاوره می آمد و فهرست کارهای خوبش را بیان می کرد، از من می خواست موافقت کنم که او مشکل ندارد. او با نادیده گرفتن مشکلات مهم قلبش و تأکید بر رفتارهای قابل اجرا، خودش را پاک می دانست، درحالیکه در درون، "استخوانهای مرده" بود.

نقاب توبه

سلیا، مانند بسیاری از مراجعین، فکر می کرد که درخواست مشاوره به معنای توبه می باشد. این همیشه حقیقت ندارد. بسیاری از افراد که به آنها مشاوره می دهیم، تمایل دارند که حرفهای مان را به عنوان اعتراف و پیگیری فرایند مشاوره را به عنوان توبه بدانند. اما برای سلیا، مشاوره واقعاً مثل توبه بود. او نسبت به این حقیقت که واقعاً در یک کفاره شخصی شرکت می کرد، نابینا بود. من آنرا "آمرزش گناه پروتستانی" می نامم. مراجع اعتراف می کند، مسائل و مشکلات را می آزماید، در یک بحث و گفتگوی دنباله دار در مورد خودش و شرایط شرکت می کند و هر هفته با احساس کفاره



دادن، پاک شدن و حقانیت، جلسه را ترک می کند. با اینحال همه اینها بدون ایجاد تغییر زیادی در قلب یا رفتار اتفاق می افتد. مراجعین مشاوره، خود را به عنوان توبه کار می بینند، اما گاهی اوقات مشاوره به راه برای جلوگیری از رسیدگی به مسائل و مشکلات بر اساس برنامه خدا تبدیل می شود.

زندگی سلیا، ثمره توبه را به همراه نداشت. اول، او به یک شخص خودجوش تبدیل نشد. به رفتارهای گناه آلود و ویرانگر خود ادامه داد، اگرچه در موقعیتهای گوناگون در مورد آنها صحبت کردیم. وقتی که با اشتباهش مواجه می شد، با کینه و لجبازی، آنرا می پذیرفت، اما اعترافش به ندرت واکنش جدیدی را به همراه داشت. دوم، سلیا در حالت دفاعی ماند. او به سختی ارزیابی مرا که بر اساس کتاب مقدس بود، دریافت می کرد. مرا متهم می کرد که او را درک نمی کنم، باور نمی کنم یا از دیگران طرفداری می کنم. سوم، سلیا روح تعلیم پذیر نداشت. نمی توانست نیازش به تعلیم از کتاب مقدس و یادگیری کاربرد آن در زندگی خود را بپذیرد. او در مورد الهیات من، تفسیر من از عبارات، یا کاربرد من در مورد اصل و قاعده کتاب مقدس در زندگیش، بحث می کرد. چهارم، تکلیف مشاوره خود را با بی میلی، بدون اشتیاق، بدون بصیرت، یا ایجاد تغییراتی که هدف مورد نظر این تکالیف بود، به پایان رساند.

با اینحال سلیا از این مشاوره نتیجه کمی گرفت. حضور شریعتگرایانه اش در مشاوره، اشتیاق برای بحث در مورد مسائل و مشکلات شخصی، و مطالعه عبارات تعیین شده از کتاب مقدس، او را نابینا کرده بود. متأسفانه، همه اینها (که از نظر او نشاندنده توبه بود)، آن تلخی و عدالت شخصی را که قلبش را کنترل می کرد، می پوشانید.

توبه در کتاب مقدس، به معنای تغییر اساسی قلب می باشد که حاصل آن، روش زندگی کاملاً متفاوت می باشد. وقتی قلب تبدیل می شود و به سوی مسیر متفاوت می رود، زندگی نیز تبدیل می شود. هر چیزی کمتر از این، توبه نیست. بسیاری از افراد با هدف کفاره شخص به مشاوره می آیند، هرچند که شاید متوجه آن نشوند. آنها برای کاری که می کنند، حمایت می طلبند. آنها می خواهند که نسبت به خود احساس خوبی داشته باشند و متوجه می شوند که بعد از جلسات مشاوره،



احساس بهتری دارند، بنابراین ادامه می دهند. اما خود را تسلیم دعوت اساسی خدا برای توبه نمی کنند. آنها با مزمورنویس در مزمور ۱۳۹ دعا نمی کنند:

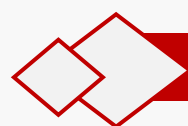
"خدایا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه هایم را بدان.

ببین که آیا در من راه اندوهبار هست، و به راه جاودانی هدایتم فرما."

(مزامیر ۱۳۹ : ۲۳ - ۲۴)

شرکت در "مشاوره"، سلیا را نسبت به قلب سرکش و ناتوبه کارش، در نابینایی نگاه داشت. او فکر می کرد که هر آنچه را که نیاز به اعتراف داشت، اعتراف کرده است. او خودش را توبه کار می دید. می گفت: "برای چه باید به مشاوره بروم؟" شاید به نظر شوکه کننده باشد، اما نابینایی روحانی حتی نقاب توبه نیز می پوشد.

بسیار مهم است که تأثیر برجسته نابینایی روحانی را در هر گناهکار و دیدگاه او نسبت به زندگی را به یاد بیاورید. جمع آوری اطلاعات باید با انگیزه نیاز مراجع به دیدن باشد. بعلاوه، باید به یاد داشته باشیم که نابینایان روحانی، فکر نمی کنند که نابینا هستند چون نابینایی آنها نقابهای زیادی را به چهره می زند. باید این نقابها را شناسایی کنیم و به فرایند جمع آوری اطلاعات ادامه بدهیم، کاری که چشمان مراجعین را باز می کند تا خود را به شکل واقعی ببینند. ما متعهد می شویم که ابزارهای خدا برای بینا کردن چشمان نابینا باشیم و آنها را به عنوان عملکرد ضروری جمع آوری اطلاعات بدانیم.



ضمیمه ۲: مشاور چه چیزی را وارد فرایند جمع آوری اطلاعات می کند

در ضمیمه آخر، به مشکل نابینایی روحانی و قدرت فریبده آن، رسیدگی کردیم. متوجه شدیم که افراد که از نظر روحانی نابینا هستند، از نابینایی خود آگاه نیستند، بنابراین به عنوان مشاور باید با نقابهای گوناگونی که نابینایی روحانی به چهره می زند، آشنا شویم. نابینایی روحانی همیشه یکی از عوامل فرایند مشاوره می باشد، بنابراین به عنوان مشاوران کتاب مقدس باید آماده باشیم.

اما باید به یاد داشته باشیم که این مشکل، فقط مربوط به مراجعین مشاوره نیست. با توجه به هشدار کتاب مقدس که می گوید همه ما گناهکاریم و طبیعتاً از نظر روحانی نابینا هستیم، متوجه می شویم که چقدر به عنوان مشاور به خدمت دو طرفه، یک نفر با یک نفر، نیاز داریم، خدمت که عهدجدید، آنرا در قلب زندگی کلیسایی مجسم می سازد. چون قلب فریبکار من، به راحتی مرا نسبت به گناهم کور می کند، نیاز به ایمانداران دیگر دارم که آنقدر مرا دوست داشته باشند که زندگی مرا از دیدگاه خدا نشان بدهند. آنها هم به چنین چیزی از جانب من نیاز دارند. طبیعت انسانی ما، برای هر یک از روابط مان، به یک برنامه نجات بخش نیاز دارد. عبرانیان ۳: ۱۲ - ۱۳ به طور خلاصه آنرا بیان می کند: "ای برادران، هوشیار باشید که از شما کسی دل شُرور و بی ایمان نداشته باشد که از خدای زنده رویگردان شود. بلکه هر روز تا آن زمان که هنوز "امروز" خوانده می شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه سخت دل نشود."

توجه کند که مطابق این عبارت، چیزی که مرا به این خدمت شخصی روزانه فرامی خواند، شرایط گناه آلود یا مشکل شما نیست که نیاز به تغییر دارد. بلکه وضعیت گناه ساکن در ما و قدرت آن در نابینا و سخت دل کردن ماست که مرا به این کار فرامی خواند. تا زمانیکه گناه هست، نابینایی روحانی نیز وجود خواهد داشت و باید نسبت به روابط متعهد شویم که خدمت صادقانه، محبت آمیز و دو طرفه را رشد و توسعه می دهد.

این امر به طور خاص برای مسیحیان که خدمت مشاوره کتاب مقدس دارند، مهم است. مراجعین مشاوره به ما تکیه می کنند تا با دیدگاه الهی وارد دنیایشان شویم، دیدگاه که در غلبه بر نابینایی به آنها کمک می کند. تا زمانیکه با راهنمایی برادران و خواهران مسیحی که در مشاهده درست قلب



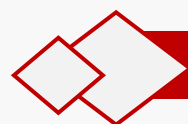
مان به ما کمک می کنند، زندگی خود را تسلیم نورافکن کتاب مقدس نکرده باشیم، هرگز نمی توانیم چنین چیزی به آنها بدهیم. مشاورانی که چنین تعهدی داده اند، این خصوصیات ضروری را در کمک به مراجعین گسترش خواهند داد.

شما می توانید بی طرف باشید

بسیاری از مراجعین مشاوره، به خاطر ذهنیت خود نابینا شده اند، طوریکه دیدگاه شان نسبت به زندگی، برگرفته از خواسته هایشان می باشد. وقتی ریشه خواسته هایشان، خودخواهانه باشد، نمی توانند آنرا ببینند. آنها نسبت به آهنگ صدای خود، طرز نگاه کردن، داستان شان که به شکل ظریف مطابق خواسته هایشان می باشد، ناآگاهند. متوجه نیستند که مسائل را که در دیگران مورد انتقاد قرار می دهند، همان مسائل می باشند که در خود تبرئه می کنند، گناهان دیگران را نمی بخشند و وقتی دیگران با آنها رو در رو می شوند، حالت دفاعی به خود می گیرند. اگر طرز فکر قربانی را داشته باشند، متوجه نخواهند شد. همچنین نمی بینند که چه زمان خدمت شان، عمل برای تحت نفوذ درآوردن دیگران می شود؛ کم ایمانی دیگران را نمایان می کنند (نه کم ایمانی خود را)، و این کل سیستم آنها را تقویت می کند.

به عنوان مشاور، قلب خود را نسبت به این افراد سخت نسازید. بلکه با فیض خدا عمل کنید! مراجعین مشاوره شما، به کمک نیاز دارند تا خود را به وضوح ببینند. در اینجا بیطرفی شما بر اساس کتاب مقدس و به عنوان مشاور، بسیار ضروری می باشد.

وقتی یک مشاور وارد دنیای مراجع می شود، با آن علایق شخصی که بر مراجع تسلط دارد، کور نشده است. (حداقل نه به آن اندازه که خود را تسلیم خدمت شاگردسازی کلام و دیگران کرده است.) او می تواند مراجع خود را "احیا" کند، به این دلیل که در دام روحانی مراجعش "گرفتار" نشده است. (غلاطیان ۶ : ۱). می تواند با بیطرفی بر اساس کتاب مقدس صحبت کند.



برعکس، مراجعی که از نظر روحانی نابینا می باشد، چنین دیدگاه بیطرفی را ندارد، اگر قبلاً چنین دیدگاه داشته باشد. او در دیدگاه (غیر کتاب مقدسی) گیر کرده؛ این نقطه آغاز، بر تجربه او از اتفاقات دیگر تأثیر می گذارد.

نقطه آغاز اکثر مراجعین، تجربه خودشان می باشد. آنها تمایل دارند که با لنزهای تاریخچه شخصی، پیش فرضها و خواسته های خود به کل زندگی نگاه کنند. طول نمی کشد که تفسیرشان از زندگی، تمام تفسیرات آینده شان را تحت تأثیر قرار می دهد. حتی بر روش درک کتاب مقدس نیز تأثیر می گذارد. افراد که زندگی را با لنزهای تجربه خود تفسیر می کنند، با کلام خدا نیز چنین برخوردی می کنند. تجربه شخصی، نه کتاب مقدس، دیدگاه شان نسبت به دنیا را کنترل می کند.

چنین شخص، به یک نفر با نقطه دید متفاوت نیاز دارد، کسی که از کتاب مقدس آغاز کند و به سوی زندگی پیش برود. باید کتاب مقدس پایه ای برای تفسیر زندگی باشد، نه برعکس. شما به عنوان مشاور کتاب مقدس، این دیدگاه کتاب مقدس را به مراجع خود می دهید، چون وقتی حقیقت خدا به لنزهای برای آزمودن مسائل تبدیل می شود، زندگی تغییر می کند. به عنوان نمونه، در مشاوره ازدواج، مشاور می تواند با بیان "خدا چه گفته است؟" از مانع همیشگی "او گفت..." گذر کند.

رالف و شرلی به مدت پانزده سال ازدواج کرده اند. تقریباً غیرممکن بود که بدون جنگ اتهامات، با هم بحث و گفتگو کنند. شرلی معتقد بود که به خاطر طفره رفتن رالف از مسائل و مشکلات و تمایل او به سازش با دنیا، بهترین سالهای زندگی ناپوشیده است. رالف نیز شرلی را متکی به عدالت شخصی، خشن و قضاوت کننده می دید. آنها در مکالمات شان، نارنجکهای تلخی را که در دلشان نسبت به هم نگاه داشته بودند، به سوی یکدیگر پرتاب می کردند. گرفتار دیدگاههای کاملاً متفاوت بودند که نسبت به زندگی با یکدیگر داشتند، در نتیجه نمی توانستند مشکلات شان را برطرف کنند. شرلی و رالف در سه سطح مختلف، نیاز به مداخله اساسی دیدگاه کتاب مقدس داشتند.



در سطح رفتاری باید می پرسیدند: "خدا در مورد طرز صحبتِ ما با یکدیگر چه می گوید؟" ارتباطات آنها محبت، درک، امید و راه حل را ترویج نمی داد. این یکی از بزرگترین مشکلات شان بود. اگر قواعد ارتباطات واضح و آشکار در افسسیان ۴ : ۲۵ - ۵ : ۲ مورد توجه قرار می گرفت، می توانست دیدگاه تازه ای به این مشکل ببخشد و تغییر ماندگاری را ایجاد کند.

در سطح فکری، شرلی و رالف باید می پرسیدند: "خدا برای ما، به عنوان فرزندانش، چه هدف دارد؟" عهدجدید در عبارات همچون رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹، غلاطیان ۵ : ۱۶ - ۲۶، کولسیان ۳ : ۱ - ۱۴ و دوم پطرس ۱ : ۳ - ۹ تعلیم می دهد که هدف خدا برای رالف و شرلی، چیزی بیش از اشتیاق شرلی برای رضایت از خدمت شخصی یا اشتیاق رالف برای دریافت احترام از جانب زنش می باشد. هدف خدا این است که آنها به طور فزاینده در طبیعت الهی او شریک شوند. رالف و شرلی نمی دانستند که جنگشان بر سر زندگی مسیحی، نشاندهنده دید و رویای کوچکشان (یا تعهد) نسبت به کاری بود که خدا می خواست از طریق این مسائل در زندگیشان انجام دهد. خدا می خواست آنها را به شباهت مسیح درآورد.

نهایتاً، در سطح خواسته ها باید می پرسیدند: "خدا می خواهد که چه اشتیاق در قلب خود داشته باشیم؟" رالف "فقط کمی احترام" می خواست. این یک تقاضای خاموش در مواجهه با شرلی بود. شرلی "شوهری می خواست که به اندازه او به خداوند خدمت کند". سؤالات حاصل از یعقوب ۴ : ۱ - ۱۰، فیلیپیان ۳ : ۱ - ۱۶ و کولسیان ۳ : ۱ - ۱۷، نمایش "او می خواهد..." را در روابط شان نمایان می سازد. این دلیل ناتوانی آنها در حل مشکلات شان بود.

شرلی و رالف به کمک کسی نیاز داشتند که از دیدگاه کتاب مقدس آغاز کرده و مسائل موجود در روابط شان را تفسیر کند. آنها به کسی نیاز داشتند که سؤالات درست (بر اساس کتاب مقدس) را نشان بدهد، سؤالات که آنها را به سوی راه حل های سوق می دهد که حاصل آزمون مردم، رفتار، افکار و خواسته هایشان، با علم بر کتاب مقدس می باشد.



وقتی اطلاعات را جمع آوری می کنم، سعی دارم که سؤالاتم را متفاوت از روش مراجعینم مطرح کنم. سؤالات جستجوکننده یک مراجع، همچنان تحت تأثیر نابیناییش می باشد. بعضی از سؤالات، هرگز مطرح نمی شوند، درحالیکه باید مطرح شوند. سؤالات را از دیگران می پرسند، درحالیکه باید آنها را از خودشان بپرسند. هدفم این است که سؤالاتم مطابق سؤالات مراجعینم، به یک سری از حقایق رسیدگی کنند، اما طوریکه به آنها کمک کند تا مطابق کتاب مقدس در مورد زندگی شان فکر کنند.

شما می توانید حکمت ببخشید

در رومیان، پولس در مورد قلب احمقانه گناهکاران صحبت می کند که تیره و تار شده است. احمق، کسی است که از نظر روحانی نابیناست. او فکر می کند که می بیند، حکمت دارد و درک می کند، درحالیکه واقعاً نابیناست، احمق و سردرگم است. توصیف احمق در امثال، شخص را نشان می دهد که:

- معتقد است که کارش درست است (۱۲: ۱۵)
- به سرعت خشمش را بروز می دهد (۱۲: ۱۶)
- عجول و بی پروا می باشد (۱۴: ۱۶)
- تأدیب و اصلاح را رد می کند (۱۵: ۵)
- پول را به هدر می دهد (۱۷: ۱۶)
- از بیان نظرات خود لذت می برد (۱۸: ۲)
- به سرعت مجادله می کند (۲۰: ۳)
- حکمت را خوار می شمارد (۲۳: ۹)
- به نظر خودش حکیم می باشد (۲۶: ۵)
- بر خویشتن توکل دارد (۲۸: ۲۶)
- خشمگین شده و تمسخر می کند و در کنار او هیچ آرامش نیست (۲۹: ۹)
- خشم خود را بی مهابا بروز می دهد (۲۹: ۱۱).



شخص احمق به مداخله کلام خدا نیاز دارد، چون انتخابها، واکنشها، دیدگاهها، اعمال و رفتارشان شایسته ناپیروی او است. او به لنگرهای حکمت کتاب مقدس نیاز دارد تا بتواند مثل خدا ببیند و درک کند.

مشاوره کتاب مقدس می تواند دیدگاه حکیمانه خدا را از طریق کتاب مقدس ارائه دهد. چیزی بیش از نظر، تحقیق، تجربه یا تعلیم ارائه می دهد. اعتماد (و تسلیم) به کلام خدا را ارائه می دهد تا ناپیروی مراجع را آشکار کرده و در آن نفوذ کند. حکمت که بر اساس کتاب مقدس ارائه می دهد، خالص، صلح طلب، باملاحظه، مطیع، رحیم، پُر از ثمرات نیکو، بیطرف و بی ریا می باشد (یعقوب ۳: ۱۷). به طور خلاصه، با فیض خدا، کاملاً برخلاف شخص احمق می باشد.

بسیاری از افراد که به آنها مشاوره می دهیم، حماقت شان را با تحریف مسائل متناسب و تحریف ارزشها آشکار می کنند. آنها سیستم ارزش کتاب مقدس را ندارند، سیستمی که عملاً کمک می کند تا بدانند که چه چیزی واقعاً مهم است و چه چیزی مهم نیست. فقط کتاب مقدس می تواند به مراجع کمک کند تا بدانند که چگونه این مسائل در زندگیش به یکدیگر وابسته اند.

مشاور می تواند سؤالاتی را بپرسد که در آن، مراجع باید خارج از دیدگاه ذهنی خود به زندگیش نگاه کند. او می پرسد که چه چیزی واقعاً مهم است و از نظر خدا، رابطه حقیقی میان مسائل مختلف زندگیش به چه شکل می باشد. این سؤالات می تواند دیدگاه قدیمی و آشنای مراجع نسبت به زندگی را به چالش بکشد و او را تشویق به تسلیم شدن در برابر دیدگاه خدا کند.

اجازه بدهید که دوباره به رالف و شرلی نگاه بیندازیم. رالف معتقد است که شرلی، مشکل اوست، و تمام سؤالاتش برگرفته از این تفسیر می باشد. شرلی معتقد است که رالف، مشکل اوست، و تمام افکارش برای شناسایی مشکل، برگرفته از این دیدگاه می باشد. آنها به طور مشترک معتقدند که مشکلشان، طرز زندگی متفاوت و دستیابی به اهداف به صورت بسیار متفاوت می باشد. به هر حال، اصول و قواعد امثال نشان می دهد که خشم، عدم اتحاد و ناامیدی رالف و شرلی، حاصل تفاوت آنها نیست، بلکه حاصل راههای احمقانه آنها در برخورد با تفاوت هایشان می باشد. بعلاوه کتاب مقدس



به ما می گوید که این واکنشها حاصل خواسته های قلبی می باشد که وارد رویا رویی های خود می کنند. یکی بودن و توافق، عناصر ضروری در اتحاد نیست. بلکه، محبت (نسبت به خدا، بیش از هر چیزی، و نسبت به همسایه همچون خودم) باعث می شود که شخص در مواجهه با تفاوتها و تحریکات، فروتن، ملایم، صبور و باگذشت باشد. (افسیان ۴ : ۱ - ۲)

اگر رالف، سؤالات را می پرسید که برگرفته از توصیف امثال درباره شخص احمق (در بالا عنوان شد) می باشد، حتماً برنامه جدیدی برای حل سختیهای زندگی زناشویی اش تنظیم می کرد. در اینجا چند نمونه از سؤالات که رالف می توانست از خود بپرسد، مطرح شده است:

- در کجا بسیار معتقدم که حق با من است و نمی خواهم به دیدگاه شرلی گوش کنم یا دیدگاه خود را دوباره بیازمایم؟
- وقتی شرلی طرز فکر یا تصمیمات مرا به چالش می کشاند، معمولاً چه واکنش نشان می دهم (امثال ۱۲: ۱۵)؟
- چه زمان تمایل دارم که به سرعت عصبی و آزرده شوم، بلافاصله واکنش خشنماک نشان دهم؟
- این خشم، بر شرلی و اشتیاقش برای باز و صادق بودن در مکالمات، چه تأثیری می گذارد (امثال ۱۲: ۶؛ ۱۴: ۶؛ ۱۵: ۱)؟
- من از شرلی چه می خواهم، که به نظرم آنرا به من نمی دهد و در نتیجه عصبانی می شوم؟ به نظرم، شرلی چه "گنجهای" را از من می گیرد (متی ۶: ۱۹؛ یعقوب ۴: ۱)؟

چنین سؤالات، رالف را هدایت می کند تا در حضور خدا با خود مواجه شده، نیاز به رحمت عیسی را دیده و در پی این رحمت باشد. او کم کم چیزهای متفاوت را شناسایی می کند که می تواند برای ایجاد تغییر پایدار انجام دهد.

کسی که دیدگاه کامل و مستحکم را مطابق کتاب مقدس برای زندگیش تنظیم می کند، می تواند از ناامیدی سیستم ارزشهای قدیمی خود و از عجز، سردرگمی یا اشتیاق گمراه کننده حاصل از آن، بگریزد. وقتی رالف یاد بگیرد که مطابق کتاب مقدس به مسائل نگاه کند، فرصتهای جدیدی را برای



تغییر خواهد دید. او دیگر در دام ذهنیت خود گرفتار نمی شود. دیگر معتقد نیست که در ازدواج غیرممکن که هیچ نتیجه ای ندارد، گیر کرده است. افکار و خواسته های قلبش را می بیند که ریشه مشکلاتش می باشند، و متوجه می شود که چطور این خواسته ها، واکنش او را نسبت به شرلی، در شرایط گوناگون شکل داده اند. دیگر اصرار نمی کند که در دام گرفتار شده یا حق با اوست. بلکه، "درآوردن" و "پوشیدن" قلب، و رفتاری را می بیند که ازدواجش را تغییر خواهد داد.

شما می توانید وضوح انجیل را به کار ببرید

انسانها بر اساس طبیعت شان، مفسر هستند، همیشه می خواهند به زندگی معنا ببخشند. احساس سردرگمی مراجعین مشاوره، به خاطر عدم درک اتفاقات و دلیل وقوعشان و کاری که باید در نتیجه آن انجام بدهند، یک امر غیرعادی نیست.

همچنین مراجعین سردرگم بسیاری نیز وجود دارند که نمی دانند سردرگم هستند! آنها فکر می کنند که تفسیرات شان آگاهانه و اعمالشان منطقی می باشد. خود و شرایط شان را به وضوح نمی بینند.

یکی از مهمترین قسمتهای نابینایی روحانی که در مشاوره، مورد مشاهده قرار می دهد، نابینایی نسبت به واقعیت های انجیل در زندگی مراجع می باشد. این شخص، به این دلیل سردرگم و فلج شده که عوامل مهم سیستم تفسیری خود را رها کرده است.

انجیل، سه دیدگاه ضروری در رابطه با چالش انسانی به ما ارائه می دهد. بدون آگاهی از این دیدگاهها، زندگی هیچ معنایی نداشته یا برخلاف کتاب مقدس و در نتیجه به صورت نادرست، درک می شود. انجیل، حس حقیقی نسبت به خود، خدا و فرایند، به ما می دهد.



ادراک شخصی

واکنش ما نسبت به شرایط، همیشه بر اساس درک ما از هویتمان می باشد. دائماً به انجیل نیاز داریم تا تعریف ما از هویت و چالشهای مان را مشخص و اصلاح کند. تعلیم انجیل این است که چالش من عمیق تر از مشکلات گذشته، سختیهای روابط کنونی و شرایط است که روزانه با آنها مواجه می شوم. پطرس می گوید که فساد و تباهی دنیا به خاطر خواسته های بد قلبی می باشد. این جایی است که باید تغییر کند.

بسیاری از افرادی که به آنها مشاوره داده ام، درک کمی از حضور و قدرت گناه ساکن در وجودشان دارند. آنها از افکار، خواسته ها و انتخاب های قلبی که ریشه مشکلات شان می باشد، ادراک کمی دارند. بنابراین به سرزنش دیگران و شرایط ادامه داده و نسبت به کشمکش های قلبی که وارد تمام شرایط زندگی می کنند، نابینا می مانند. انجیل، جنگ درون (رومیان ۷ و یعقوب ۴) را به عنوان هدف اولیه مورد توجه در نجات بخش خدا مطرح می کند. (دوم پطرس ۱ : ۳ - ۴)

درک خدا

در اینجا نیز متحیرم از اینکه غالباً مراجعینم، درک کمی از نجات دهنده همیشه حاضر، همیشه فعال، قادر مطلق، امین به وعده های خود دارند، کسی که خدای انجیل است. انجیل، خدا را به عنوان مددکننده ای که همیشه در سختیها حاضر است، معرفی می کند (مزامیر ۴۶)، کسیکه به خاطر من، بر همه چیز سلطنت می کند (حتی بر هرج و مرج ظاهری و بی هدف) (افسیان ۱ : ۲۲ - ۲۳). او در هر شرایط کار می کند تا مرا از اسارت گناهان قلبی رهایی دهد، به من کمک می کند تا دولتمندی فیض را که در مسیح به فراوانی به من داده شده، تجربه کنم و مرا به شباهت پسر خود درمی آورد (رومیان ۸ : ۲۸ - ۳۹؛ افسسیان ۱ : ۳ - ۷). او بخشاینده، آشتی کننده، رهایی دهنده، تسلی دهنده و احیا کننده است.

به خاطر کار نجات بخش بی پایان او، هر شرایط در زندگی، حتی شرایط که برایم تاریک، گیج کننده و ترسناک است، تقدیس شده، پُر معنا، هدفمند و پُر از امید می شود.



غالباً مراجعین، درک کمی از خدای انجیل دارند، خدایی که بر دنیای خود به گونه ای سلطنت می کند که از ما دور نمی شود. او این کار را کرد تا هر لحظه او را بطلبیم، به سراغش رفته و او را بیابیم (اعمال ۱۷: ۲۶ - ۲۷). وقتی حکمت و قوتشان تمام می شود، معمولاً امید کمی دارند. خدای عمل آنها کوچک، ضعیف، بی توجه و دور است، خدایی نیست که بتوانید ظروف چینی ظریف زندگی خود را به او بسپارید. واکنشهای آنها نسبت به زندگی و سردرگمی هایشان، مستقیماً مربوط به ادراکشان از خداست.

درک فرایند

انجیل، نه تنها اعلام می کند که خدا فعال است، بلکه کار او و چگونگی انجام آنرا نیز توصیف می کند. این ادراک در مورد فرایند نجات بخش، در بسیاری از افراد که به آنها مشاوره می دهیم، دیده نمی شود. آنها الگوی تقدیس پیشرونده ای برای درک زندگی و مشکلات شان ندارند.

خدا، فرایندی را با هدف بنیاد نهاده تا "محبت شما هر چه بیشتر فزونی یابد و با شناخت و بصیرت کامل همراه باشد، تا بتوانید بهترین را تشخیص دهید و در روز مسیح، پاک و بی عیب و آکنده از ثمرات پارسایی باشید که به واسطه عیسی مسیح به بار می آید و به تجلیل و سپاس خدا می انجامد." (فیلیپیان ۱: ۹ - ۱۱)

هدف اولیه او این نیست که من شادی شخصی را در زمان حال تجربه کنم. هدف او چیزی کمتر از این نیست که من شریک طبیعت الهی او شوم (دوم پطرس ۱: ۴). بعلاوه، همان روابط چالش برانگیز و شرایط دشواری که قصد فرار از آنها را دارم، ابزارهای او برای ایجاد تغییر در قلب هستند، که نتیجه آن، یک زندگی ثمربخش برای جلال اوست. رنج و عذاب نباید ما را متعجب کند و نباید تعیین کننده فاصله و عدم توجه او نسبت به ما باشد. بلکه ابزاری برای محبت نجات بخش او می باشد. مراجعین ما باید اعتماد شان را در فرایند فعال و تقدیس پیشرونده خدا افزایش دهند تا مطابق کتاب مقدس، ادراکی نسبت به مشکلات خود داشته باشند.



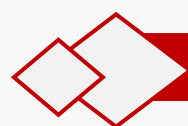
بدون درکِ گناه ساکن در ما و چالشهای درونی، بدون درکی از حضور، شخصیت و فعالیت خدا و فرایند تقدیس، زندگی هیچ معنایی نخواهد داشت. مراجعین مشاوره به این دلیل سردرگم می شوند که چون حکمت، بصیرت و درک عملی و برنامه ریزی شده ندارند که برگرفته از دیدگاه انجیل برای مشاهده خود و شرایط شان باشد.

سالی برای پذیرش دیگران زندگی می کرد، اما این موضوع او را به مشاوره نیاورد. او به مشاوره آمد چون یک سری روابط از هم پاشیده، افسرده اش کرده بود. به هرحال، او نسبت به روشهای طاقت فرسای خود، ترس و تحت نفوذ در آوردن دیگران نابینا بود. نسبت به واکنشهای محکوم کننده و انتقام جویانه خود با افراد که نسبت به او کوتاهی کرده بودند، نابینا بود. متوجه نمی شد که با نیازمندی خود، مردم را خفه می کند. دوستانش، خدایان حیات بخش و وظیفه شناس او بودند. وقتی به مشاوره آمد، احساس تنهایی کرده و حس می کرد که خدا و دیگران، ترکش کرده اند. سردرگم بود و نمی فهمید که چرا همه این اتفاقات رخ داده، به شکل فزاینده ای در خود فرورفته و افسرده بود. امیدی برای ایجاد تغییر پایدار نداشت. به نظرش، هر کار خوبی که انجام می داد، پیش رویش منفجر می شد.

سالی می گفت که خدا از او بسیار متنفر است. از مطالعه کتاب مقدس و دعا دست کشیده و در بهترین حالت، گاهگاهی به کلیسا می رفت. معتقد بود که ناعادلانه، برای رنج و عذاب انتخاب شده است. فقط می خواست که همه این مسائل متوقف شوند.

مشخصاً، انجیل به زندگی سالی معنا و مفهوم نمی بخشید. او هیچ احساس واقعی نسبت به خدای انجیل نداشت، خدایی که حاکم، قدوس، بخشاینده، احیا کننده، آشتی کننده، حاضر مطلق و همیشه فعال است و بر تمام مسائلش فرمانروایی کرده و غنای فیض پُر جلال خود را در عیسی مسیح به فراوانی به او می بخشد. (افسیان ۱ : ۳ - ۹)

او خود را مانند گناهکاری نمی دانست که انجیل به آن اشاره می کند، بنابراین قلب بُت پرست را که باعث می شد وارد شرایط و روابط پُر از انتظارات خودخواهانه و تقاضا خاموش شود نمی دید. او نمی دانست که چگونه این انتظارات بُت پرستانه، باعث یأس و نومیدیهای پیوسته او می شوند و هیچ



درک از کینه نهان و آشکار خود نداشت که در واکنش به افرادی بود که او را رنجانیده بودند. او نمی دانست که به عنوان قانونگذار و قاضی، نقش خدا را بازی می کند.

نهایتاً، سالی هیچ درک از فرایند انجیل در تقدیس تدریجی نداشت. او دست خدا را در شرایط و موقعیتهای خود نمی دید. خدا در هر شرایط و رابطه ای مشغول کار بود، اما متعهد نبود که پذیرش مورد نظر سالی را به او بدهد. بلکه مشغول کار بود تا قلب و رفتار گناه آلودش را نمایان کرده و از طریق این تجربه ها، تصویر مسیح را در او ایجاد کند. همان شرایط که به عنوان مثالهای سالی از "عدم امانتداری" خدا بود، درحقیقت، با مراقبت و توجه محبت آمیز و عهد خدا برای خیریت او به کار می رفت! دلیل سردرگمی سالی این بود که حقایق ضروری را در ارزیابی زندگیش در نظر نمی گرفت، حقایق انجیل.

سالی نشاندهنده همه افرادی است که به آنها مشاوره می دهیم. اگر چشم مراجعین ما به واقعیت خودشان به عنوان گناهکار، شخصیت و عمل خدا، میراثشان به عنوان فرزندان خدا، و فرایند نجات (تقدیس) که تدریجی است، کور باشد، امکان ندارد که اتفاقات را به درستی تفسیر کنند. امکان ندارد که بر اساس کتاب مقدس به شکل صحیح رفتار کنند.

این صفت مشخصه اصلی در مشاوره کتاب مقدس می باشد. مشاورین کتاب مقدس، کتاب مقدس را به عنوان دایره المعارف قواعد زندگی نمی بینند که برای یک زندگی شاد باید از آن پیروی کرد. بلکه کتاب مقدس دیدگاه اصولی نسبت به زندگی می دهد که ریشه آن در انجیل می باشد؛ ریشه هر دیدگاه و قاعده کتاب مقدس در آنجاست.

دیدگاه زندگی این است که ما قومی هستیم که توسط خدای حاکم و پرمحبت برگزیده شده ایم، خدایی که در مسیح ما را بخشیده و در خانواده خود به فرزندخواندگی پذیرفته است. او در هر شرایط مشغول کار است تا ما را به شباهت پسر خود درآورد، هر آنچه را که نیاز داریم، فراهم کند تا کاری را که از ما خواسته انجام بدهیم. بنابراین امید کاذب نداریم که به طور مستقل، افرادی قوی، "سالم"، هوشیار و شاد باشیم. هر کاری که انجام می دهیم و هر امیدی که داریم، ریشه در این حقیقت دارد که ما ظرفهای سفالی ضعیفی هستیم که با قدرت عظیم حضور خدا پر شده ایم. با



امید به آینده نگاه کرده، برای زمان آماده می شویم که دیگر هیچ بیماری، اندوه، گناه یا مرگ نخواهد بود، چون تا ابد با مسیح و مانند او خواهیم بود. به همین دلیل، حتی در روزهای تاریک رنج و عذاب شخصی ناامید نمی شویم. (دوم قرنتیان ۴ : ۷ - ۱۸)

شما نمی توانید بدون بی حرمتی به این قواعد، مسیح را از قواعد کتاب مقدس خارج کنید. کارهایی که خدا از ما می خواهد، ریشه در کار مسیح دارد. اگر کسی که برای مشاوره مراجعه می کند، انجیل را در مرکز سیستم تفسیری خود قرار ندهد، قواعد کتاب مقدس هیچ مفهوم نداشته و واکنش صحیح نشان نخواهد داد.

وضوح که ما وارد زندگی مراجع می کنیم، خود انجیل می باشد. انجیل چیزی است که می خواهیم ببینند، شاید برای اولین بار با تدارکات فراوان مسیح می توان با هر مشکل برخورد کرد. به دعای پولس برای افسسیان توجه کنید:

"تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فرا خوانده است بشناسید و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسین پی ببرید و از قدرت بی نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست، که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جاهایی آسمانی، به دست راست خود نشانید، بس فراتر از هر ریاست، قدرت، نیرو، حاکمیت و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود. و همه چیز را زیر پای او نهاد و مقرر فرمود که او برای کلیسا سر همه چیز باشد، کلیسایی که بدن اوست، یعنی پُری او که همه را در همه پر می سازد." (افسسیان ۱ : ۱۸ - ۲۳)

پولس دعا می کند که این مسیحیان، به خود و کلّ زندگی با حقایق اصولی انجیل نگاه کنند. دعای او این است که بتوانند قدرت و غنایی را که میراث آنها در مسیح است ببینند.

اگر مراجعین ما نسبت به قدرت و حضور مسیح که در زندگی شان عمل می کند، نابینا باشند، مطابق خواسته خدا زندگی نخواهند کرد. بلکه زندگی شان "بی فایده و بی ثمر" خواهد بود. (دوم پطرس ۱ : ۸ - ۹).



این وضوح انجیل باید روش ما در جمع آوری اطلاعات باشد، درحالیکه دعا می کنیم، "چشمان دل (مراجعین ما) روشن شود." بنابراین سؤالات برگرفته از انجیل می پرسیم که باعث می شود که مراجعین ما به مسائل نگاه کنند که قبلاً توجه نکرده بودند. درحال پاسخگویی به این سؤالات، وضوح و شفافیت انجیل، ابرهای سردرگم و گیج را کنار می زند.

قبلاً دیدیم که یکی از عناصر نابینایی روحانی این است که مردم سؤالات اشتباه می پرسند که به سوی پاسخهای اشتباه هدایت می کند. ما در جمع آوری اطلاعات، می توانیم به مراجعین یاد بدهیم که چگونه با حقایق کتاب مقدس آغاز کنند و بر اساس این حقایق سؤال کنند. به عنوان نمونه: اگر کتاب مقدس می گوید که خدا به شکل نجات بخش در زندگی من، "در همه چیز" عمل می کند (رومیان ۸ : ۲۸)، من سؤالات را نمی پرسم که حاکی از این پیش فرض است که او عمل نمی کند و متعجبم که چرا عمل نمی کند. شاید بپرسم: "خدا در این وقایع دردناک چه خیریت را در نظر دارد؟" یا "چه چیزی مانع از دیدن خیریت خدا در این کار می شود؟" یا "در کجا برنامه زندگی (نقشه) با نقشه خدا متفاوت است؟" یا "گنجهای من چیست (چیزهای که برای من بسیار باارزشند)؟ آیا اینها از نظر خدا، ارزشمندترین چیزها هستند و او آنها را فراهم می کند؟" این سؤالات از حقایق کتاب مقدس جاری شده و ما را به سوی خود آگاهی و تغییر مطابق کتاب مقدس هدایت می کنند.

شوهری که به خاطر مسائل خانوادگی دلسرد شده و وسوسه می شود که باور کند که خدا حضور ندارد، باید این سؤالات را شخصاً برای خود مطرح کند. چه اهداف برای خانواده اش دارد؟ آیا اینها اهداف خدا هستند؟ راه های او برای رسیدن به این اهداف چیست؟ آیا به عنوان ابزار خدا عمل کرده یا به عنوان کسی که صاحب این خانواده می باشد؟ در کدام قسمت "غیبت" خدا را تجربه نکرده، بلکه چیزی را برداشت کرده که خودش کاشته است؟ در کجا دست خدا در خانواده اش قابل شناسایی می باشد؟ آیا برنامه او به عنوان شوهر و پدر، با برنامه خدا در تضاد است؟ در کدام قسمت؟ او چه چیزی از این روابط می خواهد؟ آیا اینها چیزهایی هستند که خدا برای او می خواهد؟ در کجا سعی دارد که کار خدا را انجام دهد، سعی دارد کاری را انجام بدهد که فقط از عهده خدا برمی آید؟ در کجا موفق نشده که ضعف، وسوسه و گناهِش را در واکنش به زن و



فرزندانش شنا سایی کند؟ چه زمان تمایل به عصبانیت دارد و با کلمات محکوم کننده، متهم کننده و تهدید آمیز ضربه می زند؟ معمولاً در کجا با دلسردی و ناامیدی در کشمکش است؟ این در مورد طرز فکرش نسبت به خود، خدا، دیگران و شرایطش چه می گوید؟ این سؤالات از حقایق کتاب مقدس جاری شده و ما را به سوی آگاهی و تغییر بر اساس کتاب مقدس هدایت می کنند.

شما می توانید هدف ببخشید

هر کسی که برای مشاوره مراجعه می کند، دلیل دارد. آنها یک برنامه یا خواسته ای دارند. اما شما به عنوان یک مشاور باید به یاد داشته باشید که نابینایی روحانی به مراجعین اجازه نمی دهد تا بدانند که چه زمان برنامه شان طبیعتاً، تنگ نظرانه، خودخواهانه، یا بیش از حد موقتی ("این دنیایی") می باشد. آنها به کمک شما نیاز دارند تا بدانند که چه زمان هدف مشاوره، نشان می دهد که پرستش و خدمت به خالق را با پرستش و خدمت به مخلوقات مبادله کرده اند. (رومیان ۱ : ۲۵)

مردی که از زنش جدا شده به مشاوره می آید تا خانواده اش را پس بگیرد. این زن به مشاوره می آید چون شوهری را می خواهد که واقعاً دوستش دارد. یک نوجوان به مشاوره می آید، چون ماشینش را از او گرفته اند، "تا زمانیکه به اعمال خود رسیدگی کند". مرد جوان افسرده فقط کمی شادی می خواهد. کشیش می خواهد بداند که چرا خدمت موفقتری را ندارد.

هر یک از این اشخاص، دلیل برای مراجعه به مشاوره دارند، اما هیچ یک از آنها خودمحوری را در هدف شان نمی بینند. در واقع، بخش بیشتری از جهان آفرینش را می خواهند تا زندگی شاد داشته باشند. با اینحال آنها فرزندان خدایی هستند که چیزهای بیشتری را برای آنها می خواهد و خدایی که پسرش را قربانی کرد تا آنها در امنیت باشند!

چنین مراجعی نسبت به این حقیقت که برنامه اش پُر از ترس، علایق شخصی، کنترل، خوشحالی خود یا تمایل به جنبه های دیگر خلقت می باشد، نابینا ست. مشکل او درخواستهای خیلی زیاد از خداوند نیست، بلکه او می خواهد به چیزهای خیلی کم راضی شود. او لذتهای موقت جهان آفرینش را می خواهد، درحالیکه خدا می خواهد که او "شریک طبیعت الهی شود." (دوم پطرس ۱ : ۴)



مراجع به کسی نیاز دارد که در کنارش باشد، کسی که هدف دارد اما نه هدف تنگ نظرانه حاصل از علایق شخصی. بلکه کسی که هدف نجات بخش دارد، هدف که با علایق شخص و تمایل به نفع شخص عاجز نشده است. به کسی نیاز دارد که او را با برنامه مهم و نجات بخش خدا آشنا کند، برنامه ای که بالاتر، کاملتر و عمیقتر از خواسته یا برنامه اوست.

پطرس می گوید که خدا مشغول کار است تا چیزی بیش از یک ازدواج شاد و بچه های خوب به من بدهد. چنانکه پولس در انتهای افسسیان ۳ می گوید، او می تواند "بی نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم عمل کند". ما در مشاوره نمی خواهیم تنگ نظر باشیم؛ نمی خواهیم به چیزهای خیلی کم راضی شویم. بلکه می خواهیم توسط خدا مورد استفاده قرار بگیریم تا مردم را از شادی برای انجام نقشه هایشان توسط خدا، به جایی برسانیم که رویاهای شخصی شان را برای خوشی های بزرگتر شرکت در نقشه های خدا ترک کنند.

مشاوره کتاب مقدس، خواسته خدا را برای مراجع می خواهد. برنامه خدا بر اساس کتاب مقدس می باشد تا به مراجع کمک کند تا در چیزهای سرمایه گذاری کند که محو یا نابود نخواهند شد. برای دستیابی به این هدف، مشاور باید به مراجع کمک کند که نیتهای حقیقی قلبش را آشکار کند، درحالیکه چشمانش را برای دیدن اهداف پر جلال خدا باز می کند. سؤالات من به عنوان مشاور، برای دستیابی به این هدف می باشد. می خواهم که این سؤالات، چشمان مراجعین را نسبت به هدف واقعی زندگیشان باز کرده و آنها را خواهان چیزی بیش از لذتهای موقت این زندگی کند. می خواهم که برنامه مراجع را با نقشه نجات بخش خدا روبرو کنم.

اصول ما در جمع آوری اطلاعات باید این هدف را جدی بگیرد. چگونه سؤالات ما می توانند این هدف را برآورده کنند؟ این چیزی است که در ضمیمه بعدی به آن می پردازیم.

ما در مشاوره خود، مسیحا را نشان می دهیم. کار او چیست؟

"تا چشمان نابینایان را بگشایی،

و اسیران را از زندان برهانی،

و ظلمت نشینان را از سیاهچال به در آوری." (اشعیا ۴۲ : ۷)

آیا به عنوان خادمان خدا می توانیم به چیزی کمتر از این متعهد شویم؟



ضمیمه ۳: تدابیری برای جمع آوری اطلاعات

مزامیر ۳۶ : ۲ - ۴ به شکل قدرتمندی واقعیت نابینایی روحانی و تأثیر آن بر سبک زندگی شخص را نشان می دهد.

"زیرا خویشتن را در نظر خود چندان تملق می گوید که از پی بردن به گناه خویش و بیزاری از آن ناتوان است!"

سخنان دهانش خباثت است و فریب؛ از خردمندی و نیکوکاری دست شسته است.

حتی بر بستر خود طرح شرارت می ریزد؛ راه ناپسند در پیش گرفته است و از شرارت روی نمی گرداند."

این واقعیت قلب انسان است که مشاور کتاب مقدس را وا می دارد که نه فقط فرایند جمع آوری اطلاعات را وسیله ای برای شناخت مراجع بداند، بلکه آنرا به عنوان راه برای کمک به مراجع به کار برد تا او خود را با وضوح کتاب مقدس ببیند. گناه فقط خودسر بودن نیست؛ بلکه تجاوز آگاهانه از حریم خدا می باشد. گناه نابینایی نیز می باشد؛ ندیدن چیزهای لازم برای زندگی مطابق خواندگی خدا. گناهکار، خودسرانه نابینا، کورکورانه و خودسر است. بنابراین به عنوان مشاور، همیشه در مشاوره خود به نابینایی روحانی می پردازیم، خواه به این موضوع توجه داشته باشیم یا نداشته باشیم.

در این قسمت مزمور ۳۶ بسیار هدایت کننده می باشد. اول، به ما ادراک از عملکرد نابینایی روحانی می دهد: " زیرا خویشتن را در نظر خود چندان تملق می گوید که از پی بردن به گناه خویش و بیزاری از آن ناتوان است!" (آیه ۲). نابینای روحانی، خویشتن را بالاتر از آنچه هست، می بیند (به رومیان ۱۲ : ۳ نگاه بیندازید) و این عدالت شخصی، او را نسبت به گناه زندگیش کور می کند. او از گناهش بیزار نیست، چون خود را قادر به انجام چنین کارهای نمی بیند. در عوض، از خود دفاع کرده، بهانه می آورد، توجیه می کند، برنامه جدیدی طراحی می کند و گناهش را تبرئه می کند. نابینای روحانی، حساسیت کتاب مقدس یا نفرت از گناه را ندارد.



مزامیر ۳۶ به این نکته نیز اشاره می کند که اگر نسبت به گناهیم حساس نبوده، عملاً از آن بیزار نبوده و نگریم، بیشتر در پی آن خواهیم رفت. نابینایی روحانی مانع از ایجاد سیستم برای ایجاد محدودیت در درون مان می شود. من در نابینایی خود، به دروغ و فریبکاری ادامه می دهم. زندگی احمقانه ای داشته و کار خوبی انجام نخواهم داد. حتی در تفکرات عمیق افکارم به سوی چیزهای خارج از اراده خدا هدایت می شود. خلاصه حرفهای مزمورنویس این است: نابینای روحانی، خطاها را رد نمی کند. این در مورد همه گناهکاران حقیقت دارد. همه ما با اندکی نابینایی روحانی در کشمکش هستیم و در این قسمتها، گناه خود را ندیده، از آن متنفر نبوده یا آنرا رد نمی کنیم.

این همان واقعیت روحانی می باشد که در دو مقاله قبلی مورد توجه قرار دادیم. اکنون می خواهیم استراتژی های را که مشاور کتاب مقدس برای از بین بردن نابینایی روحانی به کار می برد، یاد بگیریم.

سه استراتژی در جمع آوری اطلاعات

دوم قرن ۱۰ : ۳ - ۵ روش را سازماندهی می کند که من در فرایند جمع آوری اطلاعات به کار می برم تا نابینایی روحانی را در مراجعین مشاوره نمایان کنم. پولس در حال گفتگو در مورد اهداف خدمتش، می گوید:

" زیرا هر چند در این دنیا به سر می بریم، اما به روش دنیوی نمی جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلال و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند، ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم."

هدف من، تفسیر کامل این عبارت نیست، تفسیری که بیشتر برای جنگ روحانی و عذرخواهی به کار رفته، بلکه هدفم این است که مفاهیم آن را در رابطه با طرز فکرمان در مورد نابینایی روحانی و تدابیر عملی آن برای تغییر، مورد مشاهده قرار دهم.



قلعه ها را پیدا کنید

اول، استعاره قلعه، مفید است. قلعه، مکان مستحکم در برابر حملات می باشد. بنای مستحکم دارد و فعالانه مورد دفاع قرار می گیرد. به همین دلیل، مخصوصاً فروریختن آن بسیار دشوار است. اجازه بدهید که مثال از چگونگی نمایان شدن این مسأله در زندگی مراجع مطرح کنم.

سوزان خود را یک گناهکار می دید. خود را نیازمند دانسته و دائماً نیازهایش را برآورده نشده می دید. قلعه او، نیازمندیش بود. قلعه ای که امنیتی در مواجهه با مسئولیتهای زندگی مطابق کتاب مقدس فراهم می کرد؛ بهانه ای برای سبک زندگیش بود و به او اجازه می داد که دائماً دیگران را مقصر بداند. نیازمندی او، مانند سنگری بود که دائماً به سوی آن عقب نشینی می کرد.

سوزان، نه تنها به نیازمندی خود پناه می برد، بلکه فعالانه از آن دفاع می کرد. هر گاه که به نظرش، من به دیدگاه او نسبت به زندگی حمله می کردم، عصبانی شده و حالت دفاعی به خود می گرفت. او با من می جنگید، مرا متهم می کرد که مانند تمام مردان دیگر در زندگیش، حساسیت نسبت به او ندارم. سوزان در دفاع از نیازمندی خود، خودسرانه، نابینا بود. هر گناهکاری، قلعه های نابینایی روحانی دارد، مکانهای که از نابینایی محافظت می کند تا پناهگاه فراهم کند. در اینجا نابینایی، طرز فکر و عمل شخص را شکل می دهد.

اولین کار من در جمع آوری اطلاعات، یافتن قلعه هاست. در کجا این شخص نمی تواند خواسته خدا را ببیند؟ این مسأله بر مواجهه او با خدا، خودش، دیگران و شرایط، چه تأثیری می گذارد؟

ادعاها را نابود کنید

دوم، پولس می گوید: "استدلال و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کنیم" (دوم قرنتیان ۱۰ : ۵). ادعا چیست؟ یک تظاهر گمراه کننده که به عنوان حقیقت ظاهر شده، اما در واقع، کاذب است. نابینایی روحانی یعنی چیزهای کاذب و دروغین را حقیقت بدانید. نابینایی روحانی یعنی باور این دروغها.



پولس می گوید که این ادعاها، به ضدّ حقیقت خداست. وقتی من دروغ را باور می کنم، دیگر نسبت به حقیقت باز و پذیرا نیستم. دروغِ باغِ عدن فقط یک پیشنهاد نبود؛ بلکه به ضدّ حقیقتی بود که خدا به آدم و حوا اعلام کرده بود. دروغها، همیشه به ضدّ حقیقت هستند. وقتی من دروغ را می پذیرم، نمی توانم مسائل را مطابق خواسته خدا بشناسم. دنیای من توسط این دروغها شکل می گیرد، به جای اینکه توسط دانش حیات بخش، آزادی بخش، حکمت دهنده خدا شکل بگیرد. پولس غیورانه می خواهد به فرمانروایی و سلطنت چیزهای کاذب در زندگی شخص پایان دهد. او غیورانه می خواهد بی ایمانی و باور غلط را نمایان کرده و نابود کند.

ما در مشاوره، دائماً با ادعاها برخورد می کنیم، مسائل که حقیقی به نظر می رسند و احساس می کنیم که حقیقی هستند، اما در واقع، کاذب و دروغین هستند. نیازمندی سوزان، یک ادعا بود. در ظاهر حقیقتی بود که توسط تجربه های او از گناهانی که دیگران نسبت به او مرتکب شده بودند، اعتبار می یافت و ظاهراً منطقی بود، چون توسط فرهنگ روانشناسی اطرافش تقویت می شد. اما به خاطر باور غیر کتاب مقدسی اش، مشکل اولیه او نیازمندیش بود، نه سقوط اش؛ سوزان، کورکورانه و خودسر بود.

قلعه های نابینایی، عدالت شخصی و حالت دفاعی که آنها را احاطه می کند، بر پایه دروغهای قابل پذیرش می باشد که به ضدّ حقیقت می ایستند. به همین دلیل تدبیر دوم در جمع آوری اطلاعات، نمایان کردن ادعاها و نابودی آنهاست. ما می خواهیم دروغها را نمایان و نابود کنیم.

هر فکری را به اسارت درآورید

سوم، پولس می گوید که هدفش این است: "هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم." (دوم قرن میان ۱۰ : ۵) این عبارت، جنبه سازنده و اصلاح کننده جمع آوری اطلاعات را نشان می دهد. تنها هدف ما کمک به مردم برای شناسایی نابینایی شان نیست، بلکه می خواهیم به آنها کمک کنیم تا مطابق کتاب مقدس به مسائل نگاه کنند. مردم در حال شنیدن سوالات ما، یاد می گیرند که سوالات درست را از خود بپرسند و براساس کتاب مقدس به زندگی خود فکر کنند؛ جمع آوری اطلاعات می تواند فوق العاده اصلاح کننده باشد. ما فراخوانده شده ایم تا مردم را از قلعه ها و



ادعاهای نابینایی روحانی آزاد کنیم تا آنها به اسارت مسیح درآیند و همه افکارشان تسلیم مسیح و حقیقتش شود.

فکر سوزان که قبلاً تحت کنترل دروغهای بود که فعالانه از آنها دفاع می کرد، اکنون به شکل فزاینده ای تحت کنترل حقیقت مسیح می باشد. او بیشتر نسبت به ادعاهای زیرکانه حساس شده و بیشتر نسبت به حالت دفاعی و عدالت شخصی اش، حساس شده است. خدا از جمع آوری اطلاعات استفاده کرد تا قلب و فکر سوزان را به اسارت درآورد. تمام گناهکاران به این خدمت نیاز دارند.

چگونه قلعه ها را پیدا کنیم

پیش از این، ده شیوه نابینایی مردم را مطرح کردم. معمولاً این چیزها هستند:

1. معتقدند که ادراک درستی در مورد خود دارند.
2. مشکل اولیه خود را، گناه دیگران نسبت به خود می دانند.
3. به جای اینکه سختی های زندگی را عواقب انتخاب ها و رفتارشان بدانند، آنها محاکمات و آزمایشات می دانند.
4. مشکلات را نتیجه مستقیم نیازمندی خود می دانند.
5. به نظر خود، حکیم بوده و مشورتهای حکیمانه زیادی دریافت کرده اند.
6. زندگی خود را تجزیه و تحلیل کرده و معتقدند که بینش درباره اتفاقات و دلیل وقوع شان دارند.
7. به نظر خود، ادراک واضح از مسائل ارزشمند و مهم دارند.
8. خود را افراد با دانش کامل از کتاب مقدس و الهیات می دانند.
9. خود را مقدس می دانند؛ یعنی قصد انجام کارهای درست را دارند و آنها را انجام می دهند.
10. خود را توبه کار می دانند.

در هر مورد، مراجعین معتقدند که ارزیابی شان حقیقی است، درحالیکه اینطور نیست. به هر حال، مراجعین کمی، همه سنگرهای نابینایی روحانی را همزمان در زندگی خود دارند.

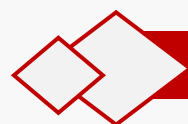


پس چگونه این نابینایی روحانی را که به وضوح بر رفتار شخص تأثیر قوی و نفوذپذیری دارد و به خوبی مورد دفاع قرار می گیرد، شناسایی کنیم؟ من به چند مورد مختلف گوش می کنم.

به مشکلات که در جمع آوری اطلاعات می باشد، گوش می کنم؛ مشکلات که مراجع را عصبانی کرده یا باعث ایجاد حالت دفاعی می شود. چه زمان مراجع احساس می کند که با سؤال نامحدود متهم شده؛ سؤال که نیاز به نتیجه گیری شخص داشته و سرزنش آمیز نیست؟ شاید مراجع احساس کند که "مقدمه چینی" کرده یا متهم اش کرده ام، چون سؤال بر قلعه ای دست گذاشته که قصد تسلیم آنرا ندارد، اگرچه شاید از حالت دفاعی خود آگاه نباشد. این مسأله در زمانی که خدا فریبندگی قلب را آشکار می کند، اهمیت دارد. من در جمع آوری اطلاعات عجله نمی کنم؛ بلکه صبر می کنم تا به مراجع کمک کنم که از خشم یا حالت دفاعی خود آگاه شود. سعی می کنم به او کمک کنم تا بداند که از چه چیزی محافظت می کند و این در زندگیش به چه شکل می باشد.

وقتی از سوزان سؤالات در مورد گذشته اش می پرسیدم، ناراحت می شد. در اوایل فرایند سؤال کردن گفت: "چرا باید انتظار داشته باشم که تو متفاوت از مشاوران دیگر باشی؟ هیچ کس اتفاقات را که برای من افتاده، جدی نمی گیرد." در این زمان، حتی در مورد گذشته او نظری نداده بودم و قطعاً او را متهم نکرده بودم. بنابراین می دانستم که حرف سوزان، مسئله مهم را آشکار می کرد.

من مکث کردم و به سوزان گفتم که متهم اش نمی کنم. درحالی که سؤالات بعدی را در مورد عکس العمل دفاعی او مطرح می کردم، مشکلات مهم مشاوره ظاهر شد، چیزهای که من باید می دانستم و سوزان باید آنها را می دید. او خود را به عنوان شخص توصیف می کرد که باید با نیازهای برآورده نشده بسیار مهم زندگی کند. این دیدگاه، تأثیر بسیار مهم بر او گذاشته بود: او را از مسئولیت خطاهای مرتکب شده و عواقب شان در زندگی دیگران معاف می کرد. این بخش بسیار مهم از زندگی او بود، و با گفتن اینکه این شخص مرا دوست ندارد یا مرا درک نمی کند، فعالانه در مقابل هر کسی که این مسائل را در او به چالش می کشاند، از خود دفاع می کرد. اما اکنون در جمع آوری اطلاعات، خدا به سوزان نشان می داد که این قلعه چه بود.



ما به عنوان مشاور باید در هنگام سؤال کردن، شنوندگان و مشاهده کنندگان خوبی باشیم. باید به خشم یا حالت دفاعی توجه کنیم و مراجع را از آنها آگاه کنیم. گاهی اوقات لحظات عصبی و ناراحت کننده مشاوره، بهترین لحظات تغییر می باشند. اینها معمولاً لحظات آشکارسازی مشکلات قلبی توسط خدا هستند. اینها لحظات نیستند که بتوانیم از آنها دوری کنیم، بلکه فرصت های نجات بخش هستند که باید به شکل خلاقانه مورد استفاده قرار بگیرند.

من در جمع آوری اطلاعات به دنبال زمان های هستم که شخص خود را بسته و از خود محافظت می کند. به سؤالات توجه کنید که انتظار پاسخ آماده را دارید، ولی مراجع برای پاسخگویی در کشمکش بوده و ساکت می نشیند و به شما می گوید که نمی داند چه بگوید، یا پاسخ می دهد که چیزی را در مورد خودش یا شرایط اش آشکار نمی کند.

همچنین به شیوه بیان داستان شخص توجه کنید. یکی از زیرکانه ترین روشهای حفاظت از خود، نحوه بیان اتفاقات می باشد. من غالباً مشاهده کرده ام که افراد در داستان زندگی خود حضور ندارند! منظورم این است که شیوه بیان داستان به گونه ای است که رفتار و سختی شرایط را نشان می دهد، اما چیز زیادی در مورد افکار، خواسته ها، انتخاب ها و اعمال شخص نمایان نمی کند.

من غالباً برای برجسته کردن این مسأله، از یک تشبیه ویدیویی استفاده می کنم. می گویم: "من ویدیویی از داستان تو دیده و مسأله جالب را دریافته ام: تو در این ویدئو نیستی! دوربین به سوی دیگران و سختیها می باشد، اما هرگز به نظر نمی رسد که دوربین به سوی تو باشد. من مایلم که به عقب برگردم و در مورد این روابط و شرایط صحبت کنم، اما این بار می خواهم که دوربین را به سوی تو برگردانم. قصد دارم که بر افکار، خواسته ها و اعمال تو در هنگام وقوع این مسائل تمرکز کنم."

برای من بسیار مهم است که وقتی مردم قادر به پاسخگویی نیستند، این سکوت را پُر کنم. من می خواهم آنها بدانند که صبر می کنم و پاسخ آنها به این سؤالات مهم است. مکث کرده و به آنها کمک می کنم تا بدانند که چرا انجام این کار برایشان دشوار است. خدا در این مواقع مسائل را آشکار می کند.



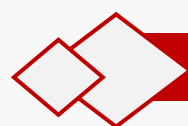
همچنین یاد گرفته ام که به عدم پاسخگویی راضی نشوم. با محبت به مردم نشان می دهم که پاسخ هایشان چیزی را برای من آشکار نکرده است. سپس دوباره این سؤال را تکرار می کنم، چون هدفم نمایان کردن قلب است که در پس این محافظت شخص می باشد.

وقتی یک نفر در هنگام صحبت در مورد زندگیش، چیزی را آشکار نمی کند، مرتباً دو کار را انجام می دهم. اول، غالباً از مراجع می خواهم که در مورد موضوع خاص مطالعه کند. شرایط مشکل ساز یا رابطه دشوار را در مقابل او گذاشته و می پرسم که اگر در این شرایط به جای این شخص بود، چه فکری می کرد. از او در مورد اهدافش و چگونگی دستیابی به آنها سؤال می کنم. سپس سعی می کنم که ارتباط میان پاسخ مراجع به مطالعه درباره این موضوع را با زندگی روزانه دریابم. این تمرین غالباً در آشکارسازی قلب بسیار مفید است.

بعد تکلیف می دهم که برای آشکار سازی مسائل قلبی برای من و مراجع، طراحی شده است. از این شخص می خواهم که عبارات کتاب مقدس را خوانده و به سؤالات پاسخ بدهد و پاسخ کتبی را به جلسه بعد بیاورد. در جلسه بعدی، از او می خواهم که مسائل را که در مورد خودش متوجه شده، به من بگوید. آیا موضوعی بارها تکرار شده است؟ من این موضوعات را که از پاسخها نمایان می شود، مورد بحث قرار می دهم. من دریافته ام که این کار، چشم مشاور و مراجع را باز می کند. در تمام این روشها، مشاور در پی راه های است که شخص را از "سنگر" محافظت شخصی خارج کند.

در پی نمونه های هستم که مراجع، به خاطر رفتار خود، دیگران را سرزنش می کند. یکی از قدرتمندترین قلعه های نابینایی روحانی، سنگر مقصر دانستن می باشد. همه ما راه های خلاق را پیدا می کنیم تا دیگران را به خاطر کار خود، مقصر بدانیم. خواه بچه ای که می گوید: "او اول این کار را کرد!"، یا مردی که به خاطر بی توجهی زنش، مرتکب زنا شده؛ ما گناهکاران تمایل داریم که در پشت سنگر گناهان دیگران پنهان شویم. شدیداً گناه خود را در پس بدرفتاری دیگران تبرئه می کنیم.

در این زمان مکث کرده و می پرسم: "آیا تو واقعاً می گویی که....؟" من می خواهم که این شخص با مفاهیم کلام خود مواجه شود. بنابراین از مرد زناکار می پرسم: "آیا می گویی که میان غفلت زنت و



عدم وفاداری تو، ارتباط مستقیم وجود دارد؟" یا "ارتباط میان زنای خود و رفتار زنت را توصیف کن." یا "چه واکنشهای دیگری در پاسخ به واکنش آسیب زنده زنت می توانستی داشته باشی؟" قصدم این است که مراجع از پنهان شدن در پسِ گناهان دیگران دست برداشته و برخوردی سازنده با اعمال و رفتارش داشته باشد.

من به موقعیت های گوش می دهم که مراجع به وضوح، یک دفاعیه منطقی از دیدگاه و اعمال خود تنظیم کرده است. افراد که به مشاوره می آیند، همیشه آماده نیستند که اعمال و رفتارشان را تسلیم آزمایشات کتاب مقدس کنند. آنها معمولاً کمک می طلبند، درحالیکه واقعاً کمک نمی خواهند؛ مشاوره می خواهند، ولی به آن پشت کرده و رد اش می کنند. بسیاری از افراد مانند فریسیان هستند که در معبد در نزد خدا دعا می کردند، اما در واقع، با کلامشان به خدا می گفتند که به او احتیاج ندارند.

من به دقت گوش می کنم که چه زمان یک نفر، افکار و اعمالش را برای شناخت بهتر آشکار نکرده و وقتی مورد سؤال قرار می گیرد، از خود دفاع کرده و شدیداً بحث می کند. غالباً افراد، مسلح به دفاعیات که به خوبی تمرین کرده اند، به مشاوره می آیند. آنها در مورد تجربه گذشته بحث می کنند؛ شاید عبارتی را از کتاب مقدس نقل قول کرده یا داستانی را از کتاب مقدس تعریف کنند؛ شاید از یک کتاب یا مقاله، مطالب را بگویند؛ شاید به حرفهای یک متخصص اشاره کنند؛ یا شاید فقط بگویند که در این مورد خیلی فکر کرده و معتقدند که حق با آنهاست.

من سعی می کنم که در مقابل این واکنشها، سه کار انجام بدهم. اول، سعی می کنم که به شخص کمک کنم تا بداند که معمولاً بحث و مناظره، راه دریافت کمک نیست؛ بلکه راه برای دفاع از کار خود می باشد. دوم، از این شخص استدعا می کنم که در زندگی اش، همه چیز را به منظور بازرسی کتاب مقدس متوقف کند. خدا، آنرا به عنوان برکت به کار می برد، نه محکومیت. سوم، سؤالات را می پرسم تا به او کمک کند که افکار و اعمالش را از دیدگاه کتاب مقدس بیازماید.



چگونه ادعاها را نمایان و نابود کنیم

پولس از زبان قوی در دوم قرن‌تیا ن ۱۰ : ۳ - ۵ استفاده می کند، چون قدرت دروغ قابل پذیرش را درک کرده بود. این بخش مهم در سیستم ناباوری هر گناهکاری می باشد. همه ما دروغ های را باور کرده ایم و معمولاً اکثر این دروغها، حلقه ای از حقیقت به همراه دارند. کذب و دروغ، فقط به این دلیل که لباس حقیقت را می پوشد، اغوا کننده است. روی هم رفته، دشمن جانهای ما، "پدر دروغگویان" نامیده شده و کار اولیه او اغوا کردن ما با دروغ های می باشد که ظاهر خوبی دارند.

در اینجا باید یک چیز را به خوبی مشخص کنیم. پولس نمی گوید که شخص را نابود کنیم که مطابق خواسته خدا باید به او خدمت کنیم، بلکه می گوید که سیستم دروغ های را نابود کنیم که او را به اسارت درآورده است. نباید افشای دروغهای قابل پذیرش، با صدای بلند، خشن یا نامهربان انجام شود. همیشه باید حقیقت را با محبت اعلام کنیم. همزمان باید به شکل زنده، از دروغ و محصول ویرانگر آن در افراد که باورش کرده اند، بیزار باشیم.

دروغ قابل پذیرش دیدگاه شخص را نسبت به زندگی (الهیات عملی او، اگر تو می خواهی) در سه بخش کلیدی تحریف می کند: دیدگاه شخص نسبت به خود، خدا و شرایط. اگر مراجع، دروغ را در هر یک از این سه بخش باور کرده باشد، به شکل اساسی، واکنش او را نسبت به شرایط که خدا با فرمانروایی مطلق، او را در آنجا قرار داده، تحت تأثیر قرار می دهد. من خواهان نشانه ناباوری، بی ایمانی، کذب و دروغ، در هر یک از این سه بخش می باشم. درحال استفاده از جمع آوری اطلاعات برای شناسایی بخش های که شخص کورکورانه خودسر می باشد، این کارها را انجام می دهم:

خواهان آشکارسازی نشانه های از دیدگاه نادرست شخص نسبت به خودش می باشم. گناهکاران معمولاً دیدگاه صحیح نسبت به هویت خود ندارند. آنها خود را بهتر از چیزی که واقعاً هستند می دانند. غرور، فراگیرتر از خودبیزاری است. بنابراین من خواهان قسمت های هستم که دیدگاه مراجع نسبت به خودش، با رفتار و اعمالش، در هماهنگی نمی باشد.

من با دو روش اساسی، در پی آشکارسازی این مسائل نادرست می باشم. اول، متوجه شده ام که خدا از یادداشت برداری متمرکز استفاده می کند تا چشم شخص را نسبت به تصویر تحریف شده



ای که از خود دارد، باز کند. من از مراجعین نمی خواهم که همه چیز را یادداشت کنند؛ چون این برای بسیاری از اشخاص، ترسناک بوده و هرگز آنرا انجام نمی دهند. من این یادداشتها را متمرکز می کنم؛ و فقط از آنها می خواهم که در مورد شرایط مهم و خاص در زندگی خود بنویسند و در این یادداشت ها به پنج سؤال مشخص پاسخ بدهند:

1. در این شرایط چه اتفاق افتاد؟
2. در حال وقوع این اتفاق، تو چه فکر و احساس داشتی؟
3. تو در واکنش به این اتفاق، چه کار کردی؟
4. تو از این کار چه هدف داشته و قصد انجام چه کاری را داشتی؟
5. نتیجه آن چه بود؟

من از مراجع می خواهم که این یادداشت را به مدت دو یا سه هفته نگاه دارد. سپس آنرا پس می گیرم و به طور کامل می خوانم و به دنبال موضوعات و الگوهای هستم که ظاهر می شود. سپس، با یک خودکار نشانگر، تمام مکان های را که این موضوعات آشکار شده، مشخص می کنم. سپس در یک جلسه با مراجع، این یادداشتها را برمی گردانم و از او می خواهم که در آن لحظه، آنرا بخواند، و به طور خاص به قسمت های که مشخص کرده ام، توجه کند. نهایتاً از مراجع می پرسم که با بازخوانی این یادداشتها، درباره خودش به چه شناخت دست یافته است. خدا از این تمرین به طور مکرر استفاده کرده تا چشمان نابینا را باز کند. به نظرم خیلی مؤثر است، چون واکنش مراجع نسبت به نظرات من نیست، بلکه نسبت به کلمات خودش واکنش نشان می دهد.

ریچل، یک خانم بسیار تلخی بود و کاملاً نسبت به این موضوع، نابینا بود. او معتقد بود که اساساً مهربان، صبور و فهمیده است. او با مادر بزرگ پیرش زندگی می کرد و از او مراقبت می کرد، بنابراین خود را یک خادم بامحبت می دید. اما نسبت به این مسئولیت که داشت، بسیار تلخ بود. او خواهر و برادرانش را که کمکی نمی کردند، لعنت می کرد. خودش را به عنوان یک شخص صبور و فهمیده می دید، چون دوازده سال در یک مکان و با یک سری از افراد کار کرده بود. اما دائماً به سراغ رئیس اش می رفت و با اکثر همکارانش، روابط آزاردهنده ای داشت.



دیدگاه ریچل نسبت به خودش، شامل تلخی نمی شد، بنابراین چیزهای زیادی در زندگی اش وجود داشت که با آنها مواجه نشده بود. یادداشت برداری، ریچل را به پیشرفت مهم رساند. بعد از سه هفته یادداشت برداری، من آنها را از او گرفته و خواندم. من خودکار علامتگذاری با خود نداشتم؛ بلکه یک ماژیک سبز داشتم، پس با رنگ سبز زیر هر مورد از تلخی در یادداشت های او خط کشیدم. این صفحات واقعاً با تلخی سبز شده بودند. در جلسه بعدی از او خواستم که یادداشت های اش را بخواند و توضیح دادم که چه کار کرده ام. تقریباً وسط خواندن، او به گریه افتاد. به من نگاه کرد و گفت: "من زن بسیار تلخی هستم!" دروغ قابل پذیرش درباره دیدگاه نادرست او نسبت به خودش نمایان شده بود.

جمع آوری اطلاعات "به شکل واقعی" می تواند دیدگاه نادرست شخص را نسبت به خودش نمایان کند. در جلسه مشاوره می توانم این شخص را واقعاً بشناسم. شخص کنترلگر در طول مشاوره، کنترلگر می شود. شخص عصبانی، عصبانی می شود. شخص که متکی به عدالت شخص می باشد، حالت دفاعی و تعلیم ناپذیر دارد. شخص ترسو، نمی تواند اعتماد کند. بسیار مهم است که مراجعین متحرک های رابطه خود را از طریق من بیازمایند. آنها به سختی می توانند پنهان شوند، چون من با آنها در یک جا هستم. از آنها می خواهم که در رابطه با چالش هایشان با من بسیار صادق باشند و من هم در ارتباط با آنها، صادق هستم. در حال باز کردن این متحرکها در رابطه خود و نمایان شدن موضوعات دروغ های قابل پذیرش که شخص در مورد خودش باور کرده، آشکار می شوند.

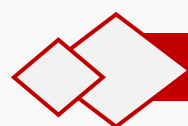
قصدم این است که تحریف های عملی را در دیدگاه شخص نسبت به خدا نمایان کنم. مردم یک الهیات تجربی دارند که به نظر قابل پذیرش می باشد، چون از تفسیر مسائل زندگی شان جاری می شود. هرچه بیشتر این تفسیر، نه کتاب مقدس، دیدگاه آنها را نسبت به خدا شکل دهد، شکاف عمیق تری میان الهیات اعترافی (رسمی) و الهیات عملی (واقعی، روزانه) آنها ایجاد خواهد شد. اما به نظر می رسد که الهیات عملی آنها، با منطق و حقیقت ارتباط دارد، چون با دیدگاه آنها نسبت به زندگی هماهنگ است.



به عنوان نمونه، خدا از جو دور بود و مداخله نمی کرد. جو می گفت که در لحظات تاریکِ افسردگی وقتی بیش از هر زمان به خدا نیاز داشت، هرگز احساس نمی کرد که خدا به او نزدیک است. او می دانست که خدا معجزاتی کرده، اما کشمکش داشت، چون خدا به دعایش پاسخ نمی داد. جو، خدا را به عنوان یک قاضی خشن می دید که عواقبی را شامل حال افرادی می کرد که "خرابکاری کرده بودند". اما با وجود تمام این مسائل، خودش را ایماندار می نامید.

من چگونه از محتویات الهیات عملی جو آگاه شده و به او کمک کردم تا شکاف میان حرفهایی که درباره اعتقادش می زد و اعتقاد واقعی را ببیند؟ من به روشی که جو در مورد خدا سؤال می کند، توجه کرده و به او کمک کردم تا تأثیر این سؤالات را بر شیوه زندگی اش ببیند. به عنوان نمونه: جو می گفت: "من نمی فهمم که چرا خدا در زندگی ام کار نمی کند." (این مشکل از طرف بسیاری از افرادی که به آنها مشاوره داده ام، مطرح شده است). این سؤال بر پایه یک پیش فرض غیر کتاب مقدس می باشد، که به دلایل خدا بعضی از فرزندان را ترک می کند. چنین سؤال شخص سؤال کننده را به درک بهتری از شرایط خود هدایت نمی کند یا باعث نمی شود که شخص ایمان کتاب مقدس را بیشتر به کار ببرد.

تدبیر من این بود: وقتی جو در مورد خدا سؤال می کرد، به او کمک کردم تا پیش فرض های غلط خود را برای سؤال کردن، ببیند. بعضی از این پیش فرضها شامل: احساسات، شاخصهای قابل اعتمادی از حضور خدا هستند؛ رنج و عذاب، نشانه ای از تنبیه خداست؛ اگر من نشانه ای از دست خدا را در زندگیم نبینم به این معناست که او به دعاهایم پاسخ نمی دهد و دور است. من به جو کمک کردم تا با بیان این سؤالات در چارچوب پیش فرضهای کتاب مقدس ماهیت غیرکتاب مقدس سؤالات خود را ببیند. به عنوان نمونه: "خدا گفته که نزدیک ما ست؛ چرا از نظر تو، او دور است؟" یا "خدا در زندگی تو کار می کند؛ چه چیزهای مانع از دیدن آنها می شوند؟" یا "اجازه بده به مسائل پردازیم که برایشان دعا کرده ای و به پاسخ خدا توجه کن." این سؤالات به نگرانی جو رسیدگی می کنند، اما هر یک از آنها در قالب پیش فرضهای کتاب مقدس هستند. آنها دروغ های قابل پذیرش را که جو درباره خدا پذیرفته، نمایان کرده و به ایمان حقیقی کتاب مقدس اشاره می کنند.



به حرفهای مراجعین خود در مورد خدا گوش کنید. به سؤالات که در مورد خدا و کارش می پرسند گوش کنید. به دروغهای الهیاتی قابل پذیرش گوش کنید. افراد کمی، یکدفعه خدای کتاب مقدس را رد می کنند تا بی خدا شوند. به هر حال، عده زیادی در بدگمانی الهیاتِ سرد و دور سقوط می کنند، درحالیکه خدای الهیات عمل شان به خدایی تبدیل می شود که ارزش پرستش یا احترام را ندارد.

من به دنبال شواهدی هستم که شخص، فیض و رشد مسیح را ترک کرده، از جمله: پرستش شخصی روزانه، مشارکت بدن مسیح، دوستی و مشارکت مسیحی، تعلیم کلام و پرستش گروهی. من می خواهم دلیل کناره گیری آنها را بدانم، امیدوارم دروغهایی را که باعث ایمان ضعیف در خدا و از دست دادن انگیزه مشارکت عمیقتر با او و قومش شده، نمایان کرده و درک کنم.

اول قرنهای ۱۰ : ۱۳ می تواند طرحی برای یک تکلیف مفید باشد تا دروغهای را که شخص در مورد خدا و کارش پذیرفته، نمایان کند. به نظر می رسد که پولس با اعلام چهار مطلب در مورد خدا و کارش، به چهار دروغ قابل پذیرش در مورد خدا اشاره می کند که ما را وسوسه می کنند تا آنها را باور کنیم. من این تکلیف را به این شکل تنظیم کرده ام:

1. **اعلامیه:** "هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد."

سؤال: به چه شکل وسوسه شده اید تا فکر کنید که شرایط تان منحصر به فرد است و برای رنج و عذاب خاص برگزیده شده اید؟

2. **اعلامیه:** "خدا امین است."

سؤال: در کجا تمایل داشتید باور کنید که خدا نسبت به وعده خود امین نبوده است؟

3. **اعلامیه:** "او اجازه نمی دهد بیش از توان خود آزموده شوید."

سؤال: در کجا فکر کرده اید که این چیزها بیش از توانتان است یا فشارهای شدید این شرایط باعث شده که گناه کنید؟

4. **اعلامیه:** "بلکه همراه آزمایش راه گریزی نیز فراهم می سازد تا تاب تحملش را داشته باشید."



سؤال: "در کجا احساس کرده اید که در دام افتاده اید و هیچ راه منطقی برای رسیدگی به شرایط تان وجود ندارد؟"

این تکلیف متمرکز، دروغهای را که مراجع درباره خدا و کارش باور کرده، برای مراجع و مشاور نمایان می کند.

من خواهان افشای افکار تحریف شده شخص در مورد شرایط اش می باشم. در حال جمع آوری اطلاعات، در نظر داشته باشید که این شخص، تعریف مکانیکی و بی طرف از شرایط اش مطرح نمی کند. و خالصانه در مورد "مردم، مکانها و وقایع" صحبت نمی کند. چون هر انسانی یک مفسر است، هر شخص سعی می کند که به اتفاقات زندگی اش معنا ببخشد. هر کس دیدگاهی نسبت به زندگی و شرایط کنونی خود دارد، چه از این مسأله آگاه باشد یا نباشد. در واقع غیرممکن است که شخص، تاریخچه یا خلاصه خالص از اتفاق کنونی خود مطرح کند. او همیشه نسبت به مسائل، یک دیدگاه شخصی خواهد داشت؛ به همین دلیل باید بدانم که به چه چیزهای گوش کنم. بعضی از رایج ترین شاخصهای یک دیدگاه تحریف شده (دروغهای قابل پذیرش) در زیر مطرح شده است.

من به تفسیرهای گوش می کنم که مراجع می گوید: "به نظرم، این مسأله چنین معنایی دارد." هیچ مراجعی نمی گوید: "خُب، مشاور، من الان می خواهم ادراکی را که درباره این واقعه دارم مطرح کنم." تفسیرها به شکل های بسیار زیادی نمایان می شوند. شما باید هوشیار باشید و گوش کنید. به عنوان نمونه: اگر شخص می گوید: "من در این مورد فکر کرده و تصمیم گرفتم که باید...." او یک تفسیر را به شما اعلام می کند. مکث کنید و عمیقتر فکر کنید و خواهان درک آن باشید. شاید شخص بگوید: "من دقیقاً می دانم که چرا این مسأله دائماً برای من اتفاق می افتد...." دوباره یک حقیقت خالص مطرح نشده، بلکه تفسیری که افکار تحریف شده شخص در مورد زندگی را نمایان می سازد.

من به ارزیابی ها نیز گوش می کنم، قضاوت خوب و بد، درست یا غلط، حقیقت یا دروغ، مهم یا غیرمهم، موفقیت یا شکست، ممکن یا غیرممکن. در حقیقت دائماً سؤالات را می پرسم که ارزیابی های شخص را نشان می دهد. می پرسم: "به نظرت، چه کار درستی در اینجا می توان انجام داد؟"



یا " وقتی این اتفاق افتاد، مهمترین چیز برای تو چه بود؟" یا " به نظرت کدام یک از حرفهای که به تو گفته شد، حقیقت یا دروغ بود؟" یا "چه چیزی باعث شد تا فکر کنی که این غیرممکن است؟" هر یک از اینها به ارزیابی های می پردازند که پایه تصمیمات و اعمال شخص می باشند. این سؤالات برای افشای قلبی است که در پس این پاسخها می باشد.

سپس، به اهداف و مقاصد گوش می کنم. این شخص از این شرایط - یا در این شرایط - چه می خواهد؟ او واقعاً در این شرایط که خدا برایش تعیین کرده، برای چه هدف زندگی می کند؟ به هدف گوش کنید. به مقاصد گوش کنید. به بیانیه های که نشاندهنده هدف مراجع می باشد، گوش کنید. هرکسی برای هدف زندگی می کند. سؤالات را پرسید که به اهداف مراجع در آن شرایط می پردازند. آیا اینها اهداف خدا هستند؟ به عنوان نمونه: وقتی یک نفر به ما می گوید که چه کار کرده یا چگونه پا سخ داده، باید پرسیم که از این رفتارش، چه هدف داشته است. از مراجع بخواهید که گنجهایش را شناسایی کرده و ببیند که چگونه این گنجها، واکنشهایش را شکل می دهند. سؤالات را پرسید که به تفکر درباره نیتها و پاسخ قلبی نیاز دارد.

من به تعالیم یا الهیات گوش می دهم. منظورم این نیست که بررسی کنم و ببینم که آیا این شخص اخیراً الهیات سیستماتیک ال. برگف را خوانده یا خیر! من به بیانیه های رسمی و غیررسمی اعتقاد و الهیات عملی شخص گوش می کنم. هر بار که شخص عبارت را نقل قول می کند، با دقت گوش می کنم. (او چگونه از آن استفاده کرد؟ برای او چه مفهوم داشت؟) هر بار که شخص به یک تعلیم خاص اشاره می کند، من به آن گوش می کنم. (او چه درک از این حقیقت کتاب مقدس دارد و چگونه آنرا در شرایط خود به کار می برد؟) هر بار که مراجع به یک داستان از کتاب مقدس اشاره می کند، من گوش می کنم. (او چگونه این شرایط را با گزارش از کتاب مقدس مرتبط می کند؟ او چه ارتباط برقرار می کند؟) وقتی که شخص از یک واعظ، معلم یا نویسنده مسیحی نقل قول می کند، به او گوش می کنم. (او چه مفهوم را برداشت کرده که به او کمک می کند تا به زندگی خود معنا ببخشید؟)

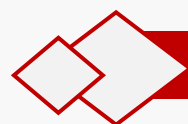


همه مردم در مورد شرایط خود، الهیات را در نظر می گیرند، اگرچه اکثر افراد از انجام این کار، آگاه نیستند! و اکثر مراجعین، مشاهدات الهیاتی مستقیم نمی سازند. این الهیات با ترکیب از بیان داستانهای خود ظاهر می شود، بنابراین ما باید به دقت گوش کنیم و سؤالات را بپرسیم که این مطالب را استخراج می کند.

من به احساسات گوش می کنم. من به احساسات مراجع در هنگام حرف زدن در مورد شرایط اش توجه می کنم. شادی، خشم، ترس، امید، دلسر-دی، کلافگی، غم، سپاسگزاری، تلخی، یأس، ناامیدی، رضایت و دریچه های به سوی قلب می باشند. همه اینها باید آشکار شوند، چون با شیوه برخورد شخص با مسائل که خدا در زندگی اش گذاشته، ارتباط دارند. من عادت دارم که مکث کنم و در مورد احساسات نظر بدهم، وقتی این احساسات ابراز می شوند، من آنرا با مراجع بررسی می کنم تا درک بهتری داشته باشم و او بتواند ببیند که چگونه این احساسات با دیدگاهش نسبت به زندگی، ارتباط دارد.

وقتی من به احساس گوش می کنم، از خودم می پرسم که آیا این احساسات مناسب است یا خیر. به این معنا که آیا این احساسات از طرز فکر کتاب مقدس در مورد این شرایط جاری می شود؟ به عنوان نمونه: وقتی که اسرائیلیان در مورد تدارک نان مّا توسط خدا غرغر کردند و با اشتیاق به مصر نگاه کردند، احساساتشان نامناسب بود. این احساسات از ایمان و اعتماد به خدا و دیدگاه کلام خدا به زندگی جاری نمی شد. یکی از آسانترین راه ها برای افشای دروغهای قابل پذیرش که شخص پذیرفته، این است که به احساسات او توجه کنید و سؤالات را بپرسید که احساسات او را نمایان می کند.

ما گناهکاران، کورکورانه خودسر هستیم. تمایل داریم که دروغ قابل پذیرش را باور کنیم. ادعاهای در زندگی هریک از ما می باشند که باید کشف و نابود شوند. این یکی از اهداف خدمت اساسی پولس بود و باید یکی از اهداف ما نیز باشد. درحالیکه می خواهیم مراجع را از طریق جمع آوری اطلاعات بشناسیم، باید در پی این باشیم که تمام دروغ های زیرکانه دشمن را که مردم را از راه خدا دور می کند، در برابر نور نمایان کنیم.



چگونه هر فکر را به اسارت مسیح درآوریم

این آخرین بیانیۀ مختصر-پولس در مورد خدمتش می باشد: "هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم." (دوم قرنتیان ۱۰ : ۵) این باید کل هدف ما در خدمت باشد. وقتی سؤالات خوبی را می پرسیم که به وضوح از دیدگاه کتاب مقدس نسبت به زندگی جاری می شود، از مراجعین خود می خواهیم که در مورد خود طوری فکر کنند که پیش از این هرگز فکر نکرده بودند. با بیان سؤالات که قبلاً نپرسیده بودند، و به طریق که قبلاً نپرسیده بودند، خدا می تواند از ما استفاده کند تا دیوارهای نابینایی روحانی را بشکنیم و بصیرت کتاب مقدس را ترویج دهیم.

من به یاد دارم که زنی بعد از یک سری سؤالات به من گفت: "من چیزهای زیادی در مورد خودم، خدا و انتخاب هایم، یاد گرفتم!" من کتاب مقدس خود را در دست نگرفته بودم تا به طور رسمی او را هدایت کنم. یادگیری او در نتیجۀ جمع آوری اطلاعات بود. این فرایند، او را با نابینایی روحانی خود مواجه کرده بود و به این ترتیب افکار او به اسارت مسیح درمی آمد.

نابینایی روحانی سعی دارد که بدون مسیح به مسائل نگاه کند، چنانکه نگاه کردن به چیزها بدون چشمان جسمانی غیرممکن است. پولس در کولسیان ۲ : ۸ می گوید: "به هوش باشید کسی شما را با فلسفه ای پوچ و فریبنده اسیر نسازد، که نه بر مسیح، بلکه بر سنت آدمیان و اصول ابتدایی این دنیا استوار است." اگر افکار من در مورد خودم، دیگران، شرایطم، خدا، به اسارت مسیح درنیامده باشند، اسیر فلسفۀ پوچ و فریبندۀ دنیا خواهند بود. وقتی که مراجعین شما متوجۀ این موضوع می شوند و نمونه های مشخص را می بینند که نیاز به طرز فکر جدیدی دارند، بیشتر نسبت به تعالیم و رویارویی ها پذیرا خواهند بود. آنها درک می کنند که چگونه راه حل های کتاب مقدس، حقیقتاً برای مشکلات که با آنها مواجه می شوند، مناسب است.

توجه کنید که پولس چگونه فلسفۀ دنیا را توصیف می کند: "پوچ و فریبندۀ است." فریبندۀ است. به نظر می رسد که درست است. با بحثهای خوب و منطق قوی، به نظر جذاب است. به نظر می رسد که به خاطر سالها مطالعه و تحقیق، حقیقت دارند. پاسخهای واقعی نمی دهد. به سوی بصیرت حقیقی هدایت نمی کند. به وعده هایش وفا نمی کند. پوچ است. چرا؟ به خاطر اینکه تسلیم مسیح نمی



شود. هر آنچه ارائه می دهد، همان چیزی است که مردم می بینند، گناهکارانی که با نابینایی روحانی در کشمکش هستند و به همین دلیل همیشه موفق نمی شود. همیشه در انتها ثابت می کند که چیزی کم دارد.

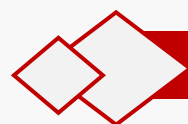
ما در مشاوره متوجه می شویم که "تمام گنجهای حکمت و معرفت در مسیح مخفی است" و ما در طلب این هستیم که هر فکری را به اسارت او درآوریم. ما متوجه می شویم که مشاهده حقیقی با عیسی آغاز می شود، اما این را نیز می دانیم که به افراد مشاوره می دهیم که فکر می کنند که می بینند، اما نابینا هستند؛ فکر می کنند که درک می کنند، اما بصیرت و بینش آنها پوچ و فریبنده است.

به همین دلیل می خواهیم استحضامات و قلعه های نابینایی روحانی آنها را که فعالانه مورد دفاع قرار می گیرند، افشا و نابود کنیم. می خواهیم ادعاها را آشکار و نابود کنیم، آن دروغ های قابل پذیرش که هر گناهکاری را فریب می دهند. ولی به این ترتیب، کار ما به پایان نمی رسد. هدف نهایی ما این است که خودسره های نابینا و نابیناهای خودسر را به اسارت مسیح در آوریم تا آنها با وضوح کتاب مقدس ببینند و با اطاعت شکرگزار در برابر او، زندگی کنند. درحالی که ما به خدا وابسته می شویم، او می تواند سؤالات ما را برای افشا و نفوذ در تاریکی روحانی به کار ببرد، افکار مراجعین ما را به اسارت درآورد تا آنها مطیع مسیح شوند.

به مراجعین کمک کنید که از برنامه های زندگی خود آگاه شوند

"مشورت همچون آب است عمیق در دل انسان، مردی فهمیم خواهد که آن را بیرون کشد."
(امثال ۲۰ : ۵)

سؤالات که آشکار کننده قلب است. این آیات، دریچه های بسیاری را به سوی قلب و آنچه بر آن فرمانروایی می کند، باز می کند. در اینجا چند نمونه از این سؤالات مطرح شده که به مراجعین کمک می کند تا موضوعات شخصی قلب خود و الگوهای فکری، نیّتها و خواسته های خود را بیازمایند. پاسخ به این سؤالات کمک می کند که گنجهای حقیقی قلب خود را شناسایی کرده و



ببینند که چگونه این گنجها واکنشهای آنها را نسبت به خدا، دیگران و شرایط زندگی شکل می دهد.

1. چه زمان مراجع، ترس، نگرانی یا اضطراب را تجربه می کند. (متی ۶ : ۱۹ - ۳۴)؟
2. در کجا مراجع با ناامیدی و یأس در کشمکش است (امثال ۱۳ : ۱۲، ۱۹)؟
3. در چه شرایط مراجع با خشم در کشمکش است (یعقوب ۴ : ۱ - ۲؛ امثال ۱۱ : ۲۳)؟
4. در کجا مراجع با مشکلات در روابط مواجه شده است (یعقوب ۴ : ۱ - ۱۰)؟
5. چه شرایط خاص در زندگی، برای مراجع دشوار است (اول قرنطیان ۱۰ : ۱۳ - ۱۴)؟
6. نمونه های اجتناب و کناره گیری در زندگی مراجع، در کدام قسمت می باشد؟ او مرتباً از چه چیزهای اجتناب می کند؟
7. در کجا مراجع مشکلات دائمی را در زندگی روحانی یا در رابطه اش با خدا، تجربه کرده است (مزامیر ۷۳)؟
8. در کجا یا چه زمان مراجع تمایل داشته که به حقایق کتاب مقدس شک کند (رومیان ۱ : ۲۵)؟
9. برنامه حقیقی مراجع برای دیگران چیست؟ تعریف او از یک رابطه خوب چیست؟ انتظارات او از دیگران چیست؟ چه تقاضاهای خاموشی از اطرافیان خود دارد (یعقوب ۴ : ۱ - ۲)؟
10. در کجا مراجع با تلخی در کشمکش می باشد (افسیان ۴ : ۳۱؛ امثال ۱۸ : ۱۹)؟
11. در کجا مراجع با تأسف در کشمکش می باشد، وسوسه می شود که بگوید: "فقط اگر....."؟
12. چه چیزهای در گذشته وجود داشته که رها کردن آنها برای مراجع دشوار است؟
13. چه زمان مراجع مشکلات را در دعا و پرستش شخصی تجربه می کند (یعقوب ۴ : ۳ - ۴)؟
14. در کجا مراجع با غبطه خوردن، در کشمکش می باشد؟ تمایل دارد که به چه چیزی طمع بورزد (امثال ۱۴ : ۳۰)؟



ضمیمه ۴ : تعالیمی که تکلیف را اجرا می کنند

یکی از تفاوت های که در سبک مشاوره کتاب مقدس وجود دارد، استفاده مرتب از تکلیف می باشد. تکلیف خوب و مناسب می تواند سهم مهم در مشاوره و فرایند تغییر داشته باشد. جی آدامز می نویسد: "مشاوران کتاب مقدس متوجه شده اند که تکلیف یکی از حیاتی ترین و مؤثرترین نیروهای می باشد که می توانند در مشاوره به کار ببرند." ^۱ چرا از تکلیف استفاده می کنیم؟ قطعاً هیچ "متنی برای اثبات" آن وجود ندارد؛ عیسی به آن فرمانروای جوان و ثروتمند نگفت که یک "فهرست رسمی" از شکستهای شخصی خود تهیه کرده و هفته آینده مراجعه کند! بنابراین، آیا استفاده از تکلیف، فقط استفاده از تکنیکی می باشد که عملاً به اثبات رسیده است؟

در مشاوره کتاب مقدس، پیوسته بر تکلیف تأکید شده است، چون کاربرد آن برگرفته از تعالیم اساسی کتاب مقدس می باشد. الهیات مشاوره کتاب مقدس، فقط مربوط به محتویات ایمان و عمل نیست. الهیات کتاب مقدس بر اساس تفسیر، به فرایند تغییر باورها و رفتارها نیز اشاره می کند: روشهای مشاوره (از فرایندی که از جانب مشاور می باشد) و تقدیس پیشرونده (از جانب مراجع). روشهای مشاوره کتاب مقدس در الهیات کتاب مقدس ظاهر می شود. کار مشاور کتاب مقدس در مشاوره و کاری که از مراجعین می خواهد باید مطابق حرفهایش از کتاب مقدس، هماهنگ باشد. تکلیف، یک سبک است که دربرگیرنده توسعه منطقی و عملی اعتقاداتی می باشد که مشاوره کتاب مقدس را متمایز می سازد.

پنج تعلیم، کاربرد تکلیف را اجرا می کند. بعد از تنظیم اصول و دلایل طرح و کاربرد تکلیف، ما به انواع خاص تکلیف اشاره می کنیم که برای دوره های گوناگون مشاوره و فرایند تغییر مناسب است.

اصول کتاب مقدس

سم یکی از اعضای قدیمی کلیساست. در سالهای اخیر با مشکلاتی مواجه شده است: زنش بعد از یک بیماری طولانی فوت کرد؛ تجارت داروخانه او به خاطر رقابتهای جدید دچار مشکل شد؛ یک جراح قدیمی فوتبال سربرآورده و او می لنگید؛ و جماعت برای برنامه ساختمان سازی تعهد داده



بودند و این به ضدّ اعتراضات شفاهی سَم بود. او شدیداً بدخُلق شده بود، چون زندگی طبق برنامه او پیش نمی رفت. او تلخ، مأیوس، ناراحت و بسیار شاکی بود و رابطه عجیبی با خدا، همسایگان، شرایط و موقعیتها داشت. شما چگونه به سَم کمک می کنید؟ تکلیف، چه سهم می تواند داشته باشد؟

مفهوم مشاوران کتاب مقدس این است که آنها متعهد به اقتدار و کفایت کتاب مقدس هستند. آنها در پی نگاه کردن به مشکلات انسانی از دیدگاه کلام خدا هستند. به عنوان نمونه کتاب مقدس، مشکل سَم را در عبارات بسیاری به طور کامل مورد بحث قرار داده و آنرا مشکل "غرغر کردن" برای خواسته خود یا ترس از شرایط مضطرب کننده می نامد.^۲ مشاوران کتاب مقدس می خواهند به مراجعین خود کمک کنند تا آنها نیز بر اساس کتاب مقدس در مورد مشکلات و مسائل زندگی فکر کنند. فکر و ذهن سَم باید تازه شود؛ او باید طبق روش خدا به سختیهای خود رسیدگی کند.

مشاور کتاب مقدس، چیزی بیش از گوش شنوا و کلمات تسلی دهنده و همدردی فراهم می کند. شما گوش می کنید. شما با مردی که "وسوسه شده، تلاش کرده و گاهی اوقات شکست خورده"، همدردی می کنید. همچنین سَم را هدایت می کنید تا خود و مشکلیش را با نور شناخت مسیح درک کند: "حتی وقتی که قلبم می شکند، او که تسلی من است، به جانم کمک می کند."^۳ ادراک کتاب مقدس به سوی عمل سوق می دهد، کاری که از نظر کتاب مقدس در هر بخش از شرایط او مناسب می باشد. تکلیف؟ مشاور کتاب مقدس تلاش می کند تا مراجع را بلافاصله وارد کلام خدا کند، تا برنامه مراجع برای مشاوره کاملاً بر اساس کتاب مقدس باشد. شاید سَم بخواهد که بار شکایتهای خود را خالی کند و به خودش و شما ثابت کند که زندگی ناامید کننده است. خدا می خواهد که سَم از غرغر کردن توبه کند و در شرایط سخت برای جلال خدا زندگی کند.

تکلیف، به مراجع این توانایی را می دهد تا در دولتمندی کتاب مقدس کاوش کند تا ادراک، الزام، وعده و هدایت دریافت کند. تکلیف که بر اساس کتاب مقدس طراحی شده به مشاور فرصت خوشایندی می دهد تا مراجع را با حکمت شخصی و عملی از کتاب مقدس متعجب کند، حکمت که در مورد مسائل خاص زندگیش صحبت می کند: "اجازه بدهید که نگاهی بیندازیم به افراد که



در سختی بودند و ببینیم که آنها چگونه وسوسه شدند تا واکنش نشان بدهند (اعداد ۱۱ - ۲۱). اجازه بدهید که ببینیم خدا می خواهد در این سختیها چه کار کند، سختی های که باعث می شود تا مردم شکننده بودنِ زندگیشان را احساس کنند. (تثنیه ۸). اجازه بدهید نگاهی بیندازیم به اینکه خدا از شما چه می خواهد تا به غُرْغُر و کناره گیری با پشت کردن به خدا رسیدگی کنید (فیلیپیان ۲ : ۱ - ۱۶). "

تکلیف کتاب مقدس، تعهد می خواهد. در آغاز مشاوره، مراجع را تحت اقتدار خدا در کتاب مقدس قرار می دهد. تمام طریقه های خدا راست است و تمام کلامش حقیقت است، بنابراین تکلیف از مراجع می خواهد که هر سؤال را با کتاب مقدس مورد آزمایش قرار دهد. از مراجع می خواهد که تلاش خود را صرف مطالعه ای کند که شخص را در مسائل و مشکلات زندگی به سوی حکمت کتاب مقدس هدایت می کند. تکلیف از مراجع می خواهد که تفسیر خود را تسلیم کند و تفسیر خدا را بپذیرد. از او می خواهد که یک زندگی، برگرفته و متشکل از قواعد کتاب مقدس داشته باشد، نه بر اساس احساسات و خواسته های شخصی.

به طور خلاصه، تکلیف به طور عملی، اصول و تعالیم اقتدار و کفایت کتاب مقدس را در زندگی مراجع به کار می برد. تکلیف از شخص می خواهد که در سازگاری با تعالیم کتاب مقدس فکر و عمل کند. اصول و تعالیم ما از کتاب مقدس، تکلیف را می خواهد که مراجعین را به سوی کتاب مقدس هدایت کند.

اصول مسئولیت انسانی

وقتی بیل و فرن، وارد دفتر من شدند، تقریباً یک تصویری به من نشان دادند. بیل، جدی و انزواطلب بود، درحالیکه فرن قبل از بیان اولین سؤال، اشکش جاری شد. من به فهرست اطلاعات شخصی آنها نگاه کردم^۴، خودم را معرفی کرده و اولین سؤال را پرسیدم. گفتم: "به من بگوئید که امروز چه چیزی شما را به اینجا آورد؟ شما چه مشکل دارید؟" همزمان، هر دو یک کلمه برای خلاصه کردن مشکل خود مطرح کردند. بیل گفت: "فرن"؛ فرن گفت: "بیل!"



حال، به عنوان یک مشاور، دچار مشکل شدم! بیل و فرن تمایل نداشتند که مشاوره دریافت کنند. آنها فکر می کردند که دیگری مشکل آنهاست. آنها می گفتند که اگر طرف مقابل اصلاح شود، همه چیز خوب می شود. در این شرایط مشاور یک مراجع واقعی در دفتر خود ندارد. آنها مسئولیت مشکلات موجود در رابطه یا مسئولیت ایجاد تغییرات لازم را برعهده نمی گرفتند. مشاوره با بیل و فرن به هیچ نتیجه ای نمی رسید، مگر اینکه آنها مسئولیت مشکلات موجود و تغییرات مورد نیاز را برعهده می گرفتند. چگونه تکلیف می تواند به مراجعین کمک کند که از نو تمرکز کنند؟

واضح است که مشکل مسئولیت، تمرکز اصلی مشاور کتاب مقدس می باشد. کتاب مقدس می گوید که هر یک از ما در برابر خدا مسئول هستیم. هر شخص برای هر کلام و عملش حساب پس می دهد. خدا از ما می خواهد که صادقانه خود را بیازماییم، صادقانه اعتراف کنیم و صادقانه توبه کنیم. او از ما می خواهد که کاملاً در کار او برای تغییر شرکت کنیم. دعوت کتاب مقدس این است که بیشتر نگران چوب باشیم که در چشم خود داریم، نه کاهی که در چشم همسایه می باشد. خدا می خواهد که مردم از مقصر دانستن دیگران دست برداشته و قلب خود را بیازمایند.

اصول و تعالیم کتاب مقدس، تکلیف را می خواهد که باعث می شود مراجعین به خدا گوش کنند. این اصول مسئولیت انسانی ما را به سوی تکلیف دیگری فرامی خواند: نگاه کردن به خود تکلیف برای این طراحی شده که تمرکز مشاوره را مشخص کند. خودآزمایی صحیح، مکلف می کند که تمرکز اولیه از اعمال دیگری برداشته شده و متوجه واکنشهای مراجع نسبت به شرایط و موقعیت ها شود. تکلیف تمرکز را از مشاوره "حرفه ای" و جنبه اسرار آمیز یک ساعت در هفته، برداشته و بیل و فرن را مسئول مشارکت روزانه در فرایند تغییر می کند. همچنین تکلیف نقطه تمرکز امید را هدایت می کند. امید مردم را از اینکه دیگران یا شرایط تغییر کرده و زندگی آسانتر می شود برمی دارد. امید مردم را از اینکه مشاور کارهای قدرتمندی انجام می دهد تا تغییر ایجاد کند برمی دارد. نگاه کردن به مسئولیت شخصی، امید را بر خدا و قدرت انجیل برای تغییر مراجع قرار می دهد.



در مراحل اولیه مشاوره، تکلیف از مراجع می‌خواهد که خودش را در مقابل خدا درک کند، خودش را به خدا بسپارد و با مسئولیت در حضور خدا رفتار کند. تکلیف کمک می‌کند تا مراجع مسئول تغییرات شود که باید در رابطه با خدا و همسایه ایجاد شود. او به مشاوره نمی‌آید تا منفعلانه در مقابل یک معلم مذهبی بنشیند؛ بلکه مشاور یک راهنما و معلم می‌باشد که سهم مراجع را در فرایند تغییر نشان می‌دهد.

انسان مسئول است و تکلیف خوب از این حقیقت نشأت می‌گیرد. همه اینها مهم است چون نیروی جنبش سقوط و فرهنگ مان در جهت مخالف حرکت می‌کند. بیل و فرن در فرهنگی زندگی می‌کنند که مقصر- دانستن دیگران را به رسمیت شناخته است. "کودک درون"، "وابسته"، "خانواده معلول"، سیستمهای "بالغ- کودک"، همه اینها به خاطر رفتار و نگرش مراجع دیگران را مقصر- دانند. نه فقط این، بلکه تمایل طبیعی قلب سقوط کرده ما این است که خود را تبرئه کرده و دیگران را مقصر بدانیم، درحالیکه ما نسبت به خطاهای خود نابینا هستیم. شما متوجه می‌شوید که چقدر تکلیف می‌تواند نقش مهم داشته باشد تا مراجع را در آزمون خود و ایجاد تغییر بر اساس امید و تکیه به خدا، فعال و مشغول کند. اصول و تعالیم ما در رابطه با مسئولیت انسان تکلیف را می‌خواهد که به مراجعین کمک می‌کند تا توقف کنند و به درستی به خود نگاه کنند.

اصول خدا

صدای جین می‌لرزید، وقتی نگرانی خود را مطرح می‌کرد که "یک بار دیگر مشاوره را امتحان می‌کند. من عصبی و به هم ریخته هستم. من با هشت درمانگر متفاوت ملاقات کرده‌ام. من بستری شدم و درمان از طریق شوک الکتریکی را امتحان کردم. من داروهای تجویزی بسیاری را امتحان کرده‌ام که حتی نمی‌توانم آنها را به یاد بیاورم. من درمان بیوفید بک را امتحان کردم (استفاده از تجهیزات الکترونیکی برای ثبت و اجرای فعالیت در بدن که معمولاً تحت کنترل هوشیارانه نمی‌باشد، نمونه: ضربان قلب، تا شما بتوانید یاد بگیرید که این عمل را کنترل کنید). من تنظیم تعهدات در سال جدید را امتحان کردم. تعطیلات را امتحان کردم. داشتن شغل را امتحان کردم تا ببینم که آیا کمکی به من می‌کند. گروه‌های حمایتی را امتحان کردم. به شفا دهندگان درون



مراجعه کرده ام تا ببینم که آیا از نظر روحانی می توانند زخمهای درون مرا شفا بدهند. تمام دوستانم را خسته کرده ام، چون انرژی آنها را می گیرم. من امتحان کرده ام. "تکلیف، چه نقش در کمک به جین می تواند داشته باشد؟

مشاوران کتاب مقدس، متفاوت از سیستمهای دیگر عمل می کنند، چون معتقدند که خدا تنها کسی است که می تواند مردم را تغییر دهد. وجه تمایز مشاوره کتاب مقدس، اعتماد آن به خدای نجات بخش می باشد که قدرت تغییر قلب انسان را دارد. مشاور کتاب مقدس خود را نه به عنوان خالق تغییر، بلکه به عنوان ابزاری در دستان کسی می بیند که می تواند تغییر بدهد، تغییر فراتر از تمایل و تصور مشاور یا مراجع.

مشکل اینجا است که مردم در شرایط خود و در خودمحوری جسم شان، نگاه خود را از خدا برمی دارند. این یک پدیده جدید نیست. وقتی اسرائیل متوجه شد که ارتش مصر در تعقیب آنهاست، در مقابل دریای سرخ چادر زد و وحشتزده شد. اسرائیل، نگاه خود را از خدا، کنترل محبت آمیز او و هدف نجات بخش او برداشت. چند آیه اول خروج ۱۴ به وضوح می گوید که شرایط، خارج از کنترل نبود، اسرائیل به حال خود رها نشده بود و خدا از این تجربه هدف داشت.

قوم اسرائیل برخلاف جین نبودند. او نیز مانند اسرائیل، نگاهش را از خدا، از خداوندی او بر شرایط و قدرتش برای توانایی بخشیدن به انجام تمام کارهای که برای آن فراخوانده شده بود، برداشت. غالباً مراجعین موفق نمی شوند که شرایط خود را در نور حقیقت تمام حقایق تفسیر کنند: خدا هست و کنترل محبت آمیز و نجات بخش او بر تمام چیزهاست. به خاطر اینکه آنها نمی توانند شرایط خود را به خدا، شخصیت او و کار او منسوب کنند، طوری واکنش نشان می دهند که انگار تنها هستند. این عدم هوشیاری نسبت به خدا، طرز فکر و رفتار آنها را شکل می دهد.

تکلیف، فرصت فوق العاده ای را فراهم می کند تا خدا را مدّ نظر قرار دهیم. تکلیفی که به خدا و کار او برای قومش اشاره می کند، اساساً به جین تفسیر متفاوت در مورد شرایط اش می دهد. تکلیف که مراجع را نسبت به خدا هوشیار می کند، کمک می کند تا شخص بداند که چه چیزهای در این شرایط، در مسئولیت او می باشند و چه چیزهای را باید به خدا بسپارد. تکلیف که خدا را در مرکز



قرار می دهد، معمولاً مراجع را از وابستگی به مشاور، به وابستگی عمیقتر و قابل اعتمادتر به خدا سوق می دهد. مراجع که نگاهش بر خداست، می تواند بدون ترس با شکست، ضعف و ناتوانی خود مواجه شود؛ امیدش بر خداست. او می تواند با انضباط و بدون اضطراب به کارهای که خدا از او می خواهد رسیدگی کند، درحالیکه کارهای را که قادر به انجامش نیست، به خدا می سپارد.

حضور و کار خدا باید مفسّر اصلی تجربه شخصی مراجع با شد. مطالعات کتاب مقدس که خدا را مدنظر قرار می دهند، یک امر حیاتی و زنده می باشد. این مطالعات باید شامل:

1. خدا کیست: شخصیت و صفات او.
2. خدا چگونه عمل می کند: فرایند تقدیس، کنترل مطلق، فیض و بخشش او.
3. رابطه مراجع با خدا: هویت در مسیح و فرزندخواندگی؛ چگونه با خدا ملاقات کنید؛ چگونه در روح القدس، خدا را خدمت کنید.
4. مطالعه در مورد موضوع خاص از کتاب مقدس: خدا برای قومش عمل می کند؛ خدا به وعده های خود عمل می کند.

تکلیف که بر این حقایق در مورد خدا تمرکز می کند، شرایط مراجع و مشکلات اش را به شکل صحیح مورد توجه قرار می دهد. حقیقت، چشمان مراجع را از دشواریهای این لحظه برداشته و کاری می کند که با اعتماد و امید به نویسند و تکمیل کننده ایمانش نگاه کند. مهم است که کاری بیش از اعلام این حقایق برای مراجعین انجام بدهیم. آنها نیاز دارند که در این فرایند جستجوی کتاب مقدس شرکت کنند تا حضور قدرتمند خدا، دائماً در قلبهای شان مُهر شود. اصول و تعالیم ما از خدا، تکالیف را می خواهد که باعث می شود که مراجعین با خدا ملاقات کنند.

اصول گناه

وقتی جیم و مری برای مشاوره ازدواج آمدند، معلوم بود که مشکلات آنها، مشکلات تازه ای نبود. ازدواج آنها همیشه پُر از مشاجره بود. جیم یک شخص متوقع، معتاد به کار و کمالگرا بود که شکست را به عنوان لعنت می دید و اوقات فراغت را نشانه ای از بی مسئولیتی. او تقاضای زیادی از مری



داشت و وقتی به موفقیت خاص دست نمی یافت، با خشونت او را قضاوت می کرد. ارتباط او با مری و فرزندان‌شان منفی و عیبجویانه بود.

مری، یک زن عصبانی بود که هر روزه خطاهای را که جیم نسبت به او مرتکب می شد، بازگو می کرد. او می توانست این وقایع را با جزئیات دقیق به یاد بیاورد. او به روش خودش هر روز با جیم می جنگید، بارها، متقابلاً با او برخورد کرده بود. به هر حال مری خود را به عنوان یک شخص عصبانی نمی دید. او نسبتاً متکی به عدالت شخصی بود، خود را یک قربانی درمانده در یک زندگی جهنمی می دید. ما چگونه مشکل مری را درک کنیم؟ چگونه تکلیف می تواند در ادراک او و ادراک مشاور سهم داشته باشد؟

مشکلات مراجعین، چیزی عمیقتر از رفتارشان می باشد. عمیقتر از احساسات و برچسب های که فرهنگ ما به مشکلات نسبت می دهد اعتماد به نفس پایین، وابستگی، وسواس عملی، دو شخصیته بودن، اختلال ناگهانی، والد-کودک و چیزهای مشابه. بعضی از مشکلات، اساسیتر از عادات، اعمال، کلمات و حرف زدن با خود می باشند. مشاور کتاب مقدس به چیزی بیش از تغییر رفتار، تغییر احساسات، تغییر درک و آگاهی توجه دارد. مشاور کتاب مقدس به ریشه مشکلات توجه می کند.

وجه تمایز مشاور کتاب مقدس این است که بر اساس تعریف کتاب مقدس او به "قلب" توجه دارد. این تمرکز در فرهنگ که حتی باور ندارد که قلبی وجود دارد، یک امر اساسی می باشد. در روانشناسی مدرن این اصطلاح فقط به عنوان یک فرهنگ قدیمی عمل می کند. در روانشناس های مسیحی، این اصطلاح پُر از انواع بارهای دنیایی می باشد: ما در مورد "قلبهای زخمی" یا "قلبهای نیازمند" یا قلب به عنوان "انبار زخمهای فروخورده و خاطرات آسیب دیده"، چیزهای می شنویم. هیچ یک از این تعاریف حقیقی نیستند. وقتی دسته بندیهای دنیایی همه چیز را تحت کنترل دارند، دلیل مشکلات انسانی به طور اجتناب ناپذیری اشتباه تشخیص داده می شوند.

اگر قرار است که تغییر اساسی و پایدار ایجاد شود، مراجع باید تعریف بر اساس کتاب مقدس از گناه داشته باشد که شامل بحث و گفتگویی درباره قلب می باشد.



کتاب مقدس اعلام می کند که ریشه مشکلات انسانی در قلب است. سیستم ریشه در قلب است (عبرانیان ۴: ۱۲؛ پیدایش ۶: ۵) که میوه کلام و اعمال شخص را تولید می کند. آنچه که قلب را کنترل می کند، رفتار را شکل می دهد. آنچه که بر قلب حاکم است، بر هر بخش از زندگی شخص تأثیر می گذارد.

مسیح به شکل ساده و آشکار آنرا بیان می کند. نیکویی از چیزهای خوبی حاصل می شود که در قلب اندوخته شده و بدی از چیزهای بدی که در قلب اندوخته شده است. مشکلات میوه، مستقیماً مربوط به مشکلات ریشه می باشد. با اینحال مراجعین اندکی با برنامه آزمودن قلب مراجعه می کنند. اکثر اوقات آنها یک برنامه خارجی دارند. آنها می خواهند که مشکل شان برداشته شده یا اصلاح شود تا بتوانند دوباره شاد باشند. یا برنامه داخلی آنها به سادگی احساسات ناخوشایند را بردارد.

حزقیال ۱۴: ۵ می گوید که خدا برنامه دیگری دارد: "قلبها را دوباره تسخیر کند"، قلب افراد که از او جدا شده اند. او قلب قومش را دوباره تسخیر می کند تا فقط او را خدمت کنند. مشاور کتاب مقدس نیز باید چنین برنامه قلبی داشته باشد.

در اینجا دوباره تکلیف بسیار مهم می شود. کتاب مقدس مانند یک آینه عمل می کند. درحالیکه مراجع، مشتاقانه به آن نگاه می کند، خود را به طور واقعی می بیند. عبرانیان ۴: ۱۲ می گوید که کتاب مقدس خیلی عالی رازهای دل را آشکار می کند. کتاب مقدس نفوذ کرده و افکار و نیت های را که رفتار مراجع را شکل داده، آشکار می کند.

مراجع باید ببیند که قلبش با تمام اتفاقات اطرافش ارتباط برقرار می کند. اگر قلب مراجع تحت کنترل چیزی غیر از خدا باشد، واکنش او نسبت به شرایط بر طبق فرمان خدا نخواهد بود. به عنوان نمونه، یعقوب دلیل مشاجره انسانی را تمایلات قلبی می داند که در جنگ هستند. به خاطر این تمایلات "درونی"، مردم با یکدیگر می جنگند. بسیار حیاتی است که مراجع، افکار و نیت های قلبی خود را تشخیص داده و بپذیرد، چون این مسائل واکنش او را نسبت به زندگی شکل می دهند. چگونه یک تکلیف خاص از اصول گناه به وجود می آید؟



من از مری خواستم که یادداشت از مکالمات خود با جیم تهیه کند. به او گفتم که برای چند هفته یادداشت کند و بعد من این یادداشتها را یک هفته نزد خود نگاه می دارم تا نگاهی به آنها بیندازم. من می دانستم که خشم، موضوع یادداشتهای او خواهد بود و حق با من بود. من به این یادداشتها نگاه کرده و تمام قسمتهای را که خشم قابل مشاهده بود، علامتگذاری کردم. درحالیکه مری یادداشت برداری می کرد، از او خواستم که حزقیال ۱۴: ۱ - ۵، لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵ و یعقوب ۴ را مطالعه کند. مری، قلب و خشم خود را دید و متوجه شد که رفتارش نسبت به جیم بر اساس این مسائل می باشد.

یادداشت که با دقت، مقرر و تنظیم شده به همراه تکلیف کتاب مقدسی درباره قلب، مراجع را هدایت می کند تا مسئولیت تغییر اساسی و ریشه ای را برعهده بگیرد. این کار پیش فرضهای اشتباه فرهنگی را درباره دلیل مشکلات مراجع اصلاح کرده و در نابینایی شخص که به علت فریبندگی گناه می باشد نفوذ می کند.

گناه با علم بر این چیزها شناسایی می شود: عدالت، صلح جویی، محبت، اطاعت و رفع مشکل. مری در حال شناسایی مشکل (در آوردن، مطابق افسسیان ۴)، متوجه می شود که خدا در عوض چه می خواهد (پوشیدن)، درحالیکه انجیل مسیح را نیز می پذیرد. تکلیف، با مهارتهای صلح جویی مشخص انجام می شود: طلب بخشش، یادگیری رو در رویی محبت آمیز و فروتنانه و انجام اعمال محبت آمیز ملموس، حتی زمانی که همسایه ما مثل دشمن عمل می کند. تکلیف فرصت می شود تا در شرایط خاص برای انجام "کارهای خوبی که خدا پیشاپیش برای ما مهیا کرده" برنامه ریزی کنیم (افسسیان ۲: ۱۰). اصول ما درباره گناه، خواهان تکلیف است که به مراجعین کمک می کند تا دوباره به ادراک خود درباره مشکلات شان فکر کرده و آنها را به سوی تغییر خاص در زندگی هدایت می کند.



اصول تقدیس پیشرونده

جاش گفت: "اما من امتحان کردم. من هر کاری را که خدا گفته در رابطه با شهوت انجام دادم، اما هیچ فایده ای نداشت. من توبه کردم، دعا کردم، کنترل امور را به خداوند سپردم، شیطان را نهیب زدم. گاهی اوقات فکر می کنم که این مشکل را برای همیشه برطرف کرده ام، ولی یک ماه بعد دوباره سقوط می کنم." مشاور چیزهای دیگری از او می خواهد: موقعیت که باعث لغزش او در اعمال غیراخلاقی می شود، خواه او اجازه بدهد که یک مسیحی بالغ در این چالش در کنارش باشد، و خواه به دنبال یک راه حل همیشگی باشد. پاسخ آن قابل پیش بینی می باشد. جاش تقریباً درباره سبک زندگی مسیحی و معنای فیض خدا، چیزی نمی دانست.

برکوف، فرایند تقدیس را اینطور توصیف می کند: "... تقدیس کاری است که خدا نویسنده آن است، نه انسان. فقط طرفداران اراده آزاد می توانند ادعا کنند که این کار انسان است. با اینحال تقدیس متفاوت از اصلاح است که در آن انسان می تواند و موظف است که با استفاده از وسایل که خدا در اختیارش گذاشته، برای دستیابی به تقدیس در حال رشد، تلاش کند. این به وضوح در کتاب مقدس تعلیم داده شده است: دوم قرنطیان ۷: ۱؛ کولسیان ۳: ۵-۱۴؛ اول پطرس ۱: ۲۲.^۵

خدا از چه وسایل برای تقدیس فرزندان خود استفاده می کند؟ سه وسیله ای که در عهد جدید بسیار مهم است: کلام خدا، تدارکات خدا، و خدمت تهذیب کننده بدن مسیح می باشد. مشاوره مربوط به این مسائل می شود. مشاوره، خدمت کلام از یک ایماندار به ایماندار دیگر، با توجه به کار خدا در شرایط شخص مورد نظر می باشد. مشاوره کتاب مقدس بلافاصله متوجه اقتدار کلام، حاکمیت مطلق خدا بر شرایط و خواندگی بدن مسیح برای خدمت شخصی می شود.

همه اینها چه ارتباط با تکلیف دارند؟ تکلیف، فرصت را برای مراجع فراهم می کند تا هدف تقدیس خدا را درک کرده و در فرایند تقدیس او شرکت کند. تکلیف از مراجع می خواهد که در انضباط تقدیس شرکت کند، مخصوصاً مطالعه کلام، بکارگیری پیوسته کلام با ایمان، اطاعت و تسلیم شدن به خدمت تهذیب کننده، تشویق کننده و نصیحت کننده بدن مسیح.



تکلیف به مراجع یاد می دهد که رشد در فیض، با یک جرّقه و ملاقات جادویی اتفاق نمی افتد، بلکه با بکارگیری کلام خدا با فروتنی، صداقت، اطاعت و به طور عملی در تجربیات خاص روزانه حاصل می شود. خدا در تقدیس، فرزندان خود را فرا می خواند تا پیروی کنند، ثابت قدم باشند، ترک کنند، اعتماد کنند، در آورند و بپوشند، اجرا کنند، اطاعت کنند، بکشند، مطالعه کنند، فرار کنند و مقاومت کنند. تکلیف، خواندگی خدا را به طور مشخص در شرایطی که مراجع دارد به کار می برد. تکلیف، نیاز به مقاومت، ترک، پیروی و پوشیدن چیزهای انتزاعی دارد تا آنها را واقعاً تبدیل کنیم. تکلیف از مراجع می خواهد که در شرایط خاص خود، کاری را انجام دهد که خدا از او خواسته تا به عنوان شخص حاضر در رحمت تقدیس کننده او انجام دهد.

همچنین تکلیف، به خوبی در فرایند گسترده تقدیس به کار می رود. استعاره های تقدیس در کتاب مقدس شامل دویدن در مسابقه، از دوره نوزادی به بلوغ و رشد دانه به گیاه بالغ، تقدیس را به عنوان یک فرایند طولانی نشان می دهد. در واقع، این فرایندی است که کل زندگی ما را دربرمی گیرد. تکلیف کمک می کند تا مراجع، امید به اصلاح سریع نداشته باشد و فرایند تدریجی خدا را برای تغییر بپذیرد. تکلیف، اهمیت قدمهای را که به نام خدا برداشته می شود و مراحل برجسته یادآوری ستایش خدا را نشان می دهد. تکلیف یادداشت برداری یا نوشتن گزارشات به عنوان گزارش دلگرم کننده پیشرفت می باشد، درحالیکه خدا از مشاوره برای ادامه کار تقدیس خود استفاده می کند.

نهایتاً تکلیف، نگرش "حق دسترسی به حریم شخصی" را که بسیاری از مسیحیان در تجربه مسیحی رعایت می کنند، به چالش می کشاند. غالباً تقدیس به عنوان مسأله شخصی میان شخص و خدا در نظر گرفته می شود، اما غیرممکن است که افسسیان ۴ و اول قرنتیان ۱۲ را بخوانید و به این نتیجه برسید که تقدیس یک مسأله شخصی می باشد. طبیعت تکلیف از یک ایماندار دیگر، پاسخگویی و سرسپردگی می خواهد. از مراجع می خواهد که در حضور خدا و یکی از ابزارهای نجات بخش او، یعنی مشاور صادق باشد. از مراجع می خواهد که غرور و ترسی را که باعث کناره گیری از افرادی می شود که خدا برای کمک به او فراهم کرده، کنار بگذارد و با صداقت قدم بردارد و خدا را برای تدارکاتش شکر کند. اصول و تعالیم ما در تقدیس پیشرونده، تکلیف را می خواهد که مراجعین را در فرایند تغییر تشویق کرده و آنها را به طور پیوسته به دیگران وصل می کند.



- اصول ما در رابطه با کتاب مقدس، تکلیف را می خواهد که مراجعین را به کتاب مقدس وصل می کند.
 - اصول ما در رابطه با مسئولیت انسانی، تکلیف را می خواهد که باعث توقف مراجعین می شود تا به درستی به خود نگاه کنند.
 - اصول ما در رابطه با خدا، تکلیف را می خواهد که باعث ملاقات مراجعین با خدا می شود.
 - اصول ما در رابطه با گناه، تکلیف را می خواهد که به مراجعین کمک می کند تا دوباره به ادراک خود درباره مشکلات فکر کنند و آنها را به سوی تغییر خاص در زندگی هدایت می کند.
 - اصول ما در رابطه با تقدیس پیشرونده تکلیف را می خواهد که مراجعین را در فرایند تغییر تشویق کرده و آنها را پیوسته به دیگران وصل می کند.
- تکلیف، بخش ضروری در مشاوره کتاب مقدس می باشد. بکارگیری آن با اصول که پایه مشاوره حقیقی کتاب مقدس می باشد در هماهنگی است، چنانکه در نمونه های بالا دیده می شود. تکلیف روش را برای این اصول فراهم می کند تا در زندگی هر مراجع به قواعد عملی تبدیل شوند.



ضمیمه ۵: تکلیف و چهار مرحله مشاوره

ترس، شدیداً زندگی سُو را کنترل می کرد. وقتی که او برای مشاوره آمد به من گفت که همه چاقوها را از خانه جمع کرده، چون خیلی می ترسید که در خواب راه برود و به فرزند و شوهرش آسیب برساند. او دائماً نگران بود که مبتلا به بیماری مُهلکی شده است. بی اعتمادی سو نسبت به شوهرش غیرمنطقی بود، او نگران بود که شاید چیزی گفته یا کاری کرده باشد که به بعضی از دوستانش آسیب رسانیده، آنها را عصبانی کرده یا از خود رانده باشد. او از مشاوره می ترسید، چون "هیچکس درک نمی کند که چه اتفاق برای من افتاده و مرا رد می کنند". چگونه تکلیف می تواند در این کابوس نفوذ کند و به سو کمک کند تا به خدا و مشاورش اعتماد کند؟

مزامیر ۳۷ به اشخاص ناراحت و ترسو، کسی را می دهد که بتوانند به او اعتماد کنند، کسیکه محبتش عمیقتر از مشکلات آنهاست. مزامیر ۳۷ به وضوح در مورد شرایط ترسناک زندگی صحبت می کند و مزامیر ۳۷ اشخاص ترسو را به چالش می کشاند تا زندگی خود را بیازمایند. در پایان جلسه اول از سو خواستم که این مزمور را تا هفته آینده چندین مرتبه بخواند و از خودش بپرسد: "خدا به من چه می گوید؟" در هفته های بعدی مزمور ۳۷، وسیله ای را فراهم کرد تا وارد دنیای ترسناک سو شوم و با او رابطه مشاوره برقرار کنم. تکالیف بعدی مزامیر، ترسهای سو را خارج کرد و آنها را به وعده های خدا سپرد. او با دلیل ترسهای ویرانگر خود مواجه شد: عکس العمل او نسبت به گناهان دیگران، گناهان و بی ایمانی خودش را آشکار کرد.

ما پیش از این دیدیم که فرَن و بیل برای دریافت مشاوره نیامده بودند. وقتی من از آنها پرسیدم که چه مشکل در ازدواج شان وجود دارد آنها بلافاصله نام یکدیگر را گفتند. هریک از آنها به مشاوره آمده بودند تا به من بگویند که چگونه شخص مقابل را اصلاح کنم. چگونه تکلیف می تواند بر جمع آوری اطلاعات تمرکز کند و وارد اتهامات متقابل و حالت دفاعی آنها شود؟

در طول جلسه دوم، من در مورد قاعده "پَر کاه و چوب" صحبت کردم، فیض خدا و طریق توبه (متی ۷: ۱-۵؛ لوقا ۶: ۳۷-۴۲). من از آنها خواستم که "فهرست از چوبهای خود" تهیه کنند: شما چه



اشتباهی می کنید که به اتحاد مقرر شده خدا برای ازدواج تان آسیب می رساند؟ فرن و بیل این تکلیف را انجام دادند؛ آن هفته هر دو به مراجعین تبدیل شدند، شاگردان خداوند عیسی مسیح. در جلسات بعدی، جمع آوری اطلاعات و حل مشکلات بر پایه فهرست آنها بود و قواعد کتاب مقدس در آن تکالیف قرار گرفت.

"نمی توانی باور کنی که من این هفته در تکلیف خود چه چیزی را کشف کردم!"، اینها اولین کلمات جودی در آغاز جلسه پنجم ما بود. من از جودی خواسته بودم که از برخوردهای خود با شوهرش یادداشتی تهیه کند. زندگی زناشویی آنها یک منطقه جنگی بود و جودی معتقد بود که دلیل آن، فقط "واکنش خودخواهانه و معمول جیم در رابطه با همه مسائل بود". جودی "سالها دعا کرده بود ولی هیچ چیز عوض نشده بود"، چگونه تکلیف می توانست به جودی کمک کند تا خودش را مطابق کتاب مقدس ببیند؟

یادداشتهای جودی، مباحثات میان او و جیم را پیگیری می کرد، مخصوصاً با نوشتن افکار، خواسته ها، احساسات و کارهای که در هر برخورد وجود داشت. جودی با امانتداری، به مدت سه هفته این گزارشات را تهیه کرد. در هفته چهارم، تکلیفش این بود که چندین بار این یادداشتها را به طور کامل بخواند، به دنبال الگوهای فکری، نیت و رفتار باشد. او یافته های خود را با عبارات از کتاب مقدس درباره روابط مقایسه کرد: یعقوب ۴ : ۱ - ۶؛ افسسیان ۴ : ۲۵ - ۳۲؛ اول قرنتیان ۱۳. من می دانستم که جودی در آن هفته چه چیزهای کشف کرده بود؛ حقیقت خدا نفوذ کرده بود. من می توانستم فروتنی و امید تازه را در کلمات او بشنوم، و در چهره او ببینم که این کلمات، فقط حرف نبودند.

بارت، سالها بود که از خانواده خود جدا شده بود. در جلسه مشاوره، تلخی و بی تفاوت سرد او، تسلیم فیض خدا شد. تکلیف چگونه می توانست "تأثیری" در تغییرات قلبی و رفتاری بارت داشته باشد؟ تکلیفش این بود که نامه ای برای آشتی به مادرش بنویسد، مادری که بیش از ده سال با او در تماس نبود. از او خواستم که این نامه را نفرستد، بلکه آن را به جلسه بعدی بیاورد تا با یکدیگر آنرا



ارزیابی کنیم. ما می خواستیم مطمئن شویم که نامه بارت، در رابطه او با خانواده اش، برنامه خدا را برای تغییر نشان می دهد، تغییراتی که از تغییر در رابطه بارت با خدا جاری می شد.

شما در این داستانها، چهار نمونه تکلیف را می بینید که هر یک از آنها نسبتاً متفاوت است و در پی انجام هدف متفاوت می باشد. تکلیف من با سو، وسیله ای برای شکستن دیوارهای حفاظت شخص و بنای رابطه اش با خدا و با من بود. تکلیف برای فرن و بیل، وسیله مهم برای تمرکز بر فرایند جمع آوری اطلاعات بود. تکلیف جودی، آشکارسازی خودش بود: به او کمک کرد تا خودش را در آینه کتاب مقدس ببیند. تکلیف بارت، نمونه ای از بکارگیری واقعی برنامه خدا در زندگی روزانه اش بود.

تکلیف، چیزی بیش از مطالعه هدایت شده کتاب مقدس می باشد. تکلیف، تقویت جنبه تعلیمی مشاوره می باشد. تکلیف برای مشاور کتاب مقدس، محدود به یک هدف نیست و بر یک چیز تمرکز نمی کند. تکلیف که خلاقانه طراحی شده و به طور صحیح مورد استفاده قرار می گیرد، دوره های مشاوره را پیش می برد. تکلیف که به خوبی بکار می رود، به عنوان یک برنامه اضافه در فرایند مشاوره نیست، بلکه بخش جدایی ناپذیر در مشاوره می باشد. حتی وقتی که مراجع و مشاور با هم نیستند، فرایند مشاوره ادامه می یابد، چون تکلیف خوب به حرکتش ادامه می دهد.

مشاور کتاب مقدس باید در طول دوره های مشاوره پرسد: "چه نوع تکلیف مناسب و مفید است؟ چه چیزی از کار کنونی ما حمایت کرده و آنرا پیش می برد؟"

با توجه به اهداف این مقاله، می خواهم فرایند مشاوره را به چهار مرحله تقسیم کنم. البته که در مشاوره واقعی، این مرحله ها هرگز بر اساس آنچه در اینجا می بینیم، متفاوت نیستند. چهار دوره مشاوره مورد بحث این است:

1. استقبال کنید: با مراجعین خود رابطه دیندارانه برقرار کنید.
2. درک کنید: اطلاعاتی را جمع آوری کنید که به سوی قلب پیش می رود.
3. رو در رو کنید و تسلی دهید: به مراجعین کمک کنید تا خود را مطابق کتاب مقدس ببینند و وعده های خدا را بپذیرند.
4. عمل کنید: برنامه تغییر خدا را در زندگی روزانه به کار ببرید.



برای هر مرحله، هدف مختصر را ارائه می‌دهم که به همراه نمونه تکالیفی می‌باشد که از هر هدف جاری می‌شود. اینها برای تحریک اشتباهی شما برای تکلیف خوب می‌باشد؛ شما باید منوی کامل و متنوع برای خدمت مشاوره خود تنظیم کنید.

استقبال کنید

هدف: رابطه ای برای درک و اعتماد با مراجع برقرار کنید، درحالی‌که امید مراجع را در خدا بنا می‌کنید.

مشاوره، رابطه میان دو نفر (یا بیشتر) می‌باشد. رابطه ای که خدا، در حاکمیت مطلق خود ایجاد کرده تا هدف تقدیس‌کننده خود را انجام دهد.

چقدر زندگی شخص و محبت مشاور در مشاوره اهمیت دارد؟ به الگوی مسیح، مشاور فوق العاده، توجه کنید. او وارد دنیای ما شد و از نزدیک با تجربیات ما آشنا شد. او کاهن اعظم شد که با ما همدردی کرده و ما را درک کرد، با ضعفها، وسوسه‌ها و رنجهای ما مرتبط شد. ما می‌توانیم با اعتماد به سراغ او برویم، چون می‌دانیم که در هنگام نیاز، رحیم و پُرفیض می‌باشد. (عبرانیان ۴: ۱۴ - ۵: ۹) به الگوی پولس توجه کنید. محبت آشکار او به افراد تحت خدمت خود و صداقتش در زندگی با مردم، به تمام خدمتش برای کلام خدا، راستی و نیروی متقاعدکننده می‌بخشید.^۱

به طور خلاصه، مشاوره کتاب مقدس چیست؟ "با بیان محبت آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد." (افسیان ۴: ۱۵) مراجعین باید بدانند که شما حقیقت خدا را اعلام می‌کنید. همچنین مراجعین باید بدانند که می‌توانند به شما که اعلام‌کننده حقیقت هستید، اعتماد کنند؛ بدانند که شما طرفدار آنها هستید. اگر مراجعین، چینی ظریف زندگی خود را در دستان شما قرار می‌دهند، پس شما نیز باید مانند مسیح، همدردی، درک و فروتنی نشان دهید. آنها نیاز به اعتماد دارند تا بدانند که مشاوره دریافتی از جانب کسی است که



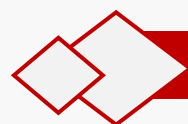
دنیای شان را درک می کند و با ضعف های آنها مرتبط است. این کار به مراجعین اعتماد می بخشد تا در فرایند مشاوره شرکت کنند.

این چه ارتباط با تکلیف دارد؟ یکی از اهداف تکلیف در مرحله اولیۀ مشاوره این است که به عنوان کانال برای انتقال فیض، ارتباط برقرار کنید. من می خواهم که مراجع از ابتدا بداند که "خدا در مورد چالش و کشمکش من صحبت می کند." همچنین می خواهم که مراجع از ابتدا بداند که: "مشاور به حرف من گوش داد و چالشهای مرا درک کرد."

من در آغاز مشاوره، در پی مسائل دروازه ورودی هستم، که گزارش تکلیف و نظرات اولیۀ مرا تشکیل خواهند داد. بسیاری از اوقات، مسائل دروازه ورودی، "مشکلات زمان حاضر" می باشند که مراجع توصیف می کند. شاید آنها مسئله (مسائل) اصلی نباشند که نهایتاً باید به آنها رسیدگی کرد، بلکه دری را به زندگی شخص باز می کنند. اگر مراجع می خواهد که متعهد به ایجاد تغییر شود و در فرایند شاگردی شرکت کند، باید به مسائل دروازه ورودی رسیدگی کرد. من می پرسم: "در حال حاضر این شخص با چه مسائل در کشمکش است؟ من چه تکلیف را به او بدهم تا به این مشکل رسیدگی کند؟" نمونه های از مسائل دروازه ورودی شامل: ترس، دلسردی، خشم، تلخی، تنهایی و ناامیدی می باشد.

اگر مشاور به خوبی به مسائل دروازه ورودی رسیدگی کند، غالباً این مسائل در را به سوی مشکلات اساسیتر باز می کنند. به عنوان نمونه، سو که زندگیش با ترس متلاشی شده بود، نیاز به اطمینان اولیه داشت: مشکلاتش قابل درک است؛ او دیوانه نیست؛ خدا اهمیت می دهد؛ مشاورۀ کتاب مقدس می تواند به او کمک کند. سپس، مشکلات اولیۀ دیگری ظاهر می شود: خشم، توقع، ترس از انسان، خودخواهی، کمالگرایی و بی ایمانی. در ابتدا، زمینه ای برای اعتماد و حقیقت ایجاد کردیم که بعداً به ما این توانایی را داد تا به این مسائل بپردازیم.

من می خواهم که طراح و ارائه تکلیف برای اشاره به مسائل دروازه ورودی، امید ببخشند. بسیاری از اوقات، مراجعین با امید اندک یا بدون هیچ امیدی به مشاوره می آیند. تکلیف امیدبخش باعث می شود که به طور طبیعی وارد رابطه با مراجع شوید و اعتماد به خدا را برمی انگیزاند.



سارا، یک زن مجرّد در اواخر دهه بیست زندگیش بود. او خود را به عنوان شخص "درونگرا، گوشه گیر و چاق" توصیف می کرد. او از شغلش متنفر بود، با کلیسای خود احساس راحت نمی کرد و احساس می کرد که درکش نمی کنند و با خانواده اش احساس دوری و جدایی می کرد. او می گفت که نزدیکترین دوستش، گربه اش است! معتقد بود که زندگیش افتضاح است و او "یکی از اشتباهات خدا می باشد" و هیچ راه به غیر از مرگ وجود ندارد. چه تکلیف می توانست سارا را تشویق به دانستن این مطلب کند که خدا و مشاورش، او را درک می کنند؟ من تکلیف امید را از اول قرنهای ۱۰ : ۱۳ به او دادم.

این تکلیف باید پیش از ارائه، با دقت توسط مشاور تنظیم شود. این مسأله مستلزم آن است که در طول جلسه ای که تکلیف ارائه می شود، به همراه مراجع، به اول قرنهای ۱۰ : ۱ - ۱۴ بپردازید. این عبارت با افرادی که در سختی هستند، صحبت می کند؛ واکنشهای گناه آلود رایج نسبت به سختیهای زندگی را شناسایی می کند؛ درباره چگونگی حضور مسیح برای برکت دادن در میان وسوسه ها، صحبت می کند. این تکلیف در مورد سارا چه کار کرد؟ اول، به من کمک کرد تا وارد تجربه او شوم. دوم، به سارا کمک کرد تا بداند که دلیل ناامیدیش قابل شناسایی می باشد. به طرز فکر او نسبت به خدا، خودش و شرایطش مربوط می شد. به واکنشهای او مربوط می شد. و سوم، به سارا کمک کرد تا چالشهای خود را از نو تفسیر کند. وقتی بر اساس کتاب مقدس به مشکلاتش نگاه کرد، حسّ امیدواری در او رشد کرد.

خودتان بر روی این مطالعه کار کنید. آنرا کپی کنید تا در مشاوره خود از آن استفاده کرده یا از آن اقتباس کنید.

در اینجا نمونه های دیگری از تکلیف دروازه ورودی و برقراری ارتباط، مطرح شده است:

1. با مشاهده کار خدا در رنجها و سختیهای خود، امید رشد می کند. به عنوان نمونه، رومیان ۵ : ۱ - ۱۱؛ ۸ : ۱۸ - ۳۹؛ یعقوب ۱ : ۲ - ۲۷؛ اول پطرس ۱ : ۱ - ۲ : ۳؛ تثنیه ۸ را مطالعه کنید.



2. بر منابع و هویت خود به عنوان فرزند خدا تمرکز کنید. به عنوان نمونه، افسسیان و مفهوم "در مسیح بودن" را مورد مطالعه قرار دهید.

3. از داستان های کتاب مقدس استفاده کنید که تأکیدشان بر دیدن خدا در شرایط زندگی تان می باشد. به عنوان نمونه، خروج ۱۳ - ۱۴؛ اعداد ۱۱؛ اعداد ۲۰ و اول سموئیل ۱۷، تمرکز همه اینها بر این است که آیا مردم خداوند را فراموش می کنند یا به یاد می آورند. از این داستانها، سؤالات زیر را بپرسید:

آنها با چه مشکلات مواجه می شوند؟ افراد که در این شرایط هستند، درباره این اتفاقات چه فکری می کنند؟ چه احساس می کنند؟ چه واکنش نشان می دهند؟ چه می خواهند؟ خدا چه کار می کند؟ شاخصهای حضور خدا در این شرایط چیست؟ اگر افرادی که در این شرایط بودند، "خدا" را در شرایط خود می دیدند، چه رفتار متفاوت نشان می دادند؟

4. افراد را که در کتاب مقدس دلسرد شدند، مورد مطالعه قرار دهید. نمونه: ایلیا در اول پادشاهان ۱۹؛ سموئیل در اول سموئیل ۸؛ موسی در اعداد ۱۱. بر روی سه سؤال تمرکز کنید: دلیل این دلسردی چه بود؟ واکنش خدا نسبت به دلسردی این شخص چه بود؟ چه راه حل برای این دلسردی وجود داشت؟

5. به ترس و نگرانی به عنوان تجربیات مشترک انسانی بپردازید؛ نمونه: فیلیپیان ۴ : ۴ - ۱۰؛ مزامیر ۳۷؛ مزامیر ۴۶. این سؤالات را بپرسید: چه چیزی باعث ترس می شود؟ نتایج ترس در زندگی این شخص چیست؟ نتایج ترس در زندگی شما چیست؟ در این عبارات، چه راه حل های برای ترس وجود دارد؟ چگونه رابطه شما با خدا بر ترستان تأثیر می گذارد؟ اگر بدون ترس زندگی می کردید، زندگی تان چه تفاوت داشت؟

مشاوره کتاب مقدس، مسائل دروازه ورودی را در زندگی مراجعین پیدا می کند، که بر اساس آن می توان تکلیف را تنظیم کرد. این تکلیف به مراجع می گوید: "من نگرانی تو را شنیدم. آنرا جدی گرفتم. می خواهم بدانم که چه مشکلات داری. خدا حضور دارد. در خدا می توان امید و کمک



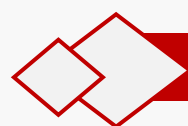
دریافت کرد." وقتی سارا این جلسه را ترک کرد، احساس کرد که درک و تشویق شده، چون این تکلیف به کشمکش او رسیدگی کرد.

درک کنید

هدف: دانش دست اول کسب کنید و تمرکز را بر مسائل مهم قرار دهید.

اولین امر حیاتی در مرحله جمع آوری اطلاعات در مشاوره، درک جزئیات و شرایط شخص می باشد. هرگز گناه و اطاعت، مسائل کلی نیستند. بلکه همیشه واکنش های مشخص به موارد خاص در شرایط می باشند که خدا در زندگی شخص قرار داده است. هدف مشاوره کتاب مقدس این است که کلام خدا را به طور مشخص به کار ببرد. این یکی از مسائل است که آن را از موعظه عمومی متمایز می کند. من اطلاعات جمع آوری می کنم تا مراجع را به عنوان یک شخص درک کنم و جزئیات شرایطش را به خوبی درک کنم تا بتوانم کاربردی واقعی بر اساس کتاب مقدس تنظیم کنم. جمع آوری اطلاعات، یک عمل تجسم کننده می باشد. باید وارد دنیای مراجع شوید، با جزئیات دنیای او آشنا شوید و تحت تأثیر واقعیت های او قرار بگیرید.

دوم، تمرکز بر مسائل مهم، یک امر حیاتی می باشد. این مسأله، فرصت برای تعلیم متقابل و طبیعی را برای من فراهم می کند. در حال بیان سوالات که از دیدگاه کتاب مقدس به مردم و مشکلاتشان می پردازد، مراجعین باید بیشتر بر اساس کتاب مقدس درباره خود و شرایط شان فکر کنند. هدفم این است که بر اساس کتاب مقدس، مراجع را به خودآگاهی بیشتری برسانم. در حال گسترش جمع آوری اطلاعات، مراجع باید پیش از هدایت و راهنمایی واقعی، مسائل جدیدی را دریابد. من این اطلاعات را جمع آوری نمی کنم تا فقط بدانم که در کجا باید تغییری ایجاد شود؛ بلکه جمع آوری اطلاعاتی که به خوبی انجام شود، بخش از فرایند تغییر می شود. جمع آوری اطلاعات، جنبه آموزشی دارد. سوالات خوب به مراجع یاد می دهد تا دنیای خود را بر اساس کتاب مقدس نظم بخشیده، تفسیر و تشریح کند.



من می خواهم که تکلیف در طول دوره مشاوره، این دو هدف را خارج از جلسه هفتگی رو به جلو سوق دهد. چنانکه پیش از این ذکر شد، یکی از بهترین ابزارهای تکلیف برای جمع آوری اطلاعات، تهیه یادداشتهای روزانه می باشد. شما از مراجع نمی خواهید که همه چیز را بنویسد. این کار بسیار طاقت فرسا بوده و نتیجه معکوس خواهد داشت. به هر حال، خوب است که یادداشت های منظم و مشخص تهیه کنند. این نمونه ای از یادداشت های است که برای جودی تنظیم کردم، مراجع که شوهرش را برای تمام مشکلاتش مقصر می دانست:

1. از او خواستم که یک دفتر جیبی بخرد تا بتواند آنرا در جیب یا کیف خود حمل کند. این دفتر برای یادداشت های فوری او بود تا بعداً بتواند به آنها مراجعه کند. از جودی خواستم که همیشه آنرا به همراه داشته باشد. او می توانست چند کلمه بنویسد تا بعداً در طول روز، در هنگام تکمیل یادداشت هایش، در یادآوری آن شرایط به او کمک می کرد.

2. از جودی خواستم که تمرکز یادداشت هایش بر مشاجرات خود با شوهرش، جیم باشد.

3. از او خواستم که در هر رویداد، به پنج سؤال پاسخ بدهد:

- چه اتفاق افتاد؟

- تو چه احساس کردی؟

- تو چه فکری داشتی؟

- تو چه می خواستی؟

- تو چه کار کردی؟

4. از او خواستم که با امانتداری به مدت سه هفته، این یادداشتهای را تهیه کند. بعد از آن، جودی باید به عنوان تکلیف، این یادداشتهای را می خواند و به دنبال موضوعات و الگوها می گشت. در جلسه بعدی یافته های او را با کتاب مقدس مقایسه کردیم.

یادداشت های جودی، اطلاعات جزء فراوانی را درباره چالش هایش در اختیار من می گذاشت. همچنین به جودی کمک کرد تا قدم به عقب بردارد و به طور صحیح درباره شرایط و برخوردش با این شرایط فکر کند.



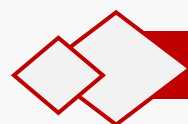
انواع دیگری از تکالیف برای جمع آوری اطلاعات وجود دارد. به عنوان نمونه، اغلب اوقات از فهرست ها و پرسشنامه های استفاده می کنم که در ارزیابی به مراجعین کمک می کنند. اینها شامل:

- "فهرست چوبها" (چنانکه پیش از این در مورد فرن و بیل ذکر شد)
- "تغییرات که در ازدواج می خواهم".
- "راه های که برای برخورد با این مشکل به کار برده ام".
- "اگر می توانستم یک دکمه جادویی را فشار دهم و زندگی مطابق میل من شود، این زندگی به چه شکل می شد؟"
- راهنمای تکلیف و این مک برای مشاوره بر اساس کتاب مقدس، جلد ۲، تکالیف بسیار مفید برای ارزیابی ازدواج دارد.^۲

اغلب اوقات، یک مقاله ارزیابی برای وادار کردن مردم به توصیف زندگیشان بسیار مفید است:

- من از زندگی خود خشنود نیستم چون....
- در حال حاضر مهمترین چیز در زندگی من....
- بزرگ شدن در خانه من مانند این بود که....
- ازدواج من بهتر می شد، اگر....
- بیشترین چیزی که در زندگی از آن می ترسم این است که...

از این چیزها به عنوان نمونه استفاده کنید و تکالیف خود را در ارتباط با مراجعین خود تنظیم کنید. داستانها و تصاویر به بعضی از مراجعین در انتقال مسائل که بیان آن با کلمات دشوار است، کمک می کند. وقتی اطلاعات تاریخی را جمع آوری می کنم، غالباً از مراجع می خواهم که خانواده اولیه خود را با یک داستان توصیف کند: "زندگی من در یک خانواده.....". تصاویر هم می توانند مفید باشند. به عنوان نمونه، از مراجع بخواهید تا تصویری را بکشد که روابط را در خانواده اولیه اش نشان می دهد. سپس از مراجع می خواهم که این تصویر را در جلسه بعد برای من توضیح داده و تفسیر کند.



یکی از تکالیف موردعلاقه من در جمع آوری اطلاعات، تکلیف است که آنرا تکلیف "تصویر بزرگ" می نامم (به صفحه ۱۰۲ نگاه بیندازید). من با مراجعه به لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵ و آشنا کردن مراجع با مفهوم "میوه و ریشه"، این تکلیف را آغاز می کنم. به آنها می گویم که هدفم از مشاوره فقط تمرکز بر شرایط و دشواری های آنها، یا تمرکز بر دیگران یا رفتارشان نیست. می خواهم که قدم رو به عقب برداریم و به تصویر بزرگ نگاه کنیم: شرایط، میوه و ریشه. از مراجع می خواهم که به چهار سؤال در صفحه تکلیف، پاسخ بدهد (آزادانه این سؤالات را بر اساس نیازهای مشاوره خود تنظیم کنید).

نامه نوشتن می تواند ابزاری برای کمک به مراجع در بیان صادقانه اتفاقات باشد. در این مورد، نامه مراجع به کسی فرستاده نمی شود. بلکه به منظور جمع آوری اطلاعات نوشته می شود. این روش است که مراجع، بوسیله آن برنامه خود را بر روی کاغذ می نویسد. این تکلیف زمان عملکرد خوبی دارد که مراجع در رابطه خاص دچار مشکل شده باشد. از مراجع می خواهم که "نامه ای درباره رویاهای خود بنویسد"، درباره افکار و احساسات خود در این رابطه صادق باشد. ظاهراً بسیار مهم است که این نامه فرستاده نشود. این وسیله ای برای مشاور و مراجع برای جمع آوری اطلاعات درباره خواسته ها و نیات حقیقی مراجع می باشد.

جان بیست ساله، مجرد و عصبانی، نامه ای را به مادرش نوشت که من از او خواسته بودم. این چه نامه ای بود- ده صفحه بود! این نامه برای من بسیار مفید بود؛ فهمیدم که چه چیزی جان را عصبانی می کند. اما جان نیز خود را بهتر شناخت. جان، خود را در حال نامه نوشتن دید. این نامه و سؤالات حاصل از آن، دریچه ای به سوی خودآگاهی و الزام جان بود. تکلیف جمع آوری اطلاعات، جان را به سوی قدم های اول تغییر هدایت کرد: "من عصبانی هستم. چگونه می توانم تغییر کنم؟" تکلیف، فرصت های را فراهم می کند تا پیشرفت جمع آوری اطلاعات در خارج از دفتر مشاوره ادامه یابد. این کار، مراجع را وارد فرایند فعال خودآزمایی می کند. تکلیف، مراجعین را دخیل می سازد، نه اینکه فقط توسط دیگران شناخته شوند، بلکه مسئولیت خودآزمایی و یادگیری تفکر درباره خود، بر اساس راه های جدید کتاب مقدس را برعهده می گیرد.



رویارویی و تسلی

هدف: به مراجعین کمک می کند تا خود را بر اساس کتاب مقدس دیده و وعده های خدا را بپذیرند.

به خاطر فریبندگی گناه، همه ما باید رو در رو شویم. به خاطر احساس گناه، قدرت و بدبختی گناه، همه ما باید در مسیح تسلی بیابیم. ما در کنار خود به افرادی نیاز داریم که خواندگی خدا را بپذیرند و "حقیقت را با محبت اعلام کنند". رو در رویی در فرهنگ ما، بدنام شده است. رو در رویی دلالت بر خشونت دارد. اما کتاب مقدس رو در رویی را به عنوان محبت نشان می دهد: اینها کلمات محبت آمیز، با درک و آگاهی، و صادقانه می باشند، برانگیخته از نیاز همسایه، نه راحتی و آسایش خود.

به طور مشابه، تسلی و تشویق، دلالت بر گمراهی دارد: "حمایت" بردبارانه، مناسب، کاملاً تأیید کننده، تقویت کننده عزت نفس، بدون شرط. اما تسلی کتاب مقدس، حقیقی می باشد، به همراه انجیل نجات بخش مسیح مصلوب شده و قدرت روح القدس برای تغییر ما.

سه جنبه بیان حقیقت بر اساس کتاب مقدس در رابطه با فرایند رو در رویی- تسلی و چگونگی استفاده از تکلیف به عنوان بخش از این کار، باید هدایت کننده افکار شما باشد. اول، مراجع خود را دخیل کنید. دوم، کلام خدا را در مقابل مراجعین گرفته و ارائه دهید. سوم، در حال رسیدگی به رفتار، به مسائل و مشکلات قلبی نیز رسیدگی کنید.

اول، شما چگونه مراجع را که شاید در برابر حقیقت مقاومت کند، دخیل می سازید؟ دوم سموئیل ۱۲: ۱-۲۵ یک نمونه می باشد. ناتان نبی، داوود را با زنا و قتلش رو در رو کرد. به سبک رو در رویی ناتان توجه کنید. او یک مکالمه ای با داوود داشت، به جای اینکه بلافاصله او را در حالت دفاعی قرار دهد. داستان او وجدان داوود را به چالش کشاند؛ وارد دیوارهای خودفریبی و مخفی کاری شد. سپس ناتان گفت: "آن مرد تو هستی!" این رو در رویی صریح و به موقع، هیچ حالت دفاعی، فریب و بهانه ای به همراه نداشت. مزامیر ۳۲ و ۵۱ متحرک درونی واکنش داوود به توبه در برابر رو در رویی ماهرانه ناتان را نشان می دهد.



ناتان یک تسلی دهنده ماهر و وقت شناس نیز بود. او به طور مثبت و بدون شرط به داوود توجه نکرد؛ برای ملاحظه کردن او، پنهان کاری نکرد؛ یا پیغام های برای افزایش عزت نفس به داوود نداد. بلکه داوود را دوست داشت و امید خدا را به او بخشید: "خداوند گناهت را زدوده و نخواهی مرد" (دوم سموئیل ۱۲: ۱۳). داوود با تمام قلب او را باور کرد. بعدها، ناتان پیغام دیگری از جانب خدا برای تسلی داوود داد: "خداوند سلیمان را دوست می داشت" (دوم سموئیل ۱۲: ۲۴ - ۲۵). بنابراین، سلیمان، نام دیگری داشت، یدیدیا، "محبوب خداوند". مزامیر ۳۲ و ۵۱ ایمان داوود را به وعده های فیض که ناتان می داد، نشان می دهد. شما در رو در رویی و تسلی خود در مشاوره می توانید از الگوی ارتباط ناتان استفاده کنید.

دومین جنبه رو در رویی- تسلی بر اساس کتاب مقدس، در یعقوب ۱ می باشد: استانداردهای خدا را نگاه داشته و وعده های خدا را ارائه دهید. یعقوب ۱: ۲۲ - ۲۴ کتاب مقدس را به آینه تشبیه می کند. این عبارت به طور فوق العاده، چگونگی رو در رویی در مشاوره کتاب مقدس را توصیف می کند. در مرحله اعلام حقیقت در مشاوره، می خواهیم به مراجعین کمک کنم تا خود را در انعکاس صحیح کلام خدا ببینند. غالباً آنها در آینه کارناوال به خود نگاه می کنند، که همان خود فریبی و نظر دیگران می باشد. آنها دیدگاه تحریف شده نسبت به خود دارند. رو در رویی، آینه کلام را مقابل مراجعین می گذارد تا خود را به طور واقعی ببینند. مشاوران تأثیرگذار کتاب مقدس، مجبور نیستند که همیشه کلام سرزنش آمیز بگویند. آنها آینه را نگاه می دارند. طوری از کتاب مقدس استفاده می کنند که کلام خدا در نابینایی آنها نفوذ کرده و آنها را محکوم کند. خودآگاهی حقیقی، به توبه و اعتراف حقیقی سوق می دهد.

یعقوب ۱ نیز تسلی فراوان می دهد (آیات ۲ - ۵؛ ۱۷ - ۱۸؛ ۲۵). توجه کنید که نکته اصلی در تسلی کتاب مقدس، تأیید انسانی برای تقویت عزت نفس و جایگزین فریبنده ای برای دنیا نیست: "من طرفدار تو هستم. به تو یقین دارم. به نظر من، تو خوب هستی." تسلی نیز از جانب خداست. اگر رو در رویی آینه خدا را نگاه می دارد، تسلی وعده خدا را می دهد: اگر کسی در میان شما حکمت ندارد، اگر حماقت و گناه شما در آزمایشات ظاهر می شود، از خدا حکمت بطلبید، کسی که با بخشندگی به شما می دهد و به خاطر نیاز به کمکی که فقط او می تواند فراهم کند، شما را



سرزنش نمی کند. این وعده ای است که مراجعین می توانند در قلب شان نگاه دارند و بر اساس آن عمل کنند.

همچنین سومین جنبه مهم در مرحله رو در رویی تسلی در مشاوره، در یعقوب ۱ می باشد. آیه ۱۴ و ۱۵ نشان می دهد که چگونه خواسته های گناه آلود، سبک زندگی گناه آلود را ایجاد می کند، که نتیجه آن بدبختی لعنت خدا می باشد. سو، فرن، بیل، جودی و بارت، همگی بدبختی، سردرگمی و ناراحتی را تجربه کردند. همه آنها گناهان خاص را در رفتار، اعمال و کلامشان نشان دادند. همه آنها در قلب خود، خدا را ترک کرده، در خدمت باورهای غلط و شهوات جسمانی بودند. شما باید این مسائل قلبی را در کنار رفتار حاصل از آن، نمایان کنید.

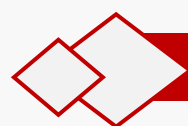
برنامه خدا برای زندگی مردم چیست؟

به یوئیل ۲: ۱۲ - ۱۳ توجه کنید:

"... حتی همین الان با تمام دل خود، و با روزه و گریه و ماتم، نزد من بازگشت کنید؛ دل خود را چاک زنید، نه جامه خویش را." به سوی یهوه خدای خود بازگشت کنید زیرا او فیاض و رحیم است، دیرخشم و آکنده از محبت، و از بلا منصرف می شود."

این نبی به آداب و رسوم عهدعتیق اشاره می کند که لباسهای خود را در غم و اندوه پاره می کردند. چاک زدن جامه، نشانه ظاهری واکنش قلبی بود. خدا نمی خواهد که "توبه" فقط در سطح تغییر رفتار باشد. او می خواهد که توبه از قلبی که به سوی او باز می گردد، جاری شود. او می خواهد که قلب مراجعین را دوباره تسخیر کرده و بر آن فرمانروایی کند، و در نتیجه روش زندگی شان را تغییر دهد. تسلی مشاوره از مردم می خواهد که با تمام قلب به سوی خدای رحیم بازگردند. اعلام حقیقت در مشاوره باید به قلب و رفتار اشاره کند.

مشاوره باید ارتباط متقابل برقرار کند، بر اساس کتاب مقدس باشد و نفوذ کننده باشد. تکلیف، چه کمک می کند؟ تکلیف که در این مرحله از مشاوره ارائه می دهیم، در دو مقوله جای می گیرد: تکلیف سازنده و تکلیف خودآگاهانه. من در مورد هر یک از اینها صحبت کرده و نمونه های ارائه می دهیم.



من تکلیف سازنده را می‌دهم، چون بسیار از مراجعینم تعالیم اندکی دریافت کرده‌اند. آنها از مفاهیم اساسی، مقوله‌ها، قواعد، فرمانها و وعده‌های کتاب مقدس آگاهی ندارند یا آنها را درک نمی‌کنند. اگر مراجع می‌خواهد بر اساس کتاب مقدس زندگی را تفسیر کرده و واکنش نشان دهد، درک حقیقت، یک امر حیاتی می‌باشد. بنابراین باید در حال رو در رو کردن، تعلیم بدهم؛ باید در حال تسلی دادن، تعلیم بدهم.

تکلیف: "زندگی مسیحی چیست؟" (به صفحه ۱۰۲ نگاه بیندازید)، این نمونه‌ای از تکلیف سازنده را ارائه می‌دهد. شما به راحتی می‌بینید که این تکلیف خاص، تعالیم تشویق آمیزی دارد، حتی الهام بخش نیز می‌باشد. همچنین مراجعین را به وضوح به چالش می‌کشاند. مشاوره کتاب مقدس، رو در رویی و تسلی را از هم جدا نمی‌کند؛ این دو، دست به دست هم کار می‌کنند تا هدف خدا را اجرا کنند.

چرا چنین مطالعه‌ای مفید است؟ بسیاری از مراجعین، اصول اولیه تقدیس پیشرونده را درک نمی‌کنند: "خدا در زندگی تو کار می‌کند. شاگرد به طور پیوسته تبدیل می‌شود، هنوز کامل نیست و شکست می‌خورد، اما همیشه در ایمان و اطاعت رشد می‌کند." عده کمی درک می‌کنند که زندگی مسیحی، فرایندی برای تغییر می‌باشد، نه کمال یا شکست. بسیاری از مراجعین در پی "رازهای" در زندگی مسیحی هستند تا چالشها را از بین ببرند. بسیاری از افراد، به راحتی تسلیم شده و به گناه و بدبختی خود ادامه می‌دهند. عده‌ای دیگر، هرگز نشنیده‌اند که خداوندی مسیح بر تمام مسیحیان است، نه فقط بر عده‌ای از افراد برگزیده و سرسپرده‌ای که قدمهای دیگری برای تقدیس برداشته‌اند. عده‌ای دیگر هنوز درک نکرده‌اند که خدا نه فقط ما را از محکومیت گناه نجات می‌دهد (عادل شمردگی)، بلکه از حاکمیت گناه نیز نجات می‌دهد (تقدیس و شاگردی). نقل قول لوتر و عبارات کتاب مقدس، به طور همزمان، یک بیداری، چالش و تشویق می‌باشند. "زندگی مسیحی چیست؟" را خودتان مطالعه کنید. آنرا به عنوان وسیله‌ای برای کمک به مراجعین خود استفاده کنید، یا سوالات را به گونه‌ای تنظیم کنید که برای مراجعین شما مناسب باشد.



دیدگاه های زندگی که به طور مشخص بر اساس کتاب مقدس می باشد، باید جایگزین سیستم های فکری غیرکتاب مقدسی شود. من بارها افراد را مکلف به مطالعات سازنده زیر می کنم:

1. کتاب مقدس در مورد قلب چه می گوید؟ (امثال ۴: ۲۳؛ لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵؛ یعقوب ۴: ۱ - ۵)

2. بُت پرستی چیست؟ (حزقیال ۱۴: ۱ - ۶؛ رومیان ۱: ۱۸ - ۳۲؛ اول قرنطیان ۱۰: ۱ - ۱۴؛ افسسیان ۵: ۳ - ۷)

3. هویت مراجع در مسیح چیست؟ (رومیان ۶: ۱ - ۱۴؛ افسسیان؛ دوم پطرس ۱: ۳ - ۹)

4. خدا کیست و چه کار می کند؟ (مزامیر ۳۴؛ مزامیر ۴۶؛ اشعیا ۴۰؛ رومیان ۸)

5. شما چگونه باید آزمای شات و سختی ها را درک کنید؟ (رومیان ۵: ۱ - ۵؛ یعقوب ۱: ۱ - ۸؛ اول پطرس)

6. شما چگونه باید با گناهان که دیگران نسبت به شما مرتکب می شوند، برخورد کنید؟ (متی ۵: ۱۸ - ۳۵؛ رومیان ۱۲: ۹ - ۲۱)

این یک فهرست جامع و فراگیر نیست، بلکه نمونه ای از انواع تکالیف سازنده می باشد که می تواند در طول مرحله رو در رویی تسلّی در مشاوره، به عنوان تکلیف ارائه شود. این تکالیف باعث می شوند که زمان مشاوره به طور مؤثرتری مورد استفاده قرار بگیرد. مراجع با آمادگی می آید تا راهنمای حقایق مهم مورد نیاز برای بکارگیری در زندگی را مطالعه کرده و در جلسه مشاوره برای صحبت درباره آن آماده باشد.

تکلیف نوع دوم که برای رو در رویی تسلّی ارائه می دهم، تکلیف خودآگاهی می باشد. این تکالیف بر مسائل قلب تمرکز می کنند، چون قلب، رفتار را شکل می دهد. چالش فریبندگی گناه، در درون اتفاق می افتد؛ توبه و ایمان در درون اتفاق می افتد.

غالباً تکلیف که من ارائه می دهم، از یعقوب ۴: ۱ - ۶ می باشد. یعقوب می گوید که مشاجره انسانها به خاطر خواسته های حاکم بر قلب شان می باشد. مردم با یک برنامه، با خواسته های اعلام شده یا نشده، به سراغ دیگران می روند. من از مراجع می خواهم تا مسائل را بنویسد که برای او مهم



است یا به این سؤالات پاسخ بدهد: "خواسته من از زندگی این است که....." یا "خواسته من از اطرافیانم این است که...." سپس از مراجع می‌خواهم که طریق تأثیرگذاری این خواسته‌ها را بر روابطش بنویسد. این یکی از روشهای سؤال کردن می‌باشد: "چگونه برنامه قلبی شما (خواسته‌های حاکم)، احساس و عملتان را نسبت به اطرافیان تان شکل داده است؟"

ظاهراً هدف تکلیف این است که مراجع را وادار به شناسایی بُتهای قلبی کند که دائماً او را از رفتاری که خدا می‌خواهد، دور می‌کنند. بسیاری از مراجعین، منطقی را که در پس رفتارشان است، مورد سؤال قرار نمی‌دهند. در حقیقت، رفتار را به عنوان مسئله معناداری نمی‌دانند؛ اینکه اعمال ما نشاندنده افکار و نیتهای قلبی ما می‌باشند. به همین دلیل، مراجعین غالباً فکر می‌کنند که هیچ حق انتخاب در انجام این کارها ندارند. شخص با ارائه دیدگاهش درباره شرایط و خواسته‌ها، متوجه می‌شود که چرا به نظرش هیچ حق انتخاب ندارد. وقتی آنها متوجه می‌شوند که حق انتخاب دارند، وعده یعقوب ۴ : ۶ معنا می‌یابد: "اما فیض که او می‌بخشد، بس فزونتر است. از همین رو کتاب می‌گوید: "خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد." خودآگاهی به آگاهی از خدا تبدیل می‌شود و به سوی ملاقات با خدا سوق می‌دهد. (یعقوب ۴ : ۷ - ۱۰)

من به مراجعین کمک می‌کنم که به انگیزه‌های خود فکر کنند. به آنها کمک می‌کنم که از قلبشان صحبت کنند. یکی از روشهای من برای انجام این کار، تکلیف "واکنش به شرایط زندگی" می‌باشد (به صفحه ۱۰۳ نگاه بیندازید). من یک پاراگراف می‌نویسم که مشکل مشابه مشکلات مراجع را نشان می‌دهد. سپس از مراجع می‌خواهم که به این تصویر پاسخ بدهد و پنج واکنش احتمالی به این شرایط را به همراه دلیل انتخاب هر یک از این واکنشها بیان کند. این بخش از تکلیف به او کمک می‌کند که طبیعت هدفمند رفتار را شناسایی کند. سپس از او می‌خواهم که واکنش خود را نسبت به شرایط خاص که درباره آن صحبت کردیم، مشخص کرده و بررسی کند که چه چیزی را در رابطه با خواسته‌ها و اهداف قلبیش نمایان می‌کند.



در اینجا مطالعهٔ داستانهای کتاب مقدس مفید است و به راحتی در تکلیف "واکنش به شرایط زندگی" به کار می رود. از مراجع می خواهم که واکنش یکی از شخصیت های کتاب مقدس را در رابطه با شرایط خود بررسی کند و سپس به دنبال سرنخ های باشد که نشاندهندهٔ محرک این واکنشها می باشد: یونس؛ موسی در اعداد ۱۱؛ جدعون در داوران ۶؛ پطرس در غلاطیان ۲؛ هیرودیس در مرقس ۶؛ استر در استر ۴-۵. این تکلیف می خواهد که با دینداری و شکرگزاری از خدا و توجه به جلال خدا، واکنش نشان دهیم.

یک تکلیف دیگر نیز وجود دارد که غالباً در این بخش از مشاوره به کار می برم. این تکلیف از متی ۲۲: ۳۷ - ۴۰ استفاده می کند. من با بحث و گفتگو از این عبارت، مراجع را در طول جلسه ای که تکلیف ارائه می شود، آماده می کنم. از مراجع می خواهم که بر دو فرمان بزرگ و چگونگی برنامهٔ این دو فرمان برای رسیدگی به شرایط او و افرادی که هر روزه با آنها مواجه می شود، عمیقاً تفکر کند. سپس او دو فهرست با این سرفصلها تهیه می کند: "اگر واقعاً خدا را بیش از هر چیز دیگری دوست دارم، من خواهم کرد." و "اگر واقعاً همسایه ام را همچون خود دوست دارم، من خواهم کرد." هفتهٔ بعد، در مورد این فهرست و تغییرات خاص که تحمیل می کند، بحث و گفتگو می کنیم.

هدف از رو در رویی- تسلی، توبهٔ حقیقی است که شامل فکر، انگیزه و رفتار می باشد. مشاور کتاب مقدس باید تکلیف را طراحی کند که مراجعین را در فرایند خودآزمایی کتاب مقدس دخیل می کند، به سوی اعتراف قلبی به خدا هدایت می کند، مسیح را می پذیرد و تغییرات عملی در سبک زندگیشان ایجاد می کند.



هدف: به مراجع کمک کنید تا حقایق را که در مورد خدا، خودش و دیگران یاد گرفته در بخش‌های خاص شرایط زندگیش به کار ببرد، اصلاحات و عادات جدیدی را بر اساس کتاب مقدس ایجاد کند. مشاوره در بخش بینش و بصیرت به پایان نمی‌رسد. با علم بر کلام خدا، بینش مراجع نسبت به خود، همچون پایه ای برای تغییر زندگی که در پی آن می‌آید، دارای اهمیت است. کتاب مقدس، یک فرایند عملی دارد که باید "کاملاً برای هر کار نیکویی تجهیز شویم." مشاور کتاب مقدس باید در هنگام بکارگیری آموخته‌های مراجع در واقعیت‌های دشوار زندگی روزانه، در کنارش باشد.

در این بخش از مشاوره، مسائل مهم آموخته شده که باید به کار برود. این دستور کار مشاور در این بخش می‌باشد: اول، به عنوان شبان عمل می‌کند، مراجع را در بکارگیری حقایق که شاید برای او تازگی داشته باشد، هدایت می‌کند. سپس، مشاور به عنوان دوست عمل می‌کند و درحالی‌که مراجع با روش‌های تازه به فشارهای قدیمی رسیدگی می‌کند، او را تسلی می‌دهد، حمایت و تشویق می‌کند. سوم، مشاور به عنوان کشیش عمل می‌کند، وقتی که وسوسه‌ها به سراغ مراجع می‌آیند تا او رو برگردانده یا تسلیم شود، او را نسبت به استانداردهای بالای خدا پاسخگو نگاه می‌دارد. چهارم، مشاور به عنوان مراقب عمل می‌کند، از واقعیت وسوسه آگاه است، درباره حملات زیرکانه دشمن هشدار می‌دهد و کمک می‌کند تا طرح را برای دفاع بر ضد تجهیزات دشمن به کار ببرد. پنجم، مشاور به عنوان معلم عمل می‌کند. وقتی شاگرد، بینش جدیدی را بر اساس کتاب مقدس کسب می‌کند، این دوره به پایان نمی‌رسد. زندگی واقعی در عمل می‌باشد، آزمایشگاه. معلم باید در آنجا باشد، به طور پیوسته حقایق را که آموخته شده، تقویت کند.

این پنج مورد عملی، نوعی تکلیف را می‌سازند که برای این مرحله از مشاوره مناسب است.



1. شبان. یک برنامه شخصی بر اساس کتاب مقدس مقرر کنید. من در ابتدا، آنرا به عنوان تکلیف به مراجع می دهم. سپس در جلسه بعدی، با هم بر روی آن کار می کنیم. اول از مراجع می خواهم تا در جاییکه نیاز به تغییر دارد، اهداف را برای خود تنظیم کند. از او می خواهم که این سؤال را بپرسد: "خدا از من می خواهد که چه بخش های را در زندگی روزانه ام تغییر دهم؟" (نمونه: تغییر در سبک زندگی و عادات شخصی، تغییر در روابط و تغییر در شرایط زندگی). دوم، از مراجع می خواهم که در زیر هر هدف، راه های خاص انجام آن هدف را بنویسد. مراجع باید فهرست برای تکلیف هدفمند تهیه کند. تغییرات باید به دلایل ایجاد شوند؛ اینها مراجع را به سمت اهداف خدا سوق می دهند. سوم، از مراجع می خواهم که اهداف و فهرست تکلیف را در زیر هر هدف، اولویت بندی کند. همانطور که گفتم، در طول جلسه بعدی، ما این برنامه را برای مراجع تنظیم می کنیم که آنرا به کار ببرد.

فهرست درآوردن/ پوشیدن. شاید آسانترین راه برای راه اندازی مراجع در طول زمان مشاوره این باشد که با فهرست ساده ای از درآوردن/ پوشیدن آغاز کنید. من می خواهم که مراجع بپرسد: "چه مسائل در زندگی، عادات شخصی، روابط و شرایط زندگی وجود دارد که باید آنها را ترک کنم؟" و از او می خواهم که بپرسد: "چه کارهای را انجام نداده ام که اکنون باید خود را متعهد به انجام آنها کنم؟" من این را به عنوان تکلیف مقرر می کنم، چون می خواهم که مراجع مسئولیت این نوع خودآزمایی و برنامه ریزی بر اساس کتاب مقدس را برعهده بگیرد. برنامه ریزی خاص به سوی اطاعت خاص سوق می دهد.

تعریف مسئولیتها بسیار مهم است. بسیاری از مراجعین من، به وضوح نمی دانند که مسئول چه چیزی هستند و مسئول چه چیزی نیستند. من تکلیف ساده ای را بر اساس دعوت خدا به "ایمان و اطاعت" به آنها می دهم. این مسأله را برای آنها آشکار می کند (به مشخص کردن مسئولیت در صفحه ۱۵۰ نگاهی بیندازید). اکثر افرادی که این کار را انجام می دهند، آنرا بسیار مفید می دانند. من به شکل ساده ای آنرا تنظیم کرده و می گویم: "همه ما دو دایره در زندگی خود داریم، یک دایره کوچکتر برای مسئولیت و دایره وسیعتر برای نگرانیها. دایره مسئولیت ما شامل تمام مسائل است که خدا از ما می خواهد. در اینجا ما به اطاعت فراخوانده شده ایم. این مسئولیتها را به کس دیگری



نمی‌توانیم بدهیم. اینها احکام ما، در شرایطی می‌باشند که خدا مقرر کرده است. دایره دوم، مسائل می‌باشند که برای ما مهم است و بخش از نگرانی روزانه ما می‌باشند، اما رسیدن به آنها در مسئولیت و تحت کنترل ما نیست. باید این مسائل را به خدا بسپاریم. من می‌خواهم که شما مسائل زندگی را در دایره مناسب قرار بدهید. "ثابت شده که این روش ساده‌ای برای تعیین مسئولیت می‌باشد. همچنین دلیل خشم، نگرانی، ترس، تحت نفوذ درآوردن دیگران، منفعل بودن و بسیاری از گناهان دیگر را مشخص می‌کند. تلاش برای کنترل کردن، در جاییکه از شما خواسته شده که اعتماد کنید و عدم فعالیت، در جاییکه از شما خواسته شده که اطاعت کنید، ریشه تمام بدیهاست.

یکی از راه‌های من برای مقرر کردن این تکلیف، با ارجاع مراجع به رومیان ۱۲: ۱۷ - ۲۱ می‌باشد. پولس درباره این صحبت می‌کند که دیگران نسبت به ما مرتکب گناه می‌شوند؛ به این ترتیب او فرق میان مسئولیت خدا و مسئولیت ما را مشخص می‌کند. کار ما این نیست که بدی را با بدی پاسخ بدهیم؛ خدا انتقام می‌گیرد. کار ما این است که با نیکویی بر بدی غلبه کنیم. پولس می‌گوید: "آنها به غضب خدا واگذارید." در حقیقت او می‌گوید: "سعی نکنید که کار خدا را انجام دهید؛ از سر راه او کنار بروید. با نیکویی سزای بدی را بدهید و کار نیکویی را که به وضوح از شما خواسته، انجام بدهید." همچنین پولس می‌گوید: "تا جاییکه به شما مربوط می‌شود، با همه در آرامش زندگی کنید." کار شما این است که به دنبال صلحجویی باشید. اما شما مسئول تغییر دیگران یا تبدیل دشمن به دوست نیستید. شما باید نتیجه تلاش‌های خود را به خدا بسپارید- چه خوشحال‌کننده باشد یا نباشد. این عبارت روش ساده‌ای برای تنظیم تکلیف مسئولیت فراهم می‌کند. آنها برای مراجعین خود به کار برده یا از آن اقتباس کنید.

2. دوست. در اینجا تمرکز بر روی این است که با استفاده از انجیل، مراجع را تشویق و حمایت کنیم، در حالیکه او کار سخت کاربرد را انجام می‌دهد. به طور کلی، من آنها را مکلف می‌کنم تا مطالعاتی بر روی عباراتی از کتاب مقدس داشته باشند، مطالعاتی که هویت شخص را به عنوان فرزند خدا، امید به انجیل، وعده‌های خدا، منابع که خدا فراهم کرده، قدرتی که



خدا برای تغییر و اطاعت داده، خدمت روح القدس در زمان حال، نگاهی بر چالش امروز از دیدگاه ابدیت و قدرت خدا بر شریر، را به طور برجسته نشان می دهد. من هر تکلیف را بر اساس نیازهای خاص مراجع طراحی کرده و از او می خواهم که در طول هفته به آنها بپردازد و سپس در آغاز جلسه بعد در مورد آن بحث و گفتگو می کنیم.

3. کشیش. در عبرانیان ۱۳، کشیش به عنوان کسی توصیف شده که بر قوم خدا نگهبانی می کند، کسی که "باید حساب پس بدهد." مشاوره، چیزی بیش از نصیحت است. مشاوره یک عملکرد کشیشی دارد. من شخصاً به خاطر افرادی که خدا به من سپرده، نسبت به او پاسخگو هستم. کشیش، نه تنها به قوم خدا حقیقت را می دهد؛ بلکه آنها را برای باور و اطاعت آن، پاسخگو نگاه می دارد. با این عملکرد، دو نوع تکلیف را مقرر می کنم. اولین تکلیف، ارزیابی می باشد. من به این شکل آنرا اجرا می کنم:

- مسائل که آموخته ام (در مورد خدا، خودم، دیگران، زندگی، انجیل، شرایط زندگی، غیره)
- مسائل که باید بیاموزم (سردرگمی ها یا شک)
- مسائل که تغییر کرده است (فهرست تغییرات خاص که ایجاد شده است).
- مسائل که هنوز باید تغییر کنند.
- کارهای که انجام می دهم تا به این مسائل رسیدگی کنم؛ بخش های که نیاز به تغییر دارند.

تکلیف دومی که در اینجا به کار می برم، یادداشت برداری می باشد. با دقت که قبلاً توصیف شد، به همراه پنج سؤال، آنرا برای مراجع تنظیم می کنم. این به خوبی به ارزیابی و پاسخگویی کمک می کند. همچنین تشویق می کند که این یادداشتهای را با یادداشت های که پیش از این در مشاوره انجام شد، مقایسه کنند. این کار مراجع را به سوی ستایش قلبی سوق می دهد و به شناسایی نیازش برای عملکرد پیوسته، نظم، انضباط و تغییر بیشتر.

4. نگهبان. در اینجا مشاور به دو شکل اولیه عمل می کند. اول، نگهبان هشدار می دهد. من می خواهم مراجع را نسبت به حملات دشمن هوشیار نگاه دارم. دوم، نگهبان محافظت می



کند. من می‌خواهم به مراجع کمک کنم تا حصارهای مناسب به ضدّ این حملات بنا کند. نمونه‌ای از تکلیف که برای هر یک از این عملکردها تنظیم شده، ارائه می‌دهم.

- هشدار: یک تکلیف تکراری، فهرست "نقاط فشار" می‌باشد. من می‌خواهم که مراجعین تشخیص بدهند که در کجا دچار چالش می‌شوند. می‌خواهم که آنها شناسایی کنند که در کجا وسوسه می‌شوند که قوانین را منحرف کنند یا راه سریعتر را انتخاب کنند. و می‌خواهم که آنها توجه کنند که چرا به طور خاص در این نقاط آسیب پذیر هستند. بحث و گفتگوی حاصل از این تکلیف، برای تنظیم برنامه تکلیف بعدی بسیار مفید است.

- محافظت: چیزی که تقریباً همیشه در مرحله بعد مقرر می‌کنم، طراحی یک "نقشه وسوسه" توسط مراجع، برای زمانها و مکان‌های می‌باشد که به او حمله می‌شود. غالباً بعد از انجام این تکلیف توسط مراجعین و بعد از تنظیم آن با یکدیگر، از آنها می‌خواهم که عناصر مهم را بر روی یک کارت ۳ در ۵ بنویسند تا آنرا با خود حمل کنند و وقتی وسوسه می‌شوند، آنرا در دسترس داشته باشند. این نقشه شامل سه چیز می‌باشد:

مسائل که باید به آنها فکر کنند (عبارات مهم، مفاهیم کتاب مقدس، هشدارها).
اعمال که باید انجام دهند (کارهایی که باید انجام شود تا بر وسوسه پیروز شوند).
شخص که باید با او تماس بگیرند (کسی که موافقت کرده تا در هنگام نیاز به عنوان حامی و مشوّق، "در دسترس" باشد).

5. معلم: نهایتاً در اینجا مانند معلم عمل می‌کنم، در میان شاگردانی که در آزمایشگاه علمی، دور میز جمع شده‌اند، حرکت می‌کنم. معلم، آنها را در کار عملی هدایت می‌کند. معلم سؤالاتی می‌پرسد و مشاهدات انجام می‌دهد که شاید شاگردان از عهده انجامش برنیايند. حتی در زمان مناسب، مسائل تازه‌ای را یاد می‌دهد. بنابراین، به عنوان یک "متخصص در این زمینه"، به تعلیم مراجعینم ادامه می‌دهم، درحالی‌که آنها نیز آموخته‌های خود را به کار می‌برند. من می‌خواهم دو نوع تکلیف را بیان کنم.

اول، تکلیف تفسیر بر اساس کتاب مقدس. هدف این تکالیف، نه تنها کمک به مراجع می‌باشد تا بر اساس کتاب مقدس به زندگی خود فکر کند، بلکه به او تعلیم می‌دهد که چگونه درک معتبری بر



اساس کتاب مقدس و تفسیری از مسائل روزانه داشته باشد. ما شرایط را شناسایی می‌کنیم که هنوز سردرگمی یا کشمکش را برمی‌انگیزاند. عبارات مناسب را از کتاب مقدس پیدا کرده و آنها را به عنوان تکلیف مقرر می‌کنیم. من از مراجع می‌خواهم که از هر عبارت، چهار سؤال بپرسد:

- خدا چگونه این را توصیف می‌کند؟
- هدف خدا از این عبارت چیست؟
- خدا از من می‌خواهد که چه کار کنم؟
- خدا چه منابع را در این عبارت به من داده است؟

سپس با توجه به آموخته‌های خود از کتاب مقدس، به او کمک می‌کنم تا تجربیاتش را تفسیر کند. نوع دوم تکلیف که در بخش تعلیم مقرر می‌کنیم، تکلیف موضوع جدید می‌باشد. این تکلیف به دنبال موضوع خاص می‌باشد که مراجع آنرا مطابق کتاب مقدس درک نمی‌کند. شاید این موضوعات شامل امور مالی، رابطه جنسی، کار و شغل، کلیسا، عملکرد والدین، ارتباطات، عبادت شخصی و غیره باشد. من مطالعات هدایت‌کننده‌ای را که برای سطح بلوغ مراجع مناسب باشد، طراحی می‌کنم. از مراجع می‌خواهم که پیش از بحث و گفتگو در مورد این موضوع، کاوش‌های را انجام بدهد.

هدف نهایی مشاوره، عمل کردن می‌باشد. این مربوط به انجام کاری است که خدا از من می‌خواهد تا در مکانی که برایم مقرر کرده، انجام بدهم. برای مشاور، این قدم عملی به معنای شبان، دوست، کشیش، محافظت و تعلیم است. تکلیف یکی از ابزارهای است که مشاور کتاب مقدس باید برای رسیدن به این اهداف، آنرا به کار ببرد. دلیل انجام این کارها باید واضح و مشخص باشد. این مرحله از مشاوره به سوی عمل پیش می‌رود و تکلیف از مراجع می‌خواهد که عمل کند. از او می‌خواهد که مسئولیت تغییر زندگیش را برعهده بگیرد. از او می‌خواهد که کاوش، مطالعه و ارزیابی کند و کاری انجام بدهد و دوباره آنرا انجام بدهد. و در کنار آن، ماهیچه‌های روحانی و انضباط روحانی را می‌سازد.



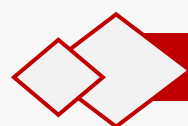
هر چقدر بر اهمیت تکلیف، در مشاوره با سوها، فرَن ها، بیل ها، جودی ها و بارت هایی که خدا سرِ راهمان قرار می دهد، تأکید کنیم، باز هم کم است. تکلیف، یک عملِ تشریفاتی نیست. این وسیلهٔ کمکی برای فرایند مشاورهٔ عادی بر اساس کتاب مقدس نیست. بلکه بخش حیاتی مشاورهٔ ثمربخش بر اساس کتاب مقدس می باشد. تکلیف برای برقراری ارتباط، جمع آوری اطلاعات، رو در رو کردنِ گناه، ارائهٔ تسلی مسیح، یا تنظیم کاربرد واقعی مفید است. تکلیف، مراجع را فعال نگاه می دارد؛ او را در کتاب مقدس نگاه می دارد؛ قلب او را دخیل می کند؛ او را مسئول رفتارش می سازد. تکلیف باعث می شود که مراجع به طور فعال در هر مرحلهٔ مشاوره شرکت کند. تکلیف، کار مشاور را پیش می برد، در حالیکه مراجع با تکلیف عملی، ثمربخش، حکیمانه و جلال دهندهٔ خدا، مشاور را به خانه خود می برد. جی آدامز، در بحث و گفتگو در مورد تکلیف می گوید:

"از ابتدا، از آنها (مراجعین) خواسته می شود که کاری را که خدا از آنها انتظار دارد، با علم بر کتاب مقدس و تکیه بر قدرت روح القدس انجام دهند. مشاور، کار آنها را برایشان انجام نمی دهد. او به آنها تعلیم می دهد؛ شبانی برای هدایت گوسفندانش می باشد. با اینحال، آنها کار را انجام می دهند. او اصرار دارد که آنها یاد بگیرند که "نجات خود را در عمل اجرا کنند" (راه حل) از طریق اطاعت از خدا و تکیه بر کمک او. تکلیف، تأکید را بر جایی قرار می دهد که به آن تعلق دارد- بر مسئولیت مراجع در برابر خدا و همسایه اش.^۳

دروغهای دشمن، حقیقت خدا

"مشکل شما منحصر به فرد، بزرگتر و سخت تر از مشکلات دیگران است." (فهرست از مشکلات زندگی خود تهیه کنید، مشکلات که به این شکل در مورد آنها فکر کرده اید.) "شما با وسوسه های مشترک برخورد می کنید." (فهرست از وسوسه های تهیه کنید که روزانه با آنها برخورد می کنید و برخلاف وسوسه های دیگران می باشد.)

"خدا شما را فراموش کرده است." (فهرست از زمان های تهیه کنید که احساس می کردید، فراموش شده اید.) "من امین هستم." (شواهد و مدارک از امین بودن خدا را در زندگیتان بنویسید.)



"مشکلات شما فوق از طاقت شماست." (در کدام قسمت‌ها احساس کرده اید که بیش از توانتان زیر فشار هستید یا بارهای زیادی را حمل می‌کنید؟) "من اجازه نخواهم داد که فوق از توانتان وسوسه شوید." (چه منابع برای رسیدگی به مشکلات کنونی زندگیتان وجود دارد؟)

"شما در دام افتاده اید و هیچ راه خروجی وجود ندارد." (فهرست از مشکلات تهیه کنید که به نظر، هیچ راه حل ندارند.) "من راه برای خروج فراهم می‌کنم تا بتوانید آنرا تحمل کنید. (تغییرات را در خود شناسایی کنید که به شما توانایی می‌دهد تا با سختیهای شرایط تان برخورد کنید.)



درکِ تصویرِ بزرگ

لوقا ۶: ۴۳ - ۴۵

شرایط:

چه چیزی در حال وقوع است؟ (شرایط، رفتار دیگران)

میوه:

شما چه واکنشی به این واقعه نشان می دهید؟ (احساسات، اعمال، عکس العملها)

ریشه ها:

شما در مورد این اتفاقات چه فکری می کنید؟ (خدا، خود، دیگران، زندگی)

شما چه می خواهید؟ (اهداف، تمایلات، خواسته ها، تقاضاها)



زندگی مسیحی چیست؟

1. موارد زیر، دیدگاه‌های مختلف زندگی مسیحی است:

الف. آیا فکر می‌کنید که زندگی مسیحی "رازی" دارد که تمام چالش‌ها را به پایان می‌رساند و زندگی را به یک سفر دریایی راحتی تبدیل می‌کند؟

ب. آیا شما به عنوان مسیحی، تسلیم شکست شده اید چون به نظرتان، تغییر بسیار دشوار است؟

پ. آیا هرگز "شاگرد" بوده اید، کسی که آگاهانه تغییر می‌کند، یاد می‌گیرد که چگونه در هر شرایط از زندگی، مانند عیسی مسیح، فکر و عمل کند؟

ج. وقتی که از قصور خود در زندگی آگاه می‌شوید، آیا برای تبرئه خود یا به خاطر نومیدی، به عنوان یک بحران بزرگ به آن نگاه می‌کنید، یا به دنبال کمال فوری و رهایی هستید؟

2. توصیف زندگی عادی مسیحی را بخوانید:

بنابراین این زندگی، عدالت نیست بلکه رشد در عدالت است،

سلامتی نیست، بلکه شفاست،

بودن نیست، بلکه شدن است،

استراحت نیست، بلکه ورزش و تمرین است.

ما هنوز آن شخص نیستیم که باید باشیم، اما برای رسیدن به آن، در حال رشد هستیم؛

این فرایند هنوز به پایان نرسیده، اما ادامه دارد؛

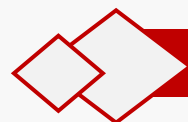
این یک پایان نیست، بلکه یک مسیر است.

هنوز همه چیز در جلال نمی‌درخشد، اما همه چیز پاک و خالص می‌شود.

(مارتین لوتر)

الف. این زندگی به چه صورت می‌باشد؟

ب. این چه وعده‌های را برای ما دارد، برای زمان حال و آینده؟



پ. آیا این دیدگاه شما نسبت به زندگی مسیحی است؟ شما در کدام قسمت‌ها در کشمکش هستید؟ چگونه تشویق می شوید؟

ج. چگونه به طور مشخص نیاز به تغییر دارید؟

3. لوتر این مطالب را نوشت، چون او کتاب مقدس را مطالعه کرده بود. عبارات زیر را از کتاب مقدس مطالعه کنید:

یعقوب ۱ : ۲ - ۵؛ فیلیپیان ۱ : ۶؛ ۱ : ۹ - ۱۱؛ ۲ : ۱۲ - ۱۳؛ دوم پطرس ۱ : ۳ - ۱۱. از هر عبارت، همان سؤالات را بپرسید که از نقل قول لوتر پرسیدید.

الف. این زندگی به چه صورت می باشد؟

ب. این چه وعده های را برای ما دارد، برای زمان حال و آینده؟

پ. آیا این دیدگاه شما نسبت به زندگی مسیحی است؟ شما در کدام قسمت‌ها در کشمکش هستید؟ چگونه تشویق می شوید؟

ج. چگونه به طور مشخص نیاز به تغییر دارید؟



واکنش به شرایط زندگی

داستان زیر را با دقت بخوانید. (مشاور یک پاراگراف کوتاه می نویسد که مربوط به شرایط زندگی مراجع می باشد).

پنج واکنش که شخص می تواند نسبت به شرایط بالا نشان دهد را بنویسید و سپس هدف را به هر یک از آنها اختصاص دهید.

واکنش

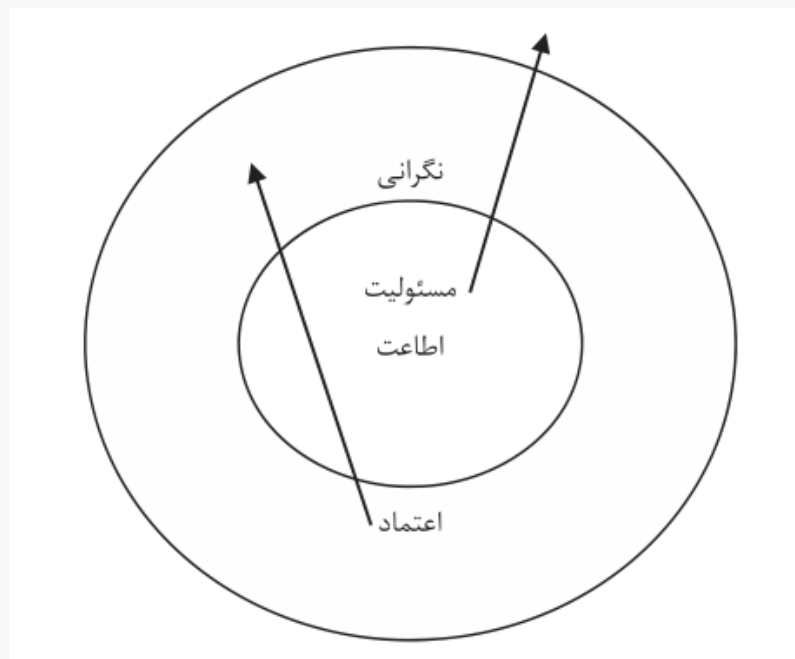
- ۱.
- ۲.
- ۳.
- ۴.
- ۵.

دلیل

- ۱.
- ۲.
- ۳.
- ۴.
- ۵.



شما چگونه به..... واکنش نشان داده اید؟
این در مورد خواسته ها و اهداف قلبیتان به شما چه می گوید؟



تعیین مسئولیت

مسائل که در زندگی نگران‌شان هستم، اما در مسئولیت من نیست. این مسائل را باید به خدا بسپارم.

۱. ۶.

۲. ۷.

۳. ۸.

۴. ۹.

۵. ۱۰.



مسائل که مسئولیت از جانب خدا می باشند و نمی توان آنها را به کسی دیگری واگذار کرد.

۱. ۶.

۲. ۷.

۳. ۸.

۴. ۹.

۵. ۱۰.

تغییرات که من باید ایجاد کنم:

یادداشتهای

فصل ۱: بهترین خبر: دلیل برای بیدار شدن از خواب صبحگاهی

^۱ برای مطالعه بیشتر، به "حکمت در مشاوره" مراجعه کنید، یادداشت های از مشاوره کتاب مقدس، جلد ۱۹، ۲، (زمستان ۲۰۰۱)، ۴-۱۳.

فصل ۲: در دستهای نجات دهنده

^۱ برای مطالعه بیشتر، به "مأموریت بزرگ: الگویی برای خدمت در کلیسای محلی" مراجعه کنید، یادداشت های مشاوره کتاب مقدس، جلد ۱۶، ۳ (بهار ۱۹۹۸)، ۲-۴.



^۲ به کتابهای دیوید هندرسون مراجعه کنید، تغییر فرهنگ: اعلام حقیقت خدا به دنیای در حال تغییر

(Grand Rapids: Baker Books, 1998)، برای بحث و گفتگوی مفید در مورد استفاده صحیح از کتاب مقدس در صفحه ۲۹ ff.

^۳ برای کاربرد بیشتر قاعده ازدواج، به "رویای چه کسی؟ کدام نان؟" مراجعه کنید. یادداشتهای مشاوری کتاب مقدس، جلد ۱۵،۳ (بهار ۱۹۹۷)، ۴۷-۵۰. این مقاله به عنوان کتابچه در سری منابع برای تغییر زندگی نیز منتشر شد، با عنوان ازدواج: رویای چه کسی؟

فصل ۳: آیا ما واقعاً نیاز به کمک داریم؟

^۱ برای بحث و گفتگوی گسترده در این مورد، به ضمیمه های ۱ - ۳ مراجعه کنید.

فصل ۴: هدف، قلب ماست

^۱ این نمونه، اول در عصر-فرصت ها نمایان شد: یک راهنمای کتاب مقدس برای والدی کردن نوجوانان

(Philipsburg, N.J.: P&R, 1997), 49 – 50.

فصل ۸: برقراری ارتباط از طریق همدردی با رنجديدگان

^۱ من شدیداً دو کتاب را برای مطالعه بیشتر توصیه می کنم: وقتی خدا می گرید، نوشته جونی اریکسون تادا و استیون استس

(Grand Rapids: Zondervan, 1997) و چرا باید برنجاند؟ نوشته دان جی. مک کارتنی (Philipsburg, N.J.: P&R, 1998).



^۲ برای مطالعه بیشتر، به مقاله من، "در نظر گرفتن سرنوشت: کمک به مراجعین برای دیدن زندگی خود از دیدگاه ابدیت." مراجعه کنید. یادداشتهای مشاوره کتاب مقدس، جلد ۱، ۱۳ (پاییز ۱۹۹۴)، ۱۳ - ۲۴. این مقاله به عنوان کتابچه در سری منابع برای تغییر زندگی، تحت عنوان رنج و عذاب منتشر شد: ابدیت، تفاوت ایجاد می کند.

فصل ۱۲: فرایند اعلام حقیقت با محبت

^۱ برای مطالعه بیشتر در مورد کاربرد تکلیف در هر مرحله از خدمت شخصی به ضمیمه های ۴ - ۵ مراجعه کنید.

^۲ برای بحث و گفتگوی بیشتر، به "حرفهای نجات بخش" مراجعه کنید، یادداشت های مشاوره کتاب مقدس، جلد ۳، ۱۶ (بهار ۱۹۹۸)، ۱۰ - ۱۸، و "غرغر کردن- نگاهی به یک گناه کوچک"، یادداشت های مشاوره کتاب مقدس، جلد ۲، ۱۸ (زمستان ۲۰۰۰)، ۴۷ - ۵۲.

فصل ۱۴: فهمانیدن هویت در مسیح و فراهم کردن پاسخگویی

^۱ این سرود به همراه متن آن، نوشته هنریک تی. شنک می باشد، که برگرفته از سرودهای تثلیث است.

(Philadelphia, Pa: Great commission Publications, 1990), # 542.

ضمیمه ۴: تعالیمی که تکلیف را اجرا می کنند

^۱ جی آدامز، آماده برای احیا، 72 (Phillipsburg, N.J.: P & R, 1981).

^۲ اعداد ۱۱ - ۱۲؛ فیلیپیان ۲: ۱۴ - ۱۶ و غیره.

^۳ نقل قولها برگرفته از بیتهای دوم و سوم این سرود می باشند: "عیسی، چه دوستی برای گناهکاران!"



^۴ نمونه ای از فهرست اطلاعات شخصی را می توان در دفترچه راهنمای مشاور مسیحی، نوشته جی آدامز یافت.

(Grand Rapids: Zondervan, 1973), 433-435.

^۵ ال. برکوف، الهیات اصولی 534 (Grand Rapids: Eerdmans, 1941).

ضمیمه ۵: تکلیف و چهار مرحله مشاوره

^۱ به دوم قرنیتان ۱: ۳ - ۲: ۴؛ اول تسالونیکیان ۲: ۱ - ۲۰، و اعمال ۲۰: ۱۷ - ۳۸ مراجعه کنید، در این سه عبارت گسترده، محبت و صداقت شخصی، صحنه را برای خدمت مؤثرکلام آماده می کند. پولس به طور پیوسته رابطه خود را با شنوندگانش بنا می کند، حتی در رسالاتی که نسبتاً "غیر شخصی" و "بیطرف" می باشد (نمونه: افسسیان، کولسیان، رومیان).

^۲ وین مک، یک دفترچه راهنمای تکلیف برای مشاوره کتاب مقدس، جلد ۲ (Phillipsburg, N.J.: P&R, 1980).

^۳ جی آدامز، دفترچه راهنمای مشاور مسیحی 306f (Grand Rapids: Zondervan, 1973).



